



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

مشهور باب اول

تفسیر موضوعی زبان فارسی

تألیف
استاد محترم سید محمد تقی

جلد هشتم

مؤسسه امام صادق (ع)

تهران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

منشور جاوید

نویسنده:

جعفر سبحانی

ناشر چاپی:

دار القرآن الکریم

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۹	منشور جاوید جلد ۸
۱۹	مشخصات کتاب
۲۰	اشاره
۲۴	پیش گفتار
۲۴	عدل و امامت دو اصل از اصول مذهب
۲۸	فصل نخست : عقل و خرد، حسن و قبح افعال
۲۸	اشاره
۲۸	۱. از بدیهیات عقل عملی است
۳۰	۲. انکار درک عقل، ملازم با انکار شرعی آن است
۳۱	۳. اثبات شرایع سماوی در گرو حسن و قبح عقلی
۳۱	اشاره
۳۲	۱. اگر بدیهی بود همه در آن یکسان بوده اند
۳۳	۲. اگر دروغ قبیح بود، تجویز نمی شد
۳۳	۳. پذیرش حسن و قبح عقلی تعیین تکلیف برای خداست
۳۶	فصل دوم : عدل خدا در قرآن
۳۶	آیات موضوع
۳۷	ترجمه آیات
۳۷	تفسیر موضوعی آیات
۳۷	اشاره
۳۹	چگونگی شهادت خدا بر توحید و عدل
۴۳	فصل سوم : جلوه های گوناگون عدل الهی در تکوین
۴۳	آیات موضوع
۴۳	ترجمه آیات

۴۴	تفسیر موضوعی آیات
۴۴	اشاره
۴۴	۱. جلوه عدل تکوینی، در آفرینش آسمان ها
۴۴	اشاره
۴۵	۱. کاخ بدون ستون مرئی
۴۸	۲. اسرار کوهها، جلوه دیگری از عدل تکوینی
۴۹	۳. وجود جاندار، جلوه سوم از عدل
۵۰	۴. وجود گیاهان نشانه عدل تکوینی
۵۱	نمونه ای از توازن و تعادل
۵۳	فصل چهارم : جلوه های عدل الهی در تشریح و جزا
۵۳	آیات موضوع
۵۳	ترجمه آیات
۵۴	تفسیر آیات
۵۴	اشاره
۵۸	۱۰. برخورداری امت اسلامی از لطف بیشتر
۶۰	۱۱. تکلیف در حدّ امکان
۶۰	اشاره
۶۱	دستاویزهای اشاعره
۶۱	دستاویز نخست
۶۴	دستاویز دوم
۶۵	دستاویز سوم
۶۶	جلوه های عدل الهی در اجرای کیفر
۶۸	ترازوی عدالت در رستاخیز
۶۹	فصل پنجم : عدل الهی و فاعلیت انسان
۶۹	اشاره
۷۰	عدل الهی و فاعلیت انسان

۷۴	قرآن منادی اختیار است
۷۸	فصل ششم : شبهات و تحلیل ها
۷۸	شبهه خلق اعمال
۸۰	حصر خالقیت در خدا، یا توحید افعالی
۸۱	قرآن و تأثیر علل طبیعی و مادی
۸۷	فصل هفتم : عدل الهی و علم و اراده پیشین خدا
۸۷	اشاره
۸۹	پاسخ از شبهه
۹۱	عدل الهی و اراده گسترده او
۹۶	توضیح مفاد سه آیه
۱۰۰	فصل هشتم : عدل الهی و قضا و قدر
۱۰۰	اشاره
۱۰۳	۱. سرنوشت، سنن و قوانین کلی
۱۰۴	۲. سرنوشت، تشریح واجبات و محرمات
۱۰۵	۳. سرنوشت، قضا و قدر تکوینی و خارجی
۱۰۶	۴. سرنوشت ، علم ازلی الهی
۱۰۷	۵. سرنوشت، و مشیت ازلی الهی
۱۱۰	فصل نهم : عدل الهی و کاستی ها و نارسایی ها
۱۱۰	اشاره
۱۱۱	۱. درباره بلاها و مصیبت ها
۱۱۱	اشاره
۱۱۲	آثار تربیتی بلاها
۱۱۴	بخشی از نارسایی ها معلول کوتاهی ها است
۱۱۵	۲. درباره اختلاف استعدادی
۱۱۶	۳. درباره فقر و نارسایی
۱۱۷	فصل دهم : عدل الهی و کیفرهای اخروی

- ۱۱۷ اشاره
- ۱۱۹ کیفیهای اخروی لازمه وجود ما است
- ۱۲۵ ۱- مفهوم امامت و خلافت در میان دانشمندان
- ۱۲۵ اشاره
- ۱۲۵ دو دیدگاه در مسأله خلافت
- ۱۲۸ اختلاف در ماهیت خلافت
- ۱۳۰ امام از دیدگاه شیعه
- ۱۳۲ مصالح همگانی و شیوه حکومت
- ۱۳۲ اشاره
- ۱۳۳ ۱. خطر مثلث
- ۱۳۵ ۲. زندگانی عشایری
- ۱۳۶ ۳. صحابه و پایه استقامت آنان در دین
- ۱۳۸ سر درگمی در شیوه حکومت
- ۱۴۰ حکومت شورایی
- ۱۴۲ بیعت و شیوه حکومت اسلامی
- ۱۴۵ شیوه حکومت در سخن پیامبر
- ۱۴۶ برداشت صحابه از خلافت پس از درگذشت پیامبر
- ۱۴۸ ۲- آیات ولایت و خلافت
- ۱۴۸ اشاره
- ۱۴۸ ۱. آیه انذار نزدیکان
- ۱۵۳ ۲. آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ)
- ۱۵۳ اشاره
- ۱۵۷ پاسخ یک پرسش
- ۱۵۷ پاسخ به سؤال دیگر
- ۱۵۸ ۳. آیه بلاغ
- ۱۶۴ آیه اکمال

- ۱۶۴ اشاره
- ۱۶۶ تواتر سند، و قطعی بودن دلالت
- ۱۷۱ خاندان علی(علیه السلام) در سرزمین مباحله
- ۱۷۱ اشاره
- ۱۷۱ ۱. آیه مباحله
- ۱۷۹ ۲. آیه ليله المبيت
- ۱۷۹ اشاره
- ۱۸۱ یورش به خانه وحی
- ۱۸۲ ۳. آیه مودت و دوستی اهل بیت (علیهم السلام)
- ۱۸۵ پاسخ یک سؤال
- ۱۸۷ پاسخ به سؤال دیگر
- ۱۸۹ شفاعت در قرآن
- ۱۸۹ اشاره
- ۱۹۱ پیشگفتار
- ۱۹۱ شفاعت، یک اندیشه اصیل اسلامی است
- ۱۹۷ ۱- سازندگی و آثار تربیتی اعتقاد به شفاعت
- ۱۹۷ اشاره
- ۱۹۸ شفاعت مایه امیدواری است
- ۲۰۳ آرا و نظرات دانشمندان اسلام پیرامون شفاعت
- ۲۰۳ آیات موضوع
- ۲۰۴ ترجمه آیات
- ۲۰۴ تفسیر آیات
- ۲۲۱ لغزش نابخشودنی
- ۲۲۵ شفاعت از دیدگاه قرآن مجید
- ۲۲۵ آیات موضوع
- ۲۲۶ ترجمه آیات

۲۲۷	تفسیر آیات
۲۲۷	اشاره
۲۲۹	۱. تقسیم بندی آیات مربوط به شفاعت
۲۲۹	گروه نخست
۲۳۲	گروه دوم
۲۳۶	گروه سوم
۲۳۸	گروه چهارم
۲۴۴	گروه پنجم
۲۴۷	گروه ششم
۲۵۰	سؤال
۲۵۱	پاسخ
۲۵۶	گروه هفتم
۲۵۸	۲. شفاعت منفی و مثبت در قرآن مجید
۲۵۸	اشاره
۲۵۹	شفاعت های مردود
۲۶۰	شفاعت های مثبت
۲۶۱	با آیات دیگر شفاعت آشنا شویم
۲۶۷	حقیقت شفاعت چیست؟
۲۶۷	آیات موضوع
۲۶۸	ترجمه آیات
۲۶۹	تفسیر آیات
۲۶۹	اشاره
۲۶۹	۱. شفاعت: تأثیر علل تکوینی در جهان آفرینش
۲۷۴	بیانی از علامه طباطبایی
۲۷۸	۲. شفاعت یا رهبری
۲۸۷	۳. شفاعت یا آمرزش گناهان در پرتو درخواست اولیا

- ۲۸۷ اشاره
- ۲۸۸ ۱. رحمت حق گسترده است
- ۲۸۹ ۲. جز گناه شرک هر نوع گناهی قابل بخشش است
- ۲۹۰ ۳. دعای پیامبران مایه بخشودگی است
- ۲۹۲ ۴. فیض معنوی دارای نظامی است
- ۲۹۳ ۵. حقیقت شفاعت چیست؟
- ۲۹۴ ۶. زمام کار در روز رستاخیز در دست خدا است
- ۲۹۶ ۷. شفاعت یک نوع تطهیر و پالایش است
- ۲۹۷ ۸. شفاعت تفضلی
- ۳۰۰ شفاعت بخشیدن گناهان است یا ترفیع درجه؟
- ۳۰۰ آیات موضوع
- ۳۰۱ ترجمه آیات
- ۳۰۲ تفسیر آیات
- ۳۰۲ ۱. شفاعت، اسقاط کیفر است، یا ترفیع درجه است، یا هر دو؟
- ۳۰۴ ۲. بررسی یک نزاع دیرینه
- ۳۰۹ اشکالات هشت گانه شفاعت
- ۳۰۹ انتقادات ناروا در شفاعت
- ۳۰۹ اشاره
- ۳۱۰ اشکال نخست : اعتقاد به شفاعت و اندیشه جرأت
- ۳۱۰ پاسخ
- ۳۱۴ پاسخی به گونه دیگر
- ۳۱۵ ۱. ابهام از نظر مجرم و جرم
- ۳۱۶ ۲. ابهام از نظر وقت و انجام عقوبت
- ۳۱۷ شفاعت و دگرگونی علم و اراده خدا
- ۳۱۸ پاسخ:
- ۳۲۲ اشکال سوم : امکان شفاعت و وقوع آن؟

- ۳۲۴ پاسخ
- ۳۲۹ اشکال چهارم : شفاعت، نجات در پرتو تبلیغ پیامبران
- ۳۳۰ پاسخ
- ۳۳۱ اشکال پنجم : آیات شفاعت از آیات متشابه است؟
- ۳۳۱ پاسخ
- ۳۳۲ اشکال ششم : شفاعت تبعیض است؟
- ۳۳۳ پاسخ
- ۳۳۶ اشکال هفتم : شفاعت و سنت های یکنواخت الهی
- ۳۳۷ پاسخ
- ۳۴۱ اشکال هشتم : آیا شفاعت یک نوع وسیله تراشی و پارتی بازی است؟
- ۳۴۱ پاسخ
- ۳۴۶ تفاوت شفاعت های دنیوی و اخروی
- ۳۴۸ انتقاد بی جا
- ۳۵۵ درخواست شفاعت از شافعان راستین
- ۳۵۷ دلایل جواز درخواست شفاعت از اولیای خدا
- ۳۵۷ ۱. درخواست شفاعت همان درخواست دعا است
- ۳۶۰ ۲. احادیث اسلامی و سیره صحابه
- ۳۶۵ ۳. قرآن و شفاعت خواهی
- ۳۶۷ دلایل قائلان به تحریم درخواست شفاعت
- ۳۶۷ اشاره
- ۳۶۸ ۱. درخواست شفاعت شرک است؟!
- ۳۷۷ ۲. آیا شرک مشرکین به خاطر طلب شفاعت از بت ها بود؟
- ۳۷۹ ۳. آیا درخواست حاجت از غیر خدا حرام است؟
- ۳۸۰ پاسخ پرسش فوق
- ۳۸۲ آیا شفاعت حق مختص خدا است؟
- ۳۸۲ پاسخ

۴. آیا درخواست شفاعت از مرده لغو است؟ ۳۸۳
- پاسخ ۳۸۴
۵. آیا قرآن مردگان را غیر قابل تفهیم اعلام می کند؟ ۳۹۰
- پاسخ ۳۹۱
- سیره صحابه پس از درگذشت پیامبر ۳۹۴
- شفاعت در احادیث اسلامی ۳۹۶
- شفاعت در احادیث اهل سنت ۳۹۸
- شفاعت در احادیث اهل بیت (علیهم السلام) ۴۱۱
- نخست حدیث هایی که از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل شده است می آوریم ۴۱۱
- احادیثی از امیر مؤمنان (علیه السلام) ۴۱۳
- حدیثی از حسن بن علی (علیهما السلام) ۴۱۴
- حدیثی از امام حسین (علیه السلام) ۴۱۵
- احادیثی از امام سجاد (علیه السلام) ۴۱۵
- شش حدیث از امام باقر (علیه السلام) ۴۱۷
- حدیث هایی از امام صادق (علیه السلام) ۴۱۹
- چند حدیث از امام کاظم (علیه السلام) ۴۲۴
- چهار حدیث از امام هشتم (علیه السلام) ۴۲۵
- جمله ای از امام دهم (علیه السلام) ۴۲۶
- حدیثی از امام عسکری (علیه السلام) ۴۲۷
- جمله ای از امام زمان (علیه السلام) ۴۲۷
۳. چند توضیح در باره روایات شفاعت ۴۲۷
۴. مدارک روایات شفاعت ۴۳۱
- اشاره ۴۳۱
- کتاب های شیعه: ۴۳۱
- کتاب های اهل تسنن: ۴۳۲
- شفاعت کنندگان و شفاعت شوندگان از نظر قرآن و احادیث ۴۳۴

- ۴۳۴ اشاره
- ۴۳۴ ۱. شفیعیان درگاه الهی
- ۴۳۴ ۱. اطاعت خدا
- ۴۳۵ ۲. توبه و بازگشت به خدا
- ۴۳۵ ۳. رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله)
- ۴۳۶ ۴. امیرمؤمنان (علیه السلام)
- ۴۳۷ ۵. فاطمه زهرا (علیها السلام)
- ۴۳۷ ۶. یازده فرزند معصوم علی و زهرا (علیهم السلام)
- ۴۳۸ ۷. پیامبران الهی
- ۴۴۰ ۸. فرشتگان
- ۴۴۰ ۹. شهدای راه خدا و دین
- ۴۴۰ ۱۰. دانشمندان و علمای دین
- ۴۴۱ ۱۱. متعلمان و حافظان قرآن که به آن عمل می کنند
- ۴۴۲ ۱۲. خویشاوندان
- ۴۴۲ ۱۳. همسایگان
- ۴۴۲ ۱۴. افراد با ایمان شیعیان
- ۴۴۳ ۱۵. قرآن مجید
- ۴۴۳ ۱۶. امین بودن
- ۴۴۴ ۱۷. توسل به رسول گرامی (صلی الله علیه وآله)
- ۴۴۴ ۱۸. روزه
- ۴۴۴ ۱۹. درود فرستادن بر محمد و آل او
- ۴۴۵ ۲۰. خداوند متعال شفاعت می کند
- ۴۴۶ ۲. چه گروهی مورد شفاعت قرار می گیرند؟
- ۴۴۶ اشاره
- ۴۴۷ ۱. کافر شفاعت نمی شود
- ۴۴۸ ۲. ستمگر شفاعت نمی شود

۳. دشمنان خاندان رسالت شفاعت نمی شوند ۴۴۸
۴. کسانی که فرزندان رسول اکرم را آزار کنند شفاعت نمی شوند ۴۴۹
۵. کسانی که به شفاعت اعتقاد نداشته باشند شفاعت نمی شوند ۴۴۹
۶. خائن شفاعت نمی شود ۴۵۰
۷. برخی از گناهان باعث می شود که انجام دهنده آن پس از مدت ها عذاب شدن شفاعت شود ۴۵۰
۸. کسی که به نماز اهمیت ندهد شفاعت نمی شود ۴۵۰
۹. هر کس ذره ای ایمان داشته باشد بالأخره شفاعت می شود ۴۵۰
۱۰. کسی که ولایت امیرالمؤمنین و فرزندان معصوم آن حضرت را نداشته باشد شفاعت نمی شود ۴۵۱
۳. کارهایی که موجب تسریع در شفاعت می شود ۴۵۲
۱. اخلاص در ایمان و توحید ۴۵۲
۲. اهل نماز و سجده بودن ۴۵۲
۳. درود فرستادن بر رسول خدا و درخواست مقام های بزرگ مانند شفاعت برای آن بزرگوار ۴۵۳
۴. آموختن قرآن و حفظ کردن و خواندن آن ۴۵۳
۵. انجام وظایف دینی ۴۵۳
۶. دوستی فرزندان رسول اکرم و احترام و خدمت به آنان ۴۵۴
۷. دوستی با اهل ایمان و معاشرت با آنان ۴۵۴
۸. خدمت کردن به اهل ایمان ۴۵۵
۱۰. زندگی در یک مرکز اسلامی و صبر بر سختی ها و محرومیت ها ۴۵۵
- شفاعت در ادبیات عربی و فارسی ۴۵۶
- اشاره ۴۵۶
۱. شفاعت در ادبیات عربی ۴۵۷
۲. شفاعت در ادبیات فارسی ۴۵۸
- توبه و رحمت بیکران الهی ۴۷۱
- آیات موضوع ۴۷۱
- ترجمه آیات ۴۷۲
- تفسیر موضوعی آیات ۴۷۲

- اشاره ۴۷۲
۱. توبه در لغت و در اصطلاح شرع ۴۷۳
۲. حکمت تشریح توبه ۴۷۶
۳. آیا توبه از گناه واجب است؟ ۴۸۵
۴. آیا توبه، واجب فوری است؟ ۴۸۶
۵. آیا ترک توبه، گناه مستقلی است؟ ۴۸۸
۶. آیا توبه از هر گناهی لازم است؟ ۴۸۹
۷. آیا پذیرفتن توبه بر خدا واجب است؟ ۴۹۰
- قبول توبه در روایات ۴۹۲
۸. آیا توبه، یک وظیفه همگانی است؟ ۴۹۳
۹. آیا توبه مشرک پذیرفته می شود؟ ۴۹۸
۱۰. اصرار بر کفر پس از ایمان ۴۹۹
۱۱. آیا توبه تبعیض می پذیرد؟ ۵۰۱
۱۲. توبه از کردارهای جاهلانه ۵۰۷
۱۳. زمان پذیرفته شدن توبه ۵۱۱
۱۴. مقصود از توبه نصح چیست؟ ۵۱۵
۱۵. اقسام توبه ۵۱۶
۱۶. وظیفه انسان ها نسبت به افراد توبه کار ۵۱۹
۱۷. ارزش توبه و منزلت تائبان ۵۲۰
- احباط و تکفیر ۵۲۳
- آیات موضوع ۵۲۳
- ترجمه آیات ۵۲۴
- تفسیر آیات ۵۲۵
- اشاره ۵۲۵
۱. مقصود مثبتان و منکران احباط چیست؟ ۵۲۶
۳. دلیل منکران احباط ۵۲۹

۲. دلیل شرعی و نقلی ۵۳۰
۳. دلیل مثبتان احباط ۵۳۱
۴. تحلیل دلیل معتزله ۵۳۳
۵. تحلیل عقلی مسأله ۵۳۵
۶. عوامل احباط در قرآن ۵۳۹
- اشاره ۵۳۹
۱. ارتداد پس از ایمان ۵۳۹
۲. شرک مقارن با عمل نیک ۵۳۹
۳. کفر مقارن با علم نیک ۵۴۱
۴. بی حرمتی نسبت به پیامبر (صلی الله علیه وآله) ۵۴۱
۵. نداشتن التزام عملی نسبت به ایمان ۵۴۲
۶. نفاق و دورویی ۵۴۴
۷. ایمان آمیخته با شک ۵۴۶
- بیماردلان چه کسانی هستند؟ ۵۴۷
۸. تکذیب معاد و آیات الهی ۵۴۸
۹. دنیا را یگانه مقصود دانستن ۵۵۰
۱۰. چند عامل دیگر ۵۵۱
۷. عوامل تکفیر در قرآن ۵۵۳
- اشاره ۵۵۳
۱. ایمان به خدا ۵۵۴
۲. هجرت، جهاد و شهادت در راه خدا ۵۵۵
۳. اجتناب از گناهان بزرگ ۵۵۷
۴. توبه و ندامت از گناه ۵۵۸
۵. صدقه پنهانی ۵۵۹
۶. تقوا پیشگی و پارسایی ۵۵۹
۷. فرض در راه خدا و چند عامل دیگر ۵۶۰

۵۶۱ ----- ۸. ایمان و عمل صالح

۵۶۱ ----- ۹. گذشتن از خطای دیگران

۵۶۲ ----- ۱۰. رفتن به استقبال خطر در راه خدا

۵۶۴ ----- درباره مرکز

سرشناسه: سبحانی تبریزی، جعفر، ۱۳۰۸ -

عنوان و نام پدیدآور: منشور جاوید / نگارش جعفر سبحانی.

مشخصات نشر: قم: موسسه امام صادق (ع)، ۱۳ -

مشخصات ظاهری: ۱۴ ج.

شابک: دوره ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۱-۰؛ ۳۰۰۰۰ ریال: ج. ۲ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۳-۷؛ ۳۸۰۰۰ ریال: ج. ۳ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۴-۵؛ ۲۹۰۰۰ ریال: ج. ۴ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۵-۳؛ ۵۰۰۰۰ ریال: ج. ۵ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۶-۱؛ ج. ۶، چاپ دوم ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۴۰۱-۷؛ ج. ۷، چاپ دوم ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۴۰۲-۴؛ ۲۲۰۰۰ ریال: ج. ۹ ۹۶۴-۳۵۷-۱۶۸-۸؛ ج. ۱۱، چاپ سوم ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۴۰۳-۱؛ ج. ۱۲، چاپ سوم: ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۷-۴۰۴-۸

یادداشت: فهرست نویسی براساس جلد دوم، ۱۳۸۳.

یادداشت: ج. ۲ - ۵ و ۹ (چاپ اول: ۱۳۸۳).

یادداشت: ج. ۶ (چاپ دوم: ۱۴۳۰ ق. = ۱۳۸۸).

یادداشت: این کتاب تحت عنوان "منشور جاوید قرآن" در سالهای مختلف توسط ناشران متفاوت نیز منتشر شده است.

یادداشت: ج. ۷ (چاپ دوم: ۱۳۸۸).

یادداشت: ج. ۱۱ و ۱۲ (چاپ سوم: ۱۳۸۸).

یادداشت: عنوان روی جلد: منشور جاوید: نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی.

یادداشت: بالای عنوان: نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی.

یادداشت: کتابنامه.

مندرجات: ج. ۲. تجزیه و تحلیلی از اسماء و صفات خدا در قرآن. ج. ۳. درباره پیامبران "نبوت عامه". ج. ۴. عصمت پیامبران و امامان در قرآن. ج. ۶. پیامبر در قرآن. ج. ۵. ضرورت معاد، پاسخ به شبهات منکران، ارائه نمونه هایی از احیاء و کیفیت معاد. ج. ۷. تجزیه و تحلیل از زندگانی پیامبر اکرم (ص). ج. ۹. منافقان در قرآن و شناخت انسان. ج. ۱۱. تجزیه و

تحلیل از زندگانی پیامبران خدا از حضرت آدم تا حضرت یوسف (ع)

عنوان روی جلد: منشور جاوید: نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی.

عنوان دیگر: نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی.

موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده: موسسه امام صادق (ع)

رده بندی کنگره: BP۹۸/س ۲ م ۸ ۱۳۰۰ ی ث

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی: ۱۲۳۱۷۶۲

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص : ٣

عدل و امامت دو اصل از اصول مذهب

در کلام شیعی پایه‌های عقیده به دو بخش تقسیم می‌شود: بخشی «اصول دین» و بخشی دیگر «اصول مذهب» نامیده می‌شود. مقصود از بخش نخست آن رشته اصولی است که همه مسلمانان جهان درباره آن اتفاق نظر دارند، و عقیده به آن اصول سبب می‌شود که انسان در شمار مسلمانان قرار گیرد، و جان و عرض و ناموس او محترم شمرده شود.

این سه اصل عبارتند از:

۱. توحید.

۲. معاد.

۳. نبوت عامه و خاصه.

این سه اصل، با تمام فروع و شاخه‌هایی که دارد، در اجزای چهارگانه این منشور از نظر قرآن مورد بحث و بررسی قرار گرفت.

اکنون وقت آن رسیده است که به تبیین بخش دیگر، که همان «اصول مذهب» است، بپردازیم و مقصود از آن، اصل و یا اصولی است که شیعه

ص: ۵

امامیه بر آن معتقد است عبارت است از اصول:

۱. عدل الهی.

۲. امامت و جانشینی از پیامبر.

در اصل نخست معتزله با شیعه امامیه هم عقیده بوده و هر دو گروه به عنوان عدلیه معرفی می شوند. در حالی که اصل دوم از خصایص شیعه امامیه به شمار می رود.

در این جا دو سؤال به نحو یاد شده در زیر مطرح می باشد و آن این که:

۱. چگونه اعتقاد به عدل، از آن شیعه و معتزله باشد مگر گروههای دیگر مانند اشاعره خدا را عادل نمی دانند؟! و العیاذ باللّٰه خدا را ظالم و ستمگر می دانند.

۲. مسأله امامت یک مسأله همگانی است و همه فرق اسلامی به خلافت از پیامبر معتقدند در این صورت چگونه عقیده به امامت و خلافت از خصایص شیعه به شمار می رود.

در پاسخ سؤال نخست یادآور می شویم که همه فرق اسلامی خدا را به عدل توصیف می کنند و احدی نمی گوید خدا ظالم و ستمگر است، چیزی که هست، اختلاف در مفهوم عدل و دادگری است، شیعه و معتزله می گوید: عدل یک معنی روشن و واضح دارد که همه عقلای جهان آن را از آن لفظ می فهمند و اگر خدا را به عدل توصیف می کنیم، با توجه به همان مفهوم عمومی است. مثلاً انسان بی گناهی را کیفر دادن بر خلاف عدل است و خدا عادل است. یعنی بر چنین کاری دست نمی زند در حالی که غیر این دو گروه می گوید هر چه خدا انجام دهد، آن عین عدل است. خواه کار خدا با آن مفهوم گسترده نزد عقلا تطبیق بکند یا نه. و در همان مثل اگر فرد بی گناهی را

ص : ۶

کیفر دهد، آن عین عدل است.

و به دیگر سخن: از نظر «شیعه» و «معتزله» «عدل و ظلم» برای خود ملاکی دارند که همه افعال و کارها با آن سنجیده می شوند. و به نوعی درباره آنها قضاوت و داوری انجام می گیرد، در این مورد فرقی میان فعل خدا و انسان نیست و اما این ملاک چیست بعداً درباره آن بحث و گفتگو خواهد شد.

در حالی که طرف مخالف یعنی اشاعره می گویند: «عدل» و نقطه مقابل آن «ظلم» برای خود ملاک و معیاری ندارند تا افعال الهی را با آن سنجید، اصولاً تعیین معیار برای کارهای الهی یک نوع تعیین تکلیف برای اوست. و خدا فراتر از آن است که بشری برای فعل او، حد و اندازه ای تعیین کند، در این صورت هر چه در عالم تقنین و تشریح به آن امر کند، و یا نهی کند، عین «عدل» خواهد بود و همچنین در جهان خلقت و آفرینش هر کاری را صورت دهد، عین عدل به شمار خواهد رفت:

(لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُونَ هُمْ يُسْئَلُونَ). (۱)

«از کارها سؤال نمی شود، بندگان مورد سؤال قرار می گیرند».

بنابراین هر دو گروه در اصل قاعده اختلاف نظر ندارند، اختلاف نظر در تفسیر عدل است.

و درباره پرسش دوم یادآور می شویم: اصل امامت و خلافت یک مسأله همگانی است. ولی در کیفیت آن اختلاف نظر هست، شیعه می گوید: امامت یکی از اصول است و امام بسان پیامبر باید از جانب خدا تعیین شود در حالی که اهل سنت می گویند امامت و خلافت از مسائل فرعی است و

ص: ۷

شاخه ای از امر به معروف و نهی از منکر است و امام مجری این اصل می باشد و تعیین آن به دست گروهی از صحابه و یا علما و دانشمندان و احیاناً به وسیله امیران سپاه است.

اکنون وقت آن رسیده است که نظر قرآن را درباره این دو اصل روشن سازیم و از خداوند بزرگ درخواست می کنیم که ما را در پیمودن این راه یاری نموده و ما را از لغزش در بیان و گفتار و عمل و کردار حفظ بفرماید.

ترتیب طبیعی بحث ایجاب می کند که بحث عدل الهی را بر مسأله امامت مقدم بداریم و مجموع بحث های قرآنی درباره عدل در چند فصل بیان می گردد.

از مسایلی که ریشه دیرینه در کلام اسلامی دارد و پایه بسیاری از مسایل آن به شمار می رود، مسأله حسن و قبح افعال است. این که آیا عقل و خرد بدون استمداد از مقامی، توانایی درک زیبایی یا نازیبایی افعال را دارد یا نه.

و به دیگر سخن: اگر خرد از همه چیز چشم بپوشد و تنها به خود فعل بنگرد، خواه فاعل واجب باشد یا ممکن آیا توانایی درک کارهای نیک و بد را دارد یا نه؟

عدلیه در این بخش پاسخ مثبت می دهند و توانایی خرد را بر درک حسن و قبح افعال با دلایل روشن ثابت می کنند، اینک برخی از براهین آنها:

۱. از بدیهیات عقل عملی است

می گویند: انسان با مراجعه به وجدان خود، حسن و قبح پاره ای از افعال را درک می کند و به زیبایی و نازیبایی آنها حکم می نماید، مثلاً عمل به پیمان و نیکی به افراد را می ستاید، و در مقابل، بدی به انسانها و پیمان شکنی را نکوهش می کند.

در این داوری موضوع، خود فعل است به فاعل یا نتایج و پیامدهای کار نظری ندارد. خصوصیت فاعل و نتایج کار، در قضاوت و داوری اوموثر نیست از این بیان روشن می شود مقصود از حسن و قبح همان ستودن فعل و نکوهش آن است. بدون این که فاعل آن را در نظر بگیرد و یا پیامدهای آن را مورد بررسی قرار دهد.

و به عبارت دیگر: همان طوری که در حکمت نظری یک رشته قضایای بدیهی و خودمعیار داریم که صدق و کذب دیگر قضایا از طریق آنها به دست می آید، مانند «امتناع اجتماع نقیضین» یا «امتناع ارتفاع نقیضین» و در فلسفه اسلامی «أم القضايا» شمرده می شوند. همچنین در حکمت عملی یک رشته قضایای روشن و خودمعیار داریم که خرد با مطالعه خود فعل، آن را نیک یا بد می شمرد. بدون آن که فاعل آن را در نظر بگیرد یا از پیامدهای آن آگاه شود. از این جهت نیکوکاری و خدمت به انسانها، پرورش یتیمان و نگهداری بیچارگان و دهها فعل در میان تمام انسانها زیبا بوده، در مقابل زیان رسانی به انسانها و پایمال کردن حقوق دیگران نکوهیده به شمار می رود. و هر فردی به روشنی، حسن و قبح این نوع کارها را درک می کند. و در درک و داوری آنچنان جازم است که خود را از رجوع به مقام دیگر بی نیاز می داند.

بنابراین، تحسین عدل و تقیح ظلم از مسائل خودمعیار و روشن عقلی است و خرد در قضاوت خود به برهان و دلیل نیاز ندارد. کسانی که این نوع داوری عقلی را منکر می شوند و می گویند هیچ انسانی به طور مستقل بدون استمداد از شرع، توانایی درک زیبایی و یا نازیبایی افعال را ندارد با وجدان خود به جنگ و نزاع برخاسته و روستترین امر وجدانی را منکر می شوند.

شما به هر نقطه ای از جهان بروید، با هر فردی روبرو شوید و از او

پرسید عمل به پیمان چگونه است؟ می گوید: بسیار زیبا است و آن را عمل جوانمردانه تلقی می کند، آنگاه از او پرسید، پیمان شکنی چگونه است؟ می گوید: بسیار بد و ناجوانمردانه است. او در داوری خود فاعل را در نظر نگرفته و به نتایج، نظر نمی افکند، بلکه خود فعل را «مد نظر» قرار می دهد.

از این بیان نتیجه می گیریم اگر خرد بر زیبایی عدل، داوری می کند، خود عدل را موضوع قرار می دهد، خواه مبدأ آن خدا باشد یا مخلوق خدا، و همچنین به خود عدل می نگرد نه به نتایج سازنده آن که عمران و آبادی و برقراری نظم در جامعه است. کسانی که در تفسیر حسن و قبح نتایج را مطرح می کنند و به خاطر پیامدها، فعل را زیبا و نازیبا می دانند، در این مورد دچار اشتباه شده اند، زیرا در معرفت های اولیه خرد، خود فعل با قطع نظر از هر چیز مورد بحث می باشد.

این بیان هر انسان واقع گرایی را قانع می سازد، در مقابل کسانی هستند عقل را کمتر از آن می دانند که بتواند زیبایی و یا نازیبایی برخی از افعال را درک کند، بلکه می گویند باید در این قسمت به شرع مراجعه کرد ولی آنان از نکته ای غافلند و آن این که انکار حسن و قبح عقلی، مستلزم نفی حسن و قبح به طور مطلق است. خواه عقلی و خواه شرعی و این همان برهان دوم است که اکنون به بیان آن می پردازیم.

۲. انکار درک عقل، ملازم با انکار شرعی آن است

اگر حسن و قبح تنها به حکم شرع ثابت شود، لازمه آن این است که حسن و قبح به طور مطلق (عقلی و شرعی) منتفی گردد، زیرا اگر خوبی و بدی افعال تنها از طریق شرع و گزارش پیامبران الهی معلوم گردد، نمی توانیم به

حسن و قبح هیچ فعلی پی ببریم، زیرا وقتی پیامبری از قبح کذب خبر می دهد، و صدق را زیبا می شمارد، اگر احتمال دهیم که او در گفتار خود دروغگو باشد، از کجا بدانیم که او در گفتارش راستگو است اگر گفته شود خدا پیامبران خود را راستگو دانسته و آنها را به عنوان افراد صادق معرفی کرده است، در پاسخ گفته می شود:

اولاً: ما شهادت خدا را به راستگویی پیامبران از طریق گزارش خود آنان دانسته ایم، از کجا معلوم که آنان در این گزارش راستگو باشند؟

ثانیاً: احتمال سابق در مورد سخن خدا حاکم است، از کجا بدانیم که خود او نیز راستگو است، به طور مسلم این نوع پرسش ها قطع نمی شود مگر این که بگوییم عقل با قاطعیت تمام، دروغگویی را از هر فاعلی قبیح تلقی می کند و معتقد است که این داوری به او اختصاص ندارد، بلکه هر فاعل دانایی آن را نکوهیده می شمرد در این صورت چگونه خدا در عین نکوهش کردن دروغ العیاذ باللّه دروغگو باشد؟ و در گزارش خود از انبیا، خلاف بگوید؟

۳. اثبات شرایع سماوی در گرو حسن و قبح عقلی

اشاره

طرفداران قبح عقلی می گویند اگر حسن و قبح عقلی صحیح نباشد، اثبات شرایع انسانی غیر ممکن خواهد بود، زیرا بنا به امکان «درک حسن و قبح» عقل با صراحت و قاطعیت حکم می کند که خداوند از ارتکاب هر گونه فعل قبیح پاک و منزّه است. و پیامبران مجهز به معجزه، قطعاً از جانب خداوند مبعوث شده و راستگو می باشند، زیرا دادن معجزه به دست افراد دروغگو قبیح است. بنابراین پیامبران الهی که به سلاح اعجاز مجهز می باشند راستگو بوده و

نمایندگان خدا روی زمین هستند اما اگر حسن و قبح عقلی را انکار کنیم احتمال این که خداوند معجزه را در اختیار دروغگو گذارده است قابل دفع نیست، چون قبیح بودن این عمل برای خدا ثابت نشده است و عقل نیز توان درک این مطلب را ندارد. حتی اگر خود پیامبران این سخن را از جانب خدا نقل کنند، ما علم به صحت گفتار آنان نداریم، زیرا هنوز قبح کذب ثابت نشده است.

این دلایل سه گانه که روشترین دلایل قائلان به حسن و قبح است، وجدان هر انسانی را قانع می سازد. چیزی که مهم است باید دلایل منکران حسن و قبح عقلی را نیز بررسی کنیم.

آنان با بیانات مختلفی منکر یک چنین علمی وجدان روشن شده است اینک به نقل گفتار آنها پرداخته است آنگاه نظر قرآن را در این مورد مطرح می کنیم:

۱. اگر بدیهی بود همه در آن یکسان بوده اند

اگر حسن و قبح یک رشته افعال، بدیهی بود، لازم بود در ردیف قضایای بدیهی قرار گیرند، مانند این که کل از جزء بزرگتر است و حال آن که قضیه زیبایی عدل و زشتی ظلم در پیشگاه عقل با قضیه یاد شده یکسان نیست، به گواه این که دومی مورد اتفاق، ولی اولی مورد اختلاف است.

پاسخ: وجود تفاوت میان دو قضیه بدیهی، گواه بر بدیهی نبودن آن نیست، زیرا قضایای بدیهی، اقسام ششگانه دارد که همگی از نظر بداهت در یک درجه نیستند، مثلاً گزاره: ماه نور خود را از آفتاب می گیرد جز بدیهیات به شمار می رود در حالی که از نظر بداهت به پایه «کل از جزء بزرگتر است» نمی رسد.

خلاصه: نتیجه استدلال مستدل جز این نیست که قضیه حسن و قبح بسان (کل بزرگتر از جزء است) نیست. ولی این به معنای نفی عقلی بودن نیست و این که عقل مطلق یارای درک حسن و قبح افعال را ندارد.

۲. اگر دروغ قبیح بود، تجویز نمی شد

می گویند اگر افعالی چون دروغگویی قبح ذاتی داشته باشد، باید در همه حالات و در همه شرایط دارای چنین ویژگی باشد، در صورتی که اگر مصلحت مهمی چون نجات پیامبر از خطر دشمن به گفتن دروغی متوقف می باشد، باید مرتکب آن شد.

پاسخ: گوینده دروغ مصلحت آمیز در مقابل انجام دو قبیح قرار گرفته است، که قبح یکی فزونتر از قبح دیگری است اگر راست بگوید جان پیامبر را به خطر افکنده و کار بسیار زشتی انجام داده و اگر دروغ بگوید، هر چند جان او را حفظ کرده، ولی کار زشتی را مرتکب شده است، عقل و خرد در چنین کشاکش فرمان می دهد، قبیحی را مرتکب گردد که قبح آن کمتر است.

بنابراین قبح کذب در این صورت نیز محفوظ است و چیزی که هست، انسان از ارتکاب یکی از آن دو چاره ای ندارد. (۱)

۳. پذیرش حسن و قبح عقلی تعیین تکلیف برای خداست

مهمترین دلایل منکران حسن و قبح عقلی همین است که اگر حسن و قبح برای خود معیاری داشته باشد و خرد در داوری خود از شرع بی نیاز می باشد

ص: ۱۴

۱- [۱] کشف المراد، ص ۲۳۶، شرح تجرید قوشچی، ص ۳۳۹.

و فعل حق تعالی با آن سنجیده شود، لازمه آن این است که قدرت خدا را محدود ساخته و برای او تکلیفی معین کند که از توان او بیرون است. [۱]

پاسخ: کار خرد کشف واقعیت است نه حکم بر خدا و مستدل میان کشف حقیقت در نزد شارع و حکم بر او فرقی قائل نشده است اگر ما درباره انسانی که از علم و حکمت و عدل برخوردار است، به قضاوت بنشینیم و بگوییم به مقتضای آن دو وصف، او مبدأ چنین کاری نمی شود، آیا ما برای او تکلیفی معین کردیم، یا این که با توجه به اوصاف موجود در او، واقعیتی را کشف کردیم.

این سخن درباره خدا نیز صادق است، زیرا آنگاه که خدا را حکیم و عادل دانسته ایم، از وجود این دو صفت شیوه فعل او را کشف می کنیم و می گوییم: محال است کار غیر حکیمانه و بر خلاف عدل از او سر بزنند. مسأله کشف غیر از مسأله تعیین تکلیف است، مهندس به حکم قوانین هندسی ثابت می کند که سه زاویه مثلث مساوی با دو زاویه قائمه است در این جا مهندس کاشف یک قانون است نه تحمیل کننده حکم خود بر زوایا.

متکلم نیز درباره خدا مقام کاشفی دارد نه مقام حکم و تحمیل، او پس از وصف الهی به حکمت و عدل، مقتضای آن دو وصف را کشف می کند و می گوید: با توجه به این دو اصل (حکمت و عدل) محال است معجزه را که مایه جذب مردم به دارنده آن است، در اختیار مدعی نبوت دروغگو بگذارد و یا طفل بی گناهی را در آتش بسوزاند، و یا وعده دهد و به وعده خود عمل نکند، زیرا همه آنها بر خلاف مقتضای حکمت و عدل اوست.

[۱] اسفرائینی، التبصیر فی الدین، ص ۱۵۳؛ ابن تیمیه، مجموعه الرسائل الکبری: ۱/۳۳۳، رساله پنجم.

در میان متکلمان اهل سنت تفتازانی که تمایل به مکتب «ماتریدی» دارد، این حقیقت را درک کرده و در شرح گفتار نسفی «وفی ارسال الرسل حکمه» چنین می گوید: «أی مصلحه و عاقبه حمیده و فی هذا إشارة إلى أنّ الإرسال واجب لا بمعنی الوجوب علی الله بل بمعنی أنّ قضیه الحکمه تقتضیه لما فیہ من الحکم والمصالح»^(۱).

یعنی: «در اعزام پیامبران مصلحت است و عبارت مصنف حاکی است که ارسال انبیا واجب است ولی نه به این معنی که بر خدا واجب است، بلکه مقصود این است که در این کار، مصالح حکیمانه موجود است».

ص : ۱۶

۱- [۱] شرح عقائد نسفی ص ۱۶۴.

۱. (شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) (آل عمران/۱۸)
۲. (ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ) (آل عمران/۱۸۲)
۳. (إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً يُمْضِئْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا) (نساء/۴۰)
۴. (...فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ) (توبه/۷۰)
۵. (...وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ * فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا...) (نحل/۳۳_۳۴)
۶. (...وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ) (مؤمن/۳۱)

۱. «خداوند گواهی می دهد که خدایی جز او نیست، و فرشتگان و صاحبان دانش گواهی می دهند، در حالی که بپا دارنده عدل است، خدایی جز او نیست او توانا و حکیم است».

۲. «این به خاطر چیزی است که دستهای شما از پیش فرستاده (نتیجه کار شما است) و حقا خدا به بندگان خود ستم نمی کند».

۳. «خداوند به اندازه سنگینی ذره ای بر کسی ستم نمی کند، و اگر کار نیکی باشد، پاداش آن را دو برابر می کند، و از فضل و کرم خود پاداش بزرگ می دهد».

۴. «شأن خدا نبود که به آنان ستم روا دارد، بلکه خود آنان به خود ستم می کردند».

۵. «خدا به آنان ستم نکرد، خود آنان به خویش ستم می کردند، بدیهای کارهای خود به آنان رسید».

۶. «خدا برای بندگان خود ستم اراده نمی کند».

تفسیر موضوعی آیات

اشاره

در فصل گذشته یادآور شدیم: زیربنای مسأله عدل الهی را، اعتقاد به توانایی خرد بر تشخیص «حسن و قبح افعال فاعل مختار» تشکیل می دهد و خرد کارهای فاعل مختار را به دو نوع تقسیم می کند: فعل حسن و زیبا و قابل ستایش، فعل قبیح و نازیبا و شایسته نکوهش و در این داوری نه خصوصیت فاعل جز فاعل مختار بودن برای او مطرح است و نه نتایج و پیامدهای فعل، بلکه خود فعل پیراسته از هر قید و شرطی، به یکی از دو صورت جلوه می کند، یا او را می پسندد، و فاعل را ستایش می کند، و یا او را تقبیح کرده و

فاعل را نکوهش می نماید و می گوید: حُسن ذاتی یا قبح ذاتی فعل فاعل مختار، از واقعیات غیر قابل تفکیک از فعل است، به این معنی آنچه را که زیبا، و نازیبا تشخیص دادیم، نزد خدا نیز، چنین می باشد زیرا در غیر این صورت «حُسن و قبح» ذاتی فعل نبوده و قابل انفکاک نخواهد بود همین، داوری او بر زیبایی و نازیبایی یک رشته افعال، از چنین گستردگی برخوردار است .

حُسن عدل و قبح ظلم، از قضایا روشن و خود معیار عقل عملی است، در برابر این واقعیت، مانند سایر واقعیت ها، واجب و ممکن یکسان است و قضا و داوری هر دو هماهنگ می باشند، اگر بنده خدا از عدل ستایش و از ظلم نکوهش می کند، خدا نیز از عدل ستایش کرده و از دومی نکوهش می کند، همچنانکه ادراکات عقل نظری (مساوات سه زاویه مثلث با دو زاویه قائمه) فراگیر است، واجب و ممکن بودن مدرک در آن قسمت تأثیر ندارد.

با توجه به اصل، او باید عادل و عدالت پرور باشد و از ظلم و ستم پروری دور باشد در غیر این صورت باید، فعل خویش را نکوهش کند.

گذشته از این آن کس به ستم دست دراز می کند که از قبح و زشتی آن کار آگاه نباشد و یا به آن نیازمند باشد و هر دو عامل در خدا محکوم به عدم است.

و به عبارت دیگر: کسی که از همه چیز با خبر و آگاه است می داند که ستم زشت و ناروا است، و از طرفی از هر چیزی مانند، انتقام و کینه توزی بی نیاز است، انگیزه ندارد که دست به ظلم و ستم بزند.

گذشته از این، عدل در فعل، یک نوع کمال است و خدای نامتناهی از نظر کمال باید چنین کمال را در مقام فعل دارا باشد.

آنچه بیان گردید یک تحلیل عقلی است و در آیات مورد بحث اشاراتی به برخی از این نکات هست که به توضیح آنها می پردازیم:

جمله (قَائِمًا بِالْقِسْطِ) در آیه آل عمران، حال از لفظ جلاله «اللّه» یا از ضمیر منفصل در جمله (إِلَّا هُوَ) است و مقصود از آن این است «به پا دارنده قسط و عدل در تمام شئون» یعنی: اجرا کننده آن در قلمرو خلقت و تدبیر جهان آفرینش، در تشریح و تقنین، در پاداش و کیفر، که تفصیل هر سه در فصل آینده خواهد آمد و هیچ جمله ای، رساتر و جامع تر از جمله (قَائِمًا بِالْقِسْطِ) نیست که خدا خویش را به پا دارنده عدل و قسط به طور مطلق معرفی می کند، عرب درباره مدبر لایق می گوید: «قائم بالتدبیر».

نه تنها خدا بر این حالت خود گواهی می دهد، بلکه فرشتگان و صاحبان معرفت و دانش، نیز بر این گواهی می دهند و برای پرهیز از تکرار، جمله (قَائِمًا بِالْقِسْطِ) را در آخر آورده و تفهیم می کند که بر توحید و به پاداری قسط، هم خدا، و هم فرشتگان و هم دانشمندان گواهی می دهند و تقدیر آیه چنین است:

۱. «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ قَائِمًا بِالْقِسْطِ» .

۲. «شَهِدَتِ الْمَلَائِكَةُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ قَائِمًا بِالْقِسْطِ» .

۳. «شَهِدَ أُولُو الْعِلْمِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ قَائِمًا بِالْقِسْطِ» .

چگونگی شهادت خدا بر توحید و عدل

در این آیه، توحید و عدل، کنار هم آمده و خدا و دو گروه دیگر همزمان بر هر دو شهادت می دهند.

مهم این است که بدانیم که چگونه، خدا بر توحید و یکتایی خود اولاً، و عدل و به پا داری قسط ثانیاً گواهی می دهد، مسلماً این شهادت، شهادت لفظی نیست، بلکه شهادت عملی است و از طریق آفریدن جهان منظم و منسجم و تشریح عادلانه بر این دو مطلب گواهی می دهد.

شهادت عملی او بر یکتایی وی ایجاد نظام واحد در جهان هستی است، نظامی که از انسجام و به هم پیوستگی آن، به یکتایی آفریدگار و مدبر جهان پی می بریم، قانونی که بر ذره ای به نام «اتم» حاکم است، همان قانون که بر کهکشان و جهان بالاتر حکومت می کند.

شهادت او بر عدل و دادگری و اقامه قسط، جلوه های متعددی دارد.

۱. اعتدال در خلقت بالأخص در آفرینش آسمانها و زمین، زیرا جذب و دفع اجرام آسمانی را آنچنان معتدلانه تنظیم کرده که کاخ دلاویز خلقت پیوسته بر افراشته می باشد چنانکه می گویند: «بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ»^(۱) و شاید آیه (وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ)^(۲) ناظر به عدل تکوینی باشد که همان ایجاد سنجش در خلقت است.

۲. عدل در تقنین و تشریح.

۳. عدل در جزا و کیفر.

و ما درباره هر یک به تفصیل سخن خواهیم گفت:

ظهور عدل و قسط در این سه مورد نشانه (قائماً بالقسط) بودن او است.

ص : ۲۱

۱- [۱] مجمع البیان: ۱/۴۲۰، ط صیدا، و در تفسیر صافی در ضمن تفسیر آیه: (وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ) این جمله را از

رسول گرامی نقل می کند.

۲- [۲] الرحمن/۷.

صاحب بن عباد (۳۲۹_۳۸۶) مضمون آیه را که شعار عدلیه است در قالب شعر ریخته و می گوید:

لَوْ شَقَّ عَنِ قَلْبِي يُرَى وُسْطَه *** سَطْرَانِ قَدْ خُطَّ بِهَا كَاتِبُ

العدل والتوحيد في جانب *** وحب أهل البيت في جانب (۱)

اگر، قلب من شکافته گردد، در میانه آن دو دیده می شود که بدون نویسنده ای نوشته شده است: عدل و توحید در یک سو و دوستی خاندان رسول در سوی دیگر.

و از روزگار دیرینه شعار پیروان علی (علیه السلام) توحید و عدل، و شعار امویان جبر و تشبیه خدا به ممکنات بوده است چنانکه می گویند: «العدل والتوحيد علویان والجبر والتشبيه أمویان».

قرآن برای بیان پیراستگی قرآن از هر نوع ظلم و ستم، از لفظ «ظلام» بهره گرفته و می فرماید: (وَلَيْسَ بِظُلَامٍ لِّلْعَبِيدِ) (۲) و این نوع صیغه در دو مورد به کار می رود، گاهی برای بیان کثرت، و به اصطلاح مبالغه مانند: لفظ «علام» و «علامه» و گاهی برای بیان نسبت مانند: عطار و مقصود از آن در آیه معنی دوم است و هدف آیه این است که هیچ نوع نسبتی میان خدا و ستم وجود ندارد، چنانکه عرب در مقام نکوهش تیراندازی می گویند: «ولیس نبال» یعنی فلانی تیرانداز نیست یعنی هیچ نوع آگاهی از فن ندارد.

در دید حسّی بشر، چیزی کوچکتر از «ذره» نیست، قرآن برای تقریب پیراستگی خدا، به ذهن مخاطبان از این واژه بهره می گیرد و می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ...).

ص : ۲۲

۱- [۱] طبقات الفقهاء: ۴/۱۰۹.

۲- [۲] آل عمران/۱۸.

« به اندازه سنگینی ذره ای ستم نمی کند».

نه تنها ستم نمی کند، پاداش نیکو را دو برابر می دهد چنانکه می فرماید: (...وَإِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا...).

«و اگر کار نیکی صورت دهد دو برابرش می کند».

آنگاه برای روشن کردن مؤاخذه های الهی یادآور می گردد که همه آنها واکنش کارهای خود آنان است.

(فَمَا كَانَ اللَّهُ يظْلِمُهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ) (۱).

«و خدا برای آنان ستم روا نمی دارد، آنان خودشان هستند که بر خویش ستم می نمایند».

در آیه ای مؤاخذه ها را، واقعیت بد اعمال خود آنان می داند و می فرماید:

(فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا...).

«بدیهای کردارهای خود به آنان می رسد»،

تو گویی اعمال انسان دو رویه است ظاهری در این جهان دارد به نام دروغ، غیبت، و خیانت، و باطنی در آن جهان، به نام:

«عذاب الهی که باطن عمل انسان است».

در آیه دیگر نه تنها می رساند که او ستم نمی کند، بلکه یادآور می شود که حتی آن را هم اراده نمی کند و به تعبیر ما،

اندیشه ستم نیز به او راه ندارد.

چنان که می فرماید:

(وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ) (۲).

«خدا ستم بر بندگان را اراده نمی کند».

ص : ۲۳

۱- [۱] توبه / ۷۰.

۲- [۲] مؤمن / ۳۱.

آیات موضوع

۱. (خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ) (لقمان/۱۰)

۲. (إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا...) (فاطر/۴۱)

۳. (وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ) (الرحمن/۷)

ترجمه آیات

۱. «او) آسمانها را بدون ستونی که آن را ببینید آفرید، و در زمین کوه هایی افکند، تا شما را نلرزاند(وجایگاه شما آرام باشد)، و از هر گونه جنیده ای روی آن منتشر ساخت، و از آسمان آبی نازل کردیم و به وسیله آن در روی زمین انواع گوناگونی از جفتهای گیاهان پر ارزش رویانیدیم».

۲. «خداوند آسمانها و زمین را تا از نظام خود منحرف نشوند نگاه می دارد».

۳. «آسمان را برافراشت و میزان و قانون (در آن) گذاشت».

اشاره

عدل الهی در تکوین و تشریح، جلوه‌هایی دارد، جلوه‌ای در آفرینش جهان، جلوه دیگری در تقنین و تشریح قوانین، اینک در باره هر یک به صورت موجز به بحث و گفتگو می‌پردازیم:

۱. جلوه عدل تکوینی، در آفرینش آسمان‌ها

اشاره

مقصود از «تکوین» آفرینش جهان اعم از فلکی و طبیعی است، آیات قرآن حاکی است که جهان بر اساس سنجش خاص آفریده شده است چنانکه می‌فرماید:

(وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ). (۱)

«آسمان را برافراشت و میزان و قانون (در آن) گذاشت».

وجود تعادل در جهان بالا و در وجود گیاهان و جانداران از مظاهر عدل الهی در تکوین است.

آیاتی بیانگر تعادل در خلقت است بیش از آن است که این‌جا مطرح شوند و ما تنها به تشریح یک آیه می‌پردازیم که در چند مرحله، پرده از «عدل تکوینی» بر می‌دارد آنجا که می‌فرماید:

(خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بَعِيرٍ عَمِيدٍ تَرَوْنَهَا وَآلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ).

«او» آسمانها را بدون ستونی که آن را ببینید آفرید، و در زمین کوه‌هایی افکند، تا

ص : ۲۵

شما را نلرزاند(وجایگاه شما آرام باشد)، و از هر گونه جنبه ای روی آن منتشر ساخت^۲ و از آسمان آبی نازل کردیم و بوسیله آن در روی زمین انواع گوناگونی از جفتهای گیاهان پر ارزش رویانیدیم».

۱. کاخ بدون ستون مرئی

برافراشته شدن کاخ دلاویز بدون ستون مرئی حاکی از وجود سنجش دقیق در خلقت آنها است و اگر چنین سنجشی نبود، نظام با عظمت جهان بالا فرو می ریخت، این میزان و سنجش، در نظر دانشمندان در پرتو تعادل میان دو قوه جاذبه ، و دافعه است که آنها را از اصطکاک و فرو ریزی حفظ می کند، قانون «جاذبه عمومی و قانون گریز از مرکز» گردش ستارگان را تحت یک قانون کلی گنجانیده و می رساند که جاذبه عمومی به ضمیمه قوه گریز از مرکز، بر تمام اجرام آسمانی حکمفرماست، و این دو قوه در تمام اجرام بالا به طور متعادل وجود دارد.

منظور از جاذبه عمومی این است که در تمام اجسام، قوه جذب وجود دارد و می خواهد همه را به خود جذب کند، و هیچ موجودی از جاندار و غیره از این قانون مستثنی نیست. و نیروی جاذبه با فاصله دو جسم نسبت معکوس دارد، یعنی هر چه فاصله اجسام کمتر باشد جاذبه آنها بیشتر می شود و اگر فاصله آنها بیشتر باشد جاذبه آنها کمتر می گردد.

اگر تنها در اجسام نیروی جاذبه بود در این صورت اجسام و اجرام آسمانی به هم می خوردند، و انتظام از بین می رفت، ولی در پرتو قانون گریز از مرکز، تعادلی به وجود آمده است، قوه گریز از مرکز در تمام اجسامی که حرکت دورانی دارند موجود است. هنگامی که آتش گردان را می چرخانیم احساس می نماییم که دست ما را می کشد، این همان نیروی گریز از مرکز

است.

در سایه این دو قانون، میلیون ها منظومه شمسی و کهکشان و سحابی در فضا به طور معلق و بدون ستون تحقق پذیرفته و از سقوط و اصطکاک آنها جلوگیری بعمل آورده است.

قرآن مجید متجاوز از ده قرن قبل از «نیوتن» به این حقیقت علمی در دو جای قرآن (۱) تصریح کرده و می فرماید:

(اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا...).

«خداوندی که آسمانها را بدون ستون مرئی برافراشته است».

توضیح این که مفسران جمله (بغیر عمد ترونها) را چنین تفسیر می کنند.

جمله (ترونها) صفت (عمد) که جمع «عمود» است می باشد و ضمیر در (ترونها) به (عمد) بر می گردد نه به (سماوات) در این صورت معنای جمله چنین خواهد بود: خداوندی که آسمانها را بدون ستونی که دیده شود برافراشت. و در حقیقت آیه، ستونی مرئی را نفی می کند نه اصل ستون را. این نظر را بسیاری از مفسران مانند ابن عباس و غیره اختیار کرده اند (۲) و احادیثی که از پیشوایان ما رسیده، کاملاً آن را تأیید می کند.

حسین بن خالد از امام هشتم علی بن موسی الرضا (علیه السلام) نقل می کند که آن حضرت فرمود: «أليس الله يقول بغیر عمد ترونها؟ فقلت: بلی قال: ثمَّ عمد لکن لا ترونها» (۳): آیا خداوند نمی فرماید که بدون ستونی که دیده شود، گفتم

ص : ۲۷

۱- [۱] یکی سوره لقمان آیه ۱۰، دیگری سوره رعد آیه ۲.

۲- [۲] تبيان: ۶/۲۱۳.

۳- [۳] برهان: ۳/۲۷۸.

آری چنین است. فرمود: در آسمانها ستون هایی وجود دارد ولی دیده نمی شوند.

مؤید این نظر روایتی است که از امام امیر مؤمنان (علیه السلام) نقل شده که فرموده است:

«هذه النجوم التي في السماء مدائن مثل المدائن التي في الأرض مربوطه كلّ مدينة إلى عمود من نور»^(۱).

این ستارگان بسان شهرهایی هستند مانند شهرهای روی زمین و هر شهری با شهر دیگر، با ستونی از نور مربوط می باشد. روی این نظر باید دید منظور از ستونهایی که ستارگان را از سقوط و اصطکاک حفظ می نماید چیست؟ آیا جز آن نیروی مرموز ناپیدایی است که نیوتن و دانشمندان دیگر نام آن را «جاذبه عمومی» نهاده اند؟ و عبارتی رساتر و همگانی تر از «ستون نامرئی» می توان پیدا کرد؟

قرآن در رساندن این حقیقت علمی تعبیری را انتخاب نموده که در تمام ادوار، برای بشر قابل درک و فهم باشد حتی در آن دورانی که بشر به واقعیت این ستون نامرئی پی نبرده بود از این عبارت می فهمید که این کاخ بی ستون، ستون هایی نامرئی دارد که بسان ستون های عمارت، این کاخ برافراشته را حفظ می نماید.

قرآن مجید در آیات دیگر نیز به وضع آسمان ها و زمین اشاره کرده آنجا که

ص : ۲۸

۱- [۱] سفینه البحار: ۲/۵۷۴، ماده نجم، و قریب به همین در مجمع البحرین ماده کوكب وارد شده است و به جای جمله عمود من نور، عمودین من نور، و ممکن است منظور از عمودین (دو ستون) همان دو قانون نیروی جاذبه و گریز از مرکز باشد. مجمع البحرین، ص ۱۳۲.

می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا...) (۱)

«خداوند آسمان ها و زمین را تا از نظام خود منحرف نشوند نگاه می دارد».

و این که خداوند نگاه دارنده آسمان ها و زمین است مانع از آن نیست که یک رشته عوامل طبیعی، به فرمان خدا، در حفاظت آنها مؤثر باشد.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در برخی از خطبه ها به این حقیقت علمی درباره زمین تصریح کرده و می فرماید:

«أرساها علی غیر قرار، وأقامها بغیر قوام، ورفعها بغیر دعائم».

«زمین را بدون تکیه گاه استوار ساخت، و آن را بدون پایه، به پا داشت و بدون ستون برافراشت» (۲).

۲. اسرار کوهها، جلوه دیگری از عدل تکوینی

قرآن مجید، راز آفرینش کوهها را چنین بیان می کند:

(...وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ...).

«کوهها بسان لنگرهای کشتی، شما را از حرکات ناموزن زمین حفظ می کند».

و مضمون همین قسمت از آیه در سوره نحل نیز وارد شده است (۳).

و در آیه دیگر کوهها را میخ های زمین معرفی کرده و می فرماید:

(وَالْجِبَالُ أَوْتَادًا) (۴).

ص : ۲۹

۱- [۱] فاطر/۴۱.

۲- [۲] نهج البلاغه، خطبه ۲۲۸

۳- [۳] نحل/۱۰.

۴- [۴] نبأ/۷.

امیر مؤمنان (علیه السلام) در نخستین خطبه نهج البلاغه می فرماید:

«و وَتَدُّ بِالصُّخُورِ مَيِّدَانَ أَرْضِهِ».

«زمین را با کوه از لرزش بازداشت».

و در برخی از سخنان امیر مؤمنان کوهها به لنگر کشتی نیز تشبیه شده چنانکه می فرماید:

«وَعَدَّلَ حَرَكَاتَهَا بِالرَّاسِيَاتِ مِنْ جَلَامِيدِهَا»^(۱).

«حرکات زمین را وسیله لنگرهایی از سنگ تعدیل نمود».

و در آیه مورد بحث از کوهها به لفظ «رواسی» تعبیر آورده که جمع «راسیه» به معنی لنگر است.

در زبان عرب گفته می شود:

«رَاسِثُ السَّفِينَةِ» أَيْ وَقَفْتُ عَلَى الْأَنْجَرِ.

یعنی روی لنگر ایستاد و «انجر» همان معرب «لنگر» است.

حالا- مقصود از این حرکات ناموزن چیست که کوهها نقش تعدیل کننده آن را دارند، فعلاً برای ما مطرح نیست، مهم همان است که امیر مؤمنان (علیه السلام) در سخن گذشته خود بر آن اشاره کرد و فرمود: «وَعَدَّلَ حَرَكَاتَهَا بِالرَّاسِيَاتِ مِنْ جَلَامِيدِهَا»: حرکات زمین را وسیله لنگرهایی از سنگ تعدیل کرد.

۳. وجود جاندار، جلوه سوم از عدل

یکی دیگر از مظاهر عدل تکوینی وجود جاندار در روی زمین است چنانکه می فرماید: (وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ) پیدایش حیات در روی زمین در

ص : ۳۰

گرو تعادل یک شرایط است که فقدان یکی از آنها، وجود حیات را در روی زمین به صورت امر ممتنع در می آورد.

از باب نمونه، استقرار حیات در روی زمین بر اثر گرمای متناسبی است که از خورشید به زمین می رسد اگر فاصله زمین تا خورشید دو برار مقدار کنونی بود، حرارتی که از خورشید به زمین می رسد به ربع حرارت کنونی کاهش می یافت، و سرعت حرکت بر مدار آن نصف می شد، و طول مدت زمستانی دو برابر می گردید و همه موجودات زنده یخ می زدند.

آنچه که توانسته است حیات در روی زمین تحقق بخشد تعادل فاصله زمین با مرکز خود (خورشید) می باشد.

۴. وجود گیاهان نشانه عدل تکوینی

در آخر آیه، به فرو فرستادن باران از آسمان و پرورش جانداران در روی زمین اشاره می کند و می فرماید:

(...وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ).

«از آسمان آب بارانی نازل کردیم و از هر نوع گیاهی زیبایی رویانیدیم».

گذشته از اینکه در ساختمان هر گیاهی، نظم و تعادل وجود دارد که حیات گیاهی را بیمه می کند، وجود گیاه در روی زمین در برابر جاندار، خود نشانه عدل در تکوین است زیرا: موجود جاندار پیوسته اکسیژن تنفس کرده، و گاز تولید می کند، در حالی که گیاهان مولد اکسیژن بوده مصرف کننده گاز می باشند، اگر در عالم خلقت به یکی از آنها اکتفا می شد، هیچ یک توان بقا نداشت.

یکی از براهین وجود تدبیر در آفرینش جهان مسأله «موازنه و کنترل» در طبیعت است مقصود از موازنه همان کنترلی است که در جانداران و گیاهان

دیده می شود، به طوری که اگر به وضع طبیعی آنان دست بزنیم، موازنه به هم می خورد، و تا حصول کنترل مجدد، چه آفات و امراضی که دامنگیر موجودات زنده می گردد!

کنترل و موازنه، آشکارا دلالت می کند که این جهان روی یک حکمت بالغه ای آفریده شده، و اگر آفریدگار دردی داده درمان نیز داده و هر موجودی را در جای خویش نیکو قرار داده است و به گفته گوینده:

جهان چون خط و خال و چشم و ابروست *** که هر چیزی به جای خویش نیکوست

نمونه ای از توازن و تعادل

در زمان های سابق، دریانوردان در طول مسافرت های ممتد به واسطه خوردن غذاهای ناسالم و کهنه دچار زخم های شدید جلدی می شدند، بعدها معلوم شد که شیره لیمو و نارنج علاج این بیماری ها است مسافری پیش از این دوره، اطلاعی از علت بروز این مرض نداشتند و یک نفر در «ماداگاسگار» علاج قطعی آن را کشف کرد، و این در موقعی بود که ملاحان از این بیماری به هلاکت می رسیدند، یک قرن طول کشید تا معالجه زخم بدن به وسیله آب لیمو کشف شد.

جای گفتگو نیست بسیاری از بیماریها مولود کمبود ویتامین ها در بدن است، بشر در این کره خاکی قرنها زندگی کرده بود و هرگز اطلاعی از این ویتامین که سرچشمه حیاتی او است نداشت و نمی دانست که به زندگی او

تعادل و توازن می بخشد.

تا این جا بحث درباره جلوه های عدل الهی در تکوین به پایان رسید اکنون وقت آن رسیده است که به بیان جلوه های عدل در تشریح پردازیم.

ص : ۳۳

آیات موضوع

۱. (فَمَنْ عَفَىٰ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْئًا فَاتَّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ) (بقره/۱۷۸)

۲. (وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلُمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ) (بقره/۲۷۹)

۳. (وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ فَإِنِ غَنِيَ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَإِنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ) (بقره/۲۸۰)

۴. (وَلِيُمْلِلِ الَّذِينَ عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلِيَتَّقِيَ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَنْخَسِ مِنْهُشَيْنًا) (بقره/۲۸۲)

ترجمه آیات

۱. «هر کس از جانب برادرش (ولی مقتول) چیزی از حق قصاص به او گذشت شود، باید از گذشت ولی مقتول به طور پسندیده پیروی کند و با رعایت نیکی خونبها را بپردازد. این تخفیف و رحمتی است از پروردگار شما هر کس بعد از آن از اندازه درگذرد، وی را عذاب دردناکی است.»

۲. «هرگاه از رباخواری توبه کردید، مالک سرمایه خود هستید».

۳. «اگر بدهکاران تنگدست هستند تا هنگام گشایش مهلتی به او دهید و اگر قدرت پرداخت ندارد، بخشیدن برای شما بهتر است».

۴. «کسی که بدهکار است، باید املا کند و نویسنده بنویسد، و از خدا پروا نماید و چیزی از آن نگاهد».

تفسیر آیات

اشاره

رعایت عدالت در تکلیف، یکی از جلوه های عدل الهی در قلمرو تقنین است و به حکم این که (قائماً بالقسط) است، دادگری در تکالیف بندگان را کاملاً رعایت کرده و بررسی آیات مربوط به احکام مکلفین گواه روشن بر این جلوه است اینک ما به برخی از آنها که روشنگر «عدل در تشریح» است، اشاره می کنیم و نقل همه آیات از هدف ما بیرون است.

۱. روزه یک تکلیف الهی است و باید بر فرد عاقل بالغ، ماه رمضان را روزه بگیرد، ولی برای رعایت حال برخی از روزه داران گروهی را از این تکلیف به گونه ای عفو نموده است.

۲. مردان و زنان پیری که به خاطر کهولت در انجام این وظیفه بی تاب می شوند، از گرفتن روزه معاف می باشند چنانکه می فرماید:

(...وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مَسْكِينٍ... (۱))

«کسانی که روزه برای آنها طاقت فرساست (مانند بیماران مزمن، و پیرمردان و پیرزنان) لازم است کفاره بدهند، مسکینی را اطعام کنند».

۲. در مسأله «قتل عمدی» راه را برای عفو قاتل و تبدیل قصاص به

ص: ۳۵

«دیه» نبسته و دست ولیّ الدم را در قصاص و یا گرفتن خونبها باز گذارده و آن را یک نوع تخفیف و رحمت نامیده است چنان که می فرماید:

(...فَمَنْ عَفَىٰ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدِّ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَهُوَ عَذَابٌ أَلِيمٌ). (۱)

«اگر کسی از سوی برادر (دینی) خود چیزی به او بخشیده شود (حکم قصاص او به خونبها تبدیل گردد) باید از راه پسندیده پیروی کند. یعنی صاحب خون، حال پرداخت کننده دیه را در نظر بگیرد. و او (قاتل) نیز به نیکی دیه را بپردازد و در آن مسامحه نکند، این تخفیف و رحمتی است از ناحیه پروردگار شما، ولی هرگاه بعد از آن تجاوز کند، عذاب دردناکی خواهد داشت».

۳. فردی که آگاهانه یا ناآگاهانه مبلغی را با سودی معین، قرض داده باشد، آنگاه که از کردار خود پشیمان گردد، فقط سرمایه خود را مالک است نه باید ستم کند، نه مورد ستم قرار گیرد، چنان که می فرماید:

(...وَإِنْ تُبْتِغُوا فَالْكُمُ رُؤُوسٌ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ). (۲)

«اگر توبه کنید، سرمایه های شما از آن شماست، نه ستم می کنید و نه بر شما ستم وارد می شود».

و در حقیقت شعار یک فرد مسلمان، جمله (لا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ) است نه ظلم می کند و نه ستم را تحمل می نماید.

۴. بدهکاری که تمکن پرداخت دین ندارد نباید در زندان بسر ببرد، بلکه دستور می دهد که طلبکار به او مهلت دهد تا در صورت تمکن بپردازد و اگر برای او ببخشد بهتر است. چنان که می فرماید:

(وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ

ص : ۳۶

۱- [۱] بقره/۱۷۸.

۲- [۲] بقره/۲۷۹.

«اگر بدهکار قدرت پرداخت نداشته باشد او را تا هنگام توانایی، مهلت دهید و در این صورت اگر ببخشید، بهتر است، اگر مصلحت این کار را بدانید».

۵. در بدهی های مدت دار، به خاطر گرفتن وام با داد و ستد، دستور می دهند آن را بنویسند، به نویسنده سند دستور می دهد که از روی عدالت سند را تنظیم کند چنان که می فرماید:

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُب بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ...)(۲)

«ای کسانی که ایمان آورده ای د، هنگامی که بدهی مدت داری به یکدیگر پیدا کنید آن را بنویسید، و باید نویسنده ای از روی عدالت (سند را) بنویسد».

۶. هنگام تنظیم سند به بدهکار دستور می دهد که آنچه بر ذمه دارد، به دقت املا کند تا کاتب به درستی بنویسد چنان که می فرماید:

(...وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا...)(۳)

«آن کس که حق بر عهده اوست، باید به درستی املا کند و از خداوند که پروردگار اوست، پرهیزد و چیزی را فروگذار ننماید».

۷. آنچه که بدهکار توانایی املا را ندارد تا نویسنده سند به دقت بنویسد، ولی او باید با رعایت عدالت املا کند و دو نفر از مردان عادل خود را بر این حق شاهد بگیرد چنان که می فرماید:

(...فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ

ص : ۳۷

۱- [۱] بقره/۲۸۰.

۲- [۲] بقره/۲۸۲.

۳- [۳] بقره/۲۸۲.

يُمِلُّ هُوَ فَلْيُمِلِّ وَليُّهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ... (۱).

«اگر کسی که حق بر ذمه اوست، سفیه و یا ضعیف باشد و توانایی بر املا کردن ندارد، باید ولی او به جای او با رعایت عدالت املا کند و دو نفر از مردان عادل خود را بر این حق شاهد بگیرد».

این بخش ها از آیه ۲۸۲ سوره بقره که همگی در مورد تنظیم سند بدهکاری سخن می گوید، روشنگر عدل خدا در تشریح می باشد و ما به همین مقدار درباره این آیه بسنده می کنیم.

۸. طهارت نفسانی که از طریق وضو و غسل به انسان دست می دهد، یکی از شرایط صحت نماز است ولی آنگاه که معذور باشد، راه آسان را در پیش می گیرد و به تیمم اکتفا می کند قرآن در بیان این حکم و علت آن می فرماید:

(...فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ). (۲)

«هرگاه آب (برای غسل و یا وضو) پیدا نکردید، با خاک پاکی تیمم کنید و از آن بر صورت و دستها بکشید خداوند نمی خواهد مشکلی برای شما ایجاد کند، بلکه می خواهد شما را پاک سازد و نعمتش را بر شما تمام کند شاید شکر او را بجا بیاورید».

در مورد جهاد سه گروه نابینا و لنگ و بیمار را از حضور در جبهه جنگ

ص : ۳۸

۱- [۱] بقره/۲۸۲.

۲- [۲] مائده/۶.

معاف دانسته و می فرماید:

(لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ...) (۱).

«بر نابینا و لنگ و بیما را اگر در جهاد شرکت نکنند فشار و سختی نیست».

۹. در برخی از آیات متذکر می شود که در دین اسلام، تکلیف مشقت بار، وضع نشده است و تمام تکالیف در حد قدرت و توانایی افراد است، چنان که می فرماید:

(...وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرْجٍ...) (۲).

«در دین اسلام، کار سنگین و سخت بر شما قرار داده نشده است».

۱۰. برخورداری امت اسلامی از لطف بیشتر

امت اسلامی از لطف بیشتری برخوردارند، زیرا هرگاه امت های گذشته از روی تقصیر و کوتاهی تکلیفی را فراموش می کردند، و همچنین با تقصیر در مقدمات، خطایی از آنان سر می زد، مسؤول نسیان و خطاهای خود بودند، ولی امت اسلامی از آن دو جهت سبکبال ترند، نه تنها از این جهت مورد رأفت الهی قرار گرفته اند، اصول تکالیف مشقتبار در تشریح آنان وجود ندارد چنان که می فرماید:

(...رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ

ص : ۳۹

۱- [۱] فتح/۱۷.

۲- [۲] حج/۷۸.

وَأَعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۱).

«پروردگارا! اگر ما فراموش یا خطا کردیم، ما را مؤاخذه مکن، پروردگارا تکلیف سنگینی بر ما قرار مده، آنچه‌ان که (به خاطر گناه و طغیان) بر کسانی که پیش از ما بودند، قراردادی. پروردگارا آنچه طاق‌ت تحمل آن را نداریم، بر ما مقرر مدار. و از ما عفو بفرما و ما را ببخش و در رحمت خود قرار ده، تو مولا و سرپرست مایی پس ما را بر جمعیت کافران پیروز گردان».

محدث کلینی از پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) این حدیث را نقل می‌کند:

«انّ هذا الدین متین، فاوغلوا فيه مرفق ولا- تکرهوا عباده الله إلى عبد الله فيكونوا كالراكب المنبت لا- سفراً قطع ولا- ظهراً أبقي» (۲).

«آیین اسلام، آیین استواری است و در آن با رفق و ملایمت وارد شوید، تکالیف الهی را بر بنندگان خدا ناخوش آیند جلوه ندهید، در این صورت بسان آن سوار تندروی خواهید بود که نه به مقصد رسیده و نه مرکبی باقی گذارده است».

باز از پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) نقل شده است که فرمود:

«بُعِثْتُ بِالشَّرِيعَةِ السَّهْلَةِ السَّمْحَةِ» (۳).

«من با شریعت سهل و آسان برانگیخته شده‌ام».

جلوه‌های عدل الهی در تشریح و تقنین در کتاب و سنت بیش از آن است که در اینجا بیان گردد، ما به همین مقدار بسنده کرده و فقط به تشریح

ص : ۴۰

۱- [۱] بقره/۲۸۶.

۲- [۲] کلینی، کافی: ۲/۸۶.

۳- [۳] سفینه البحار: ۱/۶۹۵.

مسأله «تکلیف مالا یطاق» که فرقه اشاعره مدعی جواز از نظر قرآن می باشند، می پردازیم:

۱۱. تکلیف در حد امکان

اشاره

تکلیف در حد امکان از مسایل روشن عقلی است که هیچ فردی نمی تواند آن را انکار کند، از این جهت علم به تکلیف، و توانایی بر انجام آن از شرایط عمومی هر نوع تکلیف شمرده شده است، از این جهت تکلیف به فوق توان طرف، قبیح و زشت شمرده و مجازات بر عدم انجام آن، از مصادیق «ظلم» و تعدی می باشد.

همگی می دانیم که جای دادن جسم بزرگ در ظرف کوچک امکان پذیر نیست، و یا پرواز در آسمانها، بدون اسباب، از توانایی انسان بیرون است. در این صورت تکلیف زبردستی به انجام یکی از این دو، در اصطلاح متکلمان «تکلیف مالا یطاق» نامیده می شود.

از نظر محققان «عدلیه» گذشته از این که متعلق تکلیف، امر محال است، خود تکلیف نیز در این مورد، نمی تواند جدی باشد زیرا انسانی که می داند طرف مقابل توان کار مورد درخواست او را ندارد، چگونه به صورت جدی آن را درخواست می کند.

قرآن در این مورد، به تأیید حکم خرد برخاسته و می گوید: (لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا...) (۱). و در آیه دیگر می فرماید: (...لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا

ص : ۴۱

آتاها... (۱). و مفاد هر دو آیه یکی است و آن این که : خدا انسانی را در خور قدرت و توانایی او تکلیف می کند.

با وجود حکم قاطع فرود آیات یاد شده ، جای تأسّف است که متکلمان اشاعره و پیروی از بنیان گذار مکتب «شیخ ابوالحسن اشعری» (۲۶۵_ ۳۲۴) اصل یاد شده را انکار کرده و تکلیف به غیر مقدور را صحیح دانسته است و با ظهور ابتدایی برخی از آیات بر اندیشه خرد استدلال کرده اند.

شایسته بود که آنان در درجه نخست به عقل و خرد و آیات روشن قرآن که یادآور شدیم، مراجعه کرده و در تفسیر آیات مورد نظر خود دقت بیشتری می کردند، ولی پیش داوری آنان در این مسأله سبب شده که عقل و خرد، و آیات روشن قرآن را کنار نهاده، و به ظهور بسیار ابتدایی برخی از آیات استدلال کنند. آیاتی که پس از امعان نظر و دقت، مفاد واقعی آن روشن می گردد.

دستاویزهای اشاعره

دستاویز نخست

(أُولَئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ يُضَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ مَا كَانُوا يَسِيءُ تَطْيَعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ). (۲).

«سریچی آنان از توحید و گرایش به بت پرستی، نشانه عاجز کردن (و غلبه اراده آنان بر قدرت خدا) در زمین نیست، آنان را توانایی عاجز کردن (فرار از

ص : ۴۲

۱- [۱] طلاق/۷.

۲- [۲] هود/۲۰.

مجازات های) در زمین نبود و جز خدا ولی و سرپرستی نداشتند، عذاب خدا برای آنان دو برابر خواهد بود(هم گمراه بودند و هم دیگران را گمراه می کردند) و توانایی شنیدن (سخن حق را) نداشتند و حقایق را نمی دیدند».

ابوالحسن اشعری، با دوجمله ای که در ذیل آیه قرار دارد، استدلال کرده است:

۱. (مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ) : «توانایی شنوایی نداشتند».

۲. (وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ) : «حقایق را نمی دیدند».

وی چنین می گوید: آنان مکلف بودند که سخن حق را بشنوند و واقعیات را ببینند، ولی توان شنوایی و بینایی برای آنان نبود.

یک چنین استدلال خالی از سطحی نگری در مفاد آیه است و ما برای روشن شدن مفاد آیه، به تفسیر فراهای آن می پردازیم:

الف: (أُولَئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ) ، اشاره به این است که سرپیچی آنان از فرمان خدا نشانه غلبه اراده آنان بر قدرت خدا نیست، زیرا مشیت او بر این تعلق گرفته است که افراد به طور اختیار او را بپرستند، نه از روی جبر و سلب اختیار.

ب: (وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءُ) : «آنان هر چند به ظاهر، بت را ولی اتخاذ کرده اند ولی بر آنان، ولی و سرپرستی جز خدا نیست».

ج: (يُضَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ) : «به طور مضاعف کیفر می بینند».

د: (مَا كَانَ يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَ مَا كَانُوا يُبْصِرُونَ) « کفر و تمرد آنان به این جهت نبود که اراده آنان بر قدرت خدا غلبه کرد، در این جهت نبود که برای آنان ولی و سرپرستی جز خدا بود، بلکه به خاطر این بود که توانایی شنیدن سخن حق، و دیدن آیات او را نداشتند»، البته نه به این معنی که از نخستین

روز از این نعمت الهی بی بهره بودند، بلکه به خاطر یک رشته گناهان و نافرمانیها، پرده ای بر گوش و چشم آنان افتاد و آنان را از بهره گیری از این دو نعمت محروم ساخت.

روشنگر این آیه، دو آیه دیگری است که می فرماید:

(...لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ* فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحِقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ).

«می گویند اگر ما می شنیدیم (۱) یا تعقل می کردیم، در میان دوزخیان نبودیم، اینجاست که به گناه خود اعتراف می کنند، دور باشند دوزخیان از رحمت خدا».

در همه موارد گناهکاران از مواهب طبیعی الهی برخوردارند، ولی متأسفانه از آن بهره نمی گیرند چنان که می فرماید:

(...لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ... (۲)).

«برای آنان دل هایی است که با آن اندیشه نمی کنند، و چشمانی است که با آن نمی بینند، و گوشهایی است که با آن نمی شنوند، همچون چهارپایانند بلکه گمراهتر».

مجموع آیات ناظر به این است که کافران و گنهکاران از مواهب الهی بهره نمی گیرند، نه این که فاقد این مواهب می باشند و آیه مورد بحث ناظر به این است که آنان بر اثر فرورفتگی در گناه به پایه ای می رسند که قدرت شنوایی، بینایی آیات حق از آنان سلب می گردد.

ص : ۴۴

۱- [۱] ملک/۱۰- ۱۱.

۲- [۲] اعراف/۱۷۹.

(وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ). (۱)

«خدا، اسماء را به آدم آموخت، بعد آنها را به فرشتگان عرضه کرد و فرمود: اگر راست می گوئید، اسماء اینها را خبر دهید، فرشتگان عرض کردند، منزهی تو و ما چیزی جز آنچه به ما تعلیم داده ای، نمی دانیم تو دانا و حکیمی».

در این آیه خدا فرشتگان را مأمور ساخت تا از اسماء گزارش دهند، در حالی که می دانست آنان توانایی پاسخ گفتن را ندارند.

ولی پاسخ استدلال روشن است، زیرا امر در این مورد، جدی و حقیقی نیست، بلکه هدف از آن، آشکار ساختن عجز و ناتوانی طرف است مانند:

(وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ). (۲)

«اگر درباره آنچه که بر بنده خود نازل کرده ایم شک و تردید دارند (دست کم) یک سوره همانند آن بیاورید، و گواهان خود را غیر خدا برای این کار فراخوانید اگر راست می گوئید».

طلب مبارزه با قرآن جدی و حقیقی نیست، بلکه هدف اثبات عجز آنان از آوردن مانند آن است، تا در نتیجه ارتباط پیامبر با مقام ربوبی روشن گردد، زیرا اگر در توان مصنوع بشر بود، باید غیر او نیز بر آن کار توانا باشد.

ص : ۴۵

۱- [۱] بقره/۳۱-۳۲.

۲- [۲] بقره/۲۳.

(يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَبِيعُونَ * خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ). (۱)

«روزی که ساق پاها (از وحشت) برهنه می گردد، و به سجود دعوت می شوند، اما نمی توانند (سجده کننده) این در حالی است که چشمانشان (از شدت شرمساری) به زیر افتاده و ذلت و خواری وجودشان را فرا گرفته، آنها پیش از این، به دعوت سجده می شدند در حالی که سالم بودند».

کیفیت استدلال طرف این است که ستمگران روز رستاخیز به سجود دعوت می شوند، در حالی که نمی توانند انجام دهند، هرگاه تکلیف فراتر از امکان در سرای دیگر روا باشد در این سرا نیز روا خواهد بود.

پاسخ استدلال با آیه، از بحث پیش آشکار گردید، زیرا روز رستاخیز روز جزا است، و روز تکلیف نیست طبعاً درخواست سجده از آنان که نمی توانند، هدف دیگری را تعقیب می کند و آن، ایجاد حسرت و ندامت در این گروه است، زیرا این گروه آن روز که سالم و قدرتمند بودند، از پرستش و سجود خدا، سرپیچی کرده و راه تمرد را در پیش می گرفتند اکنون که، با عذاب الهی کیفر اعمال خود روبرو شده اند، از کردار خود پشیمان شده و خواهان اطاعت و فرمانبرداری می شوند ولی هیئات امروز دیگر توانایی سجود از آنان سلب می گردد و قدرت بر آن ندارند و برای ایجاد حسرت به سجود دعوت می شوند، در حالی که دیگر توانایی آن را ندارند.

قائلان به جواز تکلیف فراتر از امکان برخی از آیات نیز استدلال کرده (۲)

ص : ۴۶

۱- [۱] قلم/۴۲-۴۳.

۲- [۲] به کتاب الالهیات: ۱/۳۷ مراجعه بفرمایید.

که پاسخ آنها روشن است و ما در این بحث به همین اندازه بسنده می کنیم.

جلوه های عدل الهی در اجرای کیفر

در گذشته یادآور شدیم که عدل الهی برای خود جلوه هایی دارد، جلوه ای در تکوین و آفرینش، جلوه ای در تشریح و تقنین، جلوه ای در جزا و کیفر.

در دو موضوع پیش به گونه ای سخن گفتیم، اکنون وقت آن رسیده است که جلوه عدل الهی را در جزا و کیفر روشن سازیم.

قرآن اصل رستاخیز انسان و پاداش دهی پاکان و کیفر بینی ناپاکان را، جلوه ای از عدل الهی می داند به گونه ای که اگر رستاخیزی در کار نبود، و یا میان هر گروه برابری برقرار بود، عدل الهی تحقق نمی پذیرفت و این حقیقت در آیات یاد شده در زیر منعکس است.

(أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ).

«(۱) آیا کسانی که ایمان آورده اند و کار نیکو انجام داده اند با مفسدان در زمین، یکسان قرار می دهیم، آیا پرهیزکاران را مانند افراد گناهکار».

۱. (أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ * مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ). (۲)

«آیا مسلمانان را مانند گناهکاران یکسان می گیریم، شما را چه می شود، چگونه داوری می کنید».

۲. (أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ). (۳)

«آیا کسانی را که مرتکب بدیها شده اند، گمان کردید همچون کسانی قرار می دهیم که ایمان آورده اند، و عمل نیک انجام داده اند که حیات و مرگشان یکسان باشد چه بد داوری می کنید».

ص : ۴۷

۱- [۱] ص ۲۸.

۲- [۲] قلم/۳۵-۳۶.

۳- [۳] جاثیه/۲۱.

این نوع آیات، یکسان گرفتن هر دو گروه را بر خلاف عدل الهی می دانند و می رسانند که باید میان این گروه تفاوتی وجود داشته باشد، و چون این تفاوت در جهان تکلیف، تحقق نمی پذیرد، قهراً، پس از مرگ تحقق خواهد پذیرفت در این آیات به طور اجمال، بر لزوم تفاوت میان دو گروه تأکید شده است، و اما تفاوت این دو گروه چگونه است، این قسمت را آیات دیگر به خوبی روشن ساخته اند که به نقل یک آیه اکتفا می کنیم.

(إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً وَعِدَ اللَّهُ حَقّاً إِنَّهُ يَبْدِئُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ). (۱)

«بازگشت همه به سوی او است، خداوند وعده حقی فرموده او آفرینش را آغاز می کند، سپس آن را باز می گرداند تا کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام داده اند، به عدالت جزا دهد، و برای کسانی که کافر شدند نوشیدنی از مایع سوزان است و عذابی دردناک به خاطر این که کفر میورزیدند».

این نوع آیات که شمار آنها در قرآن زیاد است، بیانگر کیفیت تفاوت میان این گروه و در نتیجه بیانگر جلوه های عدل الهی در جهان سزا است.

ص : ۴۸

آیات فراوانی حاکی است که در روز رستاخیز، اعمال انسان با ترازوی خاصی که حقیقت آن برای ما معلوم نیست، سنجیده شده و در این سنجش دادگری با کمال دقت رعایت می گردد چنان که می فرماید:

(وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ). (۱)

«ما ترازوهای عدل را در روز رستاخیز برپا می کنیم، پس به هیچ کس کمترین ستم نمی شود، اگر به اندازه سنگینی یک دانه خردل (کار نیک و بد) داشته باشد ما آن را حاضر می کنیم، کافی است که ما حساب کننده باشیم».

در آیه بعدی نتیجه سنجش را بیان می کند و می فرماید:

(وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ* وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ). (۲)

«سنجش اعمال آن روز حق است، کسانی که میزانهای عمل آنها سنگین است همان رستگارانند و کسانی که میزانهای عمل آنها سبک است آنان افرادی هستند به خاطر ظلم و ستمی که به آیات ما می کردند، زیانکار شدند».

آیاتی که بیانگر جلوه های عدل الهی در روز رستاخیز است بیش از آن است که منعکس کردیم.

ص : ۴۹

۱- [۱] انبیاء/۴۷.

۲- [۲] اعراف/۸_۹.

عدل الهی در قلمروهای مختلف مورد بحث قرار گرفت، چیزی که باقی مانده پاسخ به یک رشته پرسشها است که افراد ناآگاه و جسور، آن را به عنوان اعتراض بر عدل الهی مطرح می نمایند.

این پرسشها بر چهار محور دور می زنند:

۱. عدل الهی و فاعلیت انسان.

۲. عدل الهی و علم و اراده پیشین خدا.

۳. عدل الهی و مسأله قضا و قدر.

۴. عدل الهی و کیفیتهای اخروی.

حکیمان و متکلمان پیرامون هر چهار موضوع به صورت گسترده سخن گفته اند، و از راههای گوناگون به حل مشکل پرداخته اند، ولی از آنجا که بحث ما، یک بحث قرآنی است فقط درباره این چهار موضوع از دریچه آیات قرآن سخن می گوئیم، کسانی که علاقمندند موضوعات چهارگانه را از همه زاویه ها بررسی کنند می توانند به دیگر کتابهای ما مراجعه کنند. (۱)

ص : ۵۰

۱- [۱] مانند: «الالهیات»، ج ۲، و «جبر و اختیار»، بحثهای اینجانب به قلم آقای علی ربّانی گلپایگانی، «سرنوشت از دیدگاه علم و فلسفه» به قلم اینجانب و «لب الأثر»، تقریر درس حضرت امام خمینیرحمه الله درمورد جبر و اختیار.

اینک درباره نخستین موضوع سخن می‌گوییم:

عدل الهی و فاعلیت انسان

مسأله جبر و اختیار از معدود مسائل فلسفی است که برای نوع مردم نیز مطرح می‌باشد، بر خلاف بسیاری از مسائل فلسفی که فقط گروه خاصی از متفکران مطرح است، مثلاً قاعده «الواحد» به نام: «الواحد لا یصدر منه إلا واحد» مسأله فلسفی است که فقط جمعی از متفکران با آن سرو کار دارند و توده مردم را یارای درک واقع آن نیست، اما مسأله جبر و اختیار و اینکه آیا انسان واقعاً در زندگی خود آزاد است یا آزاد نما است مسأله‌ای است که نوع مردم به آن توجه دارند و هر فردی فراخور فکر خود، درباره آن اظهار نظر می‌نماید. ما اکنون نظر قرآن را با توضیحات بیشتر در این مورد مطرح می‌کنیم تا روشن گردد که فاعلیت انسان در افعال مسئولیت‌زا، کوچکترین تصادمی با عدل الهی ندارد، قبلاً تاریخچه مختصری از اندیشه عرب عصر جاهلی را که قرآن در آن محیط فرود آمده است یادآور می‌شویم.

از آیات متعددی استفاده می‌شود که عرب عصر جاهلی معتقد به جبر بوده، و کردار خود را خصوصاً مسأله بت پرستی از طریق مشیت الهی تفسیر می‌کرد، و چنین می‌اندیشید که مشیت الهی بر «بت پرستی» افراد، تعلق گرفته است و اگر او نمی‌خواست آنان بت را نمی‌پرستیدند و چون مورد خواست اوست ترک آن امکان پذیر نیست.

قرآن چنین اندیشه را در آیاتی از آنان نقل می‌کند و می‌فرماید:

(سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ...).

«به زودی مشرکان می گویند اگر خدا نمی خواست ما برای او (در عبادت) شریکی قائل نمی شدیم و چیزی را تحریم نمی کردیم».

قرآن در رد اندیشه آنان می فرماید:

(...كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِندَكُمْ مِّنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ). (۱)

«پیشینیان نیز مانند آنان دروغ گفتند تا عذاب ما را چشیده اند بگو آیا برای این مطلب سند و دلیلی دارید، آن را به ما ارائه دهید شما فقط از ظن و گمان پیروی می کنید، و کاری جز حدس و تخمین ندارید».

قرآن در جای دیگر نیز اندیشه عرب عصر جاهلی را در مورد کارهای خود منعکس می کند و می فرماید:

(وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرْنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ). (۲)

«هرگاه کار زشتی انجام دهند می گویند ما نیاکان خود را بر این راه یافته ایم و خدا به آن امر کرده است (شما ای محمد!) در پاسخ آنان بگو: خدا بر کار زشت فرمان نمی دهد. آیا آنچه را نمی دانید به خدا نسبت می دهید».

بخش نخست آیه مبین عقیده آنهاست و آنان کارهای زشت خود را از این راه توجیه می کرده اند که مشیت خدا بر آن تعلق گرفته است و اگر خواست خدا نبود بت را نمی پرستیدند و یا دیگر کارها را انجام نمی دادند. انجام عمل نشانه تعلق مشیت و خواست اوست، در این صورت ما مقصر نیستیم. توگویی کلمه (أمرنا) در آیه کنایه از مشیت و خواست الهی است.

ص : ۵۲

۱- [۱] انعام/۱۴۸.

۲- [۲] اعراف/۲۸.

ذیل آیه بیانگر پاسخ این اشتباه است که هرگز خدا بر کار زشت فرمان نمی دهد و در نتیجه نباید انسان کار زشت خود را از طریق مشیت الهی توجیه کند.

شگفت آنجا است که پس از نزول قرآن و گذشت زمان، هنوز اندیشه جبر در اذهان خلفا و مسلمانان باقی بود، عبد الله بن عمر می گوید: مردی بر ابی بکر وارد شد و به او گفت آیا عمل زشتی مانند (زنا) به تقدیر الهی است؟ خلیفه در جواب گفت: آری! در این موقع سؤال کننده در پرتو وجدان بیدار خود گفت: اگر به تقدیر الهی است پس چرا مجازات می کند؟ خلیفه در پاسخ، عاجز و ناتوان ماند جز بدگویی پاسخی دیگری نداشت، و گفت: ای فرزند انسان کثیف اگر کسی در این مجلس نبود فرمان می دادم که بینی تو را نرم کنند. (۱)

اتفاقاً خلیفه دوم نیز برخی از کارهای خود را از طریق جبر توجیه می کرد، واقدی نقل می کند: مسلمانان از جمله عمر بن خطاب در جنگ «حنین» پا به فرار نهادند، زنی به نام «ام حارث» که از انصار بود گفت: عمر را در حال فرار دیدم، گفت: این چیست؟ در پاسخ گفت: فرمان خداست، یعنی هزیمت و شکست مربوط به ما نیست بلکه خواست خداست که ما در این نبرد محکوم شویم.

خلیفه کوتاهیهای مسلمانان و غرور بی جای آنها را به حساب نیاورد، ولی اگر در علل شکست دقت می کرد، پی به علل آن می برد.

اندیشه جبر بعد از خلفا در میان امویان از رشد بیشتری برخوردار بود زیرا آنان با این اصل تمام کارهای خود و وضع جامعه را توجیه می کردند و چنین

ص : ۵۳

وانمود می کردند گرسنگی توده ها و پرخوری خویشتن معلول خواست الهی است و از این طریق خود را از هر نوع گناه تبرئه می نمودند، حتی روزی که معاویه فرزند خود یزید را به عنوان خلیفه مسلمین معرفی کرد، مورد اعتراض عایشه قرار گرفت معاویه در پاسخ گفت: خلافت فرزندم تقدیر الهی است و بندگان خدا حق مداخله در امور مربوط به او را ندارند. (۱)

این نه تنها امویان نبودند که کلیه کارهای خود را از طریق جبریگری و احیاناً تقدیر الهی توجیه می کردند بلکه در طول تاریخ غالباً گنهکاران و تبهکاران کارهای زشت خود را به عاملی غیر خود نسبت می دادند و عجیب اینجاست عارف وارسته ای خواسته و ناخواسته بر این اندیشه صحنه نهاده و چنین می گوید:

کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت *** یا رب از مادر گیتی به چه طالع زاده ام

تو گویی در جهان مقصری جز کوکب و بخت، و عاملی جز طالع در کار نیست و خود انسان و اراده و تمایلات فزون از حد وی کوچکترین تأثیری در سرنوشت او ندارند، شایسته بود این عارف وارسته از گفته شاعر دیگری «ناصر خسرو» عبرت بگیرد آنجا که می گوید:

تو خود گر کنی اختر خویش را بد *** مدار از فلک چشم نیک اختری را

ما در این جا دامن سخن را کوتاه می کنیم و نظر قرآن را در باره افعال انسان مورد بررسی قرار می دهیم.

ص : ۵۴

۱- [۱] ابن قتیبه، امامت و سیاست: ۱/۱۶۷.

در اینکه قرآن منادی اختیار است جای سخن نیست و به عناوین گوناگون او را در انجام کارهای مسئولیت زا مختار و آزاد معرفی می کند:

۱. (إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا). (۱)

«ما طریق حق و باطل را به انسان ارائه کردیم و در نتیجه او با کمال آگاهی و اختیار در مقابل نعمت های الهی یا شکر گزار و یا کفر ورز است.»

۲. (قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَىٰ نَفْسِي وَإِنِ اهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ رَبِّي إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ).

«(۲) بگو اگر گمراه شده ام به زیان خویش گمراه گشته ام، و اگر راه یافته ام به خاطر چیزی است که خدا به من الهام کرده است او شنوا و نزدیک است.»

آیه یاد شده عامل ضلالت را خود انسان می داند نه خدا، در حالی که هدایت را به خدا نسبت داده و او را هادی معرفی می کند و نکته آن این است که خدا تمام ابزار هدایت را از فطرت و عقل گرفته تا اعزام پیامبران و مصلحان در اختیار بشر نهاده است و اگر فردی از این سرمایه علمی بهره گرفت خدا او را هدایت کرده است و اما اگر به خاطر خودخواهی ها و تمایلات نفسانی از بهره گیری سرباز زد طبعاً خود او عامل گمراهی خود بوده است.

۳. (وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ...). (۳)

«بگو حق از جانب خدا فرو فرستاده شد هر که بخواهد ایمان بیاورد، و هر که نخواهد کفر بورزد.»

ص : ۵۵

۱- [۱] انسان/۳.

۲- [۲] سبأ/۵۰.

۳- [۳] کهف/۲۹.

چه آیه ای روشنتر از این که ایمان و کفر انسان را مربوط به خواسته او می داند و او را مسئول فعل خویش معرفی می کند.

در این جا شایسته است دو بیتی را از فقیه و متکلم بزرگ شیعه مرحوم زین الدین عاملی (۹۰۹-۹۶۶) سروده بیاوریم و در حقیقت مضمون آیه را در دو بیت خود گنجانیده و چنین می فرماید:

لقد جاء في القرآن آیه حکمه *** و تحب ر أن الاختی ارب ایدین ا

تُدّمّر آیات الضلال و من یجبر *** فمّن شاء فلیؤمّن و من شاء فلیکفر

۴. (قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ). (۱)

«اسباب بصیرت از جانب خدا به سوی شما آمده است هر کس بصیرت یابد به سود اوست و هر کس چشم بپوشد به ضرر اوست و من نگهبان شما از عذاب خدا نیستم».

۵. (...لِيُهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ). (۲)

«تا آن کس که محکوم به هلاکت است پس از اتمام حجت، هلاک شود، و آن کس که شایسته زندگی است، با اتمام حجت زنده بماند».

۶. (مَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا...). (۳)

«هر کس هدایت پذیرد به سود خویش هدایت پذیرفته و هر کس گمراه شود به ضرر خویش گمراه شده است».

ص : ۵۶

۱- [۱] انعام/۱۰۴.

۲- [۲] انفال/۴۲.

۳- [۳] اسراء/۱۵.

۷. (...كُلَّ امْرِیْ بِمَا كَسَبَ رَهِیْنٌ). (۱)

«هر فردی در گرو عملی است که به دست آورده است».

۸. (اِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ). (۲)

«کیفر و پاداش اعمال خود را می بینید».

این آیات و نمونه های آنها انسان را مسئول افعال خود معرفی می کنند، و او را در کارهای مربوط به ایمان و کفر و آنچه که پاداش و کیفر دارد مختار و آزاد معرفی می نماید. بنابراین نسبت اندیشه جبر به قرآن نسبت ناروا است و کاملاً با این آیات در تضاد است.

البته طرفداری از اختیار و آزادی انسان، نباید به گونه ای تفسیر شود که نیاز او را به خدا در انجام کار نادیده بگیرد، و در نتیجه با نفی «جبر» به «تفویض» پناهنده شود، و به نوعی «ثنویت» و دوگانگی در تأثیر دچار گردد، و به دیگر سخن: آزادی انسان در تصمیم گیری و گزینش یکی از دو طرف فعل به معنی تفویض و وانهادگی نیست به گونه ای که فعل او به تمام معنی به وی وابسته شود، و از خدا منقطع و بریده گردد زیرا یک چنین عقیده با توحید افعالی (در جهان یک مؤثر مستقل بیش نیست) منافات دارد، بنابراین باید راهی میان جبر و تفویض برگزیند.

خاندان رسالت پیامبر از روز نخست با دو اندیشه باطل مبارزه کرده اند و کاملاً با آن دو مخالف بودند این دو اندیشه عبارت است:

۱. جبر یعنی انسان در کارهای خود فاقد اختیار است.

۲. وانهادگی (تفویض) و اینکه بشر در کارهای خود مستقل بوده و در انجام کارهای خویش نیازی به خدا ندارد.

ص : ۵۷

۱- [۱] طور/۲۱.

۲- [۲] طور/۱۶.

این دو مکتب متأسفانه در گذشته و حالا نیز طرفدارانی دارد و پیشوایان معصوم درباره هر دو، موضع گیری داشته اند.

امام (علیه السلام) در ابطال هر دو مکتب می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ أَكْرَمُ مَنْ أَنْ يَكْلِفَ النَّاسَ بِمَا لَا يَطِيقُونَ، وَاللَّهُ أَعَزُّ مَنْ أَنْ يَكُونَ فِي سُلْطَانِهِ مَا لَا يَرِيدُ»^(۱).

«خدا بزرگوارتر از آن است که انسانها را به بیش از توانایی آنان تکلیف کند (یعنی جبر باطل است) و خدا گرامی تر و بالاتر از آن است که در قلمرو قدرت او کاری صورت بگیرد که اراده وی به آن تعلق نگرفته باشد است (یعنی تفویض و وانهادگی باطل است)».

در حدیث دیگر آزادی انسان به این نحو تفسیر شده است:

«وَجُودُ السَّبِيلِ إِلَى إِيْتَانِ مَا أُمِرُوا بِهِ وَتَرْكُ مَا نَهَوْا عَنْهُ»^(۲).

«برای انسان راه اطاعت وجود دارد تا اینکه او امر الهی را انجام داده و از نواهی و محرمات الهی اجتناب جوید».

این آیات و روایات بیانگر موضع گیری اسلام درباره افعال انسان است افعالی که مسئولیت آن بر دوش اوست، و اما کارهایی از قبیل قحطی، سیل و زلزله و طوفان و دیگر عوامل خارج از اختیار، کسی درباره آنها مدعی اختیار نیست و لذا مسئولیتی نیز متوجه او نمی باشد.

با وجود این آیات و روایات، گروهی از مسلمانان به نام اشاعره به مکتب جبر گرویده و برای انسان درباره افعال خویش، نقشی قائل نشده اند.

آنان در برابر این آیات روشن، گرفتار یک سلسله شبهه ها شده و برای شبهات خود آیاتی را دستاویز خود قرار داده اند. آنچه که مهم است ما آیات مورد نظر آنان را توضیح دهیم تا مخالف خلع سلاح گردد.

ص : ۵۸

۱- [۱] بحار: ۵/۱۶.

۲- [۲] بحار: ۵/۱۲.

شبهه خلق اعمال

نخستین شبهه قائلان به جبر مسأله خلق اعمال است و شبهه آنان بر دو اصل استوار است:

۱. آیاتی از قرآن گواهی می دهند که خالق و آفریدگاری جز خدا نیست و همان طور که خدا آفریدگار انسان است آفریدگار افعال او نیز می باشد، و آیات این قسمت عبارتند از:

الف. (...قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ). (۱)

«بگو خدا خالق همه چیز است اوست که یگانه و غالب».

ب. (ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ...). (۲)

«این است پروردگار شما آفریدگار همه، خدایی جز او نیست».(۳)

ج. (يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ...). (۴)

«ای مردم! نعمت هایی را خدا بر شما نازل کرده است یاد بیاورید آیا جز او خالق هست».

ص : ۵۹

۱- [۱] رعد/۱۶.

۲- [۲] مؤمن/۶۲.

۳- [۳] به همین مضمون است آیه های ۱۰۱ و ۱۰۲ سوره انعام.

۴- [۴] فاطر/۳.

«اوست خدای آفریننده صورتگر».

۲. هرگاه در جهان هستی آفریدگاری جز خدا نیست، قهراً انسان و افعال وی، مخلوق خدا بوده است، دیگر انسان در کارهای خود نقشی نخواهد داشت، و به دیگر سخن: اگر در صحنه هستی، خالق واحدی وجود دارد و برای او در مسأله خلقت، شریک و انبازی نیست طبعاً فعل بشر نیز، مخلوق خدا بوده است و اراده او درباره فعل خویش مؤثر نخواهد بود.

در حقیقت آنچه که این گروه را به جبریگری کشیده است، رعایت یک اصل عظیم از اصول اسلامی است، بنام: «توحید در خالقیت»، آنان برای حفظ این اصل، تأثیرگذاری انسان را در افعال خویش منکر شده و تصور کرده اند که اگر فعل انسان را به خود اونسبت دهیم اصل یاد شده خدشه دار می شود و مسأله دو خالق بلکه چند خالق پیش می آید سرانجام برای حفظ این اصل، خواسته یا ناخواسته یک رشته اصول مسلم اسلامی را منکر شده اند.

۱. فطرت و وجدان یکی از حجت های الهی است و هر انسانی در وجدان خویش کاملاً مختار و آزاد می انگارد و مضمون این بیت را زمزمه می کند:

این که گویی این کنم یا آن کنم *** این دلیل اختیار است ای اصنم

۲. بعثت پیامبران برای هدایت های انسان اصل بارزی است و پیروان همه شرایع این اصل را پذیرفته اند و اگر مسأله توحید در خالقیت را به نحوی تفسیر کنیم که نقش انسان درباره افعال خود منتفی گردد، در این صورت بعثت

ص : ۶۰

تمام پیامبران لغو و کار عبث خواهد بود.

۳. تمام قوانین کیفری و جزایی اسلام بی پایه بوده بلکه نوع ستم در حقّ تبهکاران و گنهکاران خواهد بود.

و به تعبیر شاعر عرب:

غیری جَنّا وَاَنَا الْمُعَاقِبُ فَيَكْمُ *** فَكْـأَنّی سبـأبـهُ الْمُتَنـدَم

شایسته بود گروه اشاعره با در نظر گرفتن این اصول، به تحلیل اصل توحید در خالقیت می پرداختند و آن را به گونه ای تفسیر می کردند تا با دیگر اصول، تعارض پیدا نکند نه اینکه اصل واحدی را بگیرند و بر دیگر اصول خط بطلان بکشند.

اینک ما به تفسیر این اصل می پردازیم:

حصر خالقیت در خدا، یا توحید افعالی

آیات مربوط به حصر خالقیت در خدا را به دو نحو می توان تفسیر کرد:

۱. آفریدگار جهان به طور مستقیم هر پدیده ای را بدون سبب و علتی پدید می آورد و خود جانشین تمام علل و اسباب طبیعی و غیر طبیعی می باشد در این صورت جز به یک علت (خدا) معترف نبوده، و همه مظاهر هستی اثر مستقیم فعل خدا خواهد بود، در این صورت، افعال انسان از این اصل مستثنی نبوده، و به طور مستقیم مخلوق او خواهد بود.

۲. جهان آفرینش همه متکی به خدا بوده و قائم به وجود اوست، ولی او از طریق آفریدن اسباب و علل مادی و غیر مادی به اشیا، هستی می بخشد، و به دیگر سخن: جهان آفرینش بر نظام علت و معلول، اسباب و مسببات استوار است، و چه بسا برای تحقق پدیده، علل و اسباب بی شماری

ص : ۶۱

لازم است تا آن پدیده تحقق پذیرد.

و در نتیجه در جهان یک خالق اصیل و مستقل بیش نداریم اما خالق های مأذون و تبعی و ظلّی فزون از حدّ هست که همگی در پرتو قدرت او، به آفرینش گری اشتغال دارند.

تفسیر نخست از آن اشاعره است که با دیگر اصول اسلامی مخالف می باشد در حالی که تفسیر دوم از آن عدلیه است. این تفسیر علاوه بر اینکه با دیگر آیات هماهنگ می باشد با سایر اصول نیز همگام است و از آنجا که آیات قرآن می تواند ابهام آیات دیگر را بردارد ما در این جا بخشی از آیات را که تأیید کننده نظریه دوم است نقل می کنیم، در این آیات خواهیم دید که قرآن نیز به وجود علل طبیعی و تأثیر آنها در دیگر پدیده ها تصریح می کند و این می رساند که پدیده های طبیعی اثر مستقیم کار الهی نیست بلکه خدا از طریق توجیه اسباب و علل پدیده را هستی می بخشد.

قرآن و تأثیر علل طبیعی و مادی

آیات قرآن گواهی می دهند که موجود طبیعی هم تأثیر پذیر است و هم تأثیر گذار، مهم این است که آیات مربوط به تأثیر گذاری موجود مادی را منعکس کنیم، این مطلب در آیات یاد شده در زیر به روشنی وارد شده است:

الف: (...وَوَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ).

«(۱) زمین را خشک و بی گیاه می بینید آنگاه که باران بر آن فرو فرستاده ایم تکان خورده و بالا می آید، و انواع گیاهان زیبا و نشاط آور را می رویاند.»

ص : ۶۲

در این آیه رابطه آب با حرکت و رویش گیاه و تأثیر گذاری آب در پرورش گیاهان، به روشنی وارد شده است.

ب. در آیه دیگر می فرماید:

«...وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ» (۱).

«از آسمان آب فرو فرستاده ایم پس در زمین از هر نوع گیاه یک جفت زیبا رویانیدیم».

در این آیه به تأثیر آب در رویش گیاهان تصریح شده است.

ج. قرآن آنجا که می خواهد ارزش انفاق را بیان کند آن را به رویش سنبله ها از دانه گیاهان تشبیه نموده و چنین می فرماید:

«مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (۲).

«اموال کسانی که در راه خدا انفاق می کنند مانند دانه ای است که هفت سنبل را می رویاند و در هر یک از این سنبل ها، هفت دانه وجود دارد و خداوند برای هر کس که بخواهد افزایش می دهد و خدا دارای قدرت گسترده و دانا است».

در این آیه، رویش دانه ها را به «حبه» نسبت داده و می گوید: (أَنْبَتَتْ) تو گویی «حبه» توان تبدیل به چنین سنبلها را دارد. (رویاندن گیاه).

روشن ترین آیه ای که به اثر پذیری و تأثیر گذاری میان پدیده های طبیعی تصریح می کند آیه یاد شده در زیر می باشد:

«اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ

ص : ۶۳

۱- [۱] لقمان/۱۰.

۲- [۲] بقره/۲۶۱.

يَشَاءُ وَيَجْعَلُهُ كَسْفًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ. (۱)

«خدایی که بادهای را می فرستد پس آن بادهای ابرها را برمی انگیزند سپس ابرها را به هر کیفیتی که بخواهد در آسمان می گستراند، و بعد به صورت قطعات تیره در می آورد، آنگاه دانه های باران را می بینی که از خلال آنها بیرون می آید و به هر کس که اصابت نماید خوشحال می گردد».

این آیه آشکارا به اصل سببیت در پدیده های طبیعی گواهی می دهد زیرا آمدن باران را به عواملی مختلف همچون : ۱. وزش باد، ۲. حرکت ابرها، ۳. به هم پیوستگی آنها، نسبت می دهد. بنابراین هر یک به نوبه خود در آمدن باران که یک پدیده طبیعی است مؤثر می باشد.

این آیات به تأثیرگذاری اموری طبیعی گواهی داده آیات دیگری نیز به تأثیرگذاری انسان در فعل خود شهادت می دهند به گواه اینکه در قسمتی از آیات، عمل را به خود انسان نسبت می دهد و می فرماید:

(...قُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ...). (۲)

«بگو عمل نمایید پس به زودی خدا و پیامبر او و مؤمنان عمل شما را می بینند».

در آیه دیگر می فرماید:

(...اَطِيعُوا اللّٰهَ وَاَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا اَعْمَالَكُمْ). (۳)

«خدا و پیامبرش را اطاعت نمایید و اعمال خود را باطل ننمایید».

برخی از آیات برای انسان نصیبی جز از طریق سعی او قائل نمی شود و

ص : ۶۴

۱- [۱] روم/۴۸.

۲- [۲] توبه/۱۰۵.

۳- [۳] محمد/۳۳.

﴿وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى * وَأَنْ سَعِيهِ سَوْفَ يُرَى﴾. (۱)

«و اینک برای انسان بهره ای جز سعی و کوشش او نیست، و اینک تلاش او به زودی دیده می شود».

روشن تر از این که گاهی به انسان نسبت خلقت می دهد و در دو آیه مبارکه، مسیح را خالق مرغی از گل می داند، و این گواه بر این است که موجود امکانی در فعل خود مؤثر است اینک هر دو آیه را می آوریم:

﴿...وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي﴾... (۲)

«آنگاه که از گل شکل پرنده ای را به اذن من می آفرینی، و در آن می دمی و به اذن و مشیت من پرنده می گردد، به اذن من کور مادرزاد و مبتلا به بیماری پیسی را، بهبود می بخشی و آنگاه که مردگان را به اذن من زنده می کنی».

و نیز حضرت مسیح خود را به گونه ای خالق مآذون معرفی می کند و می فرماید:

﴿...إِنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ﴾... (۳)

«من برای شما از گل، صورت پرنده ای را می آفرینم و در آن می دمم در نتیجه به فرمان خدا پرنده می شود و کور مادرزاد و بیماری پیسی را بهبود می بخشم و مردگان را به اذن خدا زنده می کنم».

۱- [۱] نجم/۳۹-۴۰.

۲- [۲] مائده/۱۱۰.

۳- [۳] آل عمران/۴۹.

در این آیه حضرت مسیح خود را، آفریننده شکل پرنده، بهبود بخشنده بیماران، زنده کننده مردگان به اذن خدا معرفی می کند و قرآن نیز در آیه قبل از آن ادعاهای او را تصدیق می کند.

۴. از بررسی مجموع این آیات می توان به مفاد «حصر خالقیت» پی برد و تفسیر آن، همان است که در گذشته بیان گردید و آن اینکه در جهان آفرینش انسان و دیگر موجودات طبیعی که بخشی از هستی را تشکیل می دهند هر کدام مبدأ یک سلسله آثار و خواص ویژه می باشند و نسبت این موجودات به این آثار، از قبیل نسبت فاعل به فعل، و علت به معلول است ولی همه این مؤثرها و اثرها، فاعل ها و فعل ها با اعتراف به وجود رابطه و علت و معلولیت میان آنها، قائم به وجود خدا بوده و رشته علت به آنجا منتهی می گردد.

روی این بیان فعل هر موجودی اعم از طبیعی و غیر طبیعی را می توان هم به خدا نسبت داد و هم به فاعل طبیعی، مثلاً رویش گیاهان هم کار اشعه خورشید و آب زلال است که به پای درخت ریخته می شود و هم فعل خدا، اما فعل فاعل طبیعی است برای اینکه اسباب طبیعی تأثیر مستقیم روی «رویش» گیاه دارند، اما فعل خداست برای اینکه نظام علت و معلول به خدا منتهی می گردد و جهان با آنچه که درون او هست از فاعل و فعل همه قائم به او بوده است.

بنابراین نباید توحید در خالقیت را مزاحم در تأثیر گذاری موجود بدانیم از این بیان نتیجه می گیریم که حصر خالقیت در خدا مایه جبر نیست، زیرا اگر مفاد آن اعتقاد به یک فاعل و انکار دیگر فاعل های تبعی بود در این صورت چنین توهمی جا داشت ولی هر گاه جهان هستی بر اساس علل و معالیل و اسباب و مسببات استوار شده که سرانجام به واجب الوجود منتهی می گردد یک

چنین تفسیر ملازم با جبر نیست بلکه تابع کیفیت تأثیر گذاری فاعل می باشد، هر گاه تأثیر گذار فاقد علم، شعور، اراده و اختیار باشد قهراً فعل او توأم با جبر خواهد بود و اما اگر فاعل دارای علم و شعور و اختیار اراده باشد در این صورت فاعلیت او در عین قیام به خدا، از روی اراده و اختیار خواهد بود.

و آخرین سخن اینکه آیاتی که می گوید: (هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ) ناظر به خالق اصیل مستقل و قائم به ذات است و یک چنین خالقیت منحصر به اوست در حالی که خالقیت و فاعلیت دیگر موجودات قائم به نفس نبود و قائم به خدا می باشند و به صورت ظلّی و تبعی، تأثیر می گذارند.

و از این بیان، مفاد توحید افعالی نیز روشن گردیده و مفهوم آن این است که مؤثر اصل و هستی بخش حقیقی، و علت قائم به نفس یکی بیش نیست، و تأثیر گذاری دیگر اسباب و علل در پرتو قدرت و اراده و خواست او صورت می پذیرد و به یک معنی مؤثری جز خدا نیست، اگر مقصود، مؤثر مستقل و قائم به نفس باشد، و به معنی دیگر، مؤثر جز او هست اما مقصود مؤثر به نحو تبعی و ظلّی و قائم به او باشد.

از شبهاتی که در مورد عدل الهی از زمانهای دیرینه مطرح می باشد، مسأله علم و اراده پیشین الهی نسبت به افعال بندگان است، و اشکال چنین تقریر می شود:

علم خدا از ازل، بر تحقق کلیه حوادث و رخدادهایی که در جهان واقع می شود، تعلق گرفته است او از ازل می دانست که فلان پدیده، و یا رویداد در کدام روز و در چه شرایطی جامه هستی می پوشد، با وجود چنین علم پیشین و خطا ناپذیر، تحقق پدیده و یا کار انسان رنگ قطعی به خود گرفته و انسان از انجام کار ناچار و ناگزیر می شود، و ترک آن برای او ممکن نمی باشد، زیرا اندیشه امکان ترک، ملازم با این است که علم خدا صحیح و پا برجا نبوده و آمیخته با جهل باشد، در حالی که خدا بر همه چیز از ازل آگاه، و دانش او خطا پذیر نیست.

این شبهه تازگی نداشته و از زمانهای دیرینه دستاویز گروهی بوده که در پوشش جبر، خواهان آزادی عمل، و با ترویج چنین فکر طرفدار انحلال اخلاقی بودند و دو بیت منسوب به خیام بیانگر این شبهه است:

من می خورم و هر که چون من اهل بود *** می خوردن من به نزد او سهل بود

می خوردن من حق ز ازل می دانست *** گر می نخورم علم خدا جهل بود

حتی این شبهه اختصاص به گروهی که افعال خدا را مخلوق مستقیم خدا می دانند، ندارد بلکه دامنگیر گروه مخالف نیز می باشد حتی آنها که فعل انسان را مخلوق خود انسان می دانند با چنین شبهه روبرو هستند، شارح مواقف بر این نکته توجه پیدا کرده چنین می نویسد:

«آنچه را خدا می داند که بندگان او انجام نخواهند داد، انجام آن برای آنها محال است، زیرا در غیر این صورت علم او واقع نما، نخواهد بود، و آنچه از اعمال آنها که علم به تحقق آن دارد، انجام آن برای آنها، واجب و حتمی بوده، و ترک آن محال باشد، و در غیر این صورت علم خدا به جهل منقلب خواهد بود، در این صورت افعال انسانها پیوسته میان دو حالت دور می زند:

۱. ممتنع و محال.

۲. واجب و حتمی.

چیزی که از دایره امتناع و وجوب بیرون نباشد، فعل اختیاری نخواهد بود در نتیجه چیزی که دامنگیر قائلان به «خلق اعمال» شده بود، دامنگیر مخالفان این اصل نیز خواهد بود هر چند نه از جهت خلقت اعمال بلکه از جهت علم پیشین خدا که به افعال انسان رنگ امتناع یا وجوب می بخشد»^(۱).

این شبهه در نظر فخر رازی به اندازه ای استوار و پابرجا می باشد که می گوید:

«اگر همه خردمندان جهان دور هم گرد آیند، نمی توانند بر این استدلال خرده بگیرند مگر اینکه مذهب هشام بن حکم شیعی را برگزینند که وی منکر

ص : ۶۹

۱- [۱] شرح مواقف: ۸/۱۵۴ این استدلال را تفتازانی در شرح مقاصد: ۲/۱۳۰ و فاضل قوشچی در شرح تجرید، ص ۳۳۵ در مبحث علم و ص ۴۴۴ در مبحث افعال خدا و علامه حلی در کشف المراد، ط صیدا، ص ۱۸۹ نیز نقل نموده اند.

علم پیشین خدا می باشد» (۱).

این شبهه اختصاص به علم الهی ندارد بلکه در مورد اراده خدا نیز حاکم است، زیرا آنچه که در جهان تحقق می پذیرد خارج از قلمرو اراده خدا نیست.

در این موقع شبهه چنین تقریر می شود:

«چیزی در جهان آفرینش، بدون اراده خدا صورت نمی پذیرد و آنچه در جهان رخ می دهد از قلمرو اراده او بیرون نیست، و در نتیجه پدیده ها و رخدادها (و از آن جمله افعال انسان) مراد خدا بوده، و اراده ازلی بر تحقق آنها تعلق گرفته است و ناگفته پیداست که تحقق مراد پس از تعلق اراده امر قطعی و الزامی است و نتیجه این اصل این می شود که فعل انسان به صورت یک رخداد مراد خدا بوده و تحقق آن در ظرف خود ضروری و واجب می باشد و ضرورت و وجوب با اختیار سازگار نیست».

ولی خو (۲) شبختانه پاسخ هر دو شبهه یکی است و آن آگاهی از کیفیت تعلق علم و یا اراده الهی بر صدور فعل از انسان است.

اینک ما به پاسخ شبهه به صورت موجز می پردازیم و تفصیل آن را به کتابهای کلامی موکول می کنیم و پاسخ را در مورد علم پیاده می کنیم بعداً پیرامون تعلق اراده خدا بر افعال انسان نیز سخن می گوئیم.

پاسخ از شبهه

درست است که علم خدا بر این تعلق گرفته که فعلی از انسانی در روز و مکان مشخصی سر بزند ولی باید دید متعلق علم او چیست؟ در این جا دو

ص : ۷۰

۱- [۱] شرح مواقف: ۸/۱۵۵، آنچه که رازی به هشام نسبت داده است، عاری از حقیقت است.

۲- [۲] شرح مواقف: ۸/۱۵۶.

احتمال وجود دارد:

۱. علم او تعلق گرفته است که افعال انسان به هر صورتی شده سر بزند، خواه اضطراری و خواه اختیاری.

۲. علم او تعلق گرفته است که فعلی از انسان به طور آزادانه و به صورت اختیار از او صادر گردد.

محور اشکال احتمال نخستین است، در حالی که در احتمال دوم نه تنها اشکالی متوجه نیست بلکه علم خدا مؤید اختیاری بودن فعل است.

توضیح اینکه: فعل انسان را به دو قسم می توان تقسیم نمود:

اول: افعالی که از او به صورت اضطراری و ناخواسته سر می زند مانند گردش خون در عروق و ضربان قلب و تحلیل غذا در دستگاه هاضمه.

دوم: افعالی که از روی اراده و اختیار از او سر می زند به گونه ای که بخواهد انجام می دهد و نخواهد انجام نمی دهد.

با توجه به این تقسیم، باید دید متعلق علم خدا چیست، آیا علم او بر اصل صدور فعل تعلق گرفته یا دانش او علاوه بر صدور فعل، بر حدود فعل و صدور آن از فاعل با ویژگی خاصی نیز تعلق گرفته است.

اگر تعلق علم او به صورت نخست باشد، اشکال موجه خواهد بود ولی اگر علم او بر صدور هر فعل با ویژگیهای موجود در فاعل، تعلق بگیرد در این صورت علم خدا مؤکد اختیاری بودن فعل خواهد بود.

از آنجا که علم خدا، علم واقع نما است طبعاً احتمال دوم متعین است بنابراین تقسیم، رشته نخست از افعال باید از فاعل ناخواسته سر بزند، و قسم دوم از روی اختیار، و اگر صدور فعل در هر دو مورد بر خلاف فرض یاد شده باشد، علم خدا واقع نما نخواهد نمود.

خوشبختانه حکیمان و بزرگان فن کلام و فلسفه، فخر رازی را خلع سلاح کرده و به شبهه او پاسخ روشن داده اند که عصاره آن همان بود که یادآور شدیم.

در اینجا سخنی را که حکیم سبزواری بیان کرده است و عصاره آن در اسفار صدر المتألهین (۱) نیز موجود است یادآور می شویم، وی می گوید:

«خدا نه تنها از صدور فعل از انسان آگاه است، بلکه از مبادی و مقدمات دور و نزدیک آن نیز آگاه می باشد، و یکی از مقدمات و اسباب فعل، توانایی و انتخاب انسان است، تا آنجا که می گوید: اختیار برای انسان یک امر ضروری و حتمی است، و اگر صدور افعال او به مرز ضرورت و لزوم می رسد این ضرورت از قدرت و اختیار وی نشأت گرفته و هرگز با اختیار او منافات ندارد».

وی سپس به یک بیان عرفانی پرداخته و حاصل آن این است که انسان مظهر اسما و صفات خدای قادر و مختار بالذات است، پس چگونه می شود مظهر او، فاعل مجبور باشد. (۲)

تا این جا بیان شبهه و نقد آن از دریچه تعلق علم الهی به افعال بشر به پایان رسید اکنون شبهه را از نظر دیگر مطرح می کنیم و آن تعلق اراده خدا به آنچه از جهان امکانی رخ می دهد.

عدل الهی و اراده گسترده او

در گذشته، خود شبهه و نحوه تعارض آن با عدل الهی بیان گردید، اینک

ص : ۷۲

۱- [۱] اسفار: ۶/۳۸۵.

۲- [۲] شرح منظومه: ص ۱۷۶.

به تحلیل آن می پردازیم:

نخست باید دید: اراده الهی تنها بر صدور فعل از موجودات طبیعی تعلق می گیرد یا اراده او گسترده است و تمام آنچه که در جهان امکانی روی دهد حتی افعال انسان متعلق اراده اوست.

مسئلاً نظر دوم مقتضای برهان عقل و آیات و روایات است، زیرا با توجه به توحید افعالی و این که در جهان، خالق مستقلی جز او نیست و نیز با توجه به وابستگی جهان امکانی به ذات حق، چاره جز گستردگی اراده او چیزی دیگری نیست.

و به دیگر سخن: مقتضای اصل نخست این است: هیچ پدیده از قلم آفرینش و خلقت خدا بیرون نیست و با توجه به اصل دوم: فقر و نیاز سراسر جهان هستی را فرا گرفته، چاره جز تعلق ممکن به واجب چیزی نیست (با توجه به این دو اصل) نمی توان فعل انسان را از گستره اراده خدا بیرون دانست.

قرآن نیز این برهان عقلی را تأیید می کند و در دو مورد چنین می فرماید:

(وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ). (۱)

«نمی توانید چیزی را اراده کنید مگر اینکه پروردگار جهانیان آن را بخواهد».

در آیه سوم می فرماید:

(... مَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُوْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ...) (۲)

«هیچ انسانی ممکن نیست بدون خواست خدا ایمان بیاورد».

در آیه چهارم می فرماید:

(مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَيْنَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ

ص: ۷۳

۱- [۱] تکویر/۲۹ و انسان/۳۰.

۲- [۲] یونس/۱۰۰.

«هر نخلی را قطع کردید و یا آن را بر ریشه های خود رها نمودید همگی به اذن خداوند بوده است».

مجموع این آیات حاکی از اصل کلی در نظام آفرینش است و آن این که تمام رخدادهای جهان دور از قلمرو اراده او نیست.

و به قول فردوسی:

اگر تیغ عالم بجنبند ز جای *** نبرد رگی تا نخواهد خدای

از روایات پیشوایان معصوم نیز گسترده‌گی اراده او نسبت به موجودات امکانی استفاده می شود اینک برخی را یادآور می شویم:

۱. از آنجا که اندیشه محدودیت اراده خدا و بیرون بودن کارهای اختیاری انسان از قلمرو اراده الهی، به معنای محدود کردن قدرت و سلطنت خدا در نظام هستی است رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در رد این اندیشه می فرماید:

«من زعم انّ الخیر والشرّ بغير مشیئه الله فقد أخرج الله من سلطانه». (۲)

«آن کس که می اندیشد که خیر و شر بدون خواست و مشیت خدا تحقق می یابد پس خدا را از قدرت نامحدود و حکمرانی مطلق بیرون کرده است».

۲. در حدیث دیگری امام صادق (علیه السلام) نادرستی اندیشه کسانی که کارهای اراده انسان را از قلمرو اراده خدا بیرون می دانند، چنین بیان کرده اند.

«والله أعزّ من أن یكون فی سلطانه ما لا یرید». (۳)

«خداوند عزیزتر و تواناتر از آن است که در قلمرو و حکمرانی (نامحدود) او چیزی که اراده

او به آن تعلق نگرفته است، صورت پذیرد».

۳. در حدیث قدسی چنین روایت شده است:

«یابن آدم بمشیئتی كنت الذی تشاء لنفسک ما تشاء، و یارادتی كنت أنتالذی ترید لنفسک ما ترید». (۴)

«ای انسان به مشیت و اراده من کارهای مورد خواست خود را اراده می کنی».

۴. امام باقر (علیه السلام) فرمودند:

١- [١] حشر/٥.

٢- [٢] بحار الأنوار: أبواب عدل، باب ١، حديث ٨٥.

٣- [٣] بحار الأنوار: أبواب عدل، باب ١، حديث ٦٤.

٤- [٤] توحيد صدوق: باب ٥٥، حديث ٦، ١٠ و ١٣.

هیچ پدیده ای در آسمان و یا زمین قدم به هستی نمی گذارد مگر از رهگذر این امور هفتگانه:

۱. مشیت ، ۲. اراده، ۳. قدر، ۴. قضا، ۵. اذن، ۶. کتاب، ۷. اجل.

آنگاه فرمود: «فمن زعم أنه يقدر على نقض واحدة منهن فقد كفر»^(۱).

«کسی که گمان می کند می تواند یکی از آنها را در پیدایش پدیده ای حذف نماید طریق کفر را پیموده است».

مسأله گستردگی اراده خدا مورد تصدیق عقل و نقل است ولی برداشت جبر از این اصل کاملاً نا استوار می باشد، و پاسخ ما در این مورد همان پاسخی است که در مورد علم گسترده و پیشین خدا یادآور شدیم، زیرا درست است که افعال بشر به عنوان پدیده های امکانی متعلق قدرت و اراده خدا می باشد، و درست است که متعلق اراده تکوینی حتماً تحقق می پذیرد ولی باید دید اراده او به چه چیز تعلق گرفته است هرگاه بگوییم اراده خدا بر صدور فعل از انسان بدون قید و شرط (اختیار و آزادی) تعلق گرفته است در این صورت

ص : ۷۵

۱- [۱] بحار الأنوار: ۵/۱۲، باب قضاء و قدر، حدیث ۶۵.

وجود چنین اراده گسترده، مایه جبر خواهد بود، ولی اگر بگوییم اراده او بر صدور فعلی از انسان با خصوصیات و ویژگی هایی که فاعل داراست تعلق گرفته است، در چنین صورت تعلق این اراده نه تنها مایه جبر نیست بلکه پشتوانه اختیار است زیرا: اراده او تعلق گرفته است که آتش بدون اختیار بسوزاند و انسان از روی اختیار و آزادی کاری را صورت دهد، و اگر انسان با چنین قیدی مبدأ فعل شد مراد خدا تحقق پذیرفته است، و اما اگر او بدون این قید مبدأ فعل گردد، در این صورت مراد وی جامه هستی نبوشیده است.

در کتابهای کلامی بحثهای فراوانی درباره واقعیت اراده خدا هست و آن اینکه اراده صفت ذات خداست با صفت فعل، آنگاه در مورد اشکال یاد شده جوابهای مختلف و گوناگونی گفته اند که مجال بازگویی آنها نیست. (۱)

توضیح مفاد سه آیه

لازم است به توضیح برخی از آیات (که در نظر نخست، با آیات پیشین که حاکی از گستردگی اراده خدا، منافات دارد) بپردازیم، اینک متن و ترجمه آیات، آنگاه تحلیل آنها.

۱. (...وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ). (۲)

«خدا بر بندگان خود اراده ظلم نمی کند».

ص : ۷۶

۱- [۱] علاقمندان می^۳توانند به بحثهای اینجانب در کتابهای: جبر و اختیار نگارش جناب آقای علی ربانی دامت برکاته مراجعه کنند، در این کتاب مسأله اراده خدا و پاسخهای حکیمان و متکلمان که در این مورد گفته^۳اند به صورت گسترده مورد بحث واقع شده است.

۲- [۲] غافر/۳۱.

۲. (...وَلَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ...)(۱).

«و خداوند بر کفر بندگان خود راضی نمی باشد».

۳. (...وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ)(۲).

«خداوند تباهی و گناه را دوست ندارد».

در باره آیه نخست یادآور می شویم: این آیه ارتباطی به بحث ما (افعال بندگان خارج از قلمرو اراده خدا نیست) ندارد، و آیه درباره افعال خدا سخن می گوید، نه افعال انسان و هرگز در این صدد نیست که ظلمی را که بنده ای بر بنده انجام می دهد، اراده می کند یا نه.

ما آیات مربوط به این جمله را مطرح می کنیم آنگاه به توضیح آیه می پردازیم، خدا از قول آل فرعون چنین نقل می کند:

(وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ * مِثْلَ دَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ)(۳).

«آن مرد با ایمان گفت ای قوم من! من بر شما از روزی همانند روز (عذاب) اقوام پیشین بیمناکم. و از سرنوشتی چون سرنوشت نوح و عاد و ثمود و کسانی که بعد از آنان بوده اند می ترسم، خداوند ظلم و ستمی بر بندگان نمی خواهد».

بررسی این آیات و همچنین آیاتی که پس از آنها آمده اند حاکی است که مؤمن آل فرعون با این جمله هدف دیگری را تعقیب می کند و آن اینکه هلاک اقوامی مانند قوم نوح و عاد و ثمود و آنان که پشت سر آنها آمده اند و هلاک

ص : ۷۷

۱- [۱] زمر/۷.

۲- [۲] بقره/۲۰۵.

۳- [۳] غافر/۳۰-۳۱.

شدند نتیجه وواکنش عمل آنان بوده است و هرگز خدا با این عمل، بر آنها ستم نکرد.

بنابراین اگر شما هم به ندای موسی لبیک نگفتید گرفتار همان عکس العمل خواهید بود و چنین سرنوشت و کیفر دادن عین عدل و داد بوده و برخاسته از ظلم و ستم نخواهد بود.

بنابراین، آیه ناظر به تبیین کیفرهای الهی است و مسلماً خدا در کیفر دادن عادل و دادگر است و این مطلب ارتباطی به مسأله کلامی ندارد.

و اما دو آیه دیگر نیز از موضوع بحث ما بیرون است، زیرا در آنها راضی نبودن خدا نسبت به کفر و فساد مطرح است نه اراده تکوینی، و این مطلب در برخی از روایات پیشوایان معصوم وارد شده است، در برخی از روایات آمده که اراده و مشیت و رضا و خرسندی از نظر گسترش متعلق، متفاوت می باشند و متعلق اراده او گسترده در حالی که متعلق رضا و خرسندی او به آن گستردگی نیست و دلیل این تفصیل روشن است زیرا به حکم این که در جهان خالق اصیل و موحد مستقل جز خدا نیست کفر کافران نمی تواند دور از قلمرو اراده او باشد، اما در عین حال او دوستدار کفر انسانها نیست اینک ضمن هر دو روایت:

۱. فضیل بن یسار می گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم می فرمود:

«شاء وأراد ولم يُحبِّ ولم يرضَ، لا- یكون شیء إلا بعلمه وأراد مثل ذلك، ولم يحب أن يقال له ثالث ثلاثة، ولم يرض لعبادة الكفر»^(۱).

«خداوند (برخی از کارها را) اراده کرده ولی آن را دوست نداشته و از آن راضی نیست آنگاه فرمود: اراده خدا مانند علم او گسترده است و به همه چیز

ص : ۷۸

۱- [۱] توحید صدوق، باب مشیت و اراده، ص ۳۳۹، حدیث ۹.

تعلق دارد ولی عقیده تثلیث را دوست ندارد و از کفر کافران راضی نیست».

۲. ابوبصیر می گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم:

شاء لهم الكفر وأراد؟

فقال: نعم.

قلت: فأحبّ ذلك ورضي، فقال: لا.

قلت: شاء و أراد، ما لم يُحبّ و ما لم يرض، قال: هكذا خرج إلينا. (۱)

آیا خدا کفر کافران را اراده کرده است؟

فرمود: آری.

گفتم: آیا آن را دوست داشته و از آن راضی است؟

فرمود: خیر.

گفتم: پس خدا کارهایی را اراده کرده ولی آنها را دوست نداشته و از آنها راضی نیست .

فرمود: این مطلب به همین صورت از عالم غیب به ما رسیده است.

ص : ۷۹

۱- [۱] بحار الأنوار: ۵/۱۲۱، باب قضا و قدر، حدیث ۶۶.

اشاره

تقدیر از «قدر» به معنی اندازه گیری است، و «قضا» به معنی قطعیت و حتمی بودن شیئی است، از مجموع آیات و روایات به دست می آید، که خدا آفرینش هر موجودی را اندازه گیری کرده آنگاه به آن قطعیت وجود بخشیده است. و جهان و آنچه در آن رخ می دهد، پیش از اندازه گیری و قطعیت بخشی، همگی در کتابی نوشته شده است در اینجا به سه مطلب اشاره می شود:

۱. آفرینش هر موجودی اندازه گیری و پس از اندازه گیری آفریده شده چنانکه می فرماید:

(إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ). (۱)

«هر چیزی را به اندازه خاص آفریده ایم».

و نیز می فرماید:

(وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ). (۲)

«خزاین همه چیز تنها نزد ماست و فقط به اندازه معین آن را نازل نمی کنیم».

ص : ۸۰

۱- [۱] قمر/۴۹.

۲- [۲] حجر/۲۱.

۲. هر چیزی پس از اندازه گیری قطعیت پیدا می کند، در این موضوع، آیه های متعددی در موارد مختلف وارد شده که می توان از اِمعان در آنها به ضابطه کلی پی برد، مثلاً در باره آفرینش آسمانها می فرماید:

(فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيْنَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ). (۱)

«در این هنگام آنها را به صورت هفت آسمان در دو روز آفرید، و کار آن آسمان را به خود او وحی نمود، و آسمان پایین را با چراغهای (ستارگان) زینت بخشیده ایم (و با شهاب ها) از رخنه شیاطین حفظ کردیم این است تقدیر خداوند توانا و دانا».

و درباره آفرینش انسان می فرماید:

(هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا...). (۲)

«اوست شما را از گِل آفرید سپس مدتی مقرر داشت و اجل حتمی نزد اوست».

این آیات و نظایر آن ها حاکی است که وجود شیئی به هنگام آفرینش از قطعیت خاص که لفظ (قضی) حاکی از آن است برخوردار بوده و حکم الهی حکمی است که بازگشت برای آن نیست.

۳. هر پدیده ای پیش از آفرینش در کتابی نوشته شده است، چنانکه می فرماید:

(مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ). (۳)

«هیچ مصیبتی در زمین و نه در وجود شما روی نمی دهد، مگر اینکه همه آنها

ص : ۸۱

۱- [۱] فصلت/۱۲.

۲- [۲] انعام/۲.

۳- [۳] حدید/۲۲.

پیش از آنکه زمین را بیافرینیم، در لوح محفوظ ثبت است و این امر برای خدا آسان است».

در آیه دیگر می فرماید:

(وَعِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ). (۱)

«کلیدهای غیب، تنها نزد اوست، و جز او کسی آنها را نمی داند، او آنچه را در خشکی و دریاست می داند، هیچ برگگی (از درختی) نمی افتد، مگر اینکه از آن آگاه است، و نه هیچ دانه ای در تاریکیهای زمین، و نه هیچ تر و خشکی وجود دارد، جز اینکه در کتابی آشکار (در کتاب علم خدا) ثبت است».

و در آیه سوم می فرماید:

(وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقَصُ مِنْ عُمْرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ). (۲)

«خداوند شما را از خاکی آفرید، سپس از نطفه ای، سپس شما را به صورت زوجهایی قرار داد، هیچ جنس ماده ای باردار نمی شود و وضع حمل نمی کند، مگر به علم او، و هیچ کس عمر طولانی نمی کند یا از عمرش کاسته نمی شود مگر این که در کتابی ثبت است این ها همه برای خداوند آسان است».

با توجه به این مقدمه یادآور می شویم شبهه ناسازگاری قضا و قدر با عدل الهی شبهه جدیدی نیست بلکه بازگشت آن به همان علم پیشین خدا و اراده

ص : ۸۲

۱- [۱] انعام/۵۹.

۲- [۲] فاطر/۱۱.

سابق اوست که در فصل قبل به روشنی آن را پاسخ گفتیم اینک برای توضیح بیشتر اطلاقات قضا و قدر را به صورت موجز بیان می‌کنیم هر چند برخی از این موارد از محل بحث ما بیرون است.

۱. سرنوشت، سنن و قوانین کلی

گاهی قضا و قدر در معنی قوانین و سنن کلی آفرینش به کار می‌رود، سننی که همگی تقدیرهای خداست، اگر بیماری به پزشک مراجعه کند و دارو بخورد سنت الهی این است که او سلامتی خود را باز یابد، ولی آن کس که از این سنت سرباز زند باید رنجور و دردمند بماند تا چه پیش بیاید.

قضا و قدر به این معنی در کلام نخستین پیشوای شیعه به کار رفته است، امیر مؤمنان از زیر دیوار خراب که مشرف به افتادن بود، فرار کرد وقتی افراد نادان به او گفتند که از قضا و قدر فرار می‌کنید؟! پاسخ فرمود: «أفر من قضاء الله إلی قدر الله» (۱): یعنی از تقدیری به تقدیر دیگر و از سرنوشتی به سرنوشت دیگر پناه می‌برم زیرا هر دو، سنت الهی است اگر زیر دیوار که در حال فرو ریزی است بنشینم سنت الهی این است فرو ریزد و من کشته شوم، و اگر فرار کنم، سالم بمانم، و هر دو، سرنوشت و تقدیر خداست.

قضا و قدر به این معنی هرگز با عدل الهی منافات ندارد، زیرا گزینش هر یک از این سنت‌ها در اختیار انسان است، و قرآن در یکی از آیات به چنین سنت‌ها اشاره فرمود:

(وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ). (۲)

ص: ۸۳

۱- [۱] ترجمه صدوق: ص ۳۶۹.

۲- [۲] اعراف/۹۶.

«اگر اهل شهرها و آبادیها ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند برکات آسمانها و زمین را بر آنها می گشودیم». (این یک سرنوشت) ولی آنها حق را تکذیب کرده اند ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم (این هم سرنوشت دیگر)».

و بشر در گزینش هر یک از این دو سرنوشت کاملاً مختار است، شاید شاعر عارف و حکیم میرفندرسکی (متوفای سال ۱۰۵۰) در شعر خود به این نوع قضا و قدر اشاره می کند و می گوید:

تو همی گفتی، مکرر گشت این بالا و پست *** تا نصیب قضای آسمان، بیرون ز حکم ماستی

پیش خود گفتن، قضا آسمان این هر دو خواست *** خود قضای آسمان بیرون ز حکم ماستی

غافل از سر قضائی کاقضای فعل ما *** گاه اینسان زشت، و گاهی آنچنان زیباستی

هیچ قومی بی سبب مغلوب یا غالب نگشت *** جز در او ضعفی نهان یا قوتی پیداستی

تو نداری قدرت تشخیص پیدا از نهان *** لاجرم پنهان تو را پیداترین رویاستی

دانش و تقوا قوام ملک هر قوم است و نیست *** قائم آن قومی، که دور از دانش و تقواستی

۲. سرنوشت، تشریح واجبات و محرمات

یکی دیگر از معانی سرنوشت تشریح احکام اعم از واجبات و محرمات است و امیر مؤمنان به هنگام بازگشت از صفین در پاسخ پرسشگری آن را چنین تفسیر کرد:

«هو الأمر بالطاعة، والنهی عن المعصیه، والتمکین من فعل الحسنه وترک

السيئه... كل ذلك قضاء الله في أفعالنا وقدره لأعمالنا» (۱).

«قضا و قدر خدا در افعال بندگان این است که فرمان داده است او را اطاعت کنیم و از نافرمانی او بپرهیزیم و برانجام کارهای نیک، و ترک کارهای زشت گردن نهیم، این است معمای تقدیر خدا در کارهای بندگان خود».

سرنوشت به این معنی کوچکترین اختلاف با عدل الهی ندارد، زیرا هر فردی در گزینش هر حکمی مختار و آزاد است.

۳. سرنوشت، قضا و قدر تکوینی و خارجی

سرنوشت به این معنی همان است که در آغاز بحث یادآور شدیم و توضیح آن این است: هر پدیده ای بدون اندازه گیری جامه وجود نمی پوشد زیرا لازمه معلول بودن داشتن حد و خصوصیت است و همچنین هیچ پدیده تا به سر حد قطعیت نرسد و وجود آن ضروری و عدمش ممتنع نگردد تحقق نمی پذیرد.

و قطعیت پذیری، به گونه ای که عدم، ممتنع گردد با عدل الهی منافات ندارد باید سرچشمه این ضرورتها و قطعیت ها در افعال انسان را به دست آورد و این او است که به عمل خود، قطعیت می بخشد مثلاً یک حادثه اجتماعی یک پدیده کیهانی بالآخره پیدایش یک موجود زمینی در گرو علتی است که به آن جامه وجود ببوشاند، هر گاه تمام اجزا و شرایط علت پدید آمد و کوچکترین نقص و کمبودی در اجزای علت وجود گذاشت وجود آن معلول قطعی خواهد بود، و فعل انسان بسان همین پدیده ها است، این انسان است که با اراده قاطعانه خود به موجود ضرورت می بخشد و به تقدیر قطعیت می دهد.

ص : ۸۵

در روایات به این نوع قضا و قدر اشاره شده است، امام هشتم (علیه السلام) در روایتی می فرماید:

«القدر هی الهندسه ووضع الحدود من البقاء والقضاء هو الابرار و اقامه العین»^(۱).

«قدر اندازه گیری موجود از نظر بقا و فنا است و قضا ابرام و پدید آوردن پدیده است».

بنابراین قضا و قدر دو مفهومی است که از مقام وجود و تحقق خارجی موجود انتزاع می گردد. و در این مورد میان مادی والهی فرق نیست چیزی که هست الهی سلسله علل رابه خدا منتهی می کند، ولی مادی به طور سر در گم علی جز ماده، چیزی دیگری نمی انگارد.

۴. سرنوشت ، علم ازلی الهی

یکی از معانی سرنوشت این است که خداوند جهان از روز نخست از تمام حوادث و رویدادهای جهان آگاه بود و از افعال هر انسانی اطلاع داشت و چون علم خدا واقع نما است بنابراین بشر از انجام آنچه که علم او بر آن تعلق گرفته است چاره ندارد.

و به دیگر سخن خداوند پیش از آنکه بشر بیافریند از کردار جانیمان و بزه کاران، و می خوارگی میگساران و خونریزی سفاکان، آگاهی داشت و می دانست شخص در چه زمانی کاری را صورت می دهد.

در این صورت نقشه عینی جهان با نقشه علمی او مطابق خواهد بود و در نتیجه بشر به حکم اینکه علم خداوند خطا پذیر نیست، در انجام کار خود، مجبور خواهد بود، زیرا هر نوع کار بر خلاف علم او، امکان پذیر نیست،

ص : ۸۶

بنابراین چگونه افراد گنهکار مجازات می شوند در حالی که با عدل الهی سازگار نیست.

پاسخ: این اشکال را هم در بخش پیش و هم در معنی چهارم قضا و قدر یادآور شدیم، زیرا درست است که خداوند از ازل می دانست که فلان شخص در زمان و مکان مشخصی دست به جنایت می زند ولی او نه تنها از اصل صدور آگاه بود بلکه از کیفیت صدور نیز آگاه بود و آن اینکه شخص این جنایت را از روی اختیار و با کمال آزادی انجام می دهد.

و به دیگر سخن: علم او از ازل بر این تعلق گرفته است که هر معلولی از علت خود و از مجرای سبب خویش صادر گردد و نتیجه آن در انسان این است که علم خدا تعلق گرفته است، که فعل فاعل مرید و مختار، از روی اراده و اختیار صادر گردد. و فعل فاعل مضطر از روی اضطرار و بدون علم و شعور تحقق پذیرد، یعنی علم خدا بر این تعلق گرفته است که خورشید بدون اختیار و اراده بتابد، ولی انسان از روی اراده و آزادی هر عملی را خواست انجام دهد.

یک چنین علم و تقدیر قبلی و سرنوشت ازلی که قرآن و احادیث از آن حکایت می کنند، نه تنها موجب جبر نیست بلکه مؤکد اختیار و حریت و آزادی است، علم خدا در صورتی واقع نما و صد در صد مطابق واقع می گردد که فعل انسان با کمال آزادی از او صادر شود، اگر همین فعل از روی جبر و اضطرار از انسان صادر شد در این صورت علم او خلاف واقع خواهد بود.

۵. سرنوشت، و مشیت ازلی الهی

سرنوشت این است که تمام موجودات جهان با تمام جلوه هایش پس از

مشیت و اراده الهی، جامه وجود می پوشند و آنچه که در جهان هستی مشاهده می کنیم همگی از مشیت و اراده پروردگار جهان، سرچشمه می گیرد و هیچ موجودی بدون اذن و خواست الهی تحقق نمی پذیرد و همه صفحه هستی نقطه ظهور و جولانگاه اراده اوست.

اعتقاد به چنین سرنوشت مقتضای دلایل فلسفی و آیاتی قرآنی و روایات ائمه اهل بیت (علیهم السلام) است، و ما در بخش اراده پیشین خدا به برهان فلسفی و آیات و روایات اشاره کردیم و یادآور شدیم که تعلق اراده حق بر افعال انسان موجب سلب اختیار نمی شود هر چند برخی از دانشمندان با صراحت کامل به عجز خود در حل این اشکال اعتراف کرده اند.^(۱)

و ما در حلّ این مشکل در آن بحث به صورت موجز سخن گفته ایم و اکنون نیز اضافه می کنیم.

اراده وی در ازل بر این تعلق گرفته که هر معلولی از علت خود سر بزند و هر پدیده ای از علت ویژه خود صادر گردد.

یعنی اراده او بر این تعلق گرفته که آفتاب بدون شعور و درک، اشعه خود را بر دشت و دمن فرو ریزد و زنبور و مورچه از روی غریزه و یا حس و شعور امّا بدون اختیار و آزادی شیره درختان را بمکد، و لانه شش گوشه ای بسازد و همچنین او خواسته است که انسان از روی اراده و با کمال اختیار و آزادی کارهای خود را انجام دهد.

و به عبارت روشن تر: همان طور که اصل وجود انسان و فعل او مورد خواست خداست، همچنین صفت و قید فعل او نیز که همان (اختیاری بودن) آن است مورد خواست او می باشد.

ص : ۸۸

۱- [۱] فرید وجدی: دائرة المعارف: ۷/۸۴۴.

یک چنین اراده ازلی نه تنها مخالف آزادی انسان ها نیست بلکه به اختیار آزادی او تحکیم می بخشد.

تا اینجا با تفاسیر پنجگانه سرنوشت آگاه شدیم و روشن گشت که هیچ کدام از این تفسیرها تعارضی با عدل الهی ندارد.

تنها بحثی که مانده است مسأله کاستی ها و نارسایی ها و به اصطلاح بلاها و ناگواریهای فردی و اجتماعی است چه بسا تصور شود با عدل الهی معارض است.

مسأله بلاها و گرفتاریها از مسائل فلسفی و کلامی که بزرگان فلسفه درباره آن سخن زیاد گفته اند و مرحوم صدرالمتهین به صورت روشن آن را مطرح نموده و چون بحث ما قرآنی است این مسأله را از این زاویه مطرح خواهیم کرد، و این قسمت بحث آینده ما را تشکیل می دهد.

ص : ۸۹

اشاره

موضوع کاستی ها و نارسایی ها در کتابهای عقاید در مراحل مختلف مطرح گردیده و احیاناً تصور شده که بلاها و گرفتاریها با چهار اصل مسلم در تضاد است.

۱. توحید در خالقیت.

۲. نظام احسن.

۳. حکمت خداوند.

۴. عدل الهی.

و ما در این جا این موضوع را فقط از دیدگاه چهارم بررسی می کنیم، تا روشن شود این نوع کاستی ها با عدل الهی کوچکترین تضادی ندارد، پرسشهایی که در این مورد وجود دارد به سه صورت مطرح می شود:

۱. اگر خدا عادل است چرا حوادثی رخ می دهد که همگی زیان بار و ضرر خیز است.

۲. اگر خدا عادل است چرا انسانها را با شایستگیهای متفاوت آفریده است.

۳. اگر او عادل است چرا فقر و بدبختی دامن گروهی را گرفته است.

در این جا پاسخ اجمالی وجود دارد که برای اهل ایمان کافی است و آن این

که هرگاه با دلایل قطعی عدل الهی ثابت شد طبعاً ناآگاهی ما از مصالح این رویدادها، بر عدل الهی خدشه ای وارد نمی سازد، زیرا چه بسا در این مورد مصالحی باشد که ما از آن ناآگاهیم.

ولی برای کسانی که هنوز به عدل الهی از دیده شک و تردید می نگرند باید پاسخ دیگری داد اینک ما هر سه پرسش را مطرح و به تحلیل آنها می پردازیم.

۱. درباره بلاها و مصیبت ها

اشاره

داوری قاطع درباره بلاها و گرفتاریها مانند سیلها و زلزله ها و آفت ها در گرو آگاهی ما از وضع عمومی جهان است یعنی بدانیم که این پدیده ها کوچکترین سودی در پهنه زندگی بشر ندارد، و ناگفته پیداست چنین علم محیط برای انسان عادی دست نمی دهد.

غالباً افراد به این نوع پدیده ها از نقطه نظر مصالح خود و هم میهنان خود می نگرند وقتی آنها را بر خلاف مصالح خود تشخیص دادند با خود می گویند: این نوع بلاها و گرفتاریها با عدل الهی سازگار نیست ولی چه بسا این نوع پدیده ها زیان بار نباشد بلکه نسبت به گروهی مایه حیات باشد خصوصاً اگر مقیاس را مطلق انسان چه در گذشته و چه در حال و چه در آینده، بدانیم.

ما در این جا برای تقریب مطلب به مثالی اکتفا میورزیم.

طوفانی در شعاع چند کیلومتری پدید می آید و شاخه های برخی از درختها را شکسته و برخی را نیز از بن می افکند، از دیده یک کشاورز و صاحبان باغ بلا است، اما چه بسا، این طوفان معلول وزش باد مفید و سودمند است که قطعات ابر را از سواحل دریا همراه داشته است و به سرزمین آماده رسانیده است.

بشر در ارزیابی پدیده‌ها دچار یک خودبینی خاصی است و هر پدیده‌ای را از دریچه سود خویش می‌نگرد، در حالی که باید هر پدیده را با نظام کل جهان سنجید آنگاه درباره آن داوری کرد.

«جزئی‌نگری» و «خودمحوری» سبب می‌شود که جزئی از جهان که در مقایسه با مجموع «صنع احسن» است، نازیبا جلوه می‌کند در حالی که اگر به مجموع می‌نگریست سپس داوری کرد چه بسا آن را موزون و زیبا تلقی می‌کرد، قرآن مجید می‌فرماید:

(الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ... (۱).

«او همان کسی است که هرچه را آفرید نیکو آفرید».

تصدیق به مضمون این آیه در گرو «جمع بینی» است نه «خود بینی».

آثار تربیتی بلاها

گذشته از این، از آثار تربیتی بلاها نباید در غفلت بود، و از آثار ثمربخش مصایب نباید دیده پوشید، این نوع بلاها مایه توجه انسان به جهان غیب و سبب وارستگی اوست، زندگی شیرین و لذیذ مایه غفلت و خواب آور است، آنگاه که نظام آن به هم خورد، پرده‌های ضخیم غفلت دریده می‌شود و انسان ناخود آگاه به جهان غیب متوجه می‌شود.

در حقیقت این نوع گرفتاریها ترمزی است که بشر را از خواب غفلت بیدار کرده و او را به معنویت و اخلاق سوق می‌دهد، قرآن مجید به این نکته چنین اشاره می‌کند:

(وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ

ص : ۹۲

لَعَلَّهُمْ يَضْرَعُونَ). (۱)

«هیچ پیامبری را در هیچ دهکده و شهری نفرستادیم مگر آن که مردم آنها را به شدت و سختی دچار نمودیم تا شاید (متنبه شده) و به ما متوجه شوند».

(وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقَصْنَا مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ). (۲)

«قوم فرعون را به خشکسالی و کمی میوه دچار نمودیم تا شاید متذکر گردند».

قرآن فلسفه گرفتاریهای آنان را با جمله های (لَعَلَّهُمْ يَضْرَعُونَ) و یا (لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ) بیان می نماید.

در حقیقت این نوع گرفتاریها که مایه ناخوشایندی انسان است، چه بسا ممکن است در آن خیر کثیری باشد که آگاه نیست چنانکه می فرماید:

(...فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا). (۳)

«چه بسا چیزی را خوش نشمارید ولی خدا در آن خیری فزونی قرار بدهد».

این بلاها و گرفتاری های دردناک، تازیانہ بیداری است و سرانجام خوبی دارد.

در قرآن واژه ای به نام «استدراج» وجود دارد، مقصود از واژه نخست، انسان غافل و گنهکاری است که پیوسته در نعمت بوده و هیچ گونه گزندى در زندگى به او نمى رسد و او مى پندارد که یک چنین رفاه مستمر به سود اوست، در حالی که یک چنین شرایط، مایه خسران و زیانکاری می باشد، زیرا چنین فردی هیچ گاه از خواب غفلت بیدار نشده و به آغوش حق باز نمی گردد.

ص : ۹۳

۱- [۱] اعراف/۹۴.

۲- [۲] اعراف/۱۳۰.

۳- [۳] نساء/۱۹.

در حالی که اگر فرد مؤمن در مسیر زندگی دچار ابتلا- گردد و با حوادث تلخ روبرو شود این حالتها برای او کاملاً سازنده بوده، غبار غفلت را از روح و روان او پاک می سازد، قرآن می فرماید:

«وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ* وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ» (۱).

«آنها که آیات ما را تکذیب کرده اند به تدریج به نحوی که نمی دانند گرفتار مجازاتشان می نمایم و به آنها مهلت می دهیم (تا مجازاتشان دردناکتر باشد) زیرا طرح و نقشه من قوی و حساب شده است».

در آیه دیگر می فرماید:

«فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ» (۲).

«اکنون مرا با آنها که این سخن را تکذیب می کنند واگذار، ما آنان را از آنجا که نمی دانند به تدریج به سوی عذاب پیش می بریم».

بخشی از نارسایی ها معلول کوتاهی ها است

در اینجا نکته سومی هست و آن این که متوجه ساختن همه بلاها و مصایب به جهان غیب، دور از واقع بینی است، زیرا بخشی از این نارسایی ها معلول کوتاهی خود انسان است، چه بسا او می تواند بخشی از این گرفتاریها را کاهش دهد، او می تواند با هوش خدادادی از زیانهای آنها بکاهد، بلکه از

ص : ۹۴

۱- [۱] اعراف/۱۸۲-۱۸۳.

۲- [۲] قلم/۴۴.

آنها به سود خود بهره بگیرد. ساختن خانه های ضد زلزله در مراکز زلزله خیز، و احداث سدهای استوار در مسیل ها، بخشی از زیانهای ناشی از این دو حادثه طبیعی را جلوگیری می کند، و چه بسا انسان از آن به سود خود بهره می گیرد.

امروزه ساختن سدها در برابر سیلابها مایه رونق بیشتر حیات بشر گردیده، بلکه از اهرمهای لازم حیات به شمار می رود.

۲. درباره اختلاف استعدادی

شکی نیست که افراد انسان با استعدادهای گوناگونی آفریده شده است ولی این تفاوتها، ارتباطی به ظلم ندارد زیرا، ایراد کنندگان از یک اصل اساسی غفلت کرده اند و آن اینکه اختلاف در ذوق و هوش مایه بقای زندگی دسته جمعی است اگر همه افراد از نظر ذوق و استعداد یکنواخت بودند رشته زندگی اجتماعی از هم می گسست زیرا اختلاف ذوق ها سبب می شود افراد جامعه، به صورت فردی در آیند، هر عضوی از او پاسخگوی بخشی از نیازهای اوست.

روانشناسان می گویند: تمام افراد بشر با شایستگیهای ویژه آفریده شده اند، آنچه مهم است این است که شخص ذوق خود را دریابد و بداند که عقربه استعداد او به چه سمتی متوجه است.

در جهان فرد سالمی را پیدا نمی کنیم که برای هیچ کاری شایستگی نداشته باشد، این ما هستیم که برخی از کارها را پر اهمیت و برخی دیگر را بی اهمیت جلوه می دهیم.

در نظام اجتماعی وجود استعدادهای مختلف لازم و ضروری است، و اگر همه افراد از نظر هوش و درک یکسان باشند چرخ زندگی از گردش افتاده و سرانجام زندگی جمعی می باشد.

در روایت است امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود:

«لا يزال الناس بخيرها ما تقاوتوا وإذا استوا هلكوا»^(۱).

«تا مردم با هم متفاوتند در خیر و رفاه اند ولی هنگامی که یکسان شوند زندگی آنان می پاشد».

۳. درباره فقر و نارسایی

خدای دادگر سفره نعمتی را به نام طبیعت گسترانیده و روزی همه افراد را در آن پدید آورده است چیزی که هست باید فرد از طریق فعالیت و کار بر روزی خدا دادی دست یابد.

البته نوع فعالیت نسبت به مرحله عمر متفاوت است فعالیت کودک شیرخوار، مکیدن پستان و تلاش جوان نیرومند، کار و سخت کوشی است.

بنابراین فقر و بدبختی معلول تقسیم الهی نیست بلکه نتیجه نظام ظالمانه اجتماعی است که گروهی از پرخوری رنج ببرند و گروهی دیگر از گرسنگی، اگر در جهان نظام عادلانه حاکم بود، همه در زندگی آبرومندی برخوردار بودند.

آمارها گواهی می دهند در فصلی میلیون ها بشر در شرق آسیا و آفریقا از گرسنگی جان می سپارند و در همان فصل دولتهای سرمایه داری به خاطر حفظ قیمت گندم، مبالغ زیادی از آن را آتش می زنند.

ص : ۹۶

۱- [۱] امالی صدوق: چاپ سنگی، ص ۲۶۷.

اشاره

آخرین پرسش که در مورد عدل الهی مطرح است مسأله جزا و کیفرهای اخروی است و پرسش به نحو یاد شده در زیر مطرح می شود.

انگیزه از کیفر یا تشفی خاطر است یا عبرت گیری دیگران و جایگاه هر دو زندگی دنیوی است، و در سرای دیگر هیچ یک از دو ملاک وجود ندارد.

توضیح اینکه: انتقام از قاتل در زندگی دنیوی جنبه تشفی دارد چنانکه می فرماید:

(...وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوَلِيَّهِ سُلْطٰناً فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُوراً). (۱)

«هر کس که بی گناه کشته شود برای ولی او حق قصاص قرار دادیم اما در قتل اسراف نکند چرا که او مورد حمایت است».

درباره عبرت گیری دیگران از کیفر مجرمان چنین می فرماید:

(الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلِيَشْهَدَ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ). (۲)

ص: ۹۷

۱- [۱] اسراء/۳۳.

۲- [۲] نور/۲.

«هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزیند، و نباید رأفت (و محبت کاذب) نسبت به آن دو، شما را از اجرای حکم الهی مانع شود، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید و باید گروهی از مؤمنان مجازاتشان را مشاهده کنند».

پاسخ این سؤال این است: که یکسان نگرى به مجرم و مطیع خود، یک نوع ظلم و ستم است، و اگر گنهکاران که در این دنیا مجازات نمی شوند در آخرت نیز کیفر نبینند نتیجه آن یکسان بودن عاصی و مطیع است.

قرآن مجید می فرماید:

(أَفَجَعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ * مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ). (۱)

«آیا مؤمنان را همچون مجرمان قرار می دهیم، شما را چه می شود؟ چگونه داوری می کنید؟».

ممکن است گفته شود در رفع این محذور کافی است که تنها مطیعان زنده شوند و مجرمان برانگیخته نگردند ولی یک چنین پیشنهاد از یک اندیشه خامی سرچشمه می گیرد، زیرا مفاد آن این است که آفرینش مجرمان بی هدف باشد در حالی که حیات اخروی غایت فعل خدا است و فعل پیراسته از غایت و هدف، جز لغو و عبث چیزی نیست و ساحت قدس الهی از آن مبرا می باشد.

چنانکه می فرماید:

(أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ). (۲)

«آیا گمان کردید شما را بیهوده آفریده ایم، و به سوی ما باز نمی گردید؟».

ص : ۹۸

۱- [۱] قلم/۳۵-۳۶.

۲- [۲] مؤمنون/۱۱۵.

در اینجا جواب علمی تر و بالا-تر نیز هست که تنها اهل معرفت از آن بهره می گیرند و آن اینکه: هر عملی که انسان در این جهان انجام می دهد در جهان دیگر با وجود متناسب با آن جهان خود را نشان می دهد تو گویی کردار انسان برونی دارد و درونی و آنچه برای ما در این جهان ملموس است وجود دنیوی است ولی در آخرت با وجود اخروی ظاهر و آشکار می گردد.

مثلاً- احتکار طلاها و نقره ها در این جهان همان صورتی را دارد که می بینیم ولی در سرای دیگر به صورت آتش خود را نشان می دهد چنان که می فرماید:

(...وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ * يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ). (۱)

«کسانی که طلا و نقره گنجینه می سازند و در راه خدا انفاق نمی کنند به مجازات دردناکی بشارت ده، در آن روز که آن را در آتش جهنم گرم و سوزان کرده، و با آن صورتها و پهلوها و پشتهایشان را داغ می کنند(و به آنها می گویند) این همان چیزی است که برای خود اندوختید(و گنجینه ساختید) پس بچشید چیزی را که برای خود می اندوختید!».

جمله (هذا ما كنزتُمْ) می رساند که آتش وجود اخروی طلا و نقره گنج زده است، تو گویی برای آن طلا و نقره دو نوع ظهور است، ظهوری در دنیا و به صورت فلز زرد و سفید، و ظهوری در آخرت به صورت آتش.

هر گاه به این مطلب مقدمه دیگری افزوده شود و آن این که: این اعمال از لوازم وجود ما به شمار می رود به گونه ای که تفکیک میان ذات و این افعال امکان پذیر نیست، در این صورت سؤال پیشین (چرا خدا کیفر می دهد) سؤال بی موردی خواهد بود زیرا هر گاه ذات و فعل تفکیک پذیر بود جا داشت که از چنین (کیفر دهی) سؤال شود و اما اگر از لوازم وجود مجرمان و گنهکاران باشد قهراً برانگیختن آنان با برانگیختن اعمال آن نیز همراه خواهد بود، و شاید آیات یاد شده در زیر مؤید این گفتار باشد.

(...كُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَشْهُورًا). (۱)

«هر انسانی اعمالش را بر گردنش آویخته ایم روز قیامت کتابی برای او بیرون می آوریم که آن را در برابر خود گشوده می بیند».

(يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا...). (۲)

«روزی که هر کس آنچه را از کار نیک انجام داده حاضر می بیند و آرزو می کند میان او و آنچه که از اعمال بد انجام داده فاصله زمانی زیادی باشد خداوند شما را از نافرمانی خودش بر حذر می دارد و در عین حال خدا نسبت به همه بندگان مهربان است».

(...وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا). (۳)

«کتاب «نامه اعمال» در آنجا گذارده می شود پس گنهکاران را می بینی که از آنچه در آن است ترسان و هراسانند و می گویند ای وای بر ما این چه کتابی است که هیچ عملی کوچک و بزرگ را فرو نگذاشته مگر این که آن را به شمار آورده است او

ص : ۱۰۰

۱- [۱] اسراء/۱۳.

۲- [۲] آل عمران/۳۰.

۳- [۳] کهف/۴۹.

در این حالت است که همه اعمال خود را حاضر می بیند و پروردگارت به هیچ کس ستم نمی کند».

(عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أُخْضِرَتْ). (۱)

«آری در آن هنگام هر کس می داند چه چیزی را آماده کرده است».

(يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُنْ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ...) (۲)

«پسرم اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی کار نیک یا بد باشد و در دل سنگی و یا در گوشه ای از آسمانها و زمین قرار گیرد، خداوند آن را در قیامت می آورد خداوند دقیق و آگاه است».

این آیات همگی گواهی می دهد که اعمال نیک و بد انسان در آن جهان به صورت های پاداش کیفر مجسم می شود و این جز از طریق تلازم بین ذات و فعل امکان پذیر نیست.

پاسخ سوم: در اینجا پاسخ دیگری نیز هست و آن این که نفس انسانی در این جهان بر اثر طاعت عصیان، ملکه های گوناگونی تحصیل کرده و در روز قیامت با همین ملکه ها محشور می شود و هر نفسی مطابق روحیات خود صوری را می آفریند، که این صور گاهی مایه نشاط و شادمانی و گاهی دیگر مایه ایذا و ناراحتی است.

و خلاقیت نفس در جهان اخروی خلاقیت طبیعی است و اگر پاداش ها و کیفرها همین صور غیبی باشند قهراً سؤال پیشین ساقط است زیرا این خود مجرم است که خواسته و ناخواسته این صور را که مایه سرور و یا حزن است

ص : ۱۰۱

۱- [۱] تکویر/۱۴.

۲- [۲] لقمان/۱۶.

می آفرینند به گونه ای که یک لحظه آرام نمی گیرد.

از اینجا پاسخ سؤال دیگری نیز روشن می شود و آن این که: کفر کافران و نفاق منافقان در این جهان بسیار محدود بوده ولی عذاب آنان در آخرت جاودان است و اگر قانون (کیفر به مقدار جرم) پذیرفته شود این قانون در این مورد به هم خورده و کیفر هزاران برابر گناه است.

پاسخ این سؤال نیز روشن است هرگاه کیفرهای اخروی جنبه جعلی و قراردادی بود این سخن مورد داشت ولی اگر کیفرها معلول خود وجود انسان باشد و گنهکار در سایه ممارست گناه به پایه ای می رسد که متناسب روح خود صوری را ایجاد کند این صور مربوط به خود گنهکار خواهد بود.

ص: ۱۰۲

اشاره

در آغاز بحث عدل، یادآور شدیم دو اصل از اصول دین به نام های «عدل» و «امامت»، به عنوان: «اصول مذهب» از ویژگیهای مذهب شیعه است هم چنان که خصوص عدل از ویژگیهای گروهی از اهل سنت، به نام معتزله است که منقرض شده اند، به شمار می رود. (۱)

در بخش پیشین پیرامون عدل الهی سخن گفته شد، در این بخش پیرامون موضوع امامت از نظر قرآن بحث می نمایم فزون از این حد مربوط به کتابهای عقاید است که در این باره به صورت گسترده سخن گفته است.

دو دیدگاه در مسأله خلافت

در مسأله خلافت پس از رحلت رسول گرامی (صلی الله علیه وآله)، دو دیدگاه متفاوت وجود دارد، یکی از آن اهل سنت و دیگری از آن شیعه است، هر دو گروه معتقدند که خلیفه پس از پیامبر، کسی است که زمام امور را باید به دست

ص: ۱۰۵

۱- [۱] اشاعره و همچنین پیروان احمد بن حنبل «معتزله» را از اهل سنت نمی دانند. رک بحوث فیالممل والنحل: ۱/۴۱، ط بیروت.

بگیرد، و به تنظیم امور پردازد، ولی در قلمرو کار او، کاملاً دو نظر مختلف و همین امر سبب شده که ماهیت خلافت و همچنین شرایط امام، در دو مکتب به دو گونه جلوه کند، اینک ما نخست نظریه اهل سنت را منعکس می کنیم، آنگاه به بیان نظریه شیعه می پردازیم:

خلافت در نظر اهل سنت جزء فروع دین و از شاخه های امر به معروف و نهی از منکر است، عضدالدین ایجی می گوید:

«وهی عندنا من الفروع وإنما ذکرناها فی علم الکلام تأسیاً بمن قَبَلْنَا».(۱)

«خلافت نزد ما جزء فروع دین است و اگر در «علم کلام» از آن سخن گفتیم به پیروی از پیشینیان است».

سعدالدین تفتازانی می گوید:

«لا نزاع فی انّ مباحث الإمامه بعلم الفروع ألیق لرجوعها إلى انّ القیام بالإمامه ونصب الإمام الموصوف للصفات المخصوصه من فروع الکفایات... ولا خفاء انّ ذلك من الأحکام العملیه دون الاعتقادیه».(۲)

«شکی نیست گفتگو درباره امامت به علم فروع شایسته تر است زیرا واقعیت امامت به این برمی گردد که امامی با صفات ویژه ای، برای اداره امور از طرف امت منصوب گردد و اینکه این کار از احکام عملی و فرعی است نه اعتقادی، بر کسی پوشیده نیست».

در حالی که شیعه امامت را اصلی از اصول می داند، البته نه از اصول دین، بلکه از اصول مذهب و مفاد آن این است که ایمان و کفر به مسأله امامت بستگی ندارد، ولی در عین حال تکمیل ایمان و نجات اخروی در گرو اعتقاد به این اصل است.

ص : ۱۰۶

۱- [۱] مواقف: ص ۳۹۵.

۲- [۲] شرح مقاصد: ۲/۲۷۱.

در این جا باید از نویسندگان اهل سنت دوستانه گله کرد، زیرا هرگاه امامت فردی، پس از رسول خدا جزء فروع دین می باشد، در این صورت نباید اختلاف در خلافت فردی مایه تفسیق و تکفیر گردد، جایی که خود اصل حکم جنبه فرعی دارد، موضوع و خلافت خود شخص آن، به نحو شایسته تر جنبه فرعی خواهد داشت، و اختلاف در فروع در میان علما و دانشمندان فزون از شمارش است.

بنابراین اختلاف در مسأله خلافت چه از نظر حکم کلی (نصب امام بر عهده خداست یا امت) و چه از نظر موضوع و متصدی (خلافت از آن علی است یا ابو بکر) بسان اختلاف در دیگر مسایل فرعی مانند اختلاف در جواز مسح بر جوراب یا کفش یا عمل به قیاس خواهد بود، همان طور که اختلاف در دو حکم یاد شده هیچ گاه مایه جنگ و جدال نبوده همچنین مسأله خلافت چه از نظر حکم کلی و چه از نظر متصدی نیز نباید مایه جنگ و جدال شود.

شگفت این جا است که امام حنبلی ها (۱) اعتقاد به خلافت چهار امام را در عداد مسایل عقیدتی آورده همچنان که ابو جعفر طحاوی (۲) از او پیروی کرده، و پس از این دو، اعتقاد به خلافت خلفا در کتاب های ابوالحسن اشعری (۳) و شیخ عبدالقاهر بغدادی (۴) در ردیف اصول آمده است.

حقیقت همان است که آن دو متکلم نخست بیان کرده اند، و دیگران که آن را جزء اصول آورده اند از واقعیت امامت غفلت کرده و آن را از اصول شمرده اند و از نظر تاریخی نخستین کسی که با شیطنت خاصی آن را در عداد

ص: ۱۰۷

۱- [۱] کتاب السنه: ص ۴۹.

۲- [۲] شرح عقیده طحاوی: ص ۴۷۱.

۳- [۳] الابانه فی أصول الدیانة: باب ۱۶، ص ۱۹۰.

۴- [۴] الفرق بین الفرق: ص ۳۵۰.

مسائل عقیدتی قرار داد، عمروعاص بود، آنگاه که با ابو موسی اشعری در «دومه الجندل» در مسأله حکمیت به شور پرداخت، و هدف او از قرار دادن خلافت دو خلیفه نخست در شمارش عقاید، تعریض به امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) بود. (۱)

اختلاف در ماهیت خلافت

در گذشته یادآور شدیم، که اختلاف در اینکه، خلافت جزء احکام فرعی است، یا از اصول است، سبب اختلاف در ماهیت خلافت و امامت شده است. امام در نزد اهل سنت شبیه رئیس دولت است که امروزه افراد از راههای گوناگون به چنین مقامی می‌رسند، گاهی او را مردم انتخاب کرده و گاهی نمایندگان مردم در مجلس شورا، و احياناً از طریق کودتای نظامی بر سر کار می‌آیند، در چنین فرمانروایی شرطی جز لیاقت و شایستگی برای اداره امور و آگاهی اجمالی از شریعت، چیز دیگری لازم نیست، در طول مدت خلفای اموی و عباسی به عنوان جانشینان پیامبر بر مردم حکومت کردند و برخی فاقد بعضی از این شرایط نیز بودند.

با توجه به این اصل (ماهیت خلافت شبیه رؤسای دولت انتخابی مردم است) در شگفت نخواهید بود که متکلمان بزرگی مانند «باقلائی» و «طحاوی» و «تفتازانی» درباره خلیفه مسلمین سخنی گفته اند که با توجه به ماهیت خلافت نزد آنان، دور از حقیقت نیست.

ابوبکر باقلائی می‌گوید:

«لا ینخلع الإمام بفسقه وظلمه بغصب الأموال، و ضرب الابشار، و تناول

ص: ۱۰۸

النفوس المحرّمه، وتضييع الحقوق، وتعطيل الحدود، ولا يجب الخروج عليه بل يجب وعظه وتخويفه وترك طاعته في شيء مما يدعو إليه من معاصي الله»^(۱).

«امام با نافرمانی خدا و غضب اموال مردم و زدن چهره ها ، و دست درازی به خون های حرام و نابودی حقوق دیگران، و عدم اجرای حدود الهی، از مقام و موقعیت خود برکنار نمی شود، بلکه بر امت است که او را نصیحت کند و بترساند و در مورد گناه از او فرمان نبرد».

این سخن تنها سخن ابوبکر باقلانی نیست بلکه همه افرادی که از آنها نام بردیم آن را تکرار کرده اند. مثلاً تفتازانی می گوید:

«ولا- ينزل الإمام بالفسق أو بالخروج عن طاعه الله تعالى والجور(أى الظلم على عباد الله) لأنه قد ظهر الفسق وانتشر الجور من الأئمة والأمرء بعد الخلفاء الراشدين، والسلف كانوا ينقادون لهم و يقيمون الجَمْع والأعياد بإذنهم ولا يرون الخروج عليهم، ونُقل عن كتب الشافعيه أنّ القاضي ينزل بالفسق، بخلاف الإمام، والفرق، أنّ في انزاله ووجوب نصب غيره، إثارة الفتن لما له من الشوكه بخلاف القاضي»^(۲).

«امام از طریق فسق، با بیرون رفتن از طاعت خدا، و یا ستم بر مردم از امامت خود، برکنار نمی شود، زیرا در گذشته از امیران و خلفا، فسق و جور دیده شده، ولی پیشینیان دست از بیعت خود برنداشته، و مطیع آنان بوده، و نماز جمعه و اعیاد را به اذن آنان برگزار می کردند، و به خود اجازه شورش بر خلاف آنان نمی دادند، از کتابهای فقهی شافعیه نقل شده است که اگر قاضی فاسق شد خود به خود از منصب خویش منزل می شود، ولی امام با فسق از مقام خود برکنار نمی گردد و نکته آن این است که عزل قاضی و نصب دیگری در جای آن مشکلی پدید نمی آورد، به خلاف عزل امام که مایه فتنه ها است زیرا امام دارای شوکت و عظمت است».

آنچه که آنان درباره امام می گویند با توجه به ماهیت امامت، نزد آنان سخن بسیار رواست، زیرا امام در نظر آنان یک سیاستمدار عالی است که

ص : ۱۰۹

۱- [۱] التمهيد: ص ۱۸۱.

۲- [۲] شرح العقائد النسفيه: ص ۱۸۵ _ ۱۸۶، ط اسلامبول.

امت را در زندگی رهبری می کند و برای اشغال این مقام طریق خاصی نیز معین نشده حتی با کودتای نظامی نیز حائز این مقام می گردد.

امام از دیدگاه شیعه

اکنون که ماهیت امامت نزد اهل سنت آشنا شدیم، وقت آن رسیده است که با واقعیت امامت نزد شیعه آشنا گردیم، اگر امام نزد اهل سنت یک فرد سیاستمدار عادی است که وسایل زندگی مردم را تأمین می کند، و حدود الهی را اجرا می نماید ولی در نزد شیعه، امامت بسان نبوت یک منصب الهی است، و تفاوت این دو، در این است که پیامبر مؤسس دین و طرف وحی الهی است، در حالی که امام فاقد این دو منصب بوده است اما دیگر وظایف پیامبر از نظر دینی و دنیوی بر دوش اوست.

بنابراین، امام علاوه بر اینکه وسایل زندگی مردم را تأمین می کند، و امنیت را برقرار می نماید، و حدود الهی را اجرا می کند. و به دفاع و جهاد می پردازد علاوه بر این امور یاد شده در زیر نیز بر عهده او است:

۱. تفسیر قرآن مجید. قرآنی که بزرگترین و جاودانه ترین معجزه پیامبر و مشعل نورانی مسلمانان تا روز رستاخیز است، همان طور که پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) نیز به تفسیر آن پرداخت.

۲. بیان احکام و موضوعات نوری که در عصر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وجود نداشته است.

۳. دفاع از حریم عقاید و احکام و پاسخ به شبهات و پرسشهای موافق و مخالف.

۴. مراقبت دین از تحریف و نگهبانی آن از هر گونه انحراف در اصول و

ناگفته پیداست قیام به چنین اموری در گرو یک رشته تربیت الهی و تعلیم غیبی است که بتواند وظایف پیامبر را علاوه بر وظایف دنیوی در زمینه معنوی نیز تأمین نماید.

این جاست که از نظر شیعه نصب امام بر عهده پیامبر آن هم به فرمان خداست زیرا شناسایی چنین فرد در امکان امت نیست، و اصولاً امام که در پرتو تربیت های الهی این چهار امر خطیر را بر عهده می گیرد، طبعاً معلم او باید او را به مردم معرفی کند، از این جهت شیعه می گوید: امامت «استمرار نبوت» نیست اما استمرار وظایف پیامبر است و باید خدا او را معرفی کند.

سرانجام امامت از نظر شیعه دارای چنین تعریفی است: «رئاسه عامه فی أمور الدین والدنیا نیابه عن النبی (صلی الله علیه وآله)».

گاهی تصور می شود انسانی که ریاست کلیه امور مربوط به دین و دنیا را بر عهده می گیرد، پیامبر خواهد بود نه امام ولی این گفتار حاکی است که گوینده مرز نبوت و امامت را در نظر نگرفته است، پیامبر طرف وحی و صاحب شریعت است در حالی که امام خزانه دار علوم نبوی است که به تدریج آن را به مردم بازگو می نماید نه طرف وحی است و نه حامل وحی را می بیند و نه وحی الهی را می شنود. (۱)

قرآن مجید از انسانهایی یاد می کند که دارای کمالات معنوی بوده و هرگز در شمار پیامبران نبوده اند.

در باره مصاحب موسی (علیه السلام) می گوید:

(فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا

ص : ۱۱۱

۱- [۱] البته گروه «محدث» سخن فرشته را می شنوند، ولی هر سخن ملک، وحی اصطلاحی نیست.

«در آنجا موسی و همراهش بنده ای از بندگان ما را یافته اند که رحمت (و مرحمت عظیمی) از سوی خود به او داده و علم فراوانی از نزد خود به او آموخته ایم».

این در حالی است که از جانب خدا به او علم آموخته شده بود، ولی نبی نبود.

در حقیقت امام در حالی که نه نبی است و نه صاحب شریعت و نه طرف وحی اما از ناحیه خدا به او علم آموخته شده که می تواند نیازهای امت را در چهار مورد برطرف کند.

مجمعات قرآن و متشابهات آن را روشن سازد، احکام و موضوعات جدید بیان کند، به شبهات تشکیک گران پاسخ بدهد و نگهبان دین از هر نوع انحراف باشد.

تا این جا با دو نظریه مختلف درباره امامت آشنا شدیم اکنون وقت آن رسیده است که هر دو را بر محک تجربه بزنیم تا روشن شود کدام یک از دو نظریه با واقع وفق می دهد و مصالح امت را در برمی گیرد.

مصالح همگانی و شیوه حکومت

اشاره

اکنون باید دید مصالح امت و شرایط آن زمان، کدام یک از دو نظریه را تأیید می کند، آیا شرایط ایجاب می کرد که پیامبر مسأله جانشینی را نادیده بگیرد و آن را بر عهده امت بگذارد، تا آنان برای او جانشینی تعیین نمایند، یا مصالح امت در گرو این بود که او درباره بقای دین و صیانت آن بیندیشد و فرد

ص: ۱۱۲

جامع الشرايطی را به مسلمین معرفی کند، حالا خواه این فرد علی (علیه السلام) باشد یا فرد دیگر.

سخن در این جا درباره خلافت شخص معین مطرح نیست، بلکه موضوع به صورت کلی مورد بررسی قرار می گیرد، اینک تحلیل موضوع، از طرق گوناگون:

۱. خطر مثلث

روزی که پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) دیده از جهان بریست، دولت جوان اسلامی را سه دشمن بزرگ از سه طرف احاطه کرده و پیوسته در فکر براندازی حکومت اسلامی بودند.

این سه دشمن عبارت بودند از:

۱. امپراتوری روم شرقی (شامات و فلسطین).

۲. امپراتوری ایران.

۳. ستون پنجم (منافقان داخلی).

در اهمیت خطر دشمن نخست کافی است که پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) در سال هشتم نیروی عظیمی را برای مقابله با لشکر روم اعزام کرد و در این جنگ سه فرمانده سپاه اسلام یکی پس از دیگری جام شهادت نوشیده و لشکر شکست خورده اسلام به مدینه بازگشت، برای جبران شکست، پیامبر در سال نهم با ارتش سنگین، قریب به سی هزار نفر با تجهیزات خاصی تا سرزمین تبوک رفت و اثری از دشمن مشاهده نکرد، و راه را برای ادامه دفاع از کیان اسلام هموار ساخت و در آخرین روزهای درگذشت خود ارتشی را به فرماندهی «اسامه بن زید» آماده ساخت و اصرار ورزید که هر چه زودتر مدینه را ترک گویند و در مرز روم متمرکز شوند.

ص: ۱۱۳

در اهمیت ضلع دوم این مثلث کافی است که خسرو پرویز امپراتور ایران وقتی نامه پیامبر را دریافت کرد و از دعوت او به آیین توحید آگاه گردید از شدت عصبانیت نامه پیامبر را پاره کرد و به فرماندار یمن نوشت مدعی نبوت را دست بسته به سوی من روانه کن.

خطر ستون پنجم بر کسی پوشیده نیست، آیات فراوانی که در حق آنها نازل شده است، روشنگر پایه خطر آنهاست آنان پیوسته مترصد بودند که پیامبر را ترور کنند، و یا پس از درگذشت او با ترفندی زمام امور را به دست گیرند قرآن در فتنه گری آنان چنین می فرماید:

(لَقَدْ ابْتَعَوْا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ). [۱]

«آنها پیش از این، نیز در پی فتنه انگیزی بوده اند و کارهایی را بر زیان تو دگرگون ساخته به هم ریخته اند تا اینکه حق فرا رسید، و فرمان خدا آشکار گشت (و پیروز شدید) در حالی که آنها کراهت داشته اند».

آیا با وجود چنین دشمنانی نیرومند که به صورت یک مثلث، در صدد ضربه زدن بر حکومت جوان اسلام بوده اند صحیح بود که پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) چشم از جهان بپوشد و برای آینده امت نیندیشد و شخصی را به عنوان رهبر معین نکند.

انسانی که چند فرزند خردسالی داشته باشد به هنگام احساس مرگ، در آینده فرزندان خود می اندیشد و با تعیین سرپرست، سعادت آنان را تأمین می نماید، آیا حفظ رسالت و زحمات دیرینه و وحدت مسلمین از نظر ارزش، کمتر از چند فرزند صغیر می باشد.

[۱] توبه/۴۸.

ص: ۱۱۴

زندگانی مسلمانان در مکه و مدینه زندگی عشایری بود و هر عشیره برای خود رئیس و پیشوایی داشت، و در تاریخ عرب پیوسته به خاطر اختلاف رؤسا، عشیره ای به جان دیگری افتاده و خون همدیگر را می ریختند آنان با همان روح عشیره گری به اسلام پیوستند و در مواردی که قبیله انصار یا مهاجر درگیر می شدند اگر تدبیر حکیمانه رسول خدا نبود خون زیادی ریخته می شد (۱) حتی در داستان افک نزدیک بود دو قبیله اوس و خزرج به جان هم بیفتند و حمام خون راه بیندازند (۲) در این شرایط آیا مصلحت ایجاب نمی کرد که پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) قاطعانه وارد کار شود و فرمانروای مسلمانان را معین کند؟! زیرا واگذاری آن به مسلمانان، با داشتن تیره های مختلف و شیوخ گوناگون نتیجه ای جز ایجاد دودستگی و کشمکش نداشت و شاهد روشن این جریان جریان سقیفه است که در آنجا مهاجر و انصار یکدیگر را به باد فحش گرفته و زد و خورد انجام گرفت.

عمر در داستان سقیفه می گوید: ما سعد بن عباده را لگد مال کردیم، مردی گفت: سعد کشته شد گفت: خدا سعد را بکشد. (۳)

بررسی یک چنین زندگی خصمانه عشایری رهبر مسلمانان را بر آن می داشت که کار را به دست شیوخ قبایل و سران عشایر نسپارد، زیرا در این صورت جز اختلاف و خونریزی نتیجه نخواهد داشت.

ص: ۱۱۵

۱- [۱] صحیح بخاری: ۵/۱۱۹، باب غزوه بنی المصطلق.

۲- [۲] صحیح بخاری: ۵/۱۱۹، باب غزوه بنی المصطلق.

۳- [۳] شرح نهج البلاغه: ۶/۱۷.

شکی نیست در میان یاران پیامبر انسان های والا و وارسته ای بود که دعای آنان مایه نزول رحمت و خشم آنان مظهر خشم خدا بود، سخن درباره این گروه اندک نیست، سخن در مجموع یاران اوست آیا واقعاً از نظر آگاهی و اعتقاد قلبی و استقامت در دین، به آن پایه رسیده بوده اند که پیامبر رهبری را به دست آنان بسپارد و برود، یا اینکه این گروه پس از درگذشت پیامبر مانند دوران حیات او، از وجود یک رهبر قاطع و آگاه بی نیاز نبودند که این جمع را به سوی کمال رهبری کند و از کارشکنی ها جلوگیری نماید.

بررسی صفحات تاریخ نشان می دهد که در مراحل حساس، عقیده ها متزلزل و افکار گوناگونی به آنان رخ می داد و اندیشه بازگشت به عصر جاهلی در مخیله ها خودنمایی می کرد، آیا صحیح است که پیامبر ناموس الهی (دین) را به چنین افرادی بسپارد؟ بی آنکه برای آن متولی مشخصی معین کند؟!

ما برخی از آیات را که حاکی از اندیشه عقب گرد برخی از صحابه به عصر جاهلی است منعکس می کنیم، قرآن در باره جنگ احد که از نبردهای سخت و جانکاه مسلمانان بود چنین می فرماید:

(وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ). (۱)

«محمد فقط فرستاده خدا است و پیش از او فرستادگان دیگری نیز بوده اند آیا اگر او بمیرد یا کشته شود شما به عقب برمی گردید(اسلام را رها کرده به دوران جاهلیت بازگشت می نمایید) و هر کس به عقب باز گردد هرگز به خدا ضرری نمی زند،

و

ص: ۱۱۶

خداوند به زودی شاگردان (استقامت کنندگان را) پاداش خواهد داد».

و نیز در آیه دیگر می فرماید:

(...وَوَطَّائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا...)(۱)

«گروهی دیگر در فکر جان خویش بوده اند، آنها گمانهای نادرستی همچون گمانهای دوران جاهلیت درباره خدا داشتند و می گفتند آیا چیزی از پیروزی نصیب ما می شود؟!، بگو همه کارها (پیروزی ها) به دست خدا است، آنها در دل خود چیزی پنهان می دارند که برای تو آشکار نمی سازند، می گویند اگر ما سهمی از پیروزی داشتیم در اینجا کشته نمی شدیم».

ممکن است تصور شود این نوع ضعفها و نارسایی ها مربوط به آغاز هجرت است و جنگ احد در سال سوم هجرت رخ داد ولی مسلمانان در اواخر هجرت از نظر عقیده و اندیشه و پایداری به حد کمال رسیده و شایسته آن بوده اند که پیامبر زمام کار را به دست آنان بسپارد، ولی این اندیشه را تاریخ به شدت رد می کند به گواه این که در جنگ حنین که در سال هشتم هجرت رخ داد، مسلمانان صحنه نبرد را ترک گفته و همگی جز عده معدودی رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) را تنها گذاردند، در حالی که پیامبر به آنان چنین خطاب می کرد:

أَيْنَ أَيُّهَا النَّاسُ؟ هَلُمُّوا إِلَيَّ ، أَنَا رَسُولُ اللَّهِ.

ولذا قرآن درباره نبرد حنین می فرماید:

(لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ

ص: ۱۱۷

فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ (۱).

«خداوند شما را در جاهای زیادی یاری کرد و در روز «حنین» نیز یاری نمود در آن هنگام که فزونی جمعیتان شما را مغرور ساخت ولی فزونی جمعیت، به درد شما نخورد و زمین با همه وسعتش بر شما تنگ شد، سپس پشت به دشمن کرده و فرار کردید».

جمله (ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ) بازگو کننده پایه ایمان و پایبندی آنان به اسلام عزیز و رهبر او است، آیا صحیح است پیامبر آگاه از روحیه اکثریت آنان، در تحکیم آیین خود از طریق تعیین رهبر، کاری صورت ندهد، ارتداد گروهی از طوایف پس از رحلت پیامبر نشانه بارز ضعف ایمان آنان بود، محاسبه این نوع حادثه ها که طبعاً برای پیامبر روشن بود ایجاب می کرد که پیامبر قاطعانه وصی خود را معین کند تا بر مشکلات پیروز آید، واگذاری امر رهبری به چنین گروهی که در میان آنان مؤمن و منافق، ثابت و متزلزل فراوان است مقرون به مصلحت نبود.

از این جهت می بینیم شیخ الرئیس در کتاب شفا مسأله خلافت را مطرح می کند و یادآور می شود که تنصیص بر وصی از صواب بیشتری برخوردار است زیرا چنین کاری از ایجاد اختلاف و جدال جلوگیری می کند، بر خلاف عکس آن که موجب دو دستگی و اختلاف در زندگی می باشد. (۲)

سر درگمی در شیوه حکومت

نویسندگان اهل سنت مسأله تنصیصی بودن خلافت را نپذیرفته، ولی

ص : ۱۱۸

۱- [۱] توبه/۲۵.

۲- [۲] شفا، فصل ۵، ص ۵۶۴، متن ۱۳ از بخش الهیات، مقاله ۱۰.

الگوی روشنی از خلافت اسلامی ارائه نکرده اند.

پیامبر در آخرین لحظات حیات خود بر سر دو راهی بود یا باید قاطعانه خلیفه و جانشین تعیین کند و یا لااقل شیوه حکومت را به مسلمانان آموزش دهد، متأسفانه از نظر اهل سنت پیامبر هیچ کدام را انجام نداده است، بالأخره پیامبری که در موضوعات بی شماری سخن گفته محال است در یک چنین قضیه مهمی شیوه حکومت را بیان نکند، و شگفت این است که در مجموع روایات وارد در صحاح و سنن روایتی که بیانگر شیوه حکومت باشد وارد نشده است در حالی که نویسندگان اهل سنت تنها به آیه های مشاوره بسنده کرده و می گویند شیوه حکومت بر اساس شوری استوار است در حالی که اصل مشاوره یک اصل کلی است و اصل کلی نمی تواند بیانگر صدها مسایل مربوط به حکومت اسلامی باشد، باید در کنار این اصل، اصول دیگری نیز در کتاب و سنت وارد شود تا این خلأ را پر کند.

شوری از اصول ارزنده اسلام است ولی تنها این اصل نمی تواند، بیانگر شیوه حکومت اسلامی باشد، حکومت برای خود، اصول و شرایطی لازم دارد که باید وحی آسمانی آنها را بازگو کند.

خلاصه اکمال دین در گرو، انجام یکی از دو چیز است:

۱. نصب امام و تعیین خلیفه آنگاه خود خلیفه به خاطر منصوب بودن جوانب کار را روشن می سازد.

۲. بیان شیوه حکومت از نظر منتخب و منتخب، و شرایط انتخاب و دهها موضوعات جانبی که بدون روشن شدن آنها، شیوه حکومت واضح نمی شود.

متأسفانه از نظر اهل سنت هیچ کدام از دو امر اساسی انجام نگرفته نه

امامی معین شده و نه شیوه حکومت به صورت روشن و جامع بیان گردیده است.

حکومت شورایی

نویسندگان اهل سنت بالأخص در عصر حاضر شیوه حکومت اسلامی را شورایی می‌انگارند و پشتوانه حکومت اسلامی را همان دو آیه ای که پیرامون شورا در قرآن وارد شده است می‌دانند، ولی آنان از نکته ای غفلت ورزیده اند که اگر حکومت اسلامی بر اساس «شوری» استوار بود لازم بود پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) حدود و خصوصیات آن را بیان کند، در حالی که درباره خصوصیات آن سخنی به میان نیامده است، مثلاً یادآور شود: چه کسی اصل شوری را به اجرا بگذارد؟

رأی دهندگان چه کسانی باشند؟ انصار و مهاجر یا مسلمانان مدینه و مکه یا همه مسلمانان.

در صورت اختلاف نظر، ملاک ترجیح چیست، اکثریت است یا ملاکهای دیگر.

این پرسشها و دهها پرسش مانند آن در هاله ابهام باقی است از این جهت نمی‌توان گفت پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) بر همین اصل، اعتماد نمود و درباره شیوه حکومت سخنی نگفته است.

گذشته از این باید دید آیات مربوط به شورا به کدام یک از امور ناظر می‌باشد، اینک آیات مربوطه را مطرح کرده بعداً در حدود دلالت آنها سخن می‌گوییم:

۱. (...وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ... (۱)).

ص : ۱۲۰

«با آنان در کار مشورت کن هر موقع تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن».

۲. (وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ). (۱)

«کسانی که دعوت پروردگارشان را اجابت کرده و نماز را به پا می دارند و کارهایشان به صورت مشورت صورت می پذیرد، و از آنچه به آنها روزی دادیم، انفاق می کنند».

دقت در مفاد و شرایط نزول، مانع از آن است که آیه ها ناظر به بیان شیوه حکومت در اسلام باشد.

آیه نخست خطاب به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است که با یاران خود به شور پردازد، در مورد آیه، حاکم از جانب خدا معین شده و به حاکم مسلم یعنی پیامبر، خطاب می کند که برای جلب قلوب یاران خود با آنان مشورت کند در این صورت آیه ناظر به شور در تعیین حاکم نخواهد بود، بلکه بیانگر وظیفه حاکم موجود است که چنین کند و اما اینکه مردم نیز در تعیین حاکم از این اصل بهره بگیرند هرگز آیه ناظر به آن نیست.

آیه دوم خطاب به افراد با ایمان است که در «امور مربوط به خویش» مشورت کنند در این صورت باید احراز شود که خلافت پس از درگذشت پیامبر از امور واگذار شده به مردم است یا نه، و ما احتمال می دهیم که این امر، به مردم واگذار نشده است و در اختیار خدا و رسول او است، با این احتمال نمی توان آیه را سند شیوه حکومت اسلامی دانست.

در پایان یادآور می شویم بسیاری از افراد که در شیوه حکومت کتاب یا رساله نوشته اند اعضای شورا را گروهی به نام (أهل الحل والعقد) معرفی کرده اند یعنی کسانی که باز و بستن امور به دست آنها است ولی خود این جمله

ص : ۱۲۱

از مبهمات است، زیرا روشن نیست که آیا مقصود علما و دانشمندان است آن هم در چه پایه از علم و دانش، و میزان سنجش دانش آنها چیست؟

یا مقصود مسئولان حکومت اسلامی است؟

یا کسانی که در ارتش و سپاه اسلام مشغول انجام وظیفه می باشند؟

در هر حال، در این که شورا یکی از اصول اجتماعی اسلام است سخنی نیست، ولی آیا در همه موارد یا موارد خاصی، این اصل تنها نمی تواند چهره حکومت را روشن کند.

خلاصه پیامبر برای حفظ میراث الهی بر سر دو راهی قرار گرفته بود.

الف. پیامبر قاطعانه پیشوای پس از خود را تعیین کند.

ب. شیوه و خصوصیات حکومت و وظیفه مسلمانان را به صورت روشن بیان کند. متأسفانه از نظر اهل سنت هیچ کدام انجام نگرفته است. و هرگز نمی توان به اصل شورا در تبیین صیغه حکومت اکتفا کرد.

بیعت و شیوه حکومت اسلامی

یکی از شیوه های زندگی عرب قبل از اسلام بیعت با رئیس عشیره بود و اسلام نیز آن را در مواردی تنفیذ کرد، مردم مدینه در سال ۱۱ و ۱۲ در عقبه «منی» با پیامبر بیعت کردند که اگر رسول گرامی به سرزمین آنان وارد شود، از او بسان فرزندان و بستگان خود دفاع کنند، این نوع بیعت مربوط به تعیین حاکم نبود بلکه نتیجه ایمان آنان به رسول خدا بود و تعهد نمودند که از رهبر خود دفاع کنند.

پس از هجرت پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) دوبار نیز با پیامبر بیعت کردند یکی در غزوه حدیبیه و دیگری در بیعت زنان مکه با پیامبر.

ص : ۱۲۲

درباره بیعت نخست قرآن چنین می فرماید:

(لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَصَابَهُمْ فِتْحًا قَرِيبًا). (۱)

«خداوند از مؤمنان هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کرده اند راضی و خشنود شد، خدا آن چه را در درون دلهایشان نهفته بود می دانست از این رو آرامش را بر دلهایشان نازل کرد و پیروزی نزدیک به عنوان پاداش نصیب آنها فرمود.»

و در آیه دیگر می فرماید:

(...إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْنَهُنَّ وَاسْتَغْفِرِ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ). (۲)

«ای پیامبر! هنگامی که زنان مؤمن نزد تو آیند و با تو بیعت کنند که چیزی را شریک خدا قرار ندهند دزدی و زنا نکنند، فرزندان خود را نکشند، تهمت و افترای پیس دست و پای خود نیاورند و در هیچ کار شایسته ای مخالفت فرمان تو نکنند، با آنها بیعت کن و برای آنان از درگاه خداوند آمرزش بطلب که خداوند آمرزنده و مهربان است.»

ولی باید توجه نمود که هر دو آیه خارج از موضوع ما است.

در آیه نخست آنان به نبوت پیامبر ایمان آورده و حاکم اسلامی از جانب خدا معین نشده بود بیعت برای این بود که از جان او دفاع کنند همچنان که از

ص : ۱۲۳

۱- [۱] فتح/۱۸.

۲- [۲] ممتحنه/۱۲.

جان و فرزندان خود دفاع می نمایند، یعنی حاکم مشخص، و فقط بیعت کردند که در این لحظه حساس، از او دفاع نمایند.

آیه دوم درباره تعیین حاکم نیست بلکه تأکید بر ایمان آنان به نبوت پیامبر است و در حقیقت عملاً متعهد شدند که به شریعت او عمل کنند از این جهت یادآور می شود که شرک نوزند، زنا نکنند، دزدی نکنند، سرقت نکنند، در این صورت این آیات را نمی توان ناظر به بیان شیوه حکومت دانست.

گذشته از این، مجرد بیان بیعت در شناساندن شیوه حکومت کافی نیست، باید در کنار بیان بیعت، خصوصیات خلیفه از نظر ایمان و تقوا و علم و آگاهی و دیگر شرایط بیان گردد، در حالی که هیچ کدام از دو، در سنت وارد نشده است.

آنچه که انسان از دقت در این آیات و موارد بیعت استفاده می کند این است که هدف از بیعت تعیین حاکم و یا تثبیت حکومت او نیست بلکه اخذ بیعت برای تأکید بر عمل به مقتضای ایمان است.

از این جهت در حدیث بیعت نمودند تا سر حد جان از اسلام دفاع کنند یا در محیط مکه زنان بیعت می کردند شرک نوزند و کار زشت انجام ندهند.

آری پس از درگذشت پیامبر تعیین خلیفه از طریق بیعت صورت گرفت آن هم در دو مورد:

۱. خلافت خلیفه نخست، با بیعت افراد اندکی.

۲. خلافت امیرمؤمنان (علیه السلام) با اکثریت قریب به اتفاق.

گویا یک چنین روش، استمرار بر همان سیره پیش از اسلام بود که از طریق بیعت شیخ قبیله را گزینش می کردند ولی مسلماً عمل صحابه مدرک برای حکم شرعی نیست، حکم شرع را باید از کتاب و سنت گرفت نه از افراد غیر

معصوم آن هم در چنین مسأله سرنوشت ساز.

خلاصه سخن این که اسلام که آیین جهانی است و تا روز رستاخیز باید جهان را اداره کند حتماً در عظیم ترین و اساسی ترین مسأله به نام حکومت اسلامی روشن گریهای گسترده داشته باشد.

شیوه حکومت در سخن پیامبر

سخنان حکیمانه از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده است روشنگر تنصیصی بودن مقام امامت از روز نخست می باشد.

ابن هشام می نویسد: پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) در موسم حج قبیله «بنی عامر» را به اسلام دعوت کرد رئیس آنان گفت:

«أرأیت إن نحن بايعناك علی أمرک ثم أظهرک الله علی من خالفک أیکون لنا الأمر من بعدک؟».

«آیا چه نظر می دهی اگر ما با تو بیعت کردیم خدا تو را بر مخالفان پیروز کرد، آیا پس از تو، ما سهمی در کار تو خواهیم داشت؟».

پیامبر در پاسخ فرمود:

«الأمر إلی الله یضعه حیث یشاء». (۱)

«کار مربوط به خداست هر کجا بخواهد آن را قرار می دهد».

رئیس بنی عامر رسالت پیامبر را یک حکومت بشری فکرمی کرد و لذا انتظار داشت در برابر کمک به پیامبر، سهمی در آن داشته باشد، پیامبر دست رد بر سینه او زد، و امر حکومت را مربوط به خدا دانست که باید او تعیین کند، اگر به راستی زمام حکومت در دست امت اسلامی یا اهل حل و عقد یا دیگران

ص : ۱۲۵

۱- [۱] سیره ابن هشام: ۲/۴۲۴.

بود پیامبر می فرمود: «الأمر إلى الأئمة أو إلى أهل الحل والعقد» یا به گونه ای که برای طرف مفهوم باشد.

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) در تعیین شیوه حکومت از جمله ای بهره گرفت که خدا در مورد رسالت از آن استفاده کرده است چنانکه می فرماید:

(...اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ...) (۱).

«خدا آگاه تر است رسالت خود را کجا قرار دهد».

برداشت صحابه از خلافت پس از درگذشت پیامبر

بررسی تاریخ خلافت نشان می دهد که تعیین خلیفه از طریق تنصیص خلیفه پیشین صورت می گرفت اگر از خلافت ابی بکر و امیرمؤمنان صرف نظر کنیم دیگر خلافت ها همگی جنبه تعیینی و تنصیصی داشته است خلافت عمر به وسیله ابی بکر انجام گرفت. (۲)

خلافت عثمان از طریق شورای شش نفره به نتیجه رسید شورایی که اعضای آن را خلیفه پیشین معین کرد. (۳)

آنگاه که عمر ترور شد عایشه از طریق فرزند خلیفه «عبدالله بن عمر» به او پیام فرستاد و گفت: سلام مرا به پدر برسان و بگو امت محمد را بدون نگهبان ترک مکن، کسی برای آنها معین کن زیرا من از فتنه می ترسم.

عبدالله بن عمر به پدر گفت: در میان مردم شایع است که تو کسی را بر

ص : ۱۲۶

۱- [۱] انعام/۱۲۴.

۲- [۲] طبقات ابن سعد: ۳/۲۰۰؛ کامل ابن اثیر: ۲/۲۹۲.

۳- [۳] کامل ابن اثیر: ۳/۳۵.

خلافت بر نمی‌گزینی، اگر برای تو شتر و گوسفندانی باشد و آن را در اختیار چوپانی قرار دهی، هرگاه چوپان آنها را در بیابان رها کند درباره او چگونه قضاوت می‌کنی؟ آیا دامهای تو را در معرض هلاکت قرار نداده است اگر چنین است رعایت مصالح مردم از اهمیت بالایی برخوردار است. (۱)

هنگامی که معاویه فرزند خود «یزید» را به عنوان خلیفه مسلمین معرفی کرد عبدالله بن عمر را خواست و به او چنین گفت: من دوست نداشتم امت محمد را پس از خویش بسان گله بدون چوپان رها کنم. (۲)

همه این جمله حاکی است که صبغه حکومت در نزد همگان جنبه تنصیصی داشت مسأله شورا یا بیعت اهل حل و عقد تئوری‌هایی است که بعدها متکلمان اهل سنت مطرح کرده‌اند.

آری مقصود از استشهاد با این جمله‌ها ردّ نظریه شورا و بیعت است و الاّ تنصیص بشر تا به وحی الهی منتهی نشود فاقد ارزش خواهد بود.

تا این جا مسأله امامت و خلافت از نظر نبوت روشن گشت، اکنون باید ببینیم دلایل موجود در کتاب و سنت کدامیک از دو نظر را تأیید می‌کند.

ص: ۱۲۷

۱- [۱] حلیه الأولیاء: ۱/۴۴.

۲- [۲] الإمامه والسیاسة: ۱/۱۶۸.

در این فصل آیات مربوط به خلافت و امامت را مورد بررسی قرار می دهیم تا روشن شود قرآن کدام یک از دو نظریه را تأیید می کند، اینک تفصیل موضوع:

۱. آیه انذار نزدیکان

وحی الهی در کوه حرا بر قلب پیامبر، نازل گردید، و او را به مقام نبوت و رسالت مفتخر ساخت، رسالتی که باید در سطح جهانی پیاده گردد، و تمام ملل روی زمین، زیر پرچم آیین اسلام درآیند. فرشته وحی هر چند او را به مقام رسالت مفتخر ساخت، ولی نقطه شروع کار و وقت تبلیغ رسالت را برای مردم معین نکرد، از این نظر پیامبر به مدت سه سال، از دعوت عمومی خودداری نمود، تنها از رهگذر تماسهای خصوصی با افراد قابل و شایسته، توانست گروه کمی را به آیین خویش هدایت کند.

پس از گذشت سه سال، پیک وحی الهی فرا رسید، و فرمان داد که پیامبر دعوت همگانی خود را از طریق دعوت خویشاوندان و بستگان آغاز نماید، و او را با آیه زیر مورد خطاب قرار داد و گفت:

(وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ * وَاحْفَظْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ. (۱)

«بستگان نزدیک خود را از عذاب الهی بیم ده، پر و بال پر مهر و مودت خود را بر سر افراد با ایمان پایین بیاور (و نسبت به آنان ابراز علاقه و محبت کن) و اگر با تو از در مخالفت وارد شوند بگو من از کارهای (بد شما) بیزارم».

از این جهت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) دستور داد که چهل و پنج نفر از شخصیت‌های بزرگ بنی هاشم را برای ضیافت ناهار، دعوت کند، و غذایی از گوشت، همراه با شیر آماده سازد.

مهمانان همگی در وقت معین، به حضور پیامبر شتافتند، و پس از صرف غذا، «ابولهب» عموی پیامبر با سخنان سبک خود، مجلس را از آمادگی برای طرح سخن و تعقیب هدف، برانداخت و مجلس بدون اخذ نتیجه به پایان رسید، و مهمانان پس از صرف غذا و شیر، خانه رسول خدا را ترک گفتند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) تصمیم گرفت که فردای آن روز ضیافت دیگری ترتیب دهد، و همه آنان را جز «ابولهب» به خانه خود دعوت نماید. باز علی (علیه السلام) به دستور پیامبر، غذا و شیر آماده نمود. و از شخصیت‌های برجسته و شناخته شده بنی هاشم برای صرف ناهار و استماع سخنان پیامبر، دعوت به عمل آورد. مهمانان همگی در موعد مقرر به خانه پیامبر آمدند «وی» پس از صرف غذا، در مجمع بزرگی که شخصیت‌های بنی هاشم، در آنجا گرد آمده بودند، برای دعوت خویشاوندان به آیین توحید و رسالت خویش به پا خاست، و سخنان خود را چنین آغاز نمود:

«به راستی، هیچ گاه راهنمای مردم، به آنان دروغ نمی گوید»

به خدایی که جز او خدایی نیست، من فرستاده او به سوی شما و عموم جهانیان هستم».

«هان! آگاه باشید، همان گونه که می خواهید، می میرید، و همچنان که

ص : ۱۲۹

بیدار می شوید (روز رستاخیز) زنده خواهید شد، نیکوکاران به پاداش اعمال، و بدکاران به کیفر کردار خود می رسند، و بهشت جاویدان برای نیکوکاران و دوزخ همیشگی برای بدکاران آماده است».

«هیچ کس از مردم، برای کسان خود، چیزی بهتر از آنچه من برای شما آورده ام، نیاورده است من خیر دنیا و آخرت برای شما آورده ام، خدایم به من فرمان داده که شما را به توحید و یگانگی وی و رسالت خویش دعوت کنم» آنگاه فرمود:

«فَأَيُّكُمْ يُوَازِرُنِي عَلِي هَذَا الْأَمْر، عَلِي أَنْ يَكُونَ أَخِي وَوَصِي وَخَلِيفَتِي فَيَكُم؟».

«چه کسی از شما مرا در این راه کمک می کند، تا برادر و وصی و نماینده من در میان شما باشد؟».

او این جمله را گفت و مقداری مکث نمود، تا ببیند کدام یک از آنان به ندای او پاسخ مثبت می گوید در این موقع سکوت آمیخته با بهت و تحیر بر مجلس، حکومت می کرد، و همگی سر به زیر افکنده و در فکر فرو رفته بودند.

ناگهان علی (علیه السلام) که سن او در آن روز، از ۱۵ سال (۱) تجاوز نمی کرد، سکوت را درهم شکست و برخاست رو به پیامبر کرد و گفت: ای پیامبر خدا من تو را در این راه یاری می کنم، سپس دست بسوی پیامبر دراز کرد، تا دست او را به عنوان پیمان فداکاری، بفشارد در این موقع، پیامبر دستور داد که علی (علیه السلام) بنشیند و بار دیگر گفتار خود را تکرار نمود. باز علی (علیه السلام) برخاست و آمادگی خود را اعلام کرد، این بار نیز پیامبر به وی دستور داد که بنشیند، در مرتبه سوم نیز بسان دو مرتبه پیشین جز علی (علیه السلام) کسی برنخواست، و تنها او

ص : ۱۳۰

بود که پشتیبانی خود را از هدف مقدس پیامبر اعلام کرد، در این موقع پیامبر، دست خود را بر دست علی (علیه السلام) زد و جمله تاریخی خود را در مجلس بزرگان بنی هاشم درباره علی (علیه السلام) القا نمود و گفت:

«انّ هذا أخی ووصیّی و خلیفتی فیکم» (۱).

«هان ای خویشاوندان و بستگان من! بدانید که علی برادر و وصی و خلیفه من در میان شماست».

بنابه نقل سیره حلبی، دو لفظ دیگر نیز افزود و گفت: «ووزیری و وارثی / یعنی: وزیر و وارث من نیز می باشد».

از این راه نخستین وصی اسلام به وسیله آخرین سفیر الهی، در آغاز رسالت که هنوز جز گروه کمی به آیین وی نگرویده بود تعیین گردید.

از اینکه پیامبر، نبوت خود و امامت علی (علیه السلام) را همزمان اعلام کرد و روزی که به بستگان خود گفت: مردم! من پیامبر خدا هستم، همان روز نیز فرمود: که علی (علیه السلام) وصی و جانشین من است، می توان مقام و موقعیت امامت را به نحو روشن ارزیابی نمود، و اینکه این دو مقام از یک دیگر جدا نبوده، و همواره دومی مکمل برنامه رسالت است.

این حدیث در اصطلاح محدثان به حدیث «بدء الدعوه» یا «حدیث الدار» معروف است و دلالت آن بر ولایت و خلافت علی پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روشن است و این می رساند که از روز نخست، منصب امامت بسان نبوت، مقام تنصیصی است نه اختیاری و یا انتخابی، شگفت آور این که برخی از مورخین حدیث رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را در تاریخ خود به نحو صحیح آورده ولی در

ص: ۱۳۱

۱- [۱] تاریخ طبری: ۲/۲۱۶؛ کامل ابن اثیر: ۲/۲۴؛ سیره حلبی: ۱/۳۲۱؛ شرح شفای قاضی عیاض: ۳/۳۷ و غیره.

بخش تفسیر دست به تحریف زده است.

محمد بن جریر طبری (۲۲۴_ ۳۱۰) در تاریخ خود داستان گذشته را به نحوی که نگاشتیم آورده است. (۱)

ولی آنگاه که در تفسیر خود به آیه ۳۱۴ سوره شعراء می‌رسد و به نقل شأن نزول آیه می‌پردازد، کلام پیامبر را تحریف می‌کند و می‌نویسد:

پیامبر رو به آنها کرد و چنین گفت: «فأیکم یوازرنی علی هذا الأمر علی أن یکون أخی و کذا و کذا» و در حقیقت به جای کلمه های «أخی ووصی و خلیفتی» الفاظ کنایی به کار می‌برد.

یعنی: پشتیبانی علی (علیه السلام) را از پیامبر نقل می‌کند، و آنگاه که به بیان سخن پیامبر درباره علی می‌رسد، به جای الفاظ «وصی و خلیفه من، الفاظ کنائی به کار می‌برد و می‌گوید: تو برادر و چنان و چنین من هستی». تا تصریح بر خلافت امام را نقل نکرده باشد.

این نوع تحریف در تاریخ فراوان است و روز به روز بر دامنه آن افزوده می‌شود خصوصاً که الآن کتابهای بزرگان در دست نشر و تجدید چاپ است محققان مزدور آنچه که مربوط به تشیع و ولای اهل بیت (علیهم السلام) است در حد امکان حذف و یا تحریف می‌کنند.

ابن کثیر شامی نیز در تفسیر خود به جای پیروی از تاریخ طبری، از تفسیر طبری پیروی کرده و کلمات کنایی به کار برده است.

شگفت انگیزتر کار دکتر هیکل در کتاب «حیات محمد» است که فقط به نقل جمله نخست اکتفا کرده است و می‌گوید: پیامبر چنین گفت: «فأیکم یوازرنی علی هذا الأمر علی أن یکون أخی ووصی و خلیفتی فیکم» ولی جمله دوم را که پیامبر بعد از برخاستن علی گفت، به کلی نقل نکرده است.

ص: ۱۳۲

آنگاه که آن کتاب در جامعه مصر منتشر شد خرده گیران متعصب ، او را به خاطر نقل این حدیث حتی به صورت ناقص انتقاد کرده او ناچار شده که خشم خدا را در برابر رضای مردم بخرد از این جهت در چاپ دوم و چاپهای بعدی جمله نخست را نیز حذف کرد، این است معنی روشنفکری و آزاد منشی.

۲. آیه (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ)

اشاره

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ). (۱)

«ولی شما، خدا و پیامبر او و کسانی هستند که ایمان دارند و نماز می گزارند، و در حال رکوع زکات می دهند».

(وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ). (۲)

«هر کس خدا و فرستاده او و افراد با ایمان را ولی خود اتخاذ کند، به راستی (پیروان) حزب خدا پیروزند».

مفسران می نویسند: سائلی وارد مسجد شد و درخواست کمک کرد، کسی چیزی به او نداد، امام علی (علیه السلام) در حالی که در رکوع بود با انگشت خود که انگشتی در آن بود به فقیر اشاره کرد تا انگشتی را از دست او در آورد، او نیز انجام داد و مسجد را ترک گفت.

در این موقع خبر به پیامبر رسید، او رو به درگاه الهی نمود و گفت: خدایا همان طور که برای موسی از خاندان خویش، وزیری معین نمودی، پروردگارا برای من نیز از اهل بیتم، وزیری معین بفرما، در این لحظه فرشته وحی فرود آمد و آیه یاد شده را برای پیامبر خواند.

ص : ۱۳۳

۱- [۱] مائده/۵۵.

۲- [۲] مائده/۵۶.

شأن نزول آیه را به صورتی که نقل گردید، شخصیت های برجسته ای از صحابه مانند خود امام، ابن عباس، عمار، جابر، ابو رافع، انس بن مالک، و عبدالله بن سلام نقل کرده اند. (۱)

شیوه استدلال با این آیه بسیار روشن است زیرا مقصود از ولی همان متصرف و سرپرست و آن کسی است که بر خود انسان اولویت دارد نه دوست، گواه این مطلب این است که ولایت را مقید به فردی کرده است که در حال رکوع صدقه می دهد، و اگر مقصود از ولایت دوست بود این اختصاص به فردی، اختصاص نداشت زیرا همه مؤمنان به حکم آیه:

(وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ...) (۲) دوست و یاور یکدیگرند.

از این جهت برای ولی در آیه معنایی جز همین ولی و سرپرست نیست.

خلاصه از این که آیه ولایت را بر سه نفر منحصر می کند خدا و پیامبر و کسانی که در حال رکوع صدقه می دهند، حاکی از این است که این ولایت غیر از این ولایت عمومی همه مؤمنان نسبت به یکدیگر است، و آن جز ولایت عامه و متصرف در امور کس دیگری نیست.

حدیثی که در مورد امیر مؤمنان وارد شده است مؤید این مطلب است پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) فرمود:

«يا عَلِيُّ أَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ بَعْدِي» (۳)

«ای علی! تو پس از من ولی هر فرد با ایمان هستی».

ص : ۱۳۴

۱- [۱] کنز العمال، ص ۴۰۵، حدیث شماره ۱۳۷؛ تفسیر فخر رازی: ۱۲/۲۶؛ تفسیر نیشابوری: ۶/۱۵۴.

۲- [۲] توبه/۷۱.

۳- [۳] مسند احمد: ۴/۴۳۷؛ مستدرک حاکم: ۳/۱۱۱.

از این که لفظ «من بعدی» در حدیث آمده است گواه بر این است که مقصود زعامت و سرپرستی جامعه مسلمانان است و در حقیقت مقصود از ولی در آیه، همان «اولی بودن» است که در آیه ای در حق پیامبر وارد شده است چنانکه می فرماید:

(الَّتَبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ... (۱).

«پیامبر به افراد با ایمان از جان آنها اولی و شایسته تر است».

شکی نیست که پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) دارای مقاماتی بوده و از این طریق بر امت اولویت داشت، اینک این مقامات از نظر قرآن عبارتند از:

۱. قضاوت و داوری پیامبر (صلی الله علیه و آله) چنان که می فرماید:

(إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ... (۲).

«ما قرآن را بر تو به حق نازل کردیم تا در میان مردم با آنچه که خدا بر تو ارائه کرده است داوری کنیم».

۲. حق اطاعت چنان که می فرماید:

(...أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ... (۳).

«از خدا و رسولش اطاعت کنید».

۳. نفوذ فرمان چنان که می فرماید:

(...فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۴).

ص : ۱۳۵

۱- [۱] احزاب/۶.

۲- [۲] نساء/۱۰۵.

۳- [۳] نساء/۵۹.

۴- [۴] نور/۶۳.

«کسانی که با فرمان پیامبر مخالفت میورزند از آن بترسند که در کشاکش امتحان سخت قرار گیرند و یا با عذاب دردناکی روبرو شوند».

آنچه که یادآور شدیم برخی از مقامات ولایی و حکومتی پیامبر است و در این موارد پیامبر بر همه اولویت دارد چنان که می فرماید:

(النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ... (۱).

«پیامبر به افراد با ایمان از جان آنها اولی و شایسته تر است».

با توجه به این اصل، ظاهر آیه این است که ولایت خدا و رسول او و ولایت شخص ثالثی که در حال نماز صدقه می دهد، مفهوم واحدی دارند و اگر مقصود از ولی بودن خدا و رسول، اولویت آن دو بر جان و مال مردم باشد ولایت فرد سوم نیز به همان معنی است.

شاهد بر یکسان بودن مفهوم ولایت در هر سه، آیه بعدی است که می فرماید:

(وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ).

«هر کس خدا و رسولش و مؤمنین را ولی خود قرار بدهد او وابسته به حزب الهی و حزب خدا پیوسته حاکم و پیروز است».

از این که پذیرش ولایت آنها مایه دخول در حزب خدا و فسخ ولایت آنان مایه خروج از حزب الهی است خود گواه بر این است که این ولایت به معنی دوستی و یاوری نیست بلکه پذیرش ولایت است که در صورت فقدان، انسان از دایره حزب الهی بیرون می رود.

نتیجه این می شود، هر کس اولویت خدا و پیامبر و فرد سوم را نپذیرد تو گویی مسلمان نیست.

ص : ۱۳۶

گاهی گفته می شود هرگاه مقصود از ولی در آیه همان زعیم اسلامی و متصرف در حقوق و اموال است و آیه نیز در حقّ علی نازل گردیده، لازمه آن این است که علی (علیه السلام) نیز در حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله) دارای چنین مقام و موقعیتی باشد در حالی که سرپرستی جامعه در این بخش از زمان از آن پیامبر بود.

پاسخ این پرسش روشن است تعیین یک فرد برای زعامت به آن معنی نیست که در همان ظرف انتصاب کار را بر عهده بگیرد و در امور سیاسی و اجتماعی مداخله کند بلکه هدف این است که در زمان نبودن زعیم رسمی این فرد این خلاء را پر کند.

امیرمؤمنان (علیه السلام) در همان زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) دارای مقام ولایت بود ولی چون هدف از اعطا چنین مقام سد خلّائی بود که پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پدید می آید، طبعاً بهره گیری از این ولایت مربوط به عصر بعد خواهد بود.

پاسخ به سؤال دیگر

هرگاه مقصود از (وَالَّذِينَ آمَنُوا) امیرمؤمنان باشد پس چرا به جای مفرد «والذی آمن» صیغه جمع به کار برده است؟

پاسخ: قرآن در مواردی در مورد فردی صیغه جمع به کار برده است مانند آیه مباحله که می فرماید: (...وَنِسَائِنَا وَنِسَائِكُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ...) (۱).

در حالی که پیامبر برای مباحله از زنان فقط دخت گرامیش حضرت زهرا (علیها السلام) را آورده بود.

در مورد منافقین در مورد عبد الله بن اُبی، صیغه جمع به کار رفته است

ص: ۱۳۷

چنان که می فرماید:

يَقُولُونَ لِنَنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَنَا الْأَعْرَابُ مِنْهَا الْأَذَلَّ... (۱).

«آنان می گویند اگر به مدینه باز گشتیم عزیزان ذلیلان را بیرون می کنند».

و گوینده سخن، عبد الله بن ابی زعیم منافقان بود.

و همچنین آیات دیگر که در آنها صیغه جمع به جای مفرد به کار رفته است. (۲).

بنابراین استعمال صیغه جمع در مورد مفرد اشکال نخواهد داشت.

مسئله به کار بردن صیغه جمع در مورد مفرد بی نکته نخواهد بود و در آیات یاد شده نکته آن روشن است و شاید علت آن در آیه این است که عواطف منافقان بر ضد امام تحریک نشود و بدانند که این یک قانون کلی است و امکان دارد افراد و مصادیق فراوان پیدا کنند که فعلاً مصداق آن علی بن ابی طالب است.

زمخشری در کشاف خود نکته دیگری نیز یاد می کند، و آن این که: با آوردن صیغه جمع می خواهد علاقه افراد را بر این کار تحریک کند، و آنها بکوشند خود را به حد کمال برسانند. (۳).

۳. آیه بلاغ

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ

ص: ۱۳۸

۱- [۱] منافقون/۸.

۲- [۲] مانند آیه یکم از سوره ممتحنه که می فرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عِدُوِي وَعِدْوَكُمْ أَوْلِيَاءَ...) مفسران می گویند: مقصود از افراد با ایمان مخاطب بنی ابی بلعه است.

۳- [۳] کشاف: ۱/۲۴۷.

«ای پیامبر آنچه از پروردگارت بر تو فرود آمده، برسان، و اگر نرسانی رسالت خدای را به جای نیاوردی و خداوند تو را از گزند مردم حفظ می کند».

دقت در مضمون جمله (فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ) از اهمیت موضوع حکایت می کند، و می رساند که پیامبر به وسیله این آیه، مأمور به ابلاغ پیامی از طرف خدا بود که اگر العیاذ باللّٰه انجام نمی داد گویا رسالت خود را انجام نداده است.

طبعاً چنین موضوعی باید در عداد «توحید» و «رسالت پیامبر» و «خاتمیت او» و امثال آنها قرار گیرد که اگر ابلاغی صورت نگیرد تو گویی در این مدت کاری صورت پذیرفته است.

همچنان که از جمله (وَاللَّهُ يَعِصُكُمْ مِنَ النَّاسِ) استفاده می شود که پیامبر در طریق انجام این مأموریت احتمال می داد از جانب مردم آسیبی به او برسد یا او را در این انتصاب به گرایشهای قومی متهم کنند، از این جهت خدا برای تقویت اراده او نوید می دهد که: (وَاللَّهُ يَعِصُكُمْ مِنَ النَّاسِ).

اکنون باید دید این موضوع با اهمیت که این همه تأکید و نوید درباره آن وارد شده است چیست؟!

مفسران اهل سنت احتمالاتی درباره نزول این آیه داده اند که برخی را یادآور می شویم:

۱. مربوط به حکم رجم و سنگسار کردن زنان و مردان بدکار.
۲. ازدواج با همسر پسر خوانده خود زید.
۳. ابلاغ به همسران خود که اگر دنیا را می خواهند آماده طلاق می باشند.

ص : ۱۳۹

۴. دعوت مردم و منافقان به جهاد.

و مانند آنها که فخر رازی در تفسیر خود آورده است. (۱)

همان طوری که ملاحظه می کنید هیچ کدام از این احتمالات نمی تواند مصداق آیه باشد، یعنی کوتاهی در ابلاغ آنها، از طرفی همسنگ با عدم ابلاغ رسالت و از طرف دیگر مایه ترس از مردم باشد در یکی از احتمالاتی که فخر رازی و دیگران نقل می کنند این است که آیه در مورد علی بن ابی طالب (علیه السلام) نازل شده است، آنگاه که در روز غدیر دست او را گرفت و درباره او گفت:

«مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مِنَ وَالِاهِ وَعَادَ مِنْ عَادَاهِ».

آنگاه اضافه می کند که عمر بن خطاب به علی (علیه السلام) چنین خطاب کرد:

«یا بن ابی طالب أصبحت مولای ومولی کل مؤمن ومؤمنه».

«تو سرور من و سرور هر مرد و زن مؤمن شده ای».

و اضافه می کند که این روایت را، ابن عباس، و براء بن عازب، و محمد بن علی (امام باقر (علیه السلام)) نقل کرده است.

فخر رازی در این جا هر چند بخشی از حقیقت را بیان کرده ولی به خاطر کمی اطلاعات و یا تمایلات درونی نتوانسته و یا نخواسته مدارک نزول این حدیث را پیش از این نقل کند در حالی که طبری در «الولایه فی طریق حدیث الغدیر» (۲) نزول این آیه را در مورد حدیث غدیر از زید بن ارقم به طور گسترده بیان کرده است، همچنان که سیوطی در کتاب «الدر المنثور» (۳) نزول این آیه را در روز غدیر از ابن سعید خدری نقل کرده است.

ص : ۱۴۰

۱- [۱] تفسیر فخر رازی: ۱۲/۴۹، تفسیر آیه ۶۷، از سوره مائده.

۲- [۲] الغدیر: ۱/۲۱۴.

۳- [۳] در المنثور: ۲/۲۹۸.

مؤلف الغدير علامه امینی نزول این آیه را از سی دانشمند سنی با ذکر مصادر و صفحات در کتاب الغدير نقل می نماید. (۱)

ما در این جا در صدد نقل سرگذشت غدير نيستيم ولي چون در کلمات گذشتگان نزول این آیه در حدیث غدير وارد شده است اجمالی از آن را در این جا می آوریم.

پیامبر گرامی در آفتاب داغ و سوزنده ۱۸ ماه ذی الحجه در سرزمین معروف به غدير فرود آمد در حالی که گروه بی شماری نیز همراه او بوده اند، در این لحظات حساس، طنین اذان نماز ظهر سراسر بیابان را فرا گرفت، و ندای تکبیر مؤذن بلند شد، و مردم خود را برای ادای نماز ظهر آماده کردند و پیامبر نماز ظهر را با آن اجتماع پر شکوه که هرگز سرزمین غدير، نظیر آن را بخاطر نداشت بر گزارد سپس به میان جمعیت آمد و روی نقطه بلندی که از جهاز شتران ترتیب یافته بود، قرار گرفت و پس از حمد و ثنای خدا رو به مردم کرد و چنین گفت:

آیا شما گواهی نمی دهید که معبودی جز خدا نیست، و محمد بنده خدا و پیامبر او است و بهشت دوزخ و مرگ حق است و روز رستاخیز بدون شک فرا خواهد رسید و خداوند افرادی را که در دل خاک پنهان شده اند زنده خواهد نمود؟ حاضران در سرزمین غدير همگی بر آنچه که پیامبر شمرده بود، شهادت دادند.

آنگاه پیامبر فرمود: من در میان شما دو چیز گرانبها به یادگار می گذارم چگونه با آنها معامله خواهید کرد؟

یک نفر از حاضران پرسید: مقصود از این دو چیز گرانبها چیست؟

ص : ۱۴۱

پیامبر فرمود: ثقل اکبر کتاب خدا است که یک طرف آن در دست خدا و طرف دیگر آن در دست شما است، به کتاب خدا چنگ بزنید تا گمراه نشوید، ثقل اصغر، عترت و أهل بیت من است خدا به من خبر داده است که دو یادگار من تا روز رستاخیز از هم جدا نمی شوند، هان ای مردم! بر کتاب خدا و عترت من سبقت و پیشی نگیرید و از آن دو عقب ننمایید تا نابود نشوید.

در این موقع دست علی (علیه السلام) را گرفت و بالا برد و همه جمعیت علی (علیه السلام) را در کنار پیامبر (صلی الله علیه و آله) دیدند پیامبر فرمود: هان ای مردم! سزاوارترین فرد بر مؤمنان از خود آنها کیست؟

یاران پیامبر گفتند: خداوند و پیامبر او بهتر می دانند.

پیامبر فرمود: خداوند مولای من است و من مولای مؤمنان هستم، بر آنها از خودشان سزاوارتر است هان ای مردم هر کس من مولای او هستم، علی مولای اوست.

سپس گفت: پروردگارا دوست بدار کسی را که علی را دوست بدارد، و دشمن بدار کسی را که علی را دشمن بدارد، خدایا یاران علی را یاری کن، و دشمنان او را خوار و ذلیل بنما، پروردگارا علی را محور حق قرار بده.

این جمله ها را گفت، سپس فرمود: لازم است حاضران به غایبان خبر دهند و دیگران را از این حادثه مطلع سازند. (۱)

هنوز اجتماع پر شکوه به حال خود باقی بود که فرشته وحی فرود آمد و آیه

ص : ۱۴۲

۱- [۱] «ألستم تشهدون أن لا إله إلا الله وأن محمداً عبده ورسوله، وأن جنته حق وناره حق، وأن الساعة آتية لا ريب فيها، وأن الله يبعث من في القبور». قالوا: بلى تشهد بذلك. قال: اللهم إشهد... فانظروني كيف تخلفوني في الثقلين. فنادی مناد: ما الثقلان يا رسول الله؟ قال: الثقل الأكبر، كتاب الله، طرف بيد الله عز وجل وطرف بأيديكم، فتمسكوا به لا تضلوا، والآخر الأصغر عترتي، وأن اللطيف الخبير نبأني أنهما لن يترفقا حتى يردا علي الحوض، فسألت ذلك لهما ربي، فلا تقدموهما فتهلکوا ولا تقصروا عنها فتهلکوا ثم أخذ بيد علي فرفعها حتى رؤى بياض أباطهما وعرفه القوم أجمعون فقال: أيها الناس من أولى الناس بالْمؤمنين من أنفسهم قالوا: «الله» ورسوله أعلم قال: ان الله مولاي و أنا مولى المؤمنين و أنا أولى بهم من أنفسهم فمن كنت مولا فعلى مولا، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، و أحب من أحببه، و أبغض من أبغضه و انصر من نصره، و اخذل من خذله و ادر الحق معه حيث دار الا فليبلغ الشاهد الغائب.

(...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا...)^(۱)

«امروز آیین شما را تکمیل نموده ام و نعمت خویش را بر شما ارزانی داشته ام و اسلام را به عنوان یک دین بر شما برگزیده ام».

هنوز اجتماع با شکوه برقرار بود حسان بن ثابت واقعه را در قالب شعر ریخت که برخی از آن را یاد می کنیم:

يناديهم يومَ الغديرِ نبيهم *** بخمَّ وأسمع بالرسول منادياً

فقال: فمن مولاكم ونييكم *** فقالوا ولم يبدوا هناك التعامياً

الهك مولانا وأنت نبينا *** ولم تلق منا في الولاية عاصياً

فقال له: قم يا علي فأنني *** رضيتك من بعدى إماماً وهادياً

فمن كنت مولاه فهذا وليه *** فكونوا له أتباع صدق موالياً

هناك دعا اللهم؟ وال وليه *** وكن للذي عادى علياً معادياً^(۲)

مضمون این اشعار چنین است:

«روز غدیر پیامبر یاران خود را در سرزمین خم ندا می داد، و به ندای

ص: ۱۴۳

۱- [۱] مائده/۳.

۲- [۲] الغدير: ۲/۳۴.

رسول گوش فرا ده.

گفت: کیست مولا و نبی شما، آنان پاسخ گفتند و نا آگاهی نشان نداده اند.

گفتند: تو مولای ما و پیامبر ما هستی، و هرگز از ما، در مورد ولایت تو نافرمانی مشاهده نکرده ای.

آنگاه پیامبر فرمود: علی برخیز، من تو را بعد از خویش به عنوان پیشوا و راهنما برگزیده ام.

آن کس که من مولای او هستم، علی ولی اوست، در این صورت از پیروان صادق و موالیان واقعی او باشید.

در این جا بود پیامبر دعا کرد و گفت: خدایا دوستدار علی را دوست بدار، و دشمن او را دشمن بدار».

آیه اکمال

اشاره

از آیاتی که در مورد امامت و در روز غدیر پس از نصب امام نازل گردیده آیه اکمال است، محدثان می گویند، پس از نصب علی (علیه السلام) بر خلافت در روز غدیر، آیه اکمال فرود آمد، یعنی :

(...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا...)^(۱)

«امروز آیین شما را تکمیل نموده ام و نعمت خویش را بر شما ارزانی داشته ام و اسلام را به عنوان یک دین بر شما برگزیده ام».

شگفت این است که فخر رازی ناخود آگاه به حقیقت اعتراف کرده است:

او در تفسیر آیه اکمال (اليوم أَكْمَلْتُ) می گوید: صاحبان آثار (سیره

ص : ۱۴۴

نویسان و محدثان و مورخان) می گویند: پس از نزول این آیه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هشتاد و یک یا هشتاد و دو روز عمر کرد و پس از آن در شریعت نه فزونی رخ داد و نه نسخ و نه دگرگونی و این بر اساس گزارش پیامبر بود که از مرگ خود خبر داد و خود این یکی از معجزات پیامبر است. (۱)

اکنون با این حساب روشن خواهیم دید که این آیه بسان آیه پیشین در روز غدیر فرود آمده است زیرا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از نظر اهل سنت در ۱۲ ربیع سال ۱۱ در گذشته است، و سرگذشت غدیر در ۱۸ ذی الحجه سال ۱۰ رخ داده است، و فاصله ۱۸ یا ۱۲ ربیع تقریباً هشتاد و یک یا هشتاد و دو روز است و این مطلب به ملاحظه این که ممکن است دو ماه از این سه ماه فاقد سلخ بودند طبعاً فاصله های دو واقعه هشتاد و دو روز خواهد بود و اگر روز وفات پیامبر را حساب نکنیم و بگوییم محاسب، آن روز را به حساب نیاورده فاصله هر دو واقعه، یا هشتاد و یک روز خواهد بود.

ولی در اینجا نظر خواننده گرامی را به اسامی صحابه که نزول آیه را در روز غدیر نقل کرده اند جلب می نمایم:

زید بن ارقم (۲)، ابو سعید خدری (۳)، ابن عباس (۴)، ابو هریره (۵).

مؤلف غدیر در کتاب ارزشمند خود نزول آیه را در روز غدیر از ۱۶ دانشمند سنی نقل کرده است. (۶) و اگر روایات شیعه را نیز بر آن بیفزاییم نزول آیه در چنین واقعه حالت تضافر به خود خواهد گرفت.

ص : ۱۴۵

۱- [۱] تفسیر فخر رازی: ۱۱/۱۳۹.

۲- [۲] الغدیر: ۱۱/۲۳۰.

۳- [۳] در المنثور: ۲/۲۹۸؛ فتح الغدیر: ۲/۵۷.

۴- [۴] مسند احمد: ۱/۳۳؛ مستدرک حاکم: ۳/۱۳۲.

۵- [۵] تاریخ بغداد: خطیب بغدادی: ۸/۲۹۰.

۶- [۶] الغدیر: ۱/۲۳۰ _ ۲۳۷.

استدلال با حدیث غدیر بر اصلی از اصول دین در گرو قطعی بودن حدیث از نظر سند، و دلالت است، خوشبختانه هر دو شرط در این حدیث به نحو روشن متحقق می باشد، اما از نظر سند تنها از علمای اهل سنت ۳۶۰ تن این حدیث را در طول چهارده قرن نقل کرده، و در هر قرنی حدیث حالت تواتر داشته است حتی گروهی درباره سند این روایت کتابهای جداگانه نوشته اند، مثلاً طبری (متوفای ۳۱۰) در کتابی به نام: «الولایه فی طرق حدیث الغدیر» این حدیث را از ۷۵ طریق نقل کرده است.

ابن عقده کوفی (متوفای ۳۳۳) در رساله ولایت این حدیث را از ۱۰۵ طریق نقل کرده است.

تحقیقات کافی که در باره حدیث غدیر از نظر سند انجام گرفته هر نوع شک و تردید را در صدور این حدیث نفی می کند (۱) تا آنجا که غالباً شعرای عرب زبان در قصاید خود به مناسبتهایی از این حدیث یاد کرده اند.

مهم در حدیث غدیر، قطعی بودن دلالت آن است، با توجه به قراین موجود در حدیث می توان گفت که مقصود از «مولی» در جمله «من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه» اولی به تصرف است.

ص : ۱۴۶

۱- [۱] به کتاب شریف «الغدیر» جلد یکم مراجعه فرمایید.

نخست باید توجه نمود که در قرآن و لغت عرب لفظ «مولى» به معنی اولی به کار می رود چنان که می فرماید:

(فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ). (۱)

«امروز (روز رستاخیز) نه از شما و نه از افراد کافر، عوض گرفته نمی شود جایگاه شما آتش است و آن برای شما سزاوارتر است چه سرنوشت بدی است».

مفسران بزرگ می گویند لفظ «مولى» در این آیه به معنی «اولی» است زیرا برای این افراد بر اثر اعمال ناشایست، شایسته ترین جایگاه، همان آتش است.

در آیه دیگر می فرماید:

(يَدْعُوا لِمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ وَلِبِئْسَ الْمَوْلَى وَلِبِئْسَ الْعَشِيرُ). (۲)

«بتی را می خواند که ضرر او از سودش نزدیک تر است چه بد و لئو چه بد مصاحبی است».

در این آیه «مولى» به گواه آیات ماقبل که مربوط به مشرکان و بت پرستان است به معنی اتخاذ ولی و سرپرست است به گواه اینکه بت پرستان اصنام خود را ولی خود اتخاذ می کرده اند.

در این که «مولى» به معنی «اولی» به کار می رود سخنی نیست ولی اکنون باید دید مقصود از آن در حدیث غدیر نیز همین است.

قراین فراوان نشان می دهد که مقصود از آن در حدیث همان «أولى به

ص : ۱۴۷

۱- [۱] حدید/۱۵.

۲- [۲] حج/۱۳.

تصرف» است، اینک برخی از این قراین را یادآور می شویم:

۱. رسول گرامی (صلی الله علیه وآله) در آغاز حدیث فرمود: «أَلَسْتُ أُولَىٰ بَكُم مِّنْ أَنْفُسِكُمْ» سپس به دنبال آن چنین فرمود: «فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ» از این که جمله دوم را پس از جمله نخست آورد خود گواه بر این است که مقصود او از «مولی» همان اولویت است که خدا و رسول آن را دارا می باشند چیزی که هست ولایت الهی ذاتی است و ولایت نبی و امام موهبتی است.
 ۲. پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) در سر آغاز خطبه خود از مردم به اعتقاد به توحید و نبوت و معاد اقرار گرفت سپس مولویت علی را یادآور شد، این گواه بر این است که این ولایت در ردیف مسأله پیشین است و چیزی که می تواند در ردیف آن سه باشد همان مقصود از آن ولایت کبری و سرپرستی جامعه باشد نه دوستداری علی و یا یاری وی.
 ۳. در روز غدیر آنگاه که آیه اكمال فرود آمد پیامبر فرمود: «اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَيَّ إِكْمَالِ الدِّينِ وَإِتْمَامِ النِّعْمَةِ وَرِضَا الرَّبِّ بِرِسَالَتِي وَالْوَلَايَةِ لِعَلِيِّ فِي بَعْدِي» در این صورت باید دید کدام یک از معانی «مولی» می تواند مایه کمال دین و اتمام نعمت و در ردیف رضایت خدا به رسالت پیامبر قرار گیرد جز ولایت کبری و سرپرستی علی، که مفاد آن استمرار وظیفه نبوت است.
 ۴. پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) در آغاز خطبه از رحلت و نزدیک شدن اجل خود، سخن می گوید و این گواه بر این است که با نصب علی می خواهد این خلأ را پر کند.
- گذشته از این، اگر مقصود نصب علی بر مقام امامت و ولایت نبود، گردآوری این جمعیت در بیابان سوزان هیچ لزومی نداشت اگر واقعاً

می خواست مردم را به نصرت و دوستی علی دعوت کند این یک مسأله پوشیده نبود تا در این بیابان سوزان هشتاد هزار نفر یا متجاوز از آن را از محمل ها و شتران پیاده کند و خطبه گسترده بخواند و از مرگ خود گزارش کند، آنگاه بگوید مردم علی را دوست بدارند و او را یاری کنند.

این قراین که در خود حدیث نهفته است گواهی می دهند که مقصود از «مولی» همان اولویت به تصرف و سرپرستی است، نه ناصر و یاور، و یا محبوب و دوست.

حسان بن ثابت شاعر عهد رسالت که در خود واقعه حضور داشت از حدیث جز معنای ولایت چیز دیگری تلقی نکرد ولذا در شعر خود گفت:

فَقَالَ لَـهُ قُمْ يـَا عَلِي فَاَنْ يـِ

رَضِيْتُكَ مِنْ بَعْدِي اِمَامًا وَهَادِيًا

در پایان یادآور می شویم که در میان علمای اهل سنت افراد با انصافی اعتراف به دلالت حدیث غدیر بر امامت علی نموده اند از آن جمله سعدالدین تفتازانی (۷۱۲_ ۷۹۱) می گوید: در لفظ «مولی» که در حدیث غدیر آمده است در آن چند احتمال وجود دارد:

۱. آزاد کننده، ۲. آزاد شده، ۳. هم پیمان، ۴. پناه داده شده، ۵. پسر عمو، ۶. ناصر و یاور، ۷. اولی به تصرف.

آنگاه یادآور می شود که از این معانی هفتگانه هیچ کدام متناسب با صدر حدیث نیست.

اما آن پنج معنی نخست نمی تواند مقصود پیامبر باشد و اما معنی ششم توضیح واضح بوده و نیاز به بیان پیامبر و گردآوری مردم نداشت قهراً مقصود همان معنی هفتم است. [۱]

[۱] شرح مقاصد: ۲۷۳/۵_ ۲۷۴.

از آنجا که بحث ما یک بحث تفسیری است پیرامون حدیث غدیر با دیگر احادیثی که مربوط به ولایت کبرای امیر مؤمنان است سخن نمی‌گوییم، و ادامه این بحث‌ها را به کتاب الهیات ارجاع می‌کنیم. [۱]

[۱] الهیات: ۴/۹۸ _ ۱۰۸.

ص : ۱۵۰

اشاره

هر چند بحث ما در باره آیات مربوط به امامت به پایان رسید ولی به عنوان تکمیل آیاتی که سند فضیلت خاندان رسالت است در این جا می آوریم و به تفسیر اجمالی آنها می پردازیم:

۱. آیه مباحله

(فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ). (۱)

«هر کس با تو پس از آنکه آگاه شدی، به مجادله برخیزد بگو بیایید تا بخوانیم فرزندان خود و فرزندان شما را، زنان خود و زنان شما را، و جانهای خود و جانهای شما را و لعنت خدا بر گروه دروغگو بفرستیم».

مفسران می نویسند: پیامبر اسلام به موازات مکاتبه با سران دول جهان، و مراکز مذهبی، نامه ای به اسقف نجران «ابو حارثه» نوشت و طی آن نامه ساکنان «نجران» را به آیین اسلام دعوت نمود، اینک مضمون نامه آن حضرت:

«به نام خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب (این نامه ای است) از محمد پیامبر و رسول خدا به اسقف «نجران»: خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب و

ص : ۱۵۱

احمد را ستایش می کنم، و شماها را از پرستش «بندگان» به پرستش «خدا» دعوت می نمایم، شما را دعوت می کنم که از ولایت بندگان خدا خارج شوید، و در ولایت خداوند وارد آید، و اگر دعوت مرا نپذیرفتید (لا اقل) باید به حکومت اسلامی مالیات (جزیه) بپردازید (که در برابر این مبلغ جزئی، از جان و مال شما دفاع می کند) و در غیر این صورت به شما اعلام خطر می شود».[۱]

و برخی از مصادر تاریخی شیعه اضافه می کند: پیامبر آیه مربوط [۲] به اهل کتاب را که در آن همگی به پرستش خدای یگانه دعوت شده اند نیز نوشت.

نمایندگان پیامبر وارد «نجران» شده، نامه پیامبر را به «اسقف» دادند، وی نامه را با دقت هر چه تمامتر خوانده و برای تصمیم، شورایی مرکب از شخصیت‌های بارز مذهبی و غیر مذهبی تشکیل داد، یکی از افراد طرف مشورت «شرحبیل» بود که به عقل و درایت و کاردانی معروفیت کامل داشت، وی در پاسخ «اسقف» چنین اظهار نمود، اطلاعات من در مسایل مذهبی بسیار ناچیز است، بنابراین من حق اظهار نظر ندارم و اگر در غیر این موضوع با من وارد شور می شدید، من می توانستم راه‌حلهایی در اختیار شما بگذارم.

ولی ناچارم مطلبی را تذکر دهم و آن این که: ما کراراً از پیشوایان مذهبی خود شنیده ایم: روزی منصب نبوت از نسل «اسحاق» به فرزندان «اسماعیل» انتقال خواهد یافت، و هیچ بعید نیست که «محمد» که از اولاد اسماعیل است همان پیامبر موعود باشد.

شورا نظر داد که گروهی به عنوان «هیئتی از نجران» به مدینه بروند، تا از

[۱] البدایه والنهایه: .../۵۳؛ بحار الأنوار: ۲۱/۲۸۵.

[۲] منظور آیه: (قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ...) (آل عمران/۶۴)؛ بحار: ۲۱/۲۸۷.

نزدیک با محمد (صلی الله علیه و آله) تماس گرفته و دلایل نبوت او را بررسی کنند.

شصت تن از زبده ترین و داناترین مردم «نجران» انتخاب شدند و در رأس آنان سه پیشوای مذهبی بود این سه تن عبارت بودند از:

۱. «ابو حارثه بن علقمه» اسقف اعظم نجران که نماینده رسمی کلیساهای روم در حجاز بود.

۲. «عبدالمسیح» رئیس هیئت و به عقل و تدبیر و کاردانی معروف بود.

۳. «أیهم» که فرد کهنسال و شخصیت محترم ملت نجران بشمار می رفت. [۱]

هیئت نجرانی، طرف عصر در حالی که لباس های تجملی ابریشمی بر تن، و انگشترهای طلا- بر دست و صلیبها بر گردن داشتند، وارد مسجد شده به پیامبر سلام کردند، ولی وضع زننده و نامناسب آنان آن هم در مسجد، پیامبر را سخت ناراحت نمود. احساس کردند که از آنان ناراحت شده است، اما علت ناراحتی را ندانستند، فوراً با عثمان بن عفان و عبدالرحمان بن عوف که سابقه آشنایی با آنان داشتند، تماس گرفتند و جریان را به آنها گفتند آنان اظهار داشتند که حل این گره به دست علی بن ابی طالب است، آنان به امیرمؤمنان مراجعه کردند علی (علیه السلام) در پاسخ آنها چنین گفت: «شما باید لباسهای خود را تغییر دهید، و با وضع ساده، بدون زر و زیور به حضور حضرت بیایید. در این صورت مورد احترام و تکریم قرار خواهید گرفت».

نمایندگان نجران با لباس ساده بدون انگشتر طلا، شرفیاب محضر پیامبر شده و سلام کردند، پیامبر با احترام خاص پاسخ سلام آنان را داد، و برخی از هدایایی که برای وی آورده بودند پذیرفت.

[۱] یعقوبی: ۲/۶۶.

نمایندگان پیش از آن که وارد مذاکره شوند، اظهار کردند که وقت نماز آنان رسیده است، پیامبر اجازه داد که نمازهای خود را در مسجد مدینه در حالی که رو به مشرق ایستاده بودند بخوانند. (۱)

سیره نویسنده معروف برهان الدین حلبی می نویسد: پیامبر به آنان گفت من شما را به آیین و پرستش خدای یگانه، و تسلیم در برابر اوامر او دعوت می کنم، سپس آیاتی چند از قرآن برای آنان خواند.

آنان در پاسخ گفتند اگر مقصود از اسلام ایمان به خدای یگانه است ما قبلاً به او ایمان آورده و به احکام وی عمل می نماییم.

پیامبر در پاسخ آنان گفت: اسلام علایمی دارد چگونه می گوئید خدای یگانه را پرستش می کنید در صورتی که شماها صلیب را می پرستید و از خوردن گوشت خوک پرهیز نمی کنید و مسیح را فرزند خدا می دانید.

نمایندگان «نجران» گفتند آری او فرزند خدا است زیرا مادر او مریم، بدون نزدیکی با کسی، او را به دنیا آورد، ناچار باید او فرزند خدا باشد در این موقع فرشته وحی بر پیامبر نازل شد و این آیه را آورد:

(إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ). (۲)

«تولد عیسی از مادر بدون آن که کسی با او نزدیکی کند نزد خدا همچون آدم است که او را از خاک آفرید و سپس به او فرمود: موجود باش او هم فوراً موجود شد (بنابراین ولادت مسیح بدون پدر دلیل بر الوهیت او نیست)».

مسیحیان نجران در مقابل منطق وحی ناگزیر شدند راه مجادله در پیش گیرند و پیشنهاد مباحثه دادند، در آن موقع پیک الهی نازل شد پیامبر را نیز به

ص : ۱۵۴

۱- [۱] سیره حلبی: ۳/۲۳۹.

۲- [۲] آل عمران/۵۹.

مباهله مأمور ساخت، طرفین به فیصله دادن مسأله از طریق مباهله آماده شدند و قرار شد فردا همگی برای مباهله حاضر و آماده شوند.

وقت «مباهله» فرا رسید و قرار بود که مباهله در نقطه ای خارج از شهر مدینه در دامنه صحرا انجام گیرد پیامبر از میان مسلمانان و بستگان زیاد فقط چهار نفر را برای مباهله برگزید و این چهار تن جز علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) کسی دیگر نبود.

سران هیئت نمایندگی نجران با یکدیگر گفتگو می کردند و می گفتند اگر محمد با شکوه مادی به میدان مباهله وارد شود، اعتمادی به ادعای او نیست، و اگر به وضع ساده همراه عزیزانش گام به صحرای مباهله گذارد عمل او گواه بر اعتماد او به نبوت خویش است تا آنجا که عزیزان خود را به میدان مباهله آورده است، هنوز در این گفتگو بودند که چهره های معصومی برای آنان آشکار گشت همگی با هم گفتند این مرد به دعوت خود اعتقاد راسخ دارد، و گرنه یک فرد دروغگو یا شاک عزیزان خود را در معرض بلای آسمانی قرار نمی دهد، و لذا با دیدن این وضع وارد شور شدند و از مباهله منصرف گشتند، قرار شد هر سال مبلغی به عنوان جزیه (مالیات سرانه) پردازند و در برابر آن حکومت اسلامی از مال و جان آنان دفاع کند.

عایشه می گوید: روز مباهله پیامبر اسلام چهار تن همراهان خود را زیر چادر مشکی رنگی، وارد کرد و این آیه را تلاوت نمود: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) زمخشری پس از بیان نکات آیه در پایان بحث می نویسد: سرگذشت مباهله و مفاد این آیه بزرگترین گواه بر فضیلت اصحاب کساء است و سندی زنده بر حقانیت آیین اسلام می باشد.

داستان مباحله بزرگترین سند فضیلت برای اهل پیامبر است زیرا الفاظ و مفردات آیه حاکی است که همراهان پیامبر در چه پایه ای از فضیلت قرار داشتند، زیرا پیامبر در این آیه، علاوه بر این که حسن و حسین را فرزندان خود، و فاطمه را یگانه زن منتسب به خاندان خویش می خواند، از شخص علی (علیه السلام) به عنوان (أَنْفُسَنَا) تعبیر می کند و آن شخصیت عظیم جهان انسانی را به منزله جان پیامبر می داند فضیلتی بالاتر از این که یک شخص از نظر معنویت و فضیلت به پایه ای برسد که خداوند بزرگ او را به منزله جان و روح پیامبر بخواند.

آیا این آیه، گواه برتری امیر مؤمنان بر تمام مسلمانان جهان نیست؟

از روایاتی که از پیشوایان مذهبی ما وارد شده است استفاده می شود که موضوع مباحله اختصاص به پیامبر نداشته و هر فرد مسلمانی در مسایل مذهبی می تواند با مخالفان خود به مباحله برخیزد و شیوه مباحله و دعای آن در کتابهای حدیث وارد شده برای اطلاع بیشتر به کتاب: «نور الثقلین» مراجعه بفرمایید. [۱]

در رساله حضرت استاد علامه طباطبائی چنین می خوانیم: «مباحله یکی از معجزات باقی اسلام است و هر فرد با ایمانی به پیروی از نخستین پیشوای اسلام، می تواند در راه اثبات حقیقتی از حقایق اسلام با مخالفان خود به مباحله پردازد و از خداوند جهان درخواست کند که طرف مخالف، را کیفر بدهد و محکوم سازد». [۲]

[۱] نور الثقلین: ۱/۲۹۱-۲۹۲.

[۲] در برخی از روایات اسلامی نیز به این موضوع تصریح شده است، به اصول کافی، کتاب دعا، باب مباحله، ص ۵۳۸ مراجعه فرمایید.

ص : ۱۵۶

در پایان از تذکر چند نکته ای ناگزیریم:

گذشته بر این که تمام مفسران و دانشمندان شیعه، موضوع مباحثه را در کتابهای خود آورده اند از میان علما و دانشمندان اهل تسنن شصت نفر در کتابهای خود پیرامون این سرگذشت سخنانی گفته اند و نکاتی یادآور شده اند که برخی را یادآور می شویم:

۱. «مسلم بن حجاج» در «صحیح» خود که دومین صحیح از صحاح ششگانه است می نویسد: «معاویه به سعد وقاص گفت: چرا علی (علیه السلام) را سب نمی کنی، جواب داد: به خاطر سه خصلتی که علی (علیه السلام) داشت و من آرزو می کنم که یکی از آنها را دارا بودم. او پس از سخنانی می گوید: هنگامی که آیه مباحثه نازل گردید پیامبر (صلی الله علیه و آله) علی و فاطمه و حسنین (علیهم السلام) را خواست وقتی همگی جمع شدند پیامبر گفت: «اللهم هؤلاء أهلی»: «آنان اهل بیت من هستند».[۱]

۲. حاکم نیشابوری در مستدرک خود می گوید: اخبار متواتر از ابن عباس و غیره رسیده است که پیامبر دست علی (علیه السلام) و حسنین را گرفت و فاطمه را پشت سر قرار داد و رو به هیئت نمایندگی نجران کرد و گفت:

«هؤلاء أبناؤنا وأنفسنا ونسائنا فهلّموا أنفسكم وأبنائكم ونسائكم ثمّ نبتهل فنجعل لعنه الله علی الكاذبین».

«اینان فرزندان ما و زنان و جان های ما هستند شما نیز برخیزید همانند آنها را بیاورید تا مباحثه کنیم و لعنت خدا را بر گروه دروغگویان بفرستیم».[۲]

۳. ثعلبی در تفسیر خود می نویسد: «هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) وارد صحنه مباحثه شد حسین (علیه السلام) را در آغوش داشت و دست حسن (علیه السلام) را گرفته بود، و

[۱] صحیح مسلم: ۷/۱۲۰.

[۲] مستدرک: ۳/۱۵۰.

دخت گرامی او فاطمه (علیها السلام) پشت سر پیامبر (صلی الله علیه وآله) و علی (علیه السلام) نیز پشت سر فاطمه (علیها السلام) گام بر می داشتند در این موقع اسقف نجران گفت:

«یا معشر النصارى ائنی لأرى وُجوهاً لو سألوا الله أن يزيل جبلاً من مكانه لأزاله فلا تَبْتَهَلُوا فَتَهْلِكُوا».

«همکیشان من! من چهره های معصومی را مشاهده می کنم که اگر از خداوند بخواهند که کوهی را از بیخ بکنند، خدا دعای آنان را مستجاب می کند، هرگز مباحله نکنید زیرا نابود می شوید»^(۱).

۴. زمخشری در کشاف پس از نقل جمله هایی که از ثعلبی نقل کردیم می گوید: اسقف نجران افزود: به خدایی که جان من در دست او است نابودی اهل نجران نزدیک شده است اگر مباحله کنید لباس انسانیت از بدن شما کنده می شود و به صورت حیوانات مسخ شده در می آید و صحرا برای شما کانونی از آتش خداوند که ریشه مسیحیان نجران را می کند^(۲).

۵. «ابن حجر» از محدث معروف «دارقُطنی» نقل می کند که امیر مؤمنان روز شورای عمر، برای برتری خود بر اعضای شورا با آیه مباحله احتجاج کرد و گفت: آیا در میان شما کسی هست که پیوند خویشاوندی وی با پیامبر از من نزدیک تر باشد او را جان و نفس خود، و فرزندان او را فرزندان خود، و زن او را زنان خود معرفی کند، همه اعضای شورا به تصدیق علی (علیه السلام) برخاسته و گفتند نه هرگز جز تو کسی را به این خصوصیت سراغ نداریم^(۳).

ص : ۱۵۸

۱- [۱] عمده ابن بطریق: ۹۵.

۲- [۲] کشاف: ۱/۱۹۳.

۳- [۳] صواعق: ۱۵۴.

(وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ). (۱)

«برخی از مردم جان خود را برای تحصیل رضای خداوند می فروشند خداوند به بندگان خود رؤوف و مهربان است».

جانبازی و فداکاری از نشانه های افراد با ایمان است اعمال و رفتار هر فردی زاییده طرز تفکر و عقیده اوست و اگر انسان در راه عقیده خود از جان و مال بگذرد این کار حاکی از آن است که ایمان وی به هدف در درجه بسیار بالا است.

قرآن مجید این حقیقت را در آیه ای منعکس کرده و می فرماید:

(إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ). (۲)

«افراد با ایمان کسانی هستند که خدا و پیامبر او را باور نموده و در آن تردید نمی کنند، و با مال و جان خود در راه خدا جهاد می کنند آنان به راستی افراد با ایمان هستند».

پیامبر اسلام در سال دهم بعثت حامی و مدافع خویش یعنی حضرت ابوطالب را از دست داده هنوز داغ عمو را بر دل داشت حامی دیگر یعنی همسر

ص : ۱۵۹

۱- [۱] بقره/۲۰۷.

۲- [۲] حجرات/۱۵.

گرامی خود را نیز از دست داد از این جهت مشرکان قریش تصمیم گرفتند به هر قیمتی شده ندای توحید را در محیط شرک خاموش سازند و او را زندانی یا تبعید و یا به قتل برسانند.

خدا رسول گرامی را از نقشه قریش آگاه ساخت و وحی الهی به نحو زیر نازل شد:

(وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ). (۱)

«به یاد آور هنگامی که کافران از در مکر وارد شده و تصمیم گرفتند که تو را زندانی کنند و یا بکشند و یا تبعید نمایند، آنان مکر میورزند خدا نیز مکر آنان را خنثی می سازد خداوند از همه چاره جو تر است.»

در میان این پیشنهادهای سه گانه، نقشه قتل پیامبر (صلی الله علیه و آله) تصویب گشت و قرار شد از هر قبیله ای فردی انتخاب گردد و در نیمه شب وارد خانه پیامبر شوند و او را قطعه _ قطعه کنند و خون او در میان قبایل عرب پخش گردد تا خاندان هاشم را یارای نبرد با قبایل که در ریختن خون وی شرکت کرده اند نباشد.

فرشته وحی پیامبر را از نقشه قریش آگاه کرد او از شیوه غافل گیری بهره گرفت و خانه را ترک نمود ولی برای این که اطمینان افراد مسلح را نسبت به ماندن خود در خانه جلب کند لازم دید که کسی در بستر پیامبر بخوابد و این شخص فداکار جز علی (علیه السلام) نبود از این نظر پیامبر (صلی الله علیه و آله) رو به علی (علیه السلام) کرد و گفت: مشرکان قریش امشب نقشه قتل مرا کشیده اند و تصمیم گرفته اند که به طور دسته جمعی به خانه من بریزند و مرا در میان بسترم بکشند، از این جهت از طرف خدا مأمورم که مکه را به سوی نقطه ای ترک کنم، هم اکنون لازم است امشب در فراش من بخوابی و آن «برد» سبز را به خود به پیچی تا آنان تصور کنند

ص : ۱۶۰

که من هنوز در بسترم آرمیده ام و مرا تعقیب نکنند.

در چنین شرایط وحی الهی در باره ستایش ایمان علی (علیه السلام) بر قلب پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرود آمد، و ایمان و وفای علی (علیه السلام) را ستود و فرمود: (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ).

علی (علیه السلام) از آغاز شب در بستر پیامبر آرمید و چهل نفر تروریست اطراف خانه را محاصره کرده و از شکاف در به داخل خانه می نگریستند و وضع خانه را عادی می دیدند و گمان می کردند که پیامبر در بستر خود آرمیده است. همه آنان سراپا یک تن، حس و مراقبت بودند، دلها بیدار و چشمها تیز و سینه ها پر از کینه بود، و آنان وضع خانه را تحت نظر گرفته بودند که جنبش موری از نظر آنان مخفی نبود.

یورش به خانه وحی

مأموران قریش که دست های آنان روی قبضه شمشیر بود منتظر فرمانی بودند که به خانه وحی یورش ببرند از شکاف در به خوابگاه پیامبر می نگریستند و تصور می کردند وی در بستر خود آرمیده و روانداز سبز رنگی را به روی خود افکنده است، ولی نمی دانستند او علی است که با قلبی مطمئن و آرام در خوابگاه پیامبر آرمیده است.

فرمان یورش صادر شد مأموران با شمشیرهای برهنه به طور دسته جمعی به خانه پیامبر هجوم آوردند، و ناگهان دیدند که تیر آنان به سنگ خورده و پیامبر مکه را ترک گفته است. (۱) و علی (علیه السلام) در خوابگاه او خوابیده است. و آیه یاد شده در آغاز در این سبب فرود آمد.

ص : ۱۶۱

۱- [۱] مسند احمد: ۱/۷۸ _ کنز العمال: ۶/۴۰۷ _ الغدير: ۲/۴۷، ۴۹.

۳. آیه مودت و دوستی اهل بیت (علیهم السلام)

(ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ). (۱)

«این همان چیزی است که خداوند بندگانش را که ایمان آورده و عمل صالح را انجام داده اند به آن نوید می دهد بگو: من هیچ پاداش از شما درباره رسالتم درخواست نمی کنم جز دوست داشتن نزدیکانم و هرکس کار نیکی انجام دهد بر نیکیش می افزایم چرا که خداوند آمرزنده و سپاسگزار است.»

مفسران عالیقدر و محدثان اسلامی و همچنین شعرا و ادبا همگی اتفاق نظر دارند که این آیه درباره اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شده است و امام شافعی (۱۵۰-۲۰۴) ایمان خود را به مضمون این آیه در قالب شعر ریخته و می گوید:

يا أهل بيت رسول الله حُبُّكم *** فرض من الله في القرآن أنزله

كفاكم من عظيم القدر إنكم *** من لم يصل عليكم لا صلاة له (۲)

«ای خاندان رسالت، دوستی شما از واجباتی است که خدا آن را در قرآن فرو فرستاده است، در عظمت مقام شما این بس که هرکس در نماز بر

ص : ۱۶۲

۱- [۱] شوری/۲۳.

۲- [۲] صواعق ابن حجر: ص ۸۷.

شما درود نفرستد نماز او صحیح نیست».

پیش از امام شافعی شاعر عصر امام صادق (علیه السلام) سفیان مُصَعَبِ عَبْدِ كُوفِي در قصیده خود چنین می گوید:

فولائکم فرض من الـر***حمان فی القرآن أنزله(۱)

ابن حجر در صواعق می گوید: شیخ شمس الدین ابن العربی مضمون آیه را در قالب شعر ریخته و چنین می گوید:

رأيتُ ولائی آل طه فریضه***علی رغم أهل البُعد یورثنی القربی

فما طلب المبعوث أجراً علی الهدی***بتبلیغه إلا الموده فی القربی(۲)

«من دوستی اولاد طه را واجب می دانم بر خلاف گمان گروهی که از آنان دوری می جویند دوستی آنان مایه نزدیکی به خدا است، پیامبر برانگیخته خدا برای کار خود اجر و پاداش نخواست جز مودت در قربی».

و همچنین شعرای دیگر در قصاید خود مضمون آیه را در قالب شعر ریخته و از این طریق ولای خود را به اهل بیت روشن ساخته اند.

ابن صباغ در کتاب فصول مهمه دو شعر یاد شده در زیر را نقل می کند و در این دو شعر جایگاه آیات نازل درباره اهل بیت وارد شده است:

هم العروه الوثقی لمعتصم بها***مناقبهم جاءت بوحی وإنزال

مناقب فی شوری، و سوره هل أتى***وفی سوره الأحزاب يعرفها التالی(۳)

«آنان دستگیره های محکم و استواری هستند برای کسی که به آن چنگ بزند، و فضایل آنان از طریق وحی و قرآن به ثبوت رسیده است».

فضایل آنان در سوره های سه گانه است:

ص : ۱۶۳

۱- [۱] الغدیر: ۱/۲۷۵.

۲- [۲] صواعق: ۱۰۱.

۳- [۳] فصول مهمه: ص ۱۴.

الف. شوری: مقصود همین آیه مورد بحث است.

ب. هل آتی: آیاتی که مربوط به روزه گرفتن خاندان علی (علیهم السلام) و دادن افطار خود به فقیر که از آیه (يُوفُونَ بِالنَّذْرِ) شروع می شود و در آیه ۱۷ به پایان می رسد.

ج. سوره احزاب: آیه (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ) می باشد.

ما به همین مقدار از اشعار بسنده می کنیم و به تفسیر آیه می پردازیم.

«قربی» بر وزن «زُلفی» و «بُشری» به معنی قرابت و نزدیکی است اهل قربی یعنی اهل قرابت است. (۱)

بنابراین مقصود از اهل قربی کسانی که با پیامبر پیوند خویشاوندی دارند، نه خویشاوند هر کسی نسبت به خود، به گواه فعل متقدم یعنی (لا- أسئلكم) این فعل گواه بر این است که مقصود از «خویشاوندان» اقوام خود سؤال کننده است و در آیات دیگری که این کلمه وارد شده است مقصود از آن پیوند خویشاوندی است.

ممکن است گفته شود سوره ای که در این آیه وارد شده است از سوره های مکی است و در آن روز هنوز علی با پیامبر گرامی وصلت نکرده و فرزندى نداشته ولی باید توجه نمود سوره «شوری» هر چند در مکه نازل شده اما این آیه به تصریح مفسران در مدینه نازل شده است.

برهان الدین بقاعی در کتاب «نظم الدرر و تناسق الآيات والسور» می نویسد: سوره شوری مکی است، مگر آیات شماره ۲۳، ۲۴، ۲۵ و ۲۷. (۲)

ص: ۱۶۴

۱- [۱] کشف: ۳/۱۸۱.

۲- [۲] تاریخ قرآن: زنجانی، ص ۵۸.

البته مفسران دیگر نیز مانند نیشابوری در تفسیر خود می گویند: سوره شوری مکی است ولی این آیه در مدینه نازل شده است. (۱).

راه دور نرویم قرآن هایی که زیر نظر محققان دانشگاه الأزهر چاپ شده است بالای سوره می نویسند: «سوره شوری مکیه إلا آیات ۲۳، ۲۴، ۲۵ و ۲۷ فمدنیه».

و این اختصاص به سوره شوری ندارد بلکه قسمت اعظم سوره های کلی آمیخته با مدنی یا بالعکس می باشند.

و اما مدرک نزول این آیه در حقّ خاندان رسالت کافی است که مدارک یاد شده در زیر را مراجعه بفرمایید: (۲).

پاسخ یک سؤال

ممکن است گفته شود شعار تمام پیامبران شعار: «پاداش نخواهی» است چنان که می فرماید: (وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ). (۳).

«من در برابر تبلیغ رسالت خویش هیچ نوع پاداش نمی خواهم و اجر من با خدا است».

اصولاً یکی از نشانه های پیامبران این است که برای دعوت خود مزد و

ص: ۱۶۵

۱- [۱] تفسیر نیشابوری: ۳/۳۱۲.

۲- [۲] ذخائر عقبی: ۲۵؛ کشاف: ۳/۸۱؛ تفسیر نیشابوری: ۳/۳۱۲؛ مطالب السؤل: ۸؛ تفسیر فخر رازی: ۷/۶۵۵؛ تفسیر ابو حیان: ۷/۵۱۶؛ تفسیر نسفی در حاشیه تفسیر خازن: ۴/۹۹؛ مجمع الزوائد تألیف هیشمی: ۹/۱۶۸؛ الفصول المهمه: ص ۱۲؛ کفایه گنجی، ص ۱۳؛ زرقانی در شرح مواهب: ۷/۳ و ۹۲۱؛ صواعق: ص ۱۰۱ و ۱۳۵؛ نور الأبصار: ص ۱۰۲؛ اسعاف الراغبین: ص ۱۰۵.

۳- [۳] شعراء/ ۱۰۹.

پاداش نمی طلبند و لذا فرد با ایمانی از همین طریق به فرستاده های مسیح ایمان آورد زیرا دید آنان در تبلیغ خود خواهان پاداش نیستند و لذا رو به مردم کرد و گفت: (اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ). (۱)

روی این اساس چگونه پیامبر پاداشی به نام دوستی خاندان خود می خواهد در حالی که خود او نیز مانند دیگر پیامبران این شعار را سر می داد و می فرمود: (...قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنَّهُ هُوَ الْوَالِي لِلْعَالَمِينَ). (۲)

پاسخ اجر، پاداشی است که سود و نفع آن به درخواست کننده برگردد و پیامبر از روز نخست به این نوع پاداشها پشت پا زده و هرگز برای خود پاداش نطلبیده، و اصولاً مردان الهی باید چنین باشند، یعنی صادقانه و بدون چشم داشت به هدایتگری جامعه پردازند.

درخواست دوستی خاندانش چیزی نیست که سود آن عاید پیامبر گردد بلکه خود مردم از آن منتفع می شوند زیرا دوست داشتن گروهی که جانشین پیامبر و بازگو کنندگان احکام الهی و مربی جامعه اسلامی می باشند، مایه آگاهی انسان از حقیقت دین و گرایش انسان به فضایل و مناقب است، و در حقیقت خود انسان از این دوستی منتفع می گردد.

مضمون آیه شبیه گفتار پزشکی است که بیماری را به طور رایگان معالجه کند و نسخه بلند و بالایی بنویسد و اظهار دارد که من از تو چیزی نمی خواهم جز این که به این نسخه عمل کنی.

این پزشک به ظاهر مزد و پاداش خواسته ولی در باطن چیزی جز خیرخواهی طرف نخواست است و لذا در آیه دیگر می فرماید:

(قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ...) (۳)

ص : ۱۶۶

۱- [۱] یس/۲۱.

۲- [۲] انعام/۹۰.

۳- [۳] سبأ/۴۷.

«پاداشی که خواستم به نفع خود شماست».

در آیه سوم پاداش خود را راه جویی افراد مؤمن به سوی خدا قرار داده است. چنان که می فرماید:

(... ما أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا). (۱)

«من از شما اجری نمی خواهم مگر کسی را که به سوی پروردگار خود راهی اتخاذ کند یعنی به شریعت من عمل نماید».

در هر حال هر سه آیه که پیرامون مزد رسالت پیامبر وارد شده، بر یک معنی منطبق می باشند و آن عمل به متن شریعت است گاهی این مطلب به طور مستقیم درخواست شده و گاهی از طریق درخواست مودت اهل بیت که سبب می شود انسان ظاهراً و باطناً شبیه آنان گردد و در نتیجه به شریعت عمل کنند.

پاسخ به سؤال دیگر

ممکن است گفته شود که مقصود دوستی و مودت مسلمانان به یکدیگر است یعنی مسلمانان همدیگر را دوست بدارند و طبرسی نیز این احتمال را ذکر کرده است، این که فرموده است:

«لا أسألكم في تبليغ الرسالة أجراً إلا التودد والتحابب فيما يقرب إلى الله تعالى».

«من در تبليغ رسالت از شما اجری نمی خواهم جز این که به چیزی که انسان را به خدا نزدیک کند، دست محبت و مودت به هم بدهید».

ص : ۱۶۷

پاسخ: تفسیر مودت در آیه به دوستی یکدیگر صحیح نیست، زیرا دوست داشتن یکدیگر هر چند یک اصل اسلامی است ولی به حکم این که استثنا، پس از جمله (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ) وارد شده است: باید که مقصود قربای همان سؤال کننده باشد و اگر مقصود این بود که مسلمانان همدیگر را دوست بدارند دیگر لزوم نداشت این تعبیر را به کار ببرد، کافی بود که بفرماید: (...الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ...)(۱).

خلاصه پیرامون آیه برخی از پیش داوران اشکالات غیر صحیحی را مطرح کرده اند که با دقت مختصری پاسخ همه روشن می گردد. ما در اینجا دامن سخن را درباره بحث امامت به پایان می رسانیم، امید است خدا این خدمت ناچیز را از ما بپذیرد.

ص : ۱۶۸

شفاعت در قرآن

اشاره

ص : ۱۶۹

شفاعت، یک اندیشه اصیل اسلامی است

همگی با واژه شفاعت آشنایی کامل داریم، هنگامی که سخن از جرم و گناه، و محکومیت یک فرد به میان می آید، و شخصی پا به میان می گذارد، و درباره فردی فعالیت و وساطت می کند، تا او را از مرگ و اعدام یا زندان و توقیف نجات بخشد، می گوئیم: فلانی در حق او «شفاعت» کرد.

لفظ «شفاعت» از ماده «شفع» به معنی جفت، در مقابل «وتر» به معنی طاق گرفته شده است. علت این که به وساطت شخص برای نجات گنهکار «شفاعت» گفته می شود، این است که مقام و موقعیت شفاعت کننده، و نیروی تأثیر او یا عوامل نجاتی که در وجود شفاعت شونده هست (هر چند کم و اندک باشد) باهم ضمیمه می شوند و هر دو به کمک هم، موجب خلاصی شخص گنهکار می گردند.

حقیقت شفاعت اولیای خدا برای گنهکاران در ظاهر این است که عزیزان الهی، روی قرب و موقعیتی که در پیشگاه خداوند دارند، می توانند برای مجرمها و گنهکاران وساطت کنند، و از خداوند بزرگ بخواهند که از تقصیر و گناه آنان در گذرد، البته شفاعت کردن و پذیرفته شدن شفاعت آنان در گرو یک رشته شرایطی است که برخی مربوط به شخص گنهکار، و برخی مربوط به

به عبارت دیگر، شفاعت همان کمک کردن اولیای خدا است با اذن خدا، به افرادی که در عین گنهکار بودن پیوند ایمانی خود را با خداوند، و پیوند معنوی خویش را با اولیای خدا قطع نکرده اند.

و به یک معنی شفاعت این است که یک موجود مادون که استعداد جهش و پیشرفت دارد، از موجود بالا، به صورت یک امر قانونی، استمداد و مدد طلبد، البته مددخواه از نظر کمال روحی باید به حدی سقوط نکند که نیروی جهش و تکامل را از دست بدهد، و امکان تبدیل او به یک انسان پاک از میان برود.

عقیده به شفاعت به اندازه ای در میان مسلمانان رسوخ دارد که هر کجا برویم و از هر که پرسیم این اعتقاد را از عقاید اسلامی خویش می شمارد، و در اصالت آن از نظر اسلام هیچ گونه تردیدی نشان نمی دهد. همه می بینیم که در مواقع راز و نیاز مسلمانها با خدا، و نیز در کنار قبر پیشوایان بزرگ اسلام دلها و اندیشه های افراد گنهکار، به سوی شفیعان درگاه الهی کشیده می شود و از آنان می خواهند که از پیشگاه خدای بزرگ بخواهند تا مورد عفو و رحمت الهی قرار گیرند.

یک چنین عقیده راسخ و پا بر جا، نمی تواند ساختگی و غیر اصیل باشد، قطعاً توجه جامعه اسلامی به سوی این عقیده معلول ورود آن در قرآن مجید و احادیث اسلامی است، زیرا معنی ندارد یک جمعیت بیش از یک میلیارد نفری و بخصوص دانشمندان آنها، به دنبال عقیده ای بروند که هرگز در کتاب آسمانی و مدارک دینی آنها وارد نشده باشد.

البته باید اعتراف کرد که این مسأله اصیل اسلامی بسان برخی دیگر از

معارف بلند آن، با برخی از پیرایه های غلط همراه شده است، و از همین رو بر دانشمندان است که مردم را در این زمینه روشن سازند و مطالب اصیل اسلامی را از غیر آن جدا نمایند.

مسأله شفاعت و کمک کردن موجود عالی به فرد پایین، غیر از مسأله پارتی بازی و وسیله تراشی ظالمانه دستگاہهای طاغوتی بشری است، حالا اگر یک فرد نا اهل یا گروه غیر وارد، این اصل اسلامی را از محور صحیح آن منحرف کرده، و چهره آن را کریه ساخته اند، مربوط به اندیشه صحیح اسلامی نیست.

برخی شاید چنین تصور کنند: روز رستاخیز شافعان راستین الهی، یزیدها و حجاج ها و چنگیزها را زیر بال و پر شفاعت خود قرار خواهند داد، و همه آنان از حوزه معنویت و نورانیت شافعان بهره مند گردیده، و در کانون وجود آنان جهشی به سوی پاکی پیدا خواهد شد.

ولی آنان در این اندیشه سخت در اشتباهند، زیرا شفاعت شافعان واقعی از آن کسانی است که در روح و روان آنان نیروی جهش به سوی کمال و پاکی باشد، ولی کسانی که در سراسر وجود آنان نقطه قوت و کمالی پیدا نمی شود، هرگز نورانیت شافعان وجود تاریک آنان را روشن نخواهد کرد.

درباره تبیین شفاعت، از تمثیل زیر استفاده می کنیم: مردی را فرض کنیم که پاسی از عمر خود را در فساد و ناپاکی گذرانده است ولی بر اثر برخورد با صالحان و پاکان، جرقه ای در دل او روشن گردیده، و انقلابی در او پدید می آید، و او را انسان دیگری می سازد. مشابه این جریان را درباره انسان های اخروی بیندیشیم، انسان هایی که در روح و روان آنان آلودگی وجود دارد ولی در عین حال نیروی جهش به سوی کمال از روان آنان به کلی رخت برنسته است، در این موقع بر اثر برخورد با شخصیت های سازنده الهی و قرار گرفتن درحوزه

نورانیت انسان های نورانی، یک نوع دگرگونی در وجود آنان رخ داده و جرقه انقلاب و جهش به سوی کمال در روح و روان آنان روشن می گردد.

این تصویر نارسا و کمرنگی از حقیقت شفاعت اخروی است که به وسیله شافعان راستین به اذن الهی انجام خواهد گرفت و تا خود به آن جهان گام ننهیم، به حقیقت آن واقع نخواهیم شد.

باید درباره شفاعت همان طور بیندیشیم که درباره توبه و ندامت می اندیشیم، جای شک نیست که توبه و ندامت از اعمال گذشته با شرایطی که گفته شده است انسان را شستشو داده و جرقه انقلاب را در کانون وجود او روشن می سازد و هرگز کسی نگفته است که تشریح توبه مایه جرأت تبهکاران می گردد. همچنین نباید موضوع اعتقاد به شافعت را مایه جرأت و وسیله گسترش گناه بیندیشیم، بلکه باید آن را روزنه امید به سوی بازگشت به طهارت و پاکی تلقی کنیم. مشروح این قسمت را در نخستین بخش از این کتاب می خوانید.

ما به کمک خدا در این کتاب، شفاعت را از جهات گوناگون مورد بحث و بررسی قرار می دهیم و پیرایه های نامطلوبی را که (مانند علف های هرزه ای که کنار گل های زیبا سبز می شوند) به آن بسته شده بریده و قیچی خواهیم نمود. در این کتاب مسأله شفاعت از جهات مختلفی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است که فهرست آن به قرار زیر است:

۱. سازندگی و آثار تربیتی اعتقاد به شفاعت.

۲. آرا و نظریات دانشمندان اسلام پیرامون شفاعت.

۳. شفاعت از دیدگاه قرآن.

۴. حقیقت شفاعت چیست؟

ص : ۱۷۴

۵. نتیجه شفاعت، اسقاط کیفر است یا ترفیع درجه؟

۶. پندارهای بی اساس پیرامون شفاعت و پاسخ به اشکالاتی که در این زمینه وارد شده است.

۷. شفاعت خواهی از اولیای خدا چگونه است؟

۸. شفاعت در احادیث اسلامی.

۹. شفاعت کنندگان و شفاعت شوندگان از نظر قرآن و احادیث.

۱۰. شفاعت در آثار ادبی عربی و فارسی.

از خداوند بزرگ لیاقت و شایستگی می خواهیم تا در روز رستاخیز، مورد شفاعت عزیزان در گاهش قرار گیریم و اگر خدای نکرده از چنین فیضی محروم شدیم نباید از آنان برنجیم بلکه باید قصور و کوتاهی و یا تقصیر و گناه را متوجه خود سازیم و به قول شیخ سعدی:

از آنجا که دو مسأله دیگر به عنوان «توبه» و «احباط و تکفیر» کاملاً با مسأله شفاعت ارتباط نزدیک دارند اینک دو مسأله دیگر را پس از شفاعت مورد بحث قرار داده و همه را به عنوان جلد هفتم منشور جاوید که نخستین تفسیر موضوعی به زبان فارسی است حضور خوانندگان گرامی تقدیم می داریم.

قم. مؤسسه امام صادق (علیه السلام)

جعفر سبحانی

ص : ۱۷۵

از آنجا که در پیشگفتار، حقیقت شفاعت را به طور فشرده بیان کردیم، شایسته است که پیش از هر چیز پیرامون آثار تربیتی و خصوصیات انقلابی این ایده مذهبی بحث کنیم.

هر چند از نظر بحث های کلاسیکی لازم بود که قبلاً، دلایل شفاعت را از نظر قرآن و حدیث مورد بحث و بررسی قرار دهیم سپس به آثار تربیتی و انقلابی آن پردازیم، زیرا تا وجود چیزی از نظر عقل و نقل ثابت نگردد، بحث پیرامون آثار تربیتی آن، جنبه فرضی خواهد داشت.

اما چون امروز از دید بسیاری از خوانندگان، اهمیت و لزوم بحث پیرامون یک ایده مذهبی، در گرو آثار تربیتی و سازندگی آن است؛ و اگر یک ایده مذهبی در این مسیر قرار نگیرد آن را از مسائل درجه دوی مذهبی می شمارند و احیاناً خود را موظف به غور و بحث در آن نمی دانند.

روی این لحاظ برای نشان دادن اهمیت بحث و این که ایده «شفاعت» حتی روی مقیاسی که آنان برای درجه بندی مسایل مذهبی ترتیب داده اند، از مسایل درجه یک می باشد، بحث پیرامون آثار تربیتی و اصلاحی آن را بر دیگر بحث ها مقدم داشته ابتدا در این مورد به بحث و گفتگو می پردازیم.

اعتقاد به شفاعت پدید آورنده امید در دل گنهکاران، و مایه بازگشت آنان در نیمه زندگی، به سوی خدا است، و اگر حقیقت شفاعت درست مورد بررسی قرار گیرد، خواهیم دید که اعتقاد به شفاعت اولیای خدا، نه تنها مایه جرأت و موجب سرسختی با خدا نمی باشد، بلکه سبب می شود که گروهی به امید اینکه راه بازگشت به سوی خدا به روی آنان باز است، بتوانند به وسیله اولیای خدا، آموزش الهی را نسبت به گذشته جلب کنند و از عصیان و سرکشی و سرسختی دست برداشته به سوی حق بازگردند.

نه تنها شفاعت در زندگی انسانها، این نقش را برعهده دارد، بلکه پذیرش توبه، و در سطح وسیعتر موضوع «انتظار فرج» و امید به بهبود وضع آینده اجتماع، از عوامل سازنده و نیروبخش در دگرگون ساختن اوضاع و نابسامانی های بشر می باشد و او را از محیط تیره و تاریک و نومیدی، به فضای روشن رجا و امیدواری وارد می کند.

اعتقاد به شفاعت اولیای خدا (البته با شرایط خاصی) درباره گنهکاران سبب می شود که فرد گنهکار معتقد گردد که وی از این به بعد می تواند سرنوشت خود را دگرگون سازد، و اعمال دیرینه وی طوری نیست که برای او یک سرنوشت شوم قطعی و غیر قابل تغییر ساخته باشد، بلکه او از همین حالا به کمک اولیای خدا و تصمیم راسخ خود بر اطاعت و فرمانبرداری از خدا، می تواند سرنوشت خود را عوض کند، و درهای سعادت را به روی خود باز کند، ولی برعکس، یأس و نومیدی و این که دیگر کاری از او و دیگران ساخته نیست، چراغ امید را در شبستان عمر انسان خاموش می سازد.

جوانی که در طول زندگی، گناهان و لغزشهایی داشته است هرگاه معتقد

گردد که کارهای زشت پیشین او، آن چنان کاخ سعادت وی را ویران کرده که دیگر قابل ترمیم نیست، و برای او یک سرنوشت قطعی پدید آورده که به هیچ وسیله ای نمی توان آن را دگرگون ساخت، و آمرزش خدا را به خویش جلب نمود، و حتی توبه و پشیمانی و شفاعت و کمک خواهی از اولیای حق، نمی توانند سرنوشت او را دگرگون سازند، یک چنین اعتقاد نه تنها از حجم گناه او نمی کاهد، بلکه سبب می شود که پرونده زندگی وی روز به روز سیاه تر، و بار گناه او سنگین تر شود. زیرا او با خود چنین فکرمی کند: اکنون که راه بازگشت به روی من باز نیست و از این به بعد هر نوع قدم نیکی در راه اطاعت خدا بردارم سودی به حال من نخواهد داشت، دیگر جهت ندارد که من در نیمه عمر، رنج اطاعت را بر خود هموار سازم، و از گناهان لذت بخش دست بردارم. ولی بر عکس اگر روزنه امید را به روی خود باز بیند و بداند که از همین حالا می تواند وضع خود را در آینده دگرگون سازد، در این صورت کوشش می کند که گذشته را جبران کند و به وضع خود در آینده بهبودی بخشد.

از این گذشته همان طور که در آینده خواهیم گفت شفاعت اولیای خدا منوط به اذن پروردگار جهان است، و تا اجازه خدا نباشد، هیچ کس نمی تواند، شفاعت نماید، ناگفته پیداست که اذن خدا بی جهت و بی حکمت نخواهد بود، در این صورت باید گفت اذن خدا شامل حال کسانی می شود که برای عفو و اغماض، شایستگی دارند و اگر در طول زندگی لغزش و گناهی داشته اند، به مرحله پرده دری و طغیان نرسیده است، و اگر رابطه خود را در بعضی از جهات ضعیف کرده اند، ولی به کلی آن را قطع نکرده اند. این چنین افراد که پیوندهای گوناگون خود را با حق و حقیقت نگسسته اند، مشمول و شایسته شفاعت می شوند.

نوید شفاعت با این شرط، خود هشداری است به گنهکاران که به هوش

باشند و هر چه زودتر از ادامه گناه باز گردند، و همه پیوندهای خود را پاره نکنند، و پرده ها را ندرند، و از شعاع شفاعت دور نگردند که در غیر این صورت راه نجاتی برای آنان نخواهد بود.

همین احساس و توجه، در بازگشت افراد گنهکار به راه حق و تجدید نظر در برنامه های غلط مؤثر می گردد، و در حقیقت روزنه امیدی برای پاک ساختن برنامه زندگی، از نقاط تاریک محسوب می شود.

تجربه نشان داده است که اگر روزنه امیدی به روی افراد مجرم گشوده شود و احساس نمایند که اگر در برنامه غلط ناروای خود تجدید نظر کنند، راه نجاتی برای آنها هست، بسیاری از آنها از بیراهه، به راه باز می گردند.

در قوانین جزایی و کیفری ملت ها، قانونی به نام «عفو زندانیان و مجرمان بزرگ و محکومان به حبس ابد» وجود دارد، و نکته آن این است که روزنه امیدی برای این افراد باز شود، و در برنامه زندگی خود تجدید نظر نمایند، و اگر این روزنه نبود، علت نداشت که در همان محیط، آرام بنشینند و دست به جنایت نزنند، زیرا بالاتر از سیاهی (زندان ابد) رنگی نیست.

شفاعت درباره افراد لایق و شایسته جز روزنه امید برای امکان تجدید حیات دینی و اخلاقی چیزی نیست، و مخصوص کسانی است که روابط خود را با خدا و اولیای دین حفظ کرده اند، ولی کسی که دارای اعمال نیک نبوده و از ایمان به خدا بهره نداشته و عمری در گناه و فساد بسر برده باشد، هرگز مشمول شفاعت نخواهد بود.

فرق این دو طایفه را می توان با مثالی مجسم ساخت:

فرض کنید سربازانی مأمور گشودن درّی بر فراز کوهی می باشند، و گشودن آن درّ، در حفظ کشور آنان از تجاوز خارجی، فوق العاده مؤثر است،

فرمانده ماهر و ورزیده، وسایل لازم بالا روی و گشودن دژ را در اختیار آنان می گذارد، و فرمان بالا رفتن را صادر می نماید.

آن گروه از سربازان بی انضباط و ترسو که گوش به فرمان فرمانده نداده، و در پایین کوه می مانند، هیچ گاه مشمول حمایت او نمی گردند، اما آن گروه که فداکارند و به سرعت از کوه بالا می روند، اگر در میان آنان افرادی ضعیف و ناتوان باشند، و در بعضی از گذرگاهها بلغزند، یا صعود و بالا رفتن در بعضی از نقاط حساس کوه برای ایشان مشکل باشد، فرمانده دلسوز از آنها مراقبت می نماید و در نقاط حساس برای عبور از لغزشگاه به آنها کمک می کند.

این نوع مراقبت و کمک یک نوع شفاعت است و از آن افرادی است که در مسیر هدف گام بر می دارند، و هیچ اشکال ندارد که فرمانده دلسوز پیش از صعود به کوه این مطلب را اعلام کند و بگوید اگر شما در نقاط حساسی از صعود باز بمانید، از کمکهای بیدریغ من محروم نخواهید ماند، و من با تمام قوا کوشش می کنم که شما را در این هدف کمک کنم.

یک چنین اعلام قبلی، افراد را برای کار دلگرم کرده و نور امید را در دل آنان پدید می آورد و بر قدرت و پایداری آنان می افزاید، و در حقیقت یک نوع تربیت و وسیله تکامل است.

در این جا از تذکر نکته ای ناگزیریم و آن این که : اعتقاد به شفاعت در صورتی می تواند مؤثر و سازنده باشد که دور از هر نوع عوام فریبی تفسیر شود و حساب شفاعتی که قرآن و حدیث و یا عقل و خرد ما را به سوی آن دعوت می کند، از شفاعتی که در اذهان برخی از دور افتادگان از تعالیم اسلام وجود دارد، جدا گردد، زیرا گاهی تفسیرهای غلط برای شفاعت از طرف افراد ناوارد، مردم را از درک حقیقت شفاعت باز می دارد، و ما را به یاد شعر شاعری «حاجب» نام می اندازد که فکر می کرد در روز رستاخیز دست علی (علیه السلام) درباره

شفاعت گنهکاران آنچنان باز است که علاقه مندان وی به اطمینان شفاعتش هر چه بخواهند می توانند گناه کنند، از این جهت به افتخار امام قصیده ای سرود که نخستین بیت آن این است:

حاجب اگر معامله حشر با علی است *** من ضامنم تو هر چه بخواهی گناه کن

ولی همین شاعر طبق گفته خویش در عالم رؤیا امام را به خواب دید و خشم حضرت را از سرودن چنین شعر خرافی لمس کرد و امام خواستار آن شد که قسمت دوم از شعر خود را عوض کند و چنین بگوید:

حاجب اگر معامله حشر با علی است *** شرم از رخ علی کن و کمتر گناه کن

خواه این جریان، حقیقت داشته باشد و یا افسانه و پنداری بیش نباشد، حقیقت همین است که در این سرگذشت آمده است.

جوانان عزیز، علاقه مندان به مکتب پیامبران، باید معارف دینی خود را از دانشمندان محقق و کتابهای اصیل اسلامی بگیرند تا شفاعت حقیقی را از شفاعت تحریف یافته به خوبی باز شناسند و به گفته هر درویش معرکه گیر، یا داستانسرایان حرفه ای، و یا نوشته های مبتذل که به خامه افراد فاقد صلاحیت نوشته می شود، اعتماد نکنند.

آیات موضوع

۱. (...وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ...) (بقره/۴۸)
۲. (...مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ...) (بقره/۲۵۵)
۳. (وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدُ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا) (اسراء/۷۹)
۴. (يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا) (طه/۱۰۹)
۵. (...وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى...) (انبیاء/۲۸)
۶. (فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ* وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ) (شعراء/۱۰۰ ۱۰۱)
۷. (...وَأَسْتَغْفِرُ لَدُنِّيكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ) (محمد/۱۹)
۸. (وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مَبْعُودٍ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى) (نجم/۲۶)
۹. (فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ) (مذثر/۴۸)
۱۰. (وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى) (ضحى/۵)

۱. «و نه از او شفاعت پذیرفته می شود».
۲. «کیست که نزد او (خدا) جز به اذن وی شفاعت کند».
۳. «بخشی از شب را عبادت کن شاید خداوند تو را بر مقام پسندیده ای برانگیزد».
۴. «در آن روز، شفاعت هیچ کس سودی نمی بخشد، جز کسی که خداوند رحمان به او اجازه داده، و به گفتار او راضی است».
۵. «جز کسانی که مورد رضایت خدا است کسی را شفاعت نمی کنند».
۶. «برای ما نه شافعی هست، نه دوست مهربانی».
۷. «درباره گناهان خود و مردان و زنان با ایمان طلب آمرزش بنما».
۸. «چقدر فرشتگانی در آسمانها هستند که شفاعت آنان سودی نمی بخشد مگر پس از اذن خدا درباره کسانی که خدا بخواهد و مورد رضایت او باشند».
۹. «از این رو شفاعت کنندگان به حال آنها سودی نمی بخشد».
۱۰. «آن قدر پروردگار به تو عطا کند تا راضی گردی».

تفسیر آیات

در این بخش خواهیم دید که تمام علما و دانشمندان اسلام شفاعت را از اصول مسلم اسلام می دانند و هیچ تیره ای از مسلمانان آن را انکار نکرده است و اگر اختلافی هست در مفاد و معنی شفاعت می باشد.

اکثریت علمای اسلام به پیروی از ظاهر آیات و احادیث، شفاعت را چنین تفسیر می کنند: در پرتو شفاعت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و به پاس احترام و مقام و منزلتی که شفیعان واقعی در درگاه الهی دارند، گروهی از گنهکاران (با شرایطی

که بعداً گفته خواهد شد) از عذاب نجات پیدا کرده خداوند از تقصیر آنان در می گذرد.

ولی یکی دو فرقه از علمای اسلام به نام «معتزله» و «خوارج» اصل شفاعت را پذیرفته اند اما در تفسیر آن با دیگر علمای اسلام مخالفت ورزیده اند، و تصور نموده اند که شفاعت مربوط به افراد مطیع و نیکوکار است نه گنهکار، و در نتیجه شفاعت پیامبر (صلی الله علیه و آله) سبب افزایش درجه و پاداش نیکوکاران است نه نجات گنهکاران.

علت این که این گروه با تمام علمای اسلام در معنی شفاعت مخالفت کرده اند، نظریه ای است که قبلاً درباره مرتکبان گناه کبیره اختیار کرده اند. زیرا این دو فرقه معتقدند که مرتکبان گناه کبیره هیچ گاه بخشوده نمی شوند و پیوسته در آتش خواهند بود؛ از این جهت ناچار شده اند که ظاهر آیات شفاعت و احادیث را به صورت غیر صحیحی تفسیر کنند و اگر قبلاً چنین پیشداوری نمی کردند، هرگز آیات و احادیث مربوط به شفاعت را این گونه توجیه نمی نمودند، زیرا پیشداوری در یک موضوع، مایه گمراهی و لغزش در موضوعات دیگر می شود.

هدف در این بخش به اصطلاح «استقصاء» و بررسی تمام کلمات و سخنان دانشمندان اسلام پیرامون شفاعت نیست، زیرا انجام این کار به تتبع فراوان و بررسی کتابهای عقاید و مذاهب، و تفسیر و حدیث که در عصور و قرون اسلامی نوشته شده است نیاز دارد، و این کار از هدف این کتاب که تحقیق مسأله شفاعت از دیدگاه قرآن است بیرون می باشد.

ولی برای ارائه نمونه، آرا و نظرات دانشمندان بزرگ اسلامی را اعم از

شیعه و سنی تا آنجا که مؤلفات آنان در اختیار نگارنده بود، در این صفحات منعکس می‌نماییم، تا از این زاویه از افکار و عقاید دیگر دانشمندان اسلام آگاه گردیم و به اصطلاح مشت نمونه خروار گردد.

۱. «ابو منصور محمد بن محمد ماتریدی سمرقندی» (متوفای سال ۳۳۳) در تفسیر آیه (...وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ...) (۱) که نفی شفاعت می‌کند، به شفاعت مقبوله اشاره می‌نماید و برای اثبات آن با آیه (...وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى...) (۲) استدلال می‌کند (۳)، و می‌گوید: هر چند آیه نخست نفی شفاعت می‌کند ولی در اسلام شفاعت مقبوله ای داریم که آیه یاد شده بر آن دلالت می‌کند.

۲. «تاج الاسلام ابوبکر محمد کلابادی» (متوفای سال ۳۸۰) می‌گوید:

از جمله چیزهایی که خداوند در کتاب خود بیان کرده و پیامبر گرامی آن را آورده است موضوع شفاعت است، خداوند درباره حق شفاعت چنین می‌فرماید:

(وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى). (۴)

«آن قدر پروردگار به تو عطا کند تا راضی گردی».

و نیز می‌فرماید:

(...عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا). (۵)

«امید است که خداوند تو را بر مقام پسندیده ای برانگیزد».

ص : ۱۸۶

۱- [۱] بقره/۴۸.

۲- [۲] انبیاء/۲۸.

۳- [۳] تفسیر ماتریدی معروف به تأویلات اهل السنه، ط قاهره، ۱۳۸۹، ص ۱۴۸.

۴- [۴] ضحی/۵.

۵- [۵] اسراء/۷۹.

و همچنین می فرماید:

(...وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى...)^(۱).

«جز کسانی که مورد رضایت خدا است کسی را شفاعت نمی کنند».

پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) فرموده:

«إِذْخَرْتُ شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي».

«من شفاعت خود را برای آن گروه از گنهکاران امتم ذخیره کرده ام که از روی جهالت گناهان بزرگ مرتکب می شوند».^(۲)

۳. استاد شیعه مرحوم «شیخ مفید» می گوید:

امامیه اتفاق نظر دارند که پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) در روز رستاخیز مرتکبان گناه کبیره را شفاعت می کند، نه تنها پیامبر بلکه امیر مؤمنان و پیشوایان معصوم (علیهم السلام) پس از وی نیز در حق شیعیان گنهکار خود شفاعت می کنند و بر اثر شفاعت آنان گروه زیادی از شیعیان خطاکار نجات پیدا می کنند.

ولی گروه خاصی مانند (معتزله) از اهل تسنن با ما (امامیه) به مخالفت برخاسته تصور کرده اند که شفاعت پیامبر (صلی الله علیه و آله) مربوط به افراد مطیع و فرمانبردار است نه گروه گنهکار و پیامبر هرگز درباره کسانی که محکوم به عذاب هستند شفاعت نمی کند، به عقیده این گروه، شفاعت مایه ترفیع و افزایش پاداش خواهد بود نه بخشش گناه.^(۳)

ص : ۱۸۷

۱- [۱] انبیاء/۲۸.

۲- [۲] التعرف لمذهب أهل التصوف، باب ۱۸، ص ۵۵ و ۵۴، تحقیق عبدالحلیم محمود و طه عبدالباقی سرور، ط ۱۳۸۰.

۳- [۳] اوائل المقالات، ص ۱۵ و ۱۴.

و نیز در جای دیگر می فرماید:

روز قیامت پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حق گنهکاران از شیعه، شفاعت می کند و خدا نیز شفاعت او را می پذیرد، امیر مؤمنان (علیه السلام) نیز به همین صورت شفاعت می نماید و خدا شفاعت او را قبول می کند، حتی مؤمن نیکوکار، در حق دوست گنهکار خود، شفاعت می کند، و شفاعت او نتیجه بخش بوده خداوند آن را می پذیرد، و این حقیقتی است که دانشمندان امامیه همگی برآند و قرآن به این مطلب تصریح کرده و احادیث اسلامی نیز آن را تأیید می نمایند.

ولی افراد کافر شایستگی شفاعت را ندارند، از این رو، روز بازپسین از روی حسرت می گویند:

(فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ * وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ). (۱)

«برای ما نه شافعی هست، نه دوست مهربانی».

پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) فرمود: من روز رستاخیز شفاعت می کنم، و شفاعتم پذیرفته می شود، علی (علیه السلام) نیز شفاعت می کند و شفاعت او قبول می گردد، و کمترین شفاعتی که یک فرد مؤمن می تواند انجام دهد این است که در حق چهل تن از برادران دینی خود شفاعت می نماید. (۲)

۴. «مرحوم شیخ طوسی» (متوفای سال ۴۶۰) در تفسیر آیه (...وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ...) (۳) می گوید: هدف آیه نفی پذیرفته شدن شفاعت در حق گروه کافر است، زیرا پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در حق افراد با ایمان شفاعت خواهد کرد و نتیجه شفاعت، نجات گروهی از گنهکاران از عذاب الهی است.

ص : ۱۸۸

۱- [۱] شعراء/ ۱۰۰ و ۱۰۱.

۲- [۲] اوائل المقالات، ص ۵۲ و ۵۳.

۳- [۳] بقره/ ۴۸.

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) فرموده است: «ادخرت شفاعتی لأهل الكبائر من أمتی».

«من شفاعت خویش را برای آن گروه ذخیره کرده ام که از روی جهالت مرتکب گناهان بزرگ می شوند».

نه تنها پیامبر شفاعت می کند بلکه تمام پیشوایان معصوم و بسیاری از اهل ایمان که صالح و پاکند نیز شفاعت می کنند. سپس وی درباره اختلافی که در معنی شفاعت میان مسلمانان و گروهی از آنان به نام «معتزله» است، سخن گفته و حق مطلب را ادا کرده است. (۱)

۵. مفسر عالیقدر شیعه مرحوم «طبرسی» در تفسیر ارزنده خود می نویسد:

مسلمانان در این که شفاعت پیامبر (صلی الله علیه وآله) در روز رستاخیز پذیرفته می شود، سخنی ندارند هر چند در کیفیت آن میان معتزله و دیگران اختلاف نظر هست، ما (شیعیان) می گوئیم که هدف از شفاعت پیامبر (صلی الله علیه وآله) نجات دادن گناهکاران از عذاب و کیفر اعمال است، در حالی که معتزله می گویند شفاعت پیامبر درباره افراد فرمانبردار و یا آن دسته از گناهکارانی که توبه کرده اند، پذیرفته می شود.

نه تنها شفاعت پیامبر پذیرفته می شود بلکه شفاعت یاران برگزیده او و پیشوایان معصوم و افراد با ایمان و صالح نیز قبول می گردد. (۲)

۶. «قاضی عیاض» می گوید: عقیده اهل سنت این است که شفاعت از نظر عقل، بی اشکال است و از نظر دلایل نقلی اعتقاد به آن واجب و لازم

ص : ۱۸۹

۱- [۱] تبیان: ۲۱۳/۱ و ۲۱۴، چاپ نجف.

۲- [۲] مجمع البیان: ۱/۱۰۳ و نیز ۲/۸۳ در تفسیر آیه ۸۵ سوره نساء.

است، زیرا قرآن مجید و مخبر صادق (پیامبر گرامی) از آن خیر داده است و احادیث زیادی که مجموع آنها به حدّ تواتر می‌رسد، در این زمینه وارد شده است، و همگی گواهی می‌دهند که در روز رستاخیز برای افراد مؤمن گنهکار شفاعت وجود دارد، و در این مسأله تمام دانشمندان گذشته اسلام و کسانی که پس از آنها آمده اند اتفاق نظر دارند، جز گروه «خوارج و فرقه معتزله» که به آن اعتقاد ندارند و نکته انکار آنان این است، که تصور کرده اند افراد گنهکار در عذاب دوزخ مخلصند و جاودان هستند و بر این مطلب به آیه (فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ) (۱) استدلال کرده اند (۲) در حالی که این آیه، وجود شفاعت را نفی نمی‌کند، زیرا این آیه مربوط به مشرکان بوده و در حقّ بت پرستان نازل شده است و سخن ما درباره افراد با ایمانی است که دچار لغزش شده باشند.

اما نظریه کسانی که احادیث شفاعت را تأویل می‌کنند و می‌گویند مقصود این است که در اثر شفاعت، رتبه افراد پاکدامن بالا می‌رود نه این که گنهکار از عذاب خلاص گردد، بسیار بی‌اساس است، زیرا آیات قرآن و احادیث اسلامی با صراحت هر چه تمامتر عقیده این دو گروه را رد کرده است. (۳)

۷. «امام ابو حفص عمر بن محمد نسفی» (متوفای سال ۵۳۷) می‌نویسد:

شفاعت برای پیامبران، و مردان نیکوکار در روز رستاخیز قطعی است و این مطلب در دین مقدس اسلام به طور مستفیض ثابت شده است. (۴)

ص : ۱۹۰

۱- [۱] مدّثر/۴۸.

۲- [۲] در بحث قرآنی شفاعت، پیرامون مفاد و هدف این آیه توضیح داده خواهد شد.

۳- [۳] شرح صحیح مسلم: ۲/۵۸ و بحار الأنوار: ۸/۶۲.

۴- [۴] العقائد النسفیة، ص ۱۴۸، ط افسر بغداد.

۸. «سعد الدین تفتازانی» (متوفای سال ۷۹۱) که شرحی بر این کتاب نوشته است متن را تصدیق و شرح کرده است.

۹. «ابوعلی محمد بن احمد فتال نیشابوری» در کتاب «روضه الواعظین» پس از نقل قسمتی از آیات و روایات شفاعت می نویسد:

در میان مسلمانان اختلافی نیست که شفاعت از اصول مسلم اسلام است چیزی که هست پیروان مکتب «وعیدیه»^(۱) می گویند: نتیجه شفاعت، افزایش پاداش و ترفیع درجه است ولی دیگران آن را به معنی نجات بندگان گنهکار از عذاب تفسیر نموده اند.

سپس وی به رد نظریه نخست پرداخته و بحث را به پایان رسانیده است.^(۲)

۱۰. «احمد بن الحسن الرصاص» (متوفای حدود ۶۰۰) مؤلف کتاب «مصباح العلوم»^(۳) (که در بیان عقاید زیدیه تألیف شده است) چنین می نویسد: شفاعت پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) در روز رستاخیز از امور قطعی غیر قابل انکار است.

۱۱. «فخر رازی» می گوید:

امت اسلامی اتفاق نظر دارند که پیامبر اسلام روز رستاخیز حق شفاعت دارد.

گروه معتزله شفاعت را جور دیگر تفسیر نموده می گویند: مقصود از شفاعت پیامبر در این روز آن است که شفاعت وی سبب می شود که پاداش نیکوکاران بالا برود نه این که گنهکاران را از عذاب برهاند.

ص : ۱۹۱

۱- [۱] مقصود «معتزله» است.

۲- [۲] روضه الواعظین، ص ۴۰۵.

۳- [۳] معروف به (ثلاثین) از انتشارات دانشگاه عربی بیروت با مقدمه دکتر محمد عبدالسلام کفافی استاد ادبیات اسلامی در دانشگاه قاهره، چاپ ۱۹۷۱.

ولی حق همان است که تمام طوایف اسلامی (جز این طایفه) آن را می گویند و معنی شفاعت پیامبر این است که گنهکاران را از عذاب دوزخ می رهاند تا وارد آتش نشوند و آنها هم که در آن می سوزند، در پرتو شفاعت پیامبر از آتش دوزخ خارج شده وارد بهشت می شوند.

همچنان که همه مسلمانان اتفاق نظر دارند که شفاعت از آن مؤمن است و گروه کافر برای شفاعت شایستگی ندارند. (۱)

۱۲. مرحوم «خواجه نصیر طوسی» می گوید:

عقیده به شفاعت از عقاید صحیح اسلامی است، خواه به منظور افزایش پاداش باشد و خواه برای اسقاط کیفر. (۲)

۱۳. «علامه حلی» می گوید: علمای اسلام اتفاق نظر دارند که پیامبر اسلام در روز رستاخیز حق شفاعت دارد و آیه زیر گواه بر شفاعت او است:

(...عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا). (۳)

«امید است که پروردگارت تو را به مقام پسندیده ای برساند».

مفسران، این آیه را شفاعت تفسیر نموده اند و در معنی شفاعت دو نظر وجود دارد:

گروهی می گویند هدف از شفاعت افزایش پاداش برای افراد با ایمان است ولی گروه دیگر می گویند هدف از آن نجات گنهکاران از عذاب است و قول حق همین است.

سپس وی با حدیث معروفی که محدثان اسلامی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل

ص : ۱۹۲

۱- [۱] تفسیر مفاتیح الغیب: ۳/۶۳؛ تفسیر آیه ۱۲۳ سوره بقره.

۲- [۲] کشف المراد، ط صیدا، ص ۲۶۲.

۳- [۳] اسراء/۷۹.

کرده اند، استدلال می کند و می گوید: این حدیث از احادیث مشهوری است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده:

«إِدْخَرْتُ شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي».

«من شفاعت خود را برای مرتکبان گناهان بزرگ از امت خویش ذخیره کرده ام».(۱)

۱۴. «ابن تیمیه حرانی دمشقی»(۲) می گوید: پیامبر اسلام دارای سه نوع شفاعت است و پس از بیان دو نوع شفاعت می گوید:

شفاعت سوم این که: پیامبر درباره کسانی که مستحق عذابند، شفاعت می کند، نه تنها او بلکه تمام پیامبران و «صدیقین» و غیر آنان نیز درباره گناهکاران شفاعت می کنند تا معذب نشوند و اگر وارد دوزخ شده اند، از آن

ص : ۱۹۳

۱- [۱] کشف المراد، ص ۲۶۲، چاپ صیدا.

۲- [۲] تقی الدین ابو العباس احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام بن تیمیه حرانی دمشقی (متوفای سال ۷۲۷ هجری قمری) وی در بسیاری از اصول و فروع اسلام با مشاهیر علمای اهل تسنن مخالفت نموده است که از آن جمله می توان مسایل زیر را نام برد: ۱- خداوند جسم است.

سپس می گوید: تفصیل این مطالب در کتابهای آسمانی و احادیثی که از پیامبران و بالأخص پیامبر اسلام رسیده است وارد شده است. (۱)

او نه تنها در این رساله بلکه در رساله دیگر خود «الاستغاثه» به صحت شفاعت تصریح کرده و معتزله و خوارج را که منکر شفاعت به معنی معروف شده اند گمراه و بدعت گذار، معرفی می کند و می گوید: شفاعت به طور تواتر و از طریق اجماع ثابت شده و کسانی که پس از اقامه دلیل، چنین موضعی را انکار کنند کافر می شوند. (۲)

با این که «ابن تیمیه» نخستین فردی است که بذر مذهبی را که بعدها به «وهابیگری» معروف شد، در جامعه اسلامی پاشیده است اما در این دو کتاب به وجود شفاعت به طور صریح اقرار کرده و منکر آن را کافر شمرده است.

۱۵. «محمد بن عبدالوهاب» (۳) مؤسس فرقه «وهابی» است که برخی او را از منکران شفاعت پنداشته اند ولی حقیقت بر خلاف این است، زیرا وی با تمام انحرافات که در مسائل مربوط به «ولایت» دارد هرگز منکر شفاعت نیست

ص : ۱۹۴

۱- [۱] الرسائل الکبری: ۱، رساله عقیده واسطیه، ص ۴۰۷؛ این رساله از میان رسائل وی مستقلاً نیز در بیروت چاپ شده به ص ۷۶ مراجعه شود.

۲- [۲] الرسائل الکبری، رساله الاستغاثه: ۱/۴۸۱.

۳- [۳] محمد بن عبدالوهاب، در سال ۱۱۱۵ هجری قمری در «نجد» دیده به جهان گشود و در سال ۱۲۰۶ دیده از جهان پوشید. وی به عقیده برخی نخستین مروج مذهب «سلفیه» پس از ابن تیمیه است و در حقیقت مکتب وی پرتوی از سخنان او می باشد. از این جهت شایسته دیدیم که نظر وی را درباره شفاعت پس از نقل سخنان «ابن تیمیه» یادآور شویم هر چند از نظر زمان، وی از علمای اواخر قرن دوازده، و اوایل سیزده به شمار می رود. برای آگاهی از شرح حال او به کتاب «الاعلام» تألیف زرکلی: ۷/۱۳۷ و ۱۳۸ و «معجم المؤلفین» نگارش عمر رضا کحاله: ۲/۲۶۹ مراجعه فرمایید.

و آن را از اصول مسلم اسلامی می داند، اینک نمونه هایی از سخنان او:

«طبق روایات اسلامی، پیامبر اسلام و همچنین پیامبران دیگر و فرشتگان و اولیا و کودکان، روز رستاخیز شفاعت می کنند و وظیفه ما این است که شفاعت را از مالک واقعی و اذن دهنده شفاعت که خدا است، بخواهیم و چنین بگوییم:

پروردگارا! شفاعت پیامبر را درباره ما در روز بازپسین بپذیر، بارالها! شفاعت بندگان صالح و فرشتگان را در حق ما قبول بفرما و....

و هرگز حق نداریم که به طور مستقیم از رسول خدا و یا ولی الهی بخواهیم که در حق ما شفاعت نماید، زیرا آنان بدون اذن خداوند قدرت شفاعت ندارند و هرگاه غیر مقدوری را از آنان بخواهیم در این صورت برای خدا شریک قرار داده ایم» (۱).

و نیز می گوید: «از امور مسلم در آخرت شفاعت است و بر هر مسلمانی لازم است که به شفاعت پیامبر و دیگر شفیعان ایمان داشته باشد و... ولی وظیفه ما این است چشم امید به خدا بدوزیم و از خداوند بخواهیم که شفاعت پیامبر خود را در حق ما بپذیرد» (۲).

وی در رساله ای که به عنوان تعلیم مناظره به پیروان خود نوشته است می گوید: «هرگاه پرسند که آیا شما شفاعت پیامبر را انکار می کنید؟ و از آن دوری می جوئید؟ در جواب آنان بگو: هرگز شفاعت او را انکار نمی کنیم بلکه او شفاعت کننده ای است که شفاعت وی پذیرفته می شود، و امید به شفاعت او داریم و باید بدانیم که زمام شفاعت در دست خدا و همگی مربوط به

ص: ۱۹۵

۱- [۱] الهدیه السنیه، الرساله الثانیه، ص ۴۲؛ کشف الارتیاب، ص ۲۳۹.

۲- [۲] الهدیه السنیه، الرساله الاولی؛ کشف الارتیاب، ص ۲۴۰.

پروردگار است و هیچ کس بدون اذن او نمی تواند شفاعت کند، پیامبر و دیگران نیز پس از اذن خدا شفاعت می کنند، اکنون که با مرکز شفاعت آشنا شدیم باید چنین بگوییم: پروردگارا! ما را از شفاعت پیامبر محروم مفرما، بارالها! شفاعت او را در حق ما بپذیر» (۱).

دقت در این سخنان به خوبی ثابت می کند که بر خلاف آنچه از این گروه نقل می گردد آنان هرگز منکر شفاعت نبوده اند بلکه آن را به عنوان یک اصل مسلم اسلامی می پذیرند.

منتها تفاوتی که این فرقه با دیگر فرقه های اسلام دارند این است که می گویند باید شفاعت را از خدا خواست، و از او طلب نمود که شفاعت شفیعان را در حق ما بپذیرد و حق نداریم که مستقیماً از خود شفیعان، بطلبیم.

خلاصه، اصل وجود شفاعت بحثی است و درخواست شفاعت از شفیعان بحثی دیگر، آنان اولی را پذیرفته اند و دومی را به خاطر تصور شرک، باطل می دانند و چون بحث ما فعلاً پیرامون اصل شفاعت است آنان را جزء موافقان می شماریم و به خواست خدا، پیرامون مطلب دوم در یکی از فصول این کتاب به بحث خواهیم پرداخت.

۱۶. «فاضل مقصداد» در شرح نهج المسترشدین می نویسد: پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) در حق افراد گنهکار شفاعت خواهد کرد و این مطلب به دلایل زیر ثابت شده است:

۱. اتفاق مسلمانان بر شفاعت پیامبر.

۲. خداوند به پیامبر دستور می دهد که در حق افراد گنهکار طلب

ص: ۱۹۶

آمزش کند ، چنان که می فرماید:

...وَأَسْتَغْفِرُكَ لِدُنْيِكَ وَاللُّمُومِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ (۱).

«درباره گناهان خود و مردان و زنان با ایمان طلب آمزش بنما» (۲).

۱۷. «علاء الدین معروف به ملا علی قوشچی» (متوفای ۸۷۹) که از دانشمندان بزرگ علم کلام در نزد اهل تسنن است، در شرح تجرید خود می نویسد: مسلمانان شفاعت را به عنوان یک اصل مسلم پذیرفته اند و درباره آن اختلاف ندارند و مفسران می گویند که مراد از «مقام محمود» (مقام پسندیده) در آیه همان شفاعت پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) است.

وی سپس رشته بحث را به تحقیق درباره معنی شفاعت کشیده و نظریه معتزله و دیگر علمای اسلام را به روشنی بیان کرده است (۳).

۱۸. «محقق دوانی» در شرح معروف خود می نویسد: (۴)

شفاعت برای دفع عذاب و بالا بردن درجه برای آن گروهی که خدا اذن دهد ثابت و محقق است مانند پیامبران و افراد با ایمان چنان که خداوند می فرماید:

(يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا) (۵).

۱۹. «شعرانی» می گوید:

محمد (صلی الله علیه و آله) نخستین فردی است که روز قیامت شفاعت می کند و

ص : ۱۹۷

۱- [۱] محمّد/۱۹.

۲- [۲] ارشاد الطالین، ص ۲۰۶ و در کتاب شرح باب حادی عشر، ص ۶۲ و ۶۱ که یکی دیگر از کتاب های کلامی فاضل مقداد است، به طور مشروح بحث کرده است.

۳- [۳] شرح تجرید، چاپ تبریز، ص ۵۰۱.

۴- [۴] شرح جلال الدین: ۲/۲۷۰.

۵- [۵] طه/۱۰۹.

شفاعت او پذیرفته می شود و هیچ کس بر او در شفاعت سبقت نمی جوید.

وی سپس از جلال الدین سیوطی نقل می کند که پیامبر دارای هشت نوع شفاعت است. (۱)

۲۰. «شیخ الاسلام علامه شهیر مرحوم محمد باقر، معروف به مجلسی» (متوفای سال ۱۱۱۰) که در گردآوری اخبار پیشوایان شیعه به حق، رنج توانفرسایی کشیده، و در حلّ مشکلات اخبار، موفقیت کامل به دست آورده است، از جمله کسانی است که در کتاب های خویش مخصوصاً حقّ الیقین و بحار الانوار (۲) از نظر نقل اخبار مربوط به شفاعت، حقّ کلام را ادا نموده است.

۲۱. «سید شبر» می گوید: در میان مسلمانان اختلافی نیست که پیامبر اسلام درباره امت خویش بلکه امت های گذشته شفاعت خواهد کرد و این مطالب از ضروریات دین اسلام است و اگر اختلافی باشد در معنی شفاعت است. دانشمندان شیعه و اکثر علمای اهل تسنن می گویند شفاعت هم به خاطر افزایش پاداش و ترفیع درجه انجام می گیرد، و هم به خاطر نجات گنهکاران از عذاب.

ولی فرقه «خوارج و معتزله» آن را به صورت نخست منحصر کرده اند که دلایل عقلی و نقلی بر خلاف آن گواهی می دهند.

۲۲. «محمد عبده» که از دانشمندان عصر اخیر و از نوپردازان جامعه مصری است شفاعت را به عنوان یک اصل مسلم پذیرفته و می نویسد:

آیات و روایاتی که درباره شفاعت وارد شده از آیات متشابه است و روش

ص : ۱۹۸

۱- [۱] الیواقیت والجواهر فی بیان عقائد الأكابر، تألیف عبدالوهاب شعرانی: ۲/۱۷۰.

۲- [۲] حقّ الیقین، ص ۴۷۳، چاپ انتشارات جاویدان و بحار الأنوار: ۸/۲۹ _ ۶۳.

گذشتگان در این نوع مسائل این است که به آن ایمان بیاورند هر چند به کُنه و حقیقت آن واقف نباشند، در هر حال شفاعت امتیازی است که خداوند به برخی از بندگان خود می دهد و به طور مسلّم حقیقت شفاعت در آخرت با شفاعتی که در میان ما رواج دارد تفاوت کلی دارد.

بسیاری از علما حقیقت شفاعت را چنین تصویر می کنند که خدا دعای شفیع را در حقّ کسانی که مورد شفاعت قرار می گیرند می پذیرد.

در صحیح بخاری و مسلم و دیگر جوامع، حدیثی وارد شده است که پیامبر گرامی در روز رستاخیز سر به سجده نهاده خدا را حمد و ثنا می گوید، در این موقع خطاب الهی به او می رسد: سر از سجده بردار و شفاعت بنما، و ما شفاعت تو را می پذیریم.

سپس می افزاید: حقیقت شفاعت این نیست که اراده ازلی خدا در پرتو شفاعت شفیع دگرگون گردد بلکه همان اراده ازلی، پس از دعای شفیع تنفیذ می شود. (۱)

۲۳. «سید رشیدرضا» نویسنده معروف مصری که از شاگردان مبرّز استاد عبده بود و درس استاد خود را پیرامون تفسیر قرآن در ۱۱ جلد به نام «تفسیر المنار» منتشر کرده است می گوید:

«ابن تیمیه» و دیگران نیز حقیقت شفاعت را چنین تفسیر نموده اند.

تصریحات دانشمندان اسلام بر این که شفاعت از اصول مسلم اسلام است بیش از آن است که در این رساله گردآوری گردد و همین اندازه حاکی است که تمام علمای اسلام به ثبوت شفاعت در روز بازپسین اعتقاد راسخ دارند و اگر اختلافی هست درباره فروع و شاخه های آن می باشد. (۲)

ص : ۱۹۹

۱- [۱] المنار: ۱/۳۰۷.

۲- [۲] همان مدرک.

مقصود از شفاعت این است که از خداوند برای مردم خیر طلب کنیم و در حقیقت شفاعت نوعی از دعای استجابت شده است.

بخش بزرگ این شفاعت مربوط به سرور ما پیامبر خدا است، او از خدا می خواهد که در میان مردم حکم و داوری کند تا از وحشت محشر کاسته شود، در این موقع خداوند دعای او را مستجاب می کند و همه خلایق به مقام بزرگ او غبطه می خورند و برتری او بر دیگران ثابت می گردد و این همان مقام بلند و پسندیده است که خداوند به وی وعده کرده است، آنجا که می فرماید:

(وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدُ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا). (۱)

«بخشی از شب را عبادت کن شاید خداوند تو را بر مقام پسندیده ای برانگیزد».

سپس استاد به برخی از روایات شفاعت و شروط پذیرفته شدن آن می پردازد و بحث را به پایان می رساند. (۲)

۲۵. «دکتر سلیمان نیا» استاد فلسفه در دانشکده اصول دین، در تشریح نظرات «شیخ محمد عبده» می نویسد:

درباره کسانی که خداوند برای شفاعت، به آنان اذن داده (مانند پیامبران و مؤمنان) و می توانند برای نجات گنهکاران و بالا بردن درجه دیگران کوشش نمایند، قرآن مجید می فرماید:

(يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ...). (۳)

«در چنین روز شفاعت کسی نفعی نمی بخشد، مگر آن کس که از طرف خداوند مأذون

ص : ۲۰۰

۱- [۱] اسراء/۷۹.

۲- [۲] العقائد الإسلامية، ص ۲۷۳ و ۲۷۵ تألیف السید سابق، ط دار الكتاب العربی بیروت.

۳- [۳] طه/۱۰۹.

۲۶. «محمد الفقی» از علمای ازهر می نویسد:

درباره شفاعت از پیامبر گرامی روایات زیادی وارد شده است مخصوصاً هنگامی که توقف مردم در محشر به طول انجامد و غم و اندوه شدیدتر شود، وحشت همه را فرا می گیرد، روزی که زنان از کودکان شیرخوار خود غفلت میورزند، مردم سراغ پیامبران می روند و هر پیامبری جریان را به پیامبر بالاتر و با فضیلت تر از خود ارجاع می دهد، تا این که نوبت به پیامبر اسلام می رسد. وی سر بر سجده می نهد تا این که ندا می آید سر خود را بلند کن و شفاعت بنما، زیرا شفاعت تو پذیرفته می شود.

وی سپس اشعاری را که «سواد بن عازب» در محضر پیامبر سرود و از او شفاعت طلبید نقل می کند که ما به نقل دو بیت از آن اکتفا میورزیم:

«تو نخستین وسیله از پیامبران به سوی خدا هستی، ای فرزند مردان گرامی و پاک!».

«تو شفیع من باش در روزی که شفاعت هیچ کس سواد بن عازب را بی نیاز نمی سازد» (۲).

نغزش نابخشودنی

«محمد فرید وجدی» مؤلف «دائرة المعارف» که یکی از نویسندگان بزرگ مصری است و در طول عمر خود خدماتی به جهان اسلام انجام داده و

ص : ۲۰۱

۱- [۱] الشيخ محمد عبده بين الفلاسفة والكلاميين: ۲/۶۲۸.

۲- [۲] التوسل والزيارة في الشريعة الإسلامية، ص ۲۰۶، ط مصر ۱۳۸۸.

نوشته های او حاکی از عرق دینی و علاقه شدید او به اسلام می باشد (۱)، در نوشته های مربوط به ولایت، و مقامات پیشوایان بزرگ تحت تبلیغات و هابیگری قرار گرفته و از دید و هابیها به آنها نگریسته است. (۲)

از آن جمله موضوع «شفاعت» است که در «دایره المعارف» خود پیرامون آن به طور اجمال بحث کرده و اصلی را که علمای اسلام چهارده قرن آن را از اصول اسلام شمرده اند انکار نموده و می گوید:

«شفاعت این است که برخی از صالحان از خداوند بخواهند، که از تقصیر برخی از گنهکاران بگذرد، عقیده به چنین شفاعت، ضررهای زیادی به ادیان وارد کرده است و شفاعت به این معنی تحریفی است که کاهنان آن را به وجود آورده اند تا مقام و موقعیت خود را در نظر مردم تحکیم کنند و در حالی که اسلام آمد و عقاید ملت ها را محکم و استوار نمود و درباره شفاعت مورد اعتقاد آنان چنین گفت:

(...مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ...) (۳)

«کیست که نزد او (خدا) جز به اذن وی شفاعت کند».

و نیز فرمود:

(وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى).

«(۴) چقدر فرشتگانی در آسمانها هستند که شفاعت آنان سودی نمی بخشد مگر پس از اذن خدا درباره کسانی که خدا بخواهد و مورد رضایت او باشند».

ص : ۲۰۲

۱- [۱] از نوشته های ارزنده او سه کتاب زیر است. «الإسلام في عصر العلم» و «المرأه المسلمه في ردّ المرأه الجديده» و «علی اطلال المذهب المادی» که به صورت رد بر مادیگری نگارش یافته است.

۲- [۲] به دایره المعارف ماده شفع مراجعه شود، ج ۵، ص ۴۰۲، دایره المعارف وجدی.

۳- [۳] بقره/۲۵۵.

۴- [۴] نجم/۲۶.

هرگاه مسلمان بداند که شافع حقیقی خدا است و از دست دیگران کاری ساخته نیست طبعاً چهره از دیگران بر می تابد و رو به درگاه الهی می آورند، تا از هر نوع بت پرستی دور مانده و به توحید و یگانه پرستی نزدیک گردند.^(۱)

هرگز از یک دانشمند دینی که یک عمر در جامعه اسلامی در میان اساتید بزرگ «ازهر» زندگی کرده است انتظار نمی رود که درباره شفاعت که مورد اتفاق همه علمای اسلام بوده و آیات و احادیث فراوانی پیرامون آن وارد شده است، چنین داوری کند، با این همه سخن او خالی از ابهام نیست.

در آغاز سخن خود می خواهد اصل شفاعت را انکار کند، و آن را یک عقیده زیانبخش، ساخته و پرداخته فکر کاهنان معرفی کند.

ولی در پایان سخن می خواهد از نظریه وهابی گری پیروی کرده بگوید که باید از غیر خدا چشم بپوشیم و به او متوجه گردیم و از او شفاعت پیامبران را بخواهیم. از همه بدتر این که چنین عقیده را یک نوع بت پرستی معرفی کرده است که بخواست خدا در بحث های آینده بی پایگی آن را روشن خواهیم کرد.

این لغزش، مخصوص «فرید وجدی» نیست بلکه معاصر وی «طنطاوی» دانشمند معروف هنگامی که در تفسیر خود به نخستین آیه شفاعت می رسد، اعتراف می کند که شفاعت از اصول مسلم اسلام است و در این معنی میان معتزله و فلاسفه و دیگر فرقه های اسلامی تفاوتی نیست، و اگر اختلافی هست در مفاد و معنی آن است.

ولی از آنجا که نتوانسته شفاعت مورد اتفاق علمای اسلام را که همان وساطت صالحان در مغفرت و بخشودن گناهان است درست تجزیه و تحلیل نموده و خالی از ایراد تصور کند، برای شفاعت معنی دیگری تصور کرده که خلاصه آن این است که پیامبر با آوردن شریعت و آیین و کتاب آسمانی تمام

ص: ۲۰۳

۱- [۱] دایره المعارف: ۵/۴۰۳، چاپ مصر، سال ۱۳۸۶ ماده شفاعت.

مردم را به حق و حقیقت رهبری نموده است و کسانی که از او پیروی نمایند از عذاب و شکنجه ای اخروی رهایی پیدا می کنند و متخلفان از راه او وارد دوزخ می شوند بنابراین شفاعت پیامبر جز این نیست که در سایه رهبری او از عذاب الهی نجات یابیم و همچنین اعمال هر کس شفیع او است، زیرا در پرتو اعمال خود می تواند خویش را از قید عذاب برهاند. (۱)

یک چنین تفسیری برای شفاعت که شایسته است نام آن را «شفاعت رهبری» یا «شفاعت عمل» بنامیم، هر چند در جای خود صحیح و درست بوده و روایاتی در این مورد وارد شده است ولی هرگز ارتباطی به شفاعتی که مورد اتفاق جامعه اسلامی است ندارد و توضیح این قسمت را در آینده خواهید خواند.

هدف از نقل سخنان دانشمندان بزرگ این است که روشن شود، شفاعت یک اصل مسلم اسلامی است، و شک و تردید در آن، یک نوع تردید در مسایل روشن اسلامی می باشد.

البته کسانی که پیرامون شفاعت «چه از دانشمندان شیعه و چه از دانشمندان اهل سنت» سخن گفته اند بیش از آن است که نام، و سخنان همه آنان در این جا درج گردد. در میان علمای شیعه، مرحوم شیخ جواد بلاغی مؤلف «آلاء الرحمان فی تفسیر القرآن»، و مرحوم سید محسن عاملی مؤلف کتابهای «کشف الارتیاب فی شبهات محمد بن عبد الوهاب» و «الحصول المنیعه فیما آورده صاحب المنار علی الشیعه» بیش از دیگران در کتاب های یاد شده پیرامون شفاعت سخن گفته اند و ما برای پرهیز از اطاله سخن از نقل گفتار آنان خودداری نمودیم.

ص: ۲۰۴

آیات موضوع

۱. (وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ). (بقره/۴۸)
۲. (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةَ وَلَا شَفَاعَةَ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ). (بقره/۲۵۴)
۳. (...مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ...). (بقره/۲۵۵)
۴. (وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ). (انعام/۵۱)
۵. (...وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنتُمْ تَزْعُمُونَ). (انعام/۹۴)
۶. (...يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبَّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا

نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ). (اعراف/۵۳)

(وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يُأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى). (نجم/۲۶)

ترجمه آیات

۱. «از آن رو بترسید که کسی به جای کسی مجازات نمی گردد، نه شفاعت پذیرفته می شود، و نه غرامت و بدل قبول می گردد و آنان یاری نمی شوند».

۲. «ای افراد با ایمان از آنچه ما روزی شما کردیم، انفاق کنید، پیش از آن که روزی فرا رسد که در آن داد و ستد و پیوند دوستی و شفاعت وجود ندارد، و افراد کافر ستمگراند».

۳. «کیست که پیش او شفاعت کند جز به اذن او؟».

۴. «با این قرآن کسانی را که امید دارند به سوی پروردگار خود بازگردند، بیم بده، و نصیحت کن، زیرا برای آنان جز خدا حامی و شفیع نیست شاید آنان پرهیزکار گردند».

۵. «(به گروه بت پرست گفته می شود) چرا ما شفیعان شما را که آنها را شریکان «خدا» می پنداشتید، نمی بینیم، پیوندهای شما با آنها قطع شد و آنچه درباره این بت ها تصور می نمودید (شریکان خدا می دانستید) باطل گردید».

۶. «افرادی که روز رستاخیز را در گذشته فراموش کرده بودند به خود آمده می گویند: رسولان پروردگار ما آمدند آیا ما شفیعانی داریم که در حق ما شفاعت کنند یا ما را به دنیا بازگردانند تا این بار غیر آنچه را که عمل می کردیم عمل کنیم (آنان باید بدانند کار از کار گذشته) و ضرر کرده اند و خود را در معرض عذاب قرار داده اند و آنچه را که بر خدا افترا می بستند (بتها مقربان درگاه خداوند هستند) باطل از آب در آمد».

۷. «چقدر فرشتگانی در آسمانها هستند که شفاعت آنان درباره افراد سودی

نمی بخشد مگر آنکه خدا به هر کسی بخواهد اذن دهد و به شفاعت او راضی گردد».

تفسیر آیات

اشاره

بررسی گذشته ثابت نمود که اعتقاد به شفاعت و این که پیامبران و اولیا و صالحان در روز رستاخیز درباره کسانی که پیوند ایمانی خود را با خدا قطع ننموده و رابطه معنوی خود را با شفیعان درگاه الهی حفظ کرده اند، وساطت و شفاعت خواهند کرد، دارای آثار ارزنده تربیتی است و کاملاً جنبه سازندگی دارد و سبب می شود که گروهی از گنهکاران به راه اطاعت باز گردند.

این بحث زمینه را برای بررسی آیات شفاعت کاملاً آماده می سازد، از این جهت لازم است که مجموع آیات شفاعت یک به یک مورد بررسی قرار گیرد، و هدفگیری آیات روشن شود.

ماده «شفاعت» در قرآن با تمام مشتقات خود «سی بار» در سوره های مختلف و گوناگون به طور نفی و اثبات وارد شده است، که این خود حاکی از اهمیت موضوع می باشد.

نتیجه گیری صحیح از آیات شفاعت به این بستگی دارد که تمام آیات شفاعت به دقت مورد بررسی قرار گیرد و از مجموع، نتیجه واحدی که هدف همه آیات است گرفته شود.

بسیار خطا است که از میان این همه آیات مربوط به شفاعت، با یک آیه بر مدعای خویش استدلال کنیم، و از آیات دیگر چشم پوشیم، لغزشهایی که در اطراف شفاعت و یا دیگر مسایل عقیدتی وجود دارد، معلول یک چنین بررسی ناقص و ناروا است و این که آیه ای را بگیریم و از آیات دیگری که می توانند مفسر و قرینه مفاد همان آیه باشند، تغافل نموده و یا غفلت ورزیم،

ص: ۲۰۷

از روش تحقیق بدور است.

پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

«إِنَّ الْقُرْآنَ يَصْدَقُ بَعْضُهُ بَعْضًا».

«قرآن برخی برخی دیگر را تصدیق می کند».

امیر مؤمنان (علیه السلام) می فرماید:

«وینطق بعضه ببعض، ويشهد بعضه على بعض»^(۱).

«در کتاب خدا بعضی به کمک بعضی سخن می گوید و برخی از آن، بر برخی گواهی می دهد».

بنابراین هرگز نباید در اخذ نتیجه و تشریح هدف آیات مربوط به شفاعت، از آیات دیگر چشم پوشیم، زیرا ابهام و اجمال برخی از آیات به وسیله آیات دیگر، برطرف می گردد، و ما پیرامون این مطلب در مقدمه کتاب «مفاهیم القرآن»^(۲) به طور گسترده سخن گفته ایم.

از این جهت چاره ای جز این نیست که در توضیح آیات مربوط به موضوع شفاعت از این شیوه پیروی کنیم.

ص : ۲۰۸

۱- [۱] نهج البلاغه عبده: ۲/۲۳، خطبه ۱۲۹.

۲- [۲] مفاهیم القرآن، ص ۵۴.

گروه نخست

دسته ای از آیات، شفاعت را به طو ر مطلق نفی می کند و آن یک آیه بیش نیست آنجا که می فرماید:

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةَ وَلَا شَفَاعَةَ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ). (۱)

«ای افراد با ایمان از آنچه ما روزی شما کردیم، انفاق کنید، پیش از آن که روزی فرا رسد که در آن داد و ستد و پیوند دوستی و شفاعت وجود ندارد، و افراد کافر ستمگراند».

جمله (وَلَا شَفَاعَةَ) مستمسکی است برای کسانی که می خواهند «شفاعت» را ساخته و پرداخته افکار کاهنان بدانند، ولی با توجه به نکات زیر مفاد آیه روشن می گردد.

اولاً: توجه به یک آیه و چشم پوشی از آیات دیگر، نمی تواند مبنای صحیحی برای تفسیر قرآن باشد، زیرا همان طور که گفته شد مجموع آیات یک موضوع در قرآن، هدف واحدی را تعقیب می کنند و تا مجموع آیات در نظر گرفته نشود هرگز نمی توان مقصود نهایی قرآن را تعیین نمود.

مثلاً در همین مورد که قرآن به حسب ظاهر وجود شفاعت را در روز

ص : ۲۰۹

رستاخیز نفی می کند، بلافاصله در آیه بعدی که معروف به «آیه الکرسی» است به وجود شفیعیانی تصریح می کند که به اذن خداوند درباره گروهی شفاعت خواهند نمود چنان که می فرماید:

(...مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ...) [۱].

«کی است که پیش او شفاعت کند جز به اذن او؟».

با وجود چنین قرینه پیوسته به آیه، و با وجود قراین فراوانی که در آیات دیگر وجود دارد، باید گفت مفاد آیه غیر آن باشد که در وهله اول به نظر می رسد، یعنی مقصود نفی شفاعت های باطل است نه مطلق شفاعت.

ثانیاً: گواه بر این که مقصود نفی مطلق شفاعت نیست بلکه هدف نفی قسمتی از شفاعت (شفاعت باطل) است همان جمله (وَلَا حُلَّةَ) (دوستی نیست) می باشد.

زیرا ظاهر این جمله این است که پیوند دوستی همه افراد در روز رستاخیز از هم گسسته می شود، در صورتی که از آیه دیگر استفاده می شود که تنها پیوند دوستی افراد کافر از هم گسسته می گردد، اما پیوند دوستی افراد پرهیزکار به شکلی که در دنیا بوده باقی می ماند چنان که می فرماید:

(الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ) [۲].

«دوستان در روز بازپسین دشمنان یکدیگرند، مگر افراد پرهیزکار (که پیوند دوستی آنان باقی می ماند)».

هر چند ظاهر استثنا (إِلَّا الْمُتَّقِينَ) این است که پرهیزکاران دشمن یکدیگر نیستند، ولی پس از دقت استفاده می شود که نه تنها دشمن یکدیگر

[۱] بقره/۲۵۵.

[۲] زخرف/۶۷.

نیستند بلکه پیوند دوستی آنان باقی می ماند.

زیرا علت از هم گسستن پیوند دوستی گنهکاران و دشمن شدن آنان نسبت به یکدیگر، این است که دوستی آنان در این جهان مایه گمراهی یکدیگر بوده، بر عکس دوستی افراد پرهیزکار نه تنها مایه گمراهی نبوده بلکه مایه راهنمایی و وسیله موفقیت همدیگر محسوب می شده، با توجه به این اصل، می توان گفت که هدف آیه نه تنها بیان دشمن نبودن افراد پرهیزکار نسبت به یکدیگر است بلکه اشاره به بقای پیوند دوستی این گروه نیز می باشد.

خلاصه همان طور که نمی توان ظاهر جمله (ولا-خله) را گرفت و گفت در روز بازپسین پیوند دوستی تمام افراد اعم از پرهیزکار و غیر آنان از هم گسسته می شود، زیرا آیه دیگر به بقای برخی از پیوندها تصریح و یا اشاره می کند، همچنین نمی توان جمله (ولا شفاعه) را گواه بر نفی مطلق شفاعت گرفت، زیرا برخی از آیات، شفاعت را تحت شرایطی امضا و تصحیح می کنند.

ثالثاً: مقصود از انفاق در آیه همان ادای زکات است و در اهمیت این فریضه همین کافی است که ذیل آیه کسانی را که از دادن «زکات» خودداری می کنند کافر خوانده، می گوید:

(وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ) .

«افراد کافر ستمگراند».

هم چنانکه در آیه مربوط به فریضه حج چنین می فرماید:

(...وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ). [۱]

«هر کس کفر بورزد خداوند از همه جهانیان بی نیاز است».

[۱] آل عمران/۹۷.

ص : ۲۱۱

جمله (وَمَنْ كَفَرَ) به جای جمله «ومن لم یحج» قرار گرفته است و علت این که خداوند مطلب را با جمله (مَنْ كَفَرَ) ادا نموده این است که روشن سازد که ادای فریضه حج آن چنان اهمیت دارد که ترک آن، به منزله کفر به خدا تلقی می گردد. [۱]

با توجه به این مطلب می توان گفت: آیه ناظر به نفی شفاعت در مورد گروهی است که اصلاً ایمان نیاورده اند و اگر هم ایمان دارند ایمان آنان آنچنان ضعیف است که آنها را بر ادای یک چنین فریضه بزرگ اسلامی تحریک نمی کند و به طور مسلم هر دو دسته به حکم آیه از شفاعت محروم خواهند بود.

به خواست خداوند در بحث های آینده ثابت خواهیم نمود که شفاعت پیامبران و صالحان درباره آن گروهی است که برای شفاعت قابلیت و استعداد داشته باشند، و پیوند ایمانی خود را با خدا قطع نکرده و ارتباط معنوی آنان با عزیزان درگاه الهی باقی مانده باشد و گروهی که آیه از آنها نفی شفاعت می کند یا کافر و غیر مؤمن هستند و یا مسلمانند ولی زکات مال خود را نمی پردازند و این دو گروه شایسته شفاعت نیستند، و این، دلیل بر نفی شفاعت از دیگران نمی گردد.

گروه دوم

آیاتی است که شفاعت مورد نظر یهود را نفی می کند، زیرا آنان در باره شفاعت عقیده خاصی داشتند که هم اکنون توضیح داده می شود، آیات مربوط به این قسمت عبارتند از:

۱. (وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ

[۱] کشاف: ۱/۲۹۱.

ص: ۲۱۲

وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ). [۱]

«از آن روز بترسید که کسی به جای کسی مجازات نمی گردد، نه شفاعت پذیرفته می شود، و نه غرامت و بدل قبول می گردد و آنان یاری نمی شوند».

۲. (وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ). [۲]

این دو آیه به گواهی ما قبل و مابعد آنها، هر دو مربوط به نفی شفاعتی است که یهود درباره خویش معتقد بودند و جمله (واتقوا) در هر دو آیه خطاب به آنان است و آیه ما قبل هر دو، آیه زیر است:

(يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ). [۳]

«ای گروه بنی اسرائیل نعمت های مرا که بر شما ارزانی داشته ام به خاطر بیاورید، و من شما را بر جهانیان برتری داده ام».

در این صورت این دو آیه که پذیرفته شدن هر نوع شفاعت را نفی می کند، ناظر به شفاعتی است که فرزندان اسرائیل درباره خویش معتقد بودند، آنان می گفتند: ما فرزندان پیامبران هستیم و هر اندازه بار گناه ما سنگین باشد، پدران ما در حق ما شفاعت خواهند کرد.

اعتقاد به چنین شفاعتی بی قید و شرط، و این که دست فرزندان پیامبران در انجام هر نوع کار زشتی باز باشد، و انتساب آنان به خاندان رسالت کافی

[۱] بقره/۴۸.

[۲] بقره/۱۲۳.

[۳] بقره/۴۷ و ۱۲۲.

ص: ۲۱۳

است، که پدران آنها در باره آنها شفاعت کنند، شدیداً مورد انکار اسلام است، زیرا آیین اسلام ملاک و زیربنای نجات را ایمان و عمل صالح می داند، نه نسب و پیوند خویشاوندی.

از این جهت قرآن شفاعت مورد نظر آنان را نفی می کند و می فرماید:

(وَاتَّقُوا يَوْمًا... وَلَا يَقْبَلُ مِنْهَا... شَفَاعَةٌ...).

اصولاً ملت یهود خود را ملت برگزیده و رشته جداگانه بافته می اندیشیدند، و گوش همه جهانیان این جمله را از آنان شنیده است که ما امت برگزیده خدا هستیم. نه تنها آنان بلکه به نقل قرآن مسیحیان نیز چنین عقیده ای را درباره خود داشتند چنان که قرآن مجید می فرماید:

(وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ...).

«یهود و نصاری گفتند: که ما فرزندان و دوستان خدا هستیم».

آنان نجات در آخرت را از آن کسی می دانستند که به خاندان اسرائیل منتسب گردد، تو گویی انتساب به فامیل اسرائیل و یا انتساب به یکی از دو آیین هر چند عملی در کار نباشد، مایه نجات انسانها است تا آنجا که قرآن از آنان نقل می کند:

(وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى...).

«گفتند: که به بهشت جز یهودی یا مسیحی وارد نمی شود».

قرآن به طور آشکار با این فکر مبارزه می کند که انتساب به فامیل اسرائیل و یا انتساب به آیینی در نجات انسان کافی باشد بلکه مایه نجات را ایمان قلبی و تسلیم باطنی و عمل به آئین می داند و در بی پایگی انتساب لفظی و فامیلی

[۱] مائده/۱۸.

[۲] بقره/۱۱۱.

چنین می فرماید:

(...تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ). (۱)

«این مطلب که بهشت تنها از آن یهودیان و مسیحیان (لفظی و اسمی است) آرزویی بیش نیست و اگر راست می گویند برای گفتار خود دلیلی بیاورند، بلکه بهشت از آن کسی است که با سراسر وجود خود تسلیم خدا باشد و عمل نیک انجام دهد، برای چنین فردی در پیشگاه خدا اجر و پاداش هست».

گستاخی آنان به جایی رسیده بود که با کمال بی شرمی می گفتند:

(وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا ...). (۲)

«می گفتند: ما جز چند روزی در آتش دوزخ نخواهیم سوخت تو گویی از خداوند برای این مطلب پیمانی گرفته اند».

این دو آیه درباره چنین ملت متکبر و خودخواه سخن می گوید و شفاعت مورد اعتقاد آنان را که هیچ قید و شرطی برای آن قائل نبودند، نفی می کند.

در این صورت، این دو آیه نمی تواند ناظر به شفاعتی باشد که خود قرآن و آیین اسلام آن را تحت شرایطی تصویب کرده و اعلام داشته است.

از این جهت هنگامی که بزرگان علم تفسیر به شرح این دو آیه می رسند می گویند: این دو آیه مربوط به نفی شفاعتی است که یهود درباره خود معتقد

ص : ۲۱۵

۱- [۱] بقره/۱۱۱ و ۱۱۲.

۲- [۲] بقره/۸۰.

بودند و می گفتند: پیامبرزاده ایم و در روز رستاخیز به همین جهت مورد شفاعت قرار خواهیم گرفت. (۱)

گروه سوم

آیاتی که صریحاً می گوید که روز رستاخیز برای گروه کافر، شفیع و شافعی وجود ندارد و یا شفاعت شافعان به حال آنان سودی نمی بخشد مانند:

۱. (...يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ). (۲)

«افرادی که روز رستاخیز را در گذشته فراموش کرده بودند به خود آمده می گویند: رسولان پروردگار ما آمدند آیا ما شفیعی داریم که در حق ما شفاعت کنند یا ما را به دنیا بازگردانند تا این بار غیر آنچه را که عمل می کردیم عمل کنیم (آنان باید بدانند کار از کار گذشته) و ضرر کرده اند و خود را در معرض عذاب قرار داده اند و آنچه را که بر خدا افترا می بستند (بتها مقربان درگاه خداوند هستند) باطل از آب درآمد».

طلب کنندگان شفاعت در این آیه، همان منکران روز رستاخیزند و جمله (قَدْ خَسِرُوا...) گواه بر این است که برای آنان شافعانی نیست و اگر شفیعی برای آنان بود هرگز صحیح نبود گفته شود که (...قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ...).

۲. (إِذْ نَسُوا يَوْمَئِذٍ رَبَّهُمْ وَأَضَلَّ أَعْيُنُهُمْ وَالْعُرْسِيَّ وَالْمُجْرِمُونَ * فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ * وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ). (۳)

ص : ۲۱۶

۱- [۱] کشاف: ۱/۲۱۵ و مجمع البیان: ۱/۱۰۳.

۲- [۲] اعراف/۵۳.

۳- [۳] شعراء/ ۹۸_ ۱۰۱.

«هنگامی که آنان با معبودهای خود به آتش افتادند، رو به معبودهای خود کرده می گویند: ما شما را در پرستش، با خداوند جهان، یکسان قرار دادیم، ما را گروه مجرمان گمراه کردند برای ما نه شافعی هست و نه دوست مهربانی».

۳. (وَكُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الدِّينِ * حَتَّىٰ أَتَانَا الْيَقِينُ * فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ). (۱)

«روز رستاخیز را انکار کردیم تا آن که برای ما یقین آمد، در این موقع شفاعت شافعان به حال آنان فایده ای نمی بخشد».

مفسران می گویند: مقصود از شافعان در آیه همان شافعان حقیقی هستند نه شافعان پنداری مانند بت، که گروه بت پرستان آنها را شافعان خویش می پنداشتند (چنان که در آیات مربوط به این گروه خواهیم گفت) و علت این که شفاعت آنان درباره این گروه سودی نمی بخشد این است که این افراد بر اثر کفر و انکار روز بازپسین و ارتکاب یک رشته جرایم بزرگ، و ترک فرایض چنان که در آیات قبل از دو آیه مورد بحث، تصریح شده است (۲) شایسته شفاعت نیستند، زیرا کوچک ترین ارتباط ایمانی با خدا نداشته و پیوند معنوی خود را با شافعان قطع کرده اند.

این افراد بر اثر دوری از تقوا و پاکی، هرگز به وسیله شفاعت پاک و طاهر نمی شوند، و بر اثر نداشتن قابلیت، شفاعت به حال آنان سودی نمی بخشد و به عبارت دیگر، شفاعت صالحان درباره افراد، منوط به اذن خدا و رضای او

ص : ۲۱۷

۱- [۱] مدثر/۴۶-۴۸.

۲- [۲] (ما سَلَكُكُمْ فِي سَقَرٍ * قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ * وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمِسْكِينَ * وَكُنَّا نَحُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ) مدثر/۴۲-۴۵.
«چه چیز شما را وارد دوزخ ساخت ، می گویند: نماز نمی گزاردیم، مستمندان را اطعام نمی کردیم، و در باطل فرو می رفتیم».

است و اذن خدا درباره گروهی است که با او ارتباط داشته باشند و مورد رضایت او قرار گیرند. البته احتمال دارد که مقصود از شافعان در آیه، شافعان پنداری آنان باشد، زیرا سیاق آیات می رساند که آنان بت پرست بوده و به روز رستاخیز ایمان نداشتند.

در هر حال شفاعت درباره این گروه مؤثر نمی گردد یا به خاطر نبودن لیاقت در مورد شفاعت و یا به علت نبودن شایستگی در شفیع های پنداری.

در هر صورت نبودن شفیع برای گروه کافر و منکران معاد در روز رستاخیز (همچنان که مفاد دو آیه نخست است) و یا سودمند واقع نشدن شفاعت شافعان در حق آنان (مفاد آیه سوم) منافاتی با ثبوت شفاعت درباره اهل ایمان ندارد.

گروه چهارم

آیاتی است که از شفیع بودن بتها انتقاد می کند.

مراجعه به آیات قرآن و تاریخ عرب جاهلی روشن می سازد که بت پرستان، بتهای چوبی و سنگی و فلزی را می پرستیدند و چنین می پنداشتند که با پرستش معبودهای مصنوعی، می توانند رضا و توجه آنان را به خود جلب نمایند تا در درگاه الهی شفیعان آنان باشند.

قرآن مجید به عناوین گوناگون نه تنها از عبادت و پرستش آنها نهی می کند، بلکه از شفیع بودن آنان شدیداً انتقاد می نماید، و توجه می دهد که این معبودهای ناچیز که مالک خیر و شر خویش نیستند، چگونه می توانند عذاب الهی را از دیگران دفع کنند. اینک این دسته از آیات:

۱. (...وَمَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ

لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ. (۱)

«به گروه بت پرست گفته می شود) چرا ما شفیعان شما را که آنها را شریکان «خدا» می پنداشتید ، نمی بینیم ، پیوندهای شما با آنها قطع شد و آنچه درباره این بت ها تصور می نمودید (شریکان خدا می دانستید) باطل گردید».

۲. (وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتُبْتُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ). (۲)

«موجوداتی را می پرستند که ضرر و سودی به آنها نمی رساند، و می گویند آنها شفیعان ما در پیشگاه خداوند می باشند بگو آیا خبر از چیزی می دهید که در آسمانها و زمین خدا از آن خبر ندارد، پیراسته است خدا از آنچه برای او شریک قرار می دهید».

۳. (وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاؤُا وَكَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ). (۳)

«روز رستاخیز) از میان بت هایی که می پرستیدند و شریک خداوند تصور می کردند، شفیعانی برای آنان نبود (آنان در آن روز) معبودن بودن آنها را انکار می نمایند».

۴. (أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أَوْ لَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئاً وَلَا يَعْقِلُونَ). (۴)

«بلکه آنان شفیعانی جز خدا اتخاذ نموده اند، بگو با این که آنها مالک چیزی نبوده و تعقلی ندارند(باز آنها را شفیع می پندارید)».

ص : ۲۱۹

۱- [۱] انعام/۹۴.

۲- [۲] یونس/۱۸.

۳- [۳] روم/۱۳.

۴- [۴] زمر/۴۳.

با توجه به متن این آیات، و قرآینی که در قبل و بعد آنها است، روشن می گردد که هدف همگی انتقاد از شفیع بودن بت ها می باشد، و مفاد آنها نفی شفاعت به طور مطلق نیست بلکه هدف، انتقاد از شفیع بودن بت ها است، زیرا این موجودات (که به تعبیر قرآن عقل و شعوری ندارند و مالک چیزی نیستند) چگونه می توانند از دیگری دفع ضرر کنند.

۵. (ءَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِي عَنْهُمْ شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً وَلَا يُنْقِذُونَ). (۱)

«آیا من جز خدا، خدایانی برای خود انتخاب کنم، در صورتی که هرگاه از طرف خدا ضرری (کیفر) متوجه من می گردد، شفاعت آنان سودی نبخشیده و مرا نجات نمی دهد».

گوینده این سخن طبق نقل مفسران، حبیب نجار است که به حمایت از رسولان عیسی برخاسته، و از توجه به بتها و اعتقاد به شفاعت آنها انتقاد می کند.

بنابراین مجموع آیات نفی کننده شفاعت در چهار گروه خلاصه می گردد. حضرت استاد علامه طباطبایی در مفاد آیه های نفی کننده شفاعت بیانی دارند، که خلاصه آن را در این جا می آوریم:

«اقوام گذشته، اعم از بت پرستها و غیر آنها، معتقد بودند که زندگی آخرت نیز یک نوع حیات دنیوی است که قانون اسباب و تأثیر و تأثرات مادی و طبیعی، عیناً در آن حکمفرماست، لذا انواع قربانیها و هدایا را به خدایان خود تقدیم می داشتند، تا از گناهان آنها صرفنظر کرده و یا در احتیاجات، آنها را کمک کنند، و یا آنها را وسیله شفاعت خود قرار می دادند و یا فداء و بدلی برای

ص : ۲۲۰

جرائم خود تهیه می کردند. و یا از اشخاص و اسلحه استمداد می جستند، تا آنجا که انواع زینت آلات و اسلحه را با مردگان خود دفن می کردند، به این خیال که در آخرت از آن استفاده کرده و یا به وسیله آن، از خود دفاع کنند، گاهی کار به اینجا می رسید که بعضی از کنیزان را برای مانوس شدن میت و یا بعضی از شجاعان زمینی را برای کمک وی، همراه او دفن می نمودند امروز هم در موزه ها در میان آثار مختلف زمینی، عتیقه های فراوانی یافت می شود که از آن دوران است.

در میان ملل مختلف اسلامی نیز عقاید گوناگونی شبیه این عقاید دیده می شود که به عنوان توارث از آن زمان باقیمانده، و چه بسا در طی دورانهای مختلف رنگهای تازه ای به خود گرفته است با این که قرآن تمام این آرای سست و عقاید غلط را باطل شمرده و صریحاً اعلام کرده است که:

(...وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ). (۱)

«در آن روز حکم و فرمان برای خداست».

و نیز فرموده:

(...وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ). (۲)

«عذاب را می بینند و اسباب بر آنها قطع خواهد شد».

(وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فَيَكُمْ شُرَكَاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنتُمْ تَزْعُمُونَ). (۳)

ص : ۲۲۱

۱- [۱] انفطار/۱۹.

۲- [۲] بقره/۱۶۶.

۳- [۳] انعام/۹۴.

«مسلماً فرد، فرد به سوی ما آمدید، همانطور که بار اول شما را آفریدیم و آنچه به شما داده بودیم پشت سر انداختید و شفیعانتان را که خیال می کردید شریک در (شفاعت یا خلقت) شما هستند با شما نمی بینیم، رابطه میان شما قطع شد و آنچه را خیال می کردید بر باد رفت.»

(هُنَالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ).

«(۱) در آنجا (قیامت) هر کس آنچه را پیش فرستاده آزمایش می کند و به سوی خداوند، مولای حقیقی خود بازگشت داده می شوند، و آنچه افترا می بستند از آنها گم و نابود می شود.»

و مانند این آیات که خداوند در طی آنها بیان کرده است که عالم آخرت از این اسباب دنیوی خالی و از ارتباطات طبیعی برکنار است، روی این اصل تمام آن عقاید و اوهام بطور اجمال باطل می شود. (۲)

قرآن در این آیات به طور اجمال مطلب را بیان کرده است ولی در آیات دیگر تفصیلاً به بیان مطلب پرداخته و یک یک آن عقاید را ابطال نموده و می فرماید:

(وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ). (۳)

«از روزی پرهیزید که کسی را، جای کسی نمی گیرند، و از او شفاعت پذیرفته

ص : ۲۲۲

۱- [۱] یونس / ۳۰.

۲- [۲] منظور این نیست که در آخرت علل به کلی از اثر می افتند و هیچگونه تأثیر و تأثری ندارند بلکه منظور این است که این اسبابی که در عالم دنیا وجود دارند، در آنجا از کار افتاده و به درد نمی خورد و این ترتیباتی که مردم برای رسیدن به منافع و فرار از مجازاتها می دهند در آنجا کوچک ترین اثری ندارد و به عبارت دیگر نظام در آنجا دیگری غیر از نظام دنیوی است.

۳- [۳] بقره / ۴۸.

نمی شود، و غرامتی از آن گرفته نشده و هرگز کمک کرده نمی شوند».

(...يَوْمَ لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا يُخَلَّ وَلَا شَفَاعَةٌ...) (۱).

«روزی که نه خرید و فروش در آن است و نه دوستی و نه شفاعت».

(يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَىٰ عَن مَوْلَىٰ شَيْئًا...) (۲).

«روزی که ابداً دوستی به درد دوست دیگر نمی خورد».

(يَوْمَ تُولُونَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ...) (۳).

«روزی که (به هر سو) فرار می کنید و هیچ پناهی از (عذاب) خدا نیست».

(مَا لَكُمْ لَا تَنَاصَرُونَ* بَلْ هُمْ الْيَوْمَ مُشْتَسِلِمُونَ) (۴).

«چرا از یکدیگر یاری نمی جوئید؟ ولی امروز آنها کاملاً تسلیم اند».

(وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتَتَّبِعُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ) (۵).

«چیزهایی را غیر از خدا می پرستند که نه به آنها ضرر می زند (که از زیان آن بترسند) و نه به آنها منفعت می رساند (که توقع نفع آن را داشته باشند) و می گویند اینها شفیعان ما در نزد خدا هستند، بگو: آیا شما می خواهید خدا را از چیزی که در تمام زمین و آسمانها علم به آن ندارد با خیر سازید خدا از شرک آنها منزّه و بالاتر است».

ص: ۲۲۳

۱- [۱] بقره/۲۵۴.

۲- [۲] دخان/۴۱.

۳- [۳] مؤمن/۳۳.

۴- [۴] صافات/۲۵ و ۲۶.

۵- [۵] یونس/۱۸.

(... ما لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ). (۱)

«برای ستمکاران خویشاوندی که به درد آنها بخورد و شفاعت کننده ای که شفاعتش قبول شود نخواهد بود».

(فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ * وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ). (۲)

«برای ما (گمراهان) هیچ شفاعت کننده و دوستی مهربان نیست».

و امثال این آیات که وقوع شفاعت مورد تخیل مردم آن زمان و تأثیر اسباب و وسایط را در قیامت نفی می کند» (۳).

ولی با این همه نفی و انکار، اسلام عقیده به شفاعت را، بسان برخی دیگر از عقاید پیشینیان اصلاح نموده در عین این که این گونه اعتقادات را به باد انتقاد گرفته، و نظام اخروی را غیر از نظام این جهان دانسته است اما اصل وجود شفاعت را انکار نکرده و آن را اصالتاً حق خدا دانسته و برای اولیای وی تحت شرایطی که مهم آنها، اذن الهی است، ثابت دانسته است.

در این موقع میان آیات نافی و مثبت کوچکترین اختلافی وجود ندارد، زیرا نافی ناظر بر رد عقاید بت پرستان و اقوامی مشابه آنها است ولی آیات مثبت شفاعت، ناظر به شفاعت صحیح است که مبتکر آن قرآن و شارح آن احادیث اسلامی است.

گروه پنجم

در این بخش به آیاتی برمی خوریم که شفاعت را مختص خدا می داند و می گوید: جزا دهنده و شفیعی نیست و شفاعت همگی مربوط به او است،

ص : ۲۲۴

۱- [۱] مؤمن / ۱۸.

۲- [۲] شعراء / ۱۰۰ و ۱۰۱.

۳- [۳] المیزان: ۱/۱۵۶ و ۱۵۷.

آیات این قسمت عبارتند از:

۱. (وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ). (۱)

«با این قرآن کسانی را که امید دارند به سوی پروردگار خود بازگردند، بیم بده، و نصیحت کن، زیرا برای آنان جز خدا حامی و شفیع نیست شاید آنان پرهیزکار گردند.»

۲. (وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَعَزَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَذَكَّرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ... (۲).

«با کسانی که دین خود را بازیچه خود قرار داده، و زندگی دنیا، آنان را فریفته است مجالست مکن، آنان را تذکر بده تا مبادا هر شخصی تسلیم نتیجه اعمال خود شود در حالی که برای او جز خدا حامی و شفیع نیست.»

۳. (اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ). (۳)

«خداوندی که آسمانها و زمین و آنچه را که در میان آنها قرار داد در شش دوره آفرید، سپس بر عرش قدرت مسلط گردید، برای شما جز خداوند حامی و شفیع نیست چرا متذکر نمی شوید؟»

۴. (قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ

ص : ۲۲۵

۱- [۱] انعام/۵۱.

۲- [۲] انعام/۷۰.

۳- [۳] سجده/۴.

«بگو: شفاعت همگی مال خدا است و او مالک آسمانها و زمین است سپس به سوی او باز می گردید».

این گروه از آیات به روشنی می رسانند که شفاعت از آن خدا است و همه اش در دست او است و کسی حق شفاعت ندارد.

افراد غیر وارد در مسایل مذهبی، با ملاحظه آیه اخیر (قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا...) : «بگو که شفاعت از آن خدا است» قدری درباره شفاعت تردید کرده و می گویند با وجود چنین انحصاری چگونه می توان گفت در روز رستاخیز غیر از خداوند شفیعانی نیز داریم.

پاسخ این گفتار روشن است، زیرا گذشته از تحقیقی که پیرامون آیات شفاعت و چگونگی دلالت آنها به عمل خواهیم آورد، ماقبل آیه گواه بر این است که هدف آیه کوبیدن پندار بت پرستان است که بت ها را شفیعان خود می دانستند، قرآن مجید برای ابطال این اندیشه می گوید: (...لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا) : «شفاعت از آن خدا است و بس، نه از آن بت ها». و هرگز آیه ناظر به شفاعت دیگر شفیعان مانند پیامبران و اولیا و صلحا، نیست، در این باره کافی است ماقبل آیه را ملاحظه بفرمایید، اینک متن آیه ماقبل:

(أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أَوْ لَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَقُولُونَ). (۲).

«یا این که غیر از خدا شفیعانی برای خود گرفته اند بگو هر چند آنها مالک چیزی نباشند و مطلبی را درک نکنند».

آنگاه در آیه بعدی می فرماید: (قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا...) «بگو: شفاعت از

آن خدا است».

با ملاحظه ماقبل آیه روشن می شود که نفی و اثبات در دو آیه، مربوط به خدا و بتها است که این حق را از بت ها سلب کرده و برای خدا ثابت می کند و هرگز آیه ناظر به دیگر شافعان نیست که در آیات قرآن پذیرفته شدن شفاعت آنان قطعی اعلام گردیده است.

گروه ششم

در این گروه به آیاتی برمی خوریم که با صراحت هر چه کاملتر، شفاعت غیر خدا را در محکمه الهی به عنوان یک اصل مسلم پذیرفته و غیر قابل رد می داند، هر چند آن را از نظر شفیع و شخصی که مورد شفاعت قرار می گیرد، محدود و مشروط معرفی می کند.

از نظر شفیع شرایطی دارد که شرط مهم آن این است که شفاعت باید به اذن خدا باشد و بدون اذن او هیچ گاه اثری نخواهد داشت.

از نظر مورد شفاعت نیز شرایطی دارد که به طور اجمال این است که شخصی که مورد شفاعت قرار می گیرد باید جلب رضایت خدا را بنماید. در این گروه از آیات، نام و خصوصیات شافعان مکتوم مانده و بیان نگردیده و تنها به ذکر صفات و شرایط پذیرفته شدن شفاعت آنها اکتفا شده است.

اینک متن آیات این گروه:

۱. (...مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ...). (۱)

«کیست که بدون اذن او شفاعت کند».

ص : ۲۲۷

ظاهر آیه این است که هیچ کس بدون اذن او شفاعت نخواهد کرد، ولی تلویحاً می‌رساند که در روز بازپسین شفیعانی هستند که به اذن او شفاعت می‌کنند.

۲. (...مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ...). (۱)

«شفیعی نیست مگر بعد از اذن او».

برخی این آیه را مربوط به شفاعت مورد بحث می‌دانند ولی در آینده خواهیم گفت ممکن است این آیه مربوط به شفاعت اصطلاحی نباشد.

۳. (لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا). (۲)

«هیچ یک از معبودهای آنان مالک شفاعت نمی‌گردد مگر آن که با خدا عهدی داشته باشد».

یعنی تنها گروهی می‌توانند شفاعت نمایند که خداوند به آنها قول شفاعت داده و با خدا چنین عهدی داشته باشند، و خدا از میان معبودهای باطل آنان، تنها به آن گروه وعده شفاعت داده که به وحدانیت خدا و یگانگی معبود گواهی دهند چنان که توضیح آن در ششمین آیه این بخش خواهد آمد.

۴. (يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَانُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا). (۳)

«در روز رستاخیز شفاعت کسی درباره کسی مفید واقع نمی‌شود مگر شفاعت کسی که خدا به او اذن دهد و به گفتار او راضی گردد» (سخنی نگویید که خشم خدا

ص : ۲۲۸

۱- [۱] یونس/۳.

۲- [۲] مریم/۸۷، مقصود از (لَا يَمْلِكُونَ) همان معبودهای باطل است که در آیه ۸۱ همین سوره (وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً...) وارد شده است.

۳- [۳] طه/۱۰۹.

را برانگیزد)».

۵. (وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ... (۱).

«شفاعت کسی سودی نمی بخشد مگر شفاعت آن کس که خدا به او اذن دهد».

۶. (وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ) (۲).

«کسانی که جز خدا مورد پرستش واقع می شوند (مانند بتها و ملائکه و مسیح) هرگز مالک شفاعت نمی شوند، مگر آن گروه که به حق گواهی دهند و از صمیم دل به آن عالم باشند».

جمله (وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ...) حاکی است که تمام معبودهای جهان اعم از فرشته و انسان و...، مالک شفاعت نمی باشند و توانایی بر آن کار ندارند.

جمله (...إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ...) گروهی را استثنا می کند و آنها کسانی هستند که به «حق» که همان توحید و یگانگی خدا است گواهی دهند، و معترف باشند که خداوند جهان یکی است مانند فرشتگان و پیامبرانی مانند مسیح که معبود گروهی می باشند اما خود بر بندگی خویش و وحدانیت معبود حقیقی گواهی می دهند.

در این صورت یکی از شرایط پذیرفته شدن شفاعت این است که شفیع بر یگانگی خدا گواهی دهد.

هرگاه گواهی به توحید خدا، شرط پذیرفته شدن شفاعت شفیع باشد،

ص : ۲۲۹

۱- [۱] سبأ/۲۳.

۲- [۲] زخرف/۸۶... ضمیر متصل (یدعون) حذف شده است و تقدیر کلام چنین است: «یدعونهم».

قطعاً مورد شفاعت نیز باید دارای چنین شرطی باشد. دقت در این آیات ما را به نکات زیر رهبری می کند:

۱. گروهی که در روز رستاخیز به طور قطع و یقین تحت شرایطی شفاعت خواهند نمود در این آیات از نام و نشان آنان گفتگویی به میان نیامده است.

۲. یکی از شرایط نفوذ شفاعت، اذن الهی است چنان که لفظ (إِلَّا بِإِذْنِهِ) و مانند آن بر این گواهی می دهند.

۳. به یگانگی خدا گواهی دهد چنان که از جمله (إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ) برمی آید. (۱)

۴. درخواست شفاعت آمیخته به سخنی که خشم خدا را برمی انگیزد نباشد چنان که می فرماید: (وَرَضِيَ لَه قَوْلًا) و شاید مقصود این است که درباره افرادی درخواست شفاعت نکند که هرگز شایستگی شفاعت را ندارند.

۵. پیمان شفاعت با خداوند داشته باشند چنان که جمله (إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا) این حقیقت را می رساند.

سؤال

در اینجا این سؤال پیش می آید که آیا مضمون این آیات که برای گروهی در روز رستاخیز تحت شرایطی حق شفاعت قائل شده است با آیات گروه پیش که شفاعت را حق مختص خدا می داند، منافات و تضادی ندارند؟!

ص : ۲۳۰

۱- [۱] مقصود از حق، یا اعتقاد به وجود خدا و یا گواهی به صفات او است که مهم آنها مسأله توحید و یکتایی است.

هرگز میان این دو گروه کوچکترین اختلافی وجود ندارد، زیرا اگر شفاعت این گروه منوط به اذن خدای بزرگ نبود و در کار خود استقلال داشتند، در این صورت جا داشت که چنین اندیشه ای به مغز ما خطور کند، ولی اگر آنان مجریان اوامر و مظهر اراده حکیمانه خدا باشند، در این صورت نه تنها شفاعت آنان، با اختصاص شفاعت به خدا منافاتی ندارد بلکه تصدیق کننده آیات پیش خواهند بود.

و به عبارت دیگر شفاعت حقّ مطلق خدا است و غیر او همگی بندگان خدا هستند، ولی گاهی خداوند به اولیایی از بندگان خود اجازه می دهد که از این حق استفاده کنند آن هم برای یکی از دو جهت زیر:

۱. همانطور که رحمت الهی اعم از مادی و معنوی در این جهان از طریق یک سلسله اسباب به ما می رسد مثلاً پیامبرانی را بر می انگیزد که راه سعادت و خوشبختی را به ما بنمایانند، و آفتابی می آفریند که با ریختن اشعه حیات بخش خویش، به گیاهان و جانداران زندگی و نیرو بخشد، همچنین مغفرت و آمرزش او نیز که بزرگترین فیض الهی است در آن جهان از طریق اسبابی که خود برمی انگیزد به ما می رسد و در حقیقت اولیای الهی سبب می باشند و مؤثر خود او است.

۲. خدا، با دادن مقام شفاعت به اولیای خود، خواسته است از آنان تجلیل شایسته ای بنماید و قرب و ارزش وجودی آنان را برای ما معرفی کند، از این جهت به آنان اجازه داده است که در موارد خاصی دست به شفاعت بزنند، مشابه این نوع سخن که چیزی، مختص خدا باشد، و در عین حال برخی از بندگان به اذن او همان کار را انجام دهند، در قرآن فراوان است. قرآن مجید با

صراحت هر چه کاملتر می فرماید:

(۱) قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ... (۱).

«بگو غیب آسمانها و زمین را جز خدا کسی نمی داند».

در برابر این گروه از آیات، آیاتی داریم که آشکارا می رساند که خدا پیامبران خود را بر امور پنهانی آگاه می سازد مانند:

(...وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ)
(۲)

«هرگز خداوند شماها را بر غیب مسلط نمی سازد، ولی هر فردی از پیامبران را بخواهد، غیب را به او می آموزد پس به خدا و پیامبر او ایمان بیاورید. اگر مؤمن و پرهیزکار باشید برای شما پاداش بزرگی است».

این نوع اطلاع پیامبران از امور پنهانی با توجه به این که علم پیامبران پرتوی از علم و اطلاع او است، منافاتی با مختص بودن علم غیب به خدا ندارد، زیرا علم گروه دوم مکتسب از اولی است.

درباره شفاعت نیز مطلب از همین قرار است، آیاتی که صریحاً می رسانند که گروهی به اذن الهی شفاعت خواهند کرد، شفاعت این گروه را از دو نظر محدود ساخته است.

اولاً: بدون اذن الهی چنین کاری از آنان ساخته نیست و تا اراده حکیمانه خداوند بر شفاعت آنان تعلق نگیرد، نمی توانند شفاعت کنند.

استاد عالیقدر علامه طباطبایی درباره نسبت این دو نوع آیات که یکی شفاعت را مخصوص خدا دانسته و دیگری به غیر او به اذن وی نسبت می دهد

ص : ۲۳۲

۱- [۱] نمل/۶۵.

۲- [۲] آل عمران/۱۷۹ و آیات دیگری نیز در این زمینه وارد شده است.

بیانی دارد که از نظر خوانندگان می گذرد.

«بعضی از این آیات دلالت دارد که شفاعت مخصوص خدا است و بعضی دیگر مقام شفاعت را به غیر خدا یعنی کسانی که به اذن و رضایت او شفاعت کنند تعمیم داده است و در هر حال اصل موضوع را بدون اشکال ثابت می کند، منتها در بعضی، آن را به عنوان اصالت مخصوص خداوند معرفی کرده، و در پاره ای در مورد غیر خدا با اجازه و رضایت او نیز اثبات نموده است و از طرفی همانطور که دانستیم موضوع شفاعت در عده ای از آیات نفی شده، بنابراین نسبت دو دسته از آیات (آیات نفی کننده و اثبات کننده) به یکدیگر، مانند آیات نفی کننده علم غیب است از غیر خدا، نسبت به آیاتی که علم غیب را به عنوان اصلی برای خدا و به رضایت او برای غیر خدا ثابت می کند.

نظیر این آیات، آیات دیگری است که درباره آفرینش و میراندن و روزی دادن و تأثیر و حکم و فرمانروایی گفت و گو می کنند، چه، طبق اسلوبی که قرآن دارد، ابتدا هر نوع کمالی را از غیر خدا نفی کرده سپس آن را برای خدا به عنوان استقلال و برای غیر خدا به اذن و خواست او اثبات می کند، و در حقیقت می فهماند که غیر خداوند هر کسی کمالی دارد از خود او نیست، بلکه خدا به او عطا کرده است.

حتی این که از پاره ای از آیات استفاده می شود که در مواردی هم که خدا حکم و قضای حتمی و لازم کرده است، باز منوط به این نوع مشیت و خواست او است و چنان نیست که زمام آن از اختیار او بیرون رفته باشد مانند این آیه زیر:

(فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ * خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا

يُرِيدُ*وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُودٍ). (۱)

«شقاوتمندان در آتشند، و ناله می کشند، و مادامی که آسمانها و زمین برقرار است در آتش خواهند بود مگر آن که پروردگار تو بخواهد، پروردگارت هر چه بخواهد انجام می دهد و اما سعادت‌مندان در بهشت هستند و مادامی که آسمانها و زمین برقرار است در آنند مگر آن که پروردگارت بخواهد، بخششی هست قطع نشدنی».

همانطور که ملاحظه می کنید خداوند در این آیه خلود و ماندن همیشگی را در بهشت و دوزخ، معلق بر مشیت و اراده خود کرده است، این موضوع مخصوصاً در مورد خلود در بهشت که صریحاً فرموده: (عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُودٍ) دلالت بر این دارد که حکم خدا بر خلود، کار را از دست او بیرون نمی برد و لطمه ای به فرمانروایی و مالکیت مطلقه او نمی زند همچنان که جمله (إِنَّ رَبَّكَ فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ) نیز در همین آیه این مطلب را تأکید می کند خلاصه این که اگر چیزی را نبخشد برای این است که می خواهد آن را برای خود نگهداری کند.

از این بیانات روشن می شود که منظور از آیات نفی کننده شفاعت این است که کسی به عنوان استقلال چنین حقی را ندارد و منظور از آیات اثبات کننده شفاعت این است که اصلاً و ذاتاً شفاعت برای خداست و برای غیر خدا به اذن و تملیک اوست یعنی این مقام ممکن است برای غیر باشد اما به اذن و اجازه او». (۲)

ثانیاً: شفاعت آنان از نظر مورد نیز محدود است، زیرا تنها در حق افرادی شفاعت می کنند که مورد رضای خدا باشند چنان که آیه (...وَلَا

ص : ۲۳۴

۱- [۱] هود/۱۰۶_۱۰۸.

۲- [۲] تفسیر المیزان: ۱۵۸/۱ و ۱۵۹.

يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى... (۱) بر این معنی گواهی می دهد.

در پایان از یادآوری دو نکته ناگزیریم:

۱. برخی از مفسران اسلامی «الّا»های واقع در آیه های زیر را به نحو دیگر تفسیر کرده اند:

(وَلَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا) .

(يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا) .

(وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ) .

توضیح این که ما در گذشته همه این استثناءها را مربوط به شفیع دانستیم و گفتیم که مقصود از «مَنْ» همان شفیعان می باشند و چنین معنی کردیم که در روز رستاخیز کسی مالک شفاعت نمی گردد و یا شفاعت کسی سودی نمی بخشد مگر این که شخص شفیع واجد چنین شرطی باشد.

ولی برخی، احتمال دیگری داده اند که از نظر صحت و استواری در درجه دوم قرار دارد، و آن این که بگوییم: مقصود از «مَنْ» همان گنهکاری است که مورد شفاعت قرار می گیرد، در این صورت مفاد آیات چنین می شود: در روز رستاخیز کسی مالک شفاعت نمی شود و یا شفاعت کسی سودی نمی بخشد مگر درباره آن گروه از گنهکاران که دارای شرایط خاصی باشند.

بنا به تفسیر اول شرایط وارد در این آیات مربوط به شفیع خواهد بود ولی بنا بر این احتمال دوم شرایط یاد شده به مورد شفاعت و فرد گنهکار مربوط خواهد شد.

ص : ۲۳۵

ولی به قرینه (...مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ...) (۱) می توان گفت که این استثناها نیز مربوط به شفیع خواهد بود نه به افرادی که مورد شفاعت قرار می گیرند.

۲. شفیعان ما در روز رستاخیز شفیعان مأذونی خواهند بود که در حقیقت مجریان اوامر خدا و مظهر اراده حکیمانه او می باشند و ما هرگز در روز رستاخیز شفیع مستقل و مطاعی که از جانب خود امر و نهی صادر کند و فرمانروایی نماید، نخواهیم داشت از این جهت قرآن به شدت وجود چنین شافعان را نفی می کند و می فرماید:

(...مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ). (۲)

«در روز قیامت برای گروه ستمگر دوست مهربان و شفیع که فرمان آنان مورد اطاعت باشد وجود ندارد».

شفیعان روز رستاخیز هرگز صاحبان اراده و مصادر دستور و فرمان نیستند بلکه مظاهر اراده خدا، و مجریان فرمان او می باشند، از این جهت در این آیه وجود شفیع مطاع را به شدت انکار کرده و در آیات دیگر به وجود شفیعان مأذون تصریح نموده است.

گروه هفتم

در این بخش آیاتی را می خوانیم که نه تنها به طور کلی از وجود شافعانی خبر می دهد که درباره بندگان گنهکار شفاعت می کنند بلکه انگشت روی نام و مشخصات آنها گذارده و معین می کند مانند:

۱. (وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ * لَا يُسْبِقُونَهُ

ص : ۲۳۶

۱- [۱] بقره/۲۵۵.

۲- [۲] غافر/۱۸.

بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ* يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ. (۱)

«گویند: خداوند از فرشتگان فرزندان برای خود انتخاب کرده است (چنین نیست) بلکه آنان بندگان گرامی خدا هستند، هرگز بر فرمان او سبقت نمی گیرند و به آن عمل می کنند، خداوند از پیش آنها و پشت سر آنها آگاه است و درباره کسانی شفاعت می کند که مورد پسند خدا باشند».

۲. (وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى). (۲)

«چقدر فرشتگانی در آسمانها هستند که شفاعت آنان درباره افراد سودی نمی بخشد مگر آن که خدا به هر کسی بخواهد اذن دهد و به شفاعت او راضی گردد».

در این آیه فرشتگان آسمانها شفیعیانی معرفی شده اند که به اذن خداوند می توانند شفاعت کنند.

۳. (الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا...). (۳)

«حاملان عرش و کسانی که در اطراف آن قرار دارند، خدا را تسبیح می گویند و به او ایمان می آورند و درباره افراد با ایمان طلب آمرزش می کنند».

این آیه با صراحت کاملتر می گوید که حاملان عرش الهی و کسانی که دور آن قرار دارند در حق افراد با ایمان طلب آمرزش می کنند از آنجا که زمان

ص : ۲۳۷

۱- [۱] انبیاء/۲۶- ۲۸.

۲- [۲] نجم/۲۶.

۳- [۳] غافر/۷.

طلب مغفرت محدود نیست و به حکم این که برای استغفار، ظرف و زمانی معین نکرده است شامل روز رستاخیز نیز می گردد.

بخواست خدا در بحث های آینده خواهیم گفت که یکی از معانی شفاعت، دعای شفیع در حقّ شخص مورد شفاعت است که با او ارتباط معنوی دارند، از این جهت حاملان عرش و آنها که در اطراف آن قرار دارند، با طلب آمرزش خود درباره افراد با ایمان به اذن الهی شفاعت می کنند.

با توجه به توضیحات بالا، این آیه یکی از دلایل شفاعت محدود خواهد بود.

۲. شفاعت منفی و مثبت در قرآن مجید

اشاره

تا این جا مجموع آیات مربوط به شفاعت مورد بررسی قرار گرفت و ما در این بررسی، خود را از هر نوع پیشداوری که آفت فهم واقعیت و مانع از وصول به حقیقت است دور نگهداشتیم.

نتیجه این بررسی این شد که قرآن برخی از شفاعت ها را مردود می داند، و برخی را می پذیرد. اسلام نه مانند یهود و گروه بت پرست به طور مطلق صحنه بر شفاعت نهاده، و آن را در بست و بدون هیچ قید و شرطی قبول کرده است و نه مانند منکران شفاعت به کلی آن را طرد کرده، و برای اولیای خدا حق و مقامی قائل نشده است.

شفاعت در اسلام بین نفی و اثبات است که نوعی از آن را پذیرفته و اقسام دیگر را مردود دانسته است.

ص : ۲۳۸

شفاعت های مردود

۱. خیالهای بیهوده یهود پیرامون شفاعت باطل و بی اساس است، آنان تصور می کردند که چون فرزندان پیامبران هستند هر اندازه هم مجرم باشند، مورد شفاعت نیاکان خود قرار خواهند گرفت، و نیز تصور می کردند که برای گناهان می توان فداء و بدل تهیه نمود، همان طور که در این جهان گاهی می توان از طریق رشوه و پارتی و هدایا و تحف، جرایم را خرید و افکار را دگرگون ساخت.

قرآن برای کوبیدن چنین افکار غلط فرموده:

(وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ).

«نه شفاعت پذیرفته می شود و نه غرامت و نه بدل آن»^(۱).

آیات گروه دوم، پیرامون نفی شفاعتی است که یهود به آن اعتقاد داشته است و بعید نیست که آیه گروه نخست نیز ناظر به عقیده یهود باشد.

۲. گروهی که پیوند ایمانی خود را با خدا قطع نموده و با شفیعان روز رستاخیز رابطه معنوی برقرار نکردند، از شفاعت محروم بوده، و هرگز برای آنان شفیع نخواهد بود مانند بت پرستان و منکران توحید و روز رستاخیز و یا ظالمان و ستمگران، به صورتی که قرآن از آنان یاد نموده است.

و این مطلب با دقت در آیات گروه سوم و همچنین آیه گروه نخست کاملاً استفاده می شود.

۳. بت های مصنوعی عرب جاهلی حق شفاعت در روز رستاخیز ندارند

ص : ۲۳۹

۱- [۱] مقصود از گروه ها، همان تقسیمات هفت گانه آیات شفاعت است.

و آنها پست تر از آنهاند که درباره پرستندگان خود شفاعت نمایند (گروه چهارم).

با بررسی چهار بخش از این گروه، آیات مربوط به نفی شفاعت به پایان می رسد و معلوم می گردد که هرگز اسلام شفاعت را از بن و ریشه نزده و تنها قسمتی از آن را مردود دانسته است.

شفاعت های مثبت

شفاعت های مثبت و مجاز به قرار زیر است:

۱. شفاعت از آن خدا است و حق مختص او می باشد، و احدی در این حق نمی تواند با او منازعه کند (گروه پنجم).

۲. به طور کلی گروهی از بندگان خدا بدون آن که از نام و خصوصیات آنها آگاه باشیم تحت شرایطی که مهمترین آنها اذن خداوند است، در مورد افراد محدودی که مورد انتخاب و رضایت خدا می باشند، شفاعت می نمایند و وساطت آنها پذیرفته می شود و یک چنین شفاعت محدود و مشروط آن هم به اذن خداوند در مورد بندگان خاصی، با مختص بودن شفاعت به خدا تضادی ندارد (گروه ششم).

۳. گروهی از بندگان خدا به نام فرشته و حاملان عرش به اذن خداوند در روز رستاخیز شفاعت خواهند نمود و شفاعت آنان پذیرفته خواهد شد (گروه هفتم).

بنابراین شفاعت مردود در سه طائفه، و شفاعت مثبت در سه گروه خلاصه می گردد.

اگر بخواهیم این بحث را فشرده تر بنویسیم باید بگوییم: بت پرستان و منکران دیگر اصول اسلام مانند یهود و نصاری و همچنین ظالمان و ستمگران

که همه نوع پیوند خود را با خدا و شفیعان خدا قطع کرده اند از شفاعت اولیای خدا محروم می باشند، و بت های مورد ستایش بت پرستان نیز حق شفاعت ندارند. و در برابر آنان، بندگان پاک الهی مانند فرشتگان و رجال الهی با اذن خداوند درباره گروهی که توانسته اند رضایت خدا را جلب نمایند شفاعت خواهند نمود و شفاعت آنان در این زمینه پذیرفته می شود.

با دقت در این خلاصه گیری، شفاعت های مثبت و منفی به خوبی باز شناخته می شود، هر چند حد و حدود کسانی که مورد شفاعت قرار می گیرند به روشنی در قرآن بیان نشده است و تنها آیه ای که در این مورد صراحت دارد آیه زیر می باشد:

(...وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى...)(۱)

«درباره هیچ کس جز آن که خدا او را انتخاب کند و برگزیند، شفاعت نمی کنند».

حالا شرط انتخاب و رضایت خدا چیست؟ چه افرادی شایستگی این مقام را دارند؟ تفصیل این مطلب را باید با در نظر گرفتن آیات دیگر، و با مراجعه به روایات صحیح به دست آورد، و در آینده پیرامون این موضوع سخن خواهیم گفت.

با آیات دیگر شفاعت آشنا شویم

آیات شفاعت منحصر به آنچه نگارش یافت نیست بلکه علمای اسلام برای شفاعت با آیات دیگری نیز استدلال کرده اند که این آیات هر چند صراحتی در موضوع شفاعت ندارند اما با در نظر گرفتن قرائن دیگر، و به کمک احادیث متواتر می توان گفت: مقصود از آنها شفاعت است و یا این که

ص : ۲۴۱

شفاعت یکی از مصادیق آنها می باشد، اینک سه آیه را در این جا یادآور می شویم:

۱. (وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا). (۱)

«برای گزاردن نماز نافله در بخشی از شب برخیز، تا خدا تو را برای مقام بس پسندیده ای برانگیزد».

«مقام محمود» که آیه از آن یاد می کند، بیان موقعیت پسندیده رسول خدا است که هر کس رسول گرامی را در آن مقام ببیند، او را به خاطر چنین مقامی ستایش می کند، چه موقعیتی بالاتر از مقام شفاعت که مایه ستایش تمام اهل محشر می گردد. (۲)

«طبرسی» می گوید: مفسران اسلامی اتفاق نظر دارند که مقصود از «مقام محمود» همان مقام شفاعت است و می گویند در روز رستاخیز پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) پرچم سپاسگزاری (حمد) را به دست می گیرد، و تمام پیامبران زیر آن پرچم قرار می گیرند، او نخستین شفاعت کننده و نخستین کسی است که شفاعت او پذیرفته می شود. (۳)

روایات اسلامی که به صورت تواتر پیرامون این آیه وارد شده است، در توضیح آیه می گوید: مقصود از «مقام محمود» همان شفاعت است. سیوطی در «در منثور» (۴) و بحرینی در تفسیر «برهان» (۵) از پیشوایان اسلام ده روایت نقل

ص : ۲۴۲

۱- [۱] اسراء/۷۹.

۲- [۲] تفسیر کشاف: ۲/۲۴۳.

۳- [۳] مجمع البیان: ۳/۴۳۵.

۴- [۴] تفسیر الدر المنثور: ۴/۱۹۷.

۵- [۵] تفسیر برهان: ۲/۴۳۸ _ ۴۴۰ _.

کرده اند که برای اختصار از نقل آنها در این جا خودداری می کنیم و در بخش «شفاعت از نظر حدیث» برخی از آنها را نقل خواهیم کرد.

۲. (يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَىٰ عَنْ مَوْلَىٰ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ* إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ). (۱)

«روزی فرا می رسد که هیچ مصاحبی خود را از چیزی بی نیاز نمی سازد، و هرگز آنان کمک کرده نمی شوند، مگر آن کسی که مورد رحم خدا قرار گیرد، او (خدا) است عزیز و رحیم».

در این آیه خدا دو چیز را در روز رستاخیز نفی می کند:

۱. کسی، کسی را بی نیاز نمی سازد (لا يُغْنِي).

۲. هیچ کس کمک کرده نمی شود (وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ).

سپس مورد را استثنا می کند و می فرماید:

(إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ): «مگر آن کس که خدا او را رحم کند».

اکنون باید دید تفاوت جمله اول با جمله دوم که هر دو به صورت منفی آمده اند چیست؟

هرگاه کسی همه مقدمات کار را برای کسی انجام داد، به طوری که شخص دوم بدون ضمیمه کردن چیزی، از آن مقدمات، می تواند نتیجه بگیرد در این موقع لفظ «اغناء» به کار می برند و می گویند فلانی، دیگری را بی نیاز ساخت.

ولی هرگاه شخص اول قسمتی از کار را انجام داد، و کار او به کارهای دیگری که شخص دوم انجام می دهد، ضمیمه گردید و نتیجه بخشید، در این صورت می گویند شخص اول به دومی کمک کرد.

ص: ۲۴۳

قرآن مجید می فرماید: در روز رستاخیز هیچ یک از این دو، وجود ندارد چنان که می فرماید:

(لا یعنی مولی عن مولی): «نه بی نیاز می کند».

(وَلَا هُمْ يُنصرون): «و نه کمک کرده می شوند».

سپس یک مورد را از صورت دوم استثنا می کند و می گوید: (إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ): «مگر کسی که مورد ترحم خداوند قرار گیرد».

مسأله شفاعت از قبیل قسم دوم است، باید شخص مورد شفاعت، خود برخی از اسباب را دارا باشد، و پیوند ایمانی خود را با خدا برقرار داشته باشد و رابطه معنوی خود را با اولیای خدا حفظ نموده باشد، در این موقع شخصی که دارای دین مرضی (حق) است مورد ترحم قرار گرفته و اولیای خدا به کمک او شتافته و او را یاری می کنند.

ظاهر این جمله این است که استثنا از جمله دوم است یعنی جمله (وَلَا هُمْ يُنصرون) و معنی آیه چنین می شود: «هیچ کس کمک کرده نمی شود مگر آن کس که خداوند به او ترحم کند» در این صورت همه آنان کمک می شوند. و شفاعت جز کمک کردن موجود کامل و قوی، نسبت به موجود غیر کامل و ناتوان، چیز دیگری نیست.

بنابراین با دقت در مضمون آیه که جمله استثنا مربوط به جمله نزدیکتر است نه جمله دورتر، می توان آیه را گواه بر وجود شفاعت در روز رستاخیز گرفت.

۳. (وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ * وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ). (۱)

ص: ۲۴۴

«سرای دیگر برای تو از این جهان بهتر است، به زودی خدا آن قدر به تو عطا می کند که راضی گردی».

در آیه سوم از دو نظر ابهام وجود دارد:

اولاً: زمان و مکان عطای الهی بیان نشده است، از کجا معلوم که ظرف عطا روز رستاخیز باشد.

ثانیاً: آنچه خدا عطا خواهد کرد، روشن نکرده است شاید مقصود غیر شفاعت باشد.

ولی هر دو ابهام با توجه به ما قبل آیه، قابل رفع است، زیرا در آیه قبل خدا آخرت را ستوده و آن را بر دنیا ترجیح داده است و سپس بلافاصله فرمود: «خدا آن قدر به تو عطا می کند که راضی شوی». آیا اتصال این دو آیه گواه بر آن نیست که مکان و زمان عطا، آخرت است.

آیا مناسب مقام پیامبر که (رحمه للعالمین) است، این نیست که در چنین روزی وحشت زبا به فکر امت باشد و با آمرزیده شدن گروه هایی، راضی و خوشحال گردد.

مؤید این معنی این است که روایات اسلامی نیز این آیه را به شفاعت تفسیر کرده است. (۱)

آیات دیگری نیز که صریحاً به افراد با ایمان دستور می دهد که به حضور پیامبر برسند و از او بخواهند که در حق آنان از خدا، طلب آمرزش کند، یکی دیگر از دلایل تحقق شفاعت در همین جهان و سرای دیگر است.

ص : ۲۴۵

۱- ۱. به تفسیر مجمع البیان: ۵/۵۰۵ و تفسیر برهان: ۴/۴۷۳ و تفسیر الدر المنثور: ۶/۳۶۱ مراجعه بفرمایید. محدثان و مفسران از ابن عباس این جمله را نقل می کنند: «رضاه أن تدخل أمته الجنة» رضایت او در این است که امت وارد بهشت شوند».

ولی از آنجا که آیات مربوط به این بخش (۱) علاوه بر این که اصل شفاعت را ثابت می کند، خود گواه بر جواز درخواست شفاعت از اولیای خدا است، که گروهی شدیداً آن را انکار می کنند از این جهت آیات مربوط به این قسمت را در فصل جداگانه ای تحت عنوان «شفاعت خواهی از اولیای خدا چگونه است؟» خواهیم آورد.

ص : ۲۴۶

۱-۱ . یوسف/۹۷ و ۹۸؛ نساء/۶۴ و منافقون/۵.

۱. (...إِنْ تَجْتَبُوا كِبَائِرَ مَا تَنْهَوْنَ عَنْهُ تُكْفِرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ...). (نساء/۳۱)
۲. (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ...). (نساء/۴۸ و ۱۱۶)
۳. (وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا). (نساء/۶۴)
۴. (إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ). (نساء/۳۱)
۵. (يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأُورَدُهُمُ النَّارَ...). (هود/۹۸)
۶. (...يا أبانا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ). (يوسف/۹۷)
۷. (...سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ). (يوسف/۹۸)

۸. (يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ). (اسراء/۷۱)

۹. (وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّتُورًا). (فرقان/۲۳)

۱۰. (... فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ...). (فرقان/۷۰)

۱۱. (أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ...). (قصص/۵۴)

۱۲. (... رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ). (غافر/۷)

ترجمه آیات

۱. «هرگاه از گناهان بزرگ پرهیزید، گناهان کوچک شما را جبران می کنیم».

۲. «خداوند شرک را نمی بخشد، ولی سایر گناهان را برای هر کس که بخواهد می بخشد».

۳. «هرگاه آنان هنگامی که به خویش ستم کرده بودند حضور تو (ای پیامبر) می آمدند و از خداوند طلب آمرزش می کردند و پیامبر نیز درباره آنها درخواست آمرزش می نمود، خدا را توبه پذیر و رحیم می یافتند».

۴. «پروردگار شما خدایی است که آسمانها و زمین را در شش دوره آفریده، سپس بر عرش قدرت مستولی گردید، امور جهان آفرینش را تدبیر می کند، بدون اذن او شفيعی وجود ندارد، این است خداوند که پروردگار شما است او را بپرستید چرا متذکر نمی شوید؟».

۵. «فرعون پیشاپیش اتباع و پیروان خود حرکت می کند و آنها را وارد آتش می کند».

۶. «پدرجان از خداوند درباره ما طلب آمرزش نما، ما گروه خطاکار بودیم».

۷. «به همین زودی از پروردگارم برای شما طلب مغفرت می کنم، او بخشنده و

رحیم است».

۸. «روزی که هر مردمی را با پیشوای ایشان می خوانیم هر کس با امام خودش محشور می گردد».

۹. «ما به اعمال گروه کافر توجه نموده آنها را همچون غبار پراکنده در هوا ساختیم».

۱۰. «خداوند گناهان آنان را به حسنه تبدیل می کند».

۱۱. «آنان کسانی هستند که پاداش خود را دو برابر دریافت می کنند».

۱۲. «پروردگارا! رحمت و دانش تو همه چیز را فرا گرفته است (از این جهت) کسانی را که به راه تو بازگشته اند و از راه تو پیروی کرده اند، بیامرز و از عذاب دوزخ بازدار».

تفسیر آیات

اشاره

بررسی بخش آیات شفاعت، به روشنی ثابت نمود که شفاعت یکی از اصول مسلم اسلام است، و به خاطر آثار ارزنده تربیتی که در اعتقاد به آن موجود است، در قرآن عنایت قابل ملاحظه ای به آن شده است.

روی این اصل هیچ مسلمانی نمی تواند منکر وجود شفاعت در روز رستاخیز گردد، و آن را نادیده بگیرد، و شاید در میان مسلمانان کسی پیدا نشود که اصل موضوع را انکار کند، ولی آنچه مهم است فهمیدن حقیقت شفاعت در قرآن می باشد به این جهت ما در این جا تفسیرهای گوناگونی را که برای شفاعت شده است می آوریم و در میان آنها داوری می نمایم.

۱. شفاعت: تأثیر علل تکوینی در جهان آفرینش

هر پدیده ای برای خود، علت ویژه ای دارد که سرچشمه وجود معلول

خود می باشد، قانون علیت و معلولیت از اصول مسلمی است، که هر فرد واقع بین و به اصطلاح هر «رئالیستی» به آن ایمان راسخ دارد روی این اصل، جهان آفرینش توده بی شماری است از اسباب و مسببات که پدیده های جهان را مانند حلقه های زنجیر به هم پیوند داده است.

در کنار باغچه مصفا و دلنوازی نشسته ایم، ناگهان وزش نسیم ملایمی را لمس می کنیم می بینیم که نسیم، برگ گیاهان و گلها را نوازش می دهد، و آنها را به آرامی به حرکت در می آورد، یک فرد سطحی چنین فکر می کند که نسیمی وزید، گل و گیاهی را به حرکت در آورد، اما از نظر یک فیلسوف واقع بین، یک دانشمند جهان شناس، وزش این نسیم با تمام پدیده های جهان، که در همان لحظه و یا پیش از آن وجود داشته و دارند، کاملاً مرتبط می باشد. و میلیاردها علت، از نخستین روز آفرینش، دست به دست هم داده اند، تا چنین پدیده ای بوجود آمده است.

با اعتراف به این که جهان خلقت توده ای از اسباب و مسببات و علل و معلولاتی است که به هم پیوسته اند، به طوری که پدیده های امروز، معلول پدیده های دیروز، و حوادث دیروز مسبب از حوادث پریروز است و...

با اعتراف به این حقیقت، از نظر یک فرد خداشناس مجموع «سلسله علل» به عله العلیی به نام «خدا» می رسد که سرچشمه جهان هستی، و پدید آورنده نظام آفرینش، و آفریدگار تمام سلسله علل و معلولات است، و اگر بر فرض محال او وجود نداشت، کاخ جهان با عظمت خلقت، خبری نبود. و از غلغله علل و معلولات اثری به چشم نمی خورد، زیرا تمام اسباب و علل در جهان آفرینش از او سرچشمه گرفته، و قائم به وجود او است و هر چه دارند از او دارند.

او است که به خورشید فروزندگی، و به آتش سوزندگی، و به ماه درخشندگی، عطا نموده که هر کدام مبدأ پیدایش میلیونها پدیده در جهان می باشند، و هر پدیده در نوبه خود نیز مصدر یک رشته حوادث دیگر می باشد.

درست است که در جهان آفرینش هر پدیده ای علتی دارد، و اراده حکیمانه الهی بر این تعلق گرفته است که هر پدیده ای از علت ویژه خود سر بزند، ولی در عین حال، آفریننده سبب، و دهنده سببیت به آتش، و گیرنده همین صفت از آن، او است، او است خدای سبب ساز، که به آتش صفت سوزندگی داده است، و او است خدای سبب سوز که آتش را برای ابراهیم بی اثر ساخت.

بنابراین در نظام آفرینش هیچ علتی بدون مشیتی و اراده حکیمانه او مبدأ اثری نمی گردد، و تأثیری از خود نشان نمی دهد.

یکی از معانی شفاعت در قرآن این است که هیچ علت و سببی بدون اذن خداوند، مؤثر نمی گردد، و تأثیر آنها در گرو خواست و اذن الهی است، علت این که به این نحوه از تأثیر «شفاعت» و به خود علل طبیعی «شفیع» می گویند این است که در گذشته گفته شد که شفاعت به معنی «جفت» در برابر «تاق» است و چون تأثیر علل طبیعی متوقف بر اذن خدا و اراده حکیمانه او است، در این صورت با ضمیمه گشتن علل طبیعی به اراده و اذن الهی، معلول تحقق یافته و در صحنه هستی وجود پیدا می کند.

در تمام قرآن تنها در یک مورد به این نحوه از شفاعت اشاره شده است آنجا که می فرماید:

(إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأُمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ

ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَدَّكَّرُونَ) (۱).

«پروردگار شما خدایی است که آسمانها و زمین را در شش دوره آفریده، سپس بر عرش قدرت مستولی گردید، امور جهان آفرینش را تدبیر می کند، بدون اذن او شفیع وجود ندارد، این است خداوند که پروردگار شما است او را بپرستید چرا متذکر نمی شوید؟».

مقصود از لفظ (شَفِيع) در آیه همان علل و اسباب طبیعی است که در پرتو اراده و اذن الهی اثراتی از خود نشان می دهند، و هرگز بدون اراده حکیمانه و بدون استمداد از قدرت بی پایان وی، هیچ سببی و علتی نمی تواند مبدأ اثری گردد.

گواه بر این که: مقصود از (شَفِيع) در آیه همان نظام علل و اسباب است، همان لفظ (يُدَبِّرُ الْأُمْرَ) است که بلافاصله پس از آن می فرماید: (مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ)

و در نتیجه معنی آیه این می شود که تدبیر جهان خلقت و رهبری مجموع جهان به سوی کمال با او است، و هرگز در تدبیر جهان برای او شریکی و انبازی نیست.

این که می گوئیم جهان آفرینش بر اساس علیت و معلولیت آفریده شده و هر پدیده ای برای خود علتی دارد، نه به آن معنی است که علل طبیعی در انجام وظایف خود مستقل بوده، و بدون استمداد از قدرت مطلقه خدا، و بدون اذن و مشیت او، کار نمی کنند، و اثر نمی بخشند، بلکه تأثیر این علل و اسباب، به اراده و اذن و استمداد از قدرت بی پایان او بستگی دارد.

با توجه به معنایی که برای آیه نمودیم، آیه مورد بحث از ادله شفاعت به معنی معروف خارج می گردد و لذا در گذشته یادآور شدیم که ممکن است

ص: ۲۵۲

بگوئیم این آیه مربوط به شفاعت اصطلاحی نیست.

چیزی که ما را به انتخاب این معنی که کمتر مفسّری به آن توجه نموده، وادار ساخته است جمله هایی است که در آیه وجود دارد.

در مرتبه اول در آغاز آیه، از خلقت زمین و آسمانها در شش دوره سخن به میان آمده است، و به عبارت روشنتر موضوع سخن، آفرینش آسمانها و زمین است و چنین موضوعی با مسأله شفاعت که مربوط به تکالیف الهی و وظایف بندگان و نحوه فرمانبرداری آنها است، چندان تناسبی ندارد.

هرگاه در آیه سخن از تشریح و تکلیف و موافقت و مخالفت بندگان در میان بود و سپس می فرمود: (مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ) در این صورت با سابقه ای که ذهن انسان از مسأله شفاعت دارد، حدس می زد که مقصود، شفاعت اولیای الهی در روز رستاخیز است.

ولی اگر محور سخن امور تکوینی و مسایل مربوط به آفرینش جهان شد، در چنین زمینه ای فرمود: هیچ شفيعی کاری بدون اذن او انجام نمی دهد باید گفت مقصود «شفاعت تکوینی» و تأثیر علل طبیعی است که بدون اراده حکیمانه و خواست او منشأ اثر نمی گردند.

در مرتبه دوم موضوع، گسترش تسلط خدا بر عرش قدرت، مطرح شده است. تا تصوّر نشود که با خلقت زمین و آسمانهای پهناور، زمام قدرت از دست خدا بیرون رفته است، بلکه هر چه آفرینش زمین و آسمانها عظیم تر باشد قدرت خدا بالاتر و وسیع تر می باشد، و وسعت جهان مانع از تسلط و احاطه تدبیر او نمی گردد چنان که می فرماید: (ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ).

در درجه سوم موضوع، تدبیر جهان آفرینش به میان آمده، و خدا تدبیر

نظام خلقت را از آن خود دانسته است. با توجه به این سه جمله که محور بحث در هر سه، نظام خلقت و مسایل تکوینی آفرینش است، ناچار باید جمله (ما مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ) را طوری معنی کرد که با جمله های پیشین متناسب باشد و معنای مناسب این است که بگوییم این که کاخ آفرینش بر اساس علل و اسباب برافراشته شده است، مانع از آن نیست که تدبیر جهان آفرینش مختص خدا و از آن او باشد، زیرا تأثیر هر یک از علل موقوف به اذن و اراده حکیمانه خدا است و همگی مظهر اراده او و مجریان فرمان و دستورهای او می باشند، و اعتقاد به چنین اسباب و علل مانع از آن نیست که بگوییم تدبیر جهان خلقت از آن خدا است، زیرا همه جهان با تمام محتویات خود، با تمام علل و اسباب مادی و مجردش، زیر نظر یک مدیر می گردند و می چرخند و اگر هر علتی در رتبه خود مشغول کار و انجام وظیفه ای می باشد، آن نیز به اراده حکیمانه و خواست ازلی خداوند است از این جهت مدبری جز او نیست.

اوست که مدبر جهان است: (يُدَبِّرُ الْأَمْرَ).

پس تدبیرهای طبیعی و تکوینی به اذن و خواست اوست یعنی (ما مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ) و اگر بنا باشد برای شفاعت تکوینی موردی نشان بدهیم یکی از آنها همین مورد است.

بیانی از علامه طباطبایی

استاد عالیقدر حضرت علامه طباطبایی با بیانی بس دقیقی خواسته اند که تأثیر شفاعت شافعان را بسان تأثیر علل تکوینی معرفی کنند، و در حقیقت درخواست شفیع، خود جزء عللی است که سبب می گردد تا عوامل مؤثر در

رفع کیفر، بر عوامل ایجاب کننده آن پیروز گردد.

خلاصه بیان ایشان چنین است:

«شفیع باید به چیزی متوسل گردد که در کسی که نزد او شفاعت می کند، مؤثر افتد».

بنابراین هرگز شفیع، درخواست نمی کند که خدا از مقام مولویت خود و بندگی بنده خویش صرف نظر کند، و یا این که از حکم و تکلیف خود دست برداشته آن را به طور کلی یا در خصوص شخص مورد شفاعت منسوخ سازد، و یا این که قانون مجازات خود را در همه جا یا خصوص این مورد ابطال کند.

خلاصه این که شفاعت کننده نه تأثیری در مقام مولویت و عبودیت دارد و نه در حکم، و نه جزای حکم، بلکه او با قبول این جهات سه گانه، متوسل به یکی از جهات زیر شده و مقصود خود را به کمک آن عملی می سازد.

یا به صفاتی که در شخص مولا وجود دارد و مستوجب عفو و اغماض است مانند بزرگی و کرم و بخشش و شرافت او، یا به اوصافی که در بنده است و مقتضی ترحم بر او و تأثیر عوامل آمرزش در حق او می باشد مانند مذلت و فقر و کوچکی و پریشان حالی او، یا به اوصافی که در خود شفیع است مانند نزدیکی او به مولا و داشتن شخصیت و مقام در نزد او. در واقع تقاضای شفیع چنین است که می گوید: من از تو تقاضا نمی کنم که از مقام مولویت و آقایی خود نسبت به بنده ات صرف نظر کرده یا حکم و یا قانون مجازات خود را ابطال کنی بلکه استدعا دارم از این بنده درگذری چه این که بزرگ و مهربان و کریمی، نه از عقاب او سودی می بری، و نه گذشت از گناه او، تو را زیانی می رساند. یا این که بنده ای است کوچک و نادان، و بیچاره و پریشان و مثل تو به کار او وقعی نمی نهد، یا به واسطه این که من آبرو و حیثیت و مقام نزد تو دارم و آن

ایجاب می کند تقاضای مرا پذیرفته و از خطای او در گذری و او را ببخشی.

از این بیانات روشن می شود که کار شفاعت این است که یک رشته عوامل مؤثر در رفع عقاب را بر عوامل ایجاب کننده آن حکومت می دهد (منظور ما از حکومت این است که موضوعی را از مورد حکمی خارج ساخته و داخل در مورد حکم دیگری کند به طوری که حکم اول شامل آن نشود، نه این که حکم شامل آن بشود ولی به وسیله ایجاد ضد، آن را از کار بیندازد آنچنان که در عالم طبیعت بعضی از عوامل، آثار عوامل دیگری را بر اثر مبارزه و غالب شدن از کار می اندازد) در حقیقت شفاعت عبارت است از: «واسطه شدن در رساندن نفع یا دفع ضرر از کسی به عنوان حکومت نه به عنوان مبارزه و تضاد».

ضمناً معلوم شد که شفاعت از انواع «سبب» است، زیرا آن عبارت است از وساطت سبب قریب در میان سبب بعید و مسبب آن. این بود خلاصه مطلبی که از تحلیل معنای شفاعت به دست می آید.

در صحت (۱) و استواری تجزیه و تحلیل حضرت استاد قدس سرّه سخنی نیست و هرگز مانعی ندارد که درخواست شافعان جزء علل واقعی شمرده شوند زیرا نه تنها در مورد شفاعت: دعا و درخواست شفیع جزء علل حقیقی و تکوینی می باشد بلکه می توان دعا را به طور کلی جزء علل و اسباب دانست که به ضمیمه چیزهای دیگر مایه تحقیق معلول گردد.

مثلاً اگر دعای شخصی مستجاب می گردد، و یا این که دعای مؤمنان در نماز «استسقاء» سبب نزول باران می گردد، و یا موجب «بداء» (البته به معنی صحیح) در لوح محو و اثبات می شود، همگی برای این است که دعا و

ص : ۲۵۶

درخواست افراد با ایمان، با شرایط صحیح، از اجزای علتی است که معلول را به دنبال می آورد.

حالا تأثیر دعا در جهان آفرینش و یا نحوه ضمیمه گشتن این جز (دعا) به اجزای دیگر علت، چگونه است برای ما که هنوز در زندان ماده به سر می بریم مخفی و پنهان است اجمالاً می دانیم دعا در سلک علل اشیا قرار گرفته است. (۱)

عین این مطلب، در شفاعت نیز حکم فرما است.

ولی نکته ای که باید به آن توجه نمود این است که هرگز نمی توان موضوع شفاعت خواهی را از قبیل «حکومت» و تقدم دلیلی بر دلیل دیگری دانست.

زیرا اگر دلیلی بر دلیل دیگر به عنوان حکومت مقدم می شود، برای این است که موضوع دلیل دوم هیچ گاه محکوم به حکم دلیل نخست نبوده است و اگر کسی فکر می کرد که موضوع دلیل دوم مشمول حکم دلیل نخست نیز می باشد اندیشه ای بیش نبوده و اساسی نداشته است.

مثلاً قرآن می فرماید:

(كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ) .

«روزه بر شما نوشته شده است».

در بدو نظر انسان فکر می کند که روزه بر تمام افراد اعم از روزه ای که مایه مشقت توانفرسا باشد یا نباشد، واجب است.

ولی آیه دیگر که نفی کننده تشریح و تقنین هر نوع حکم «حرجی» در

ص : ۲۵۷

۱- ۱. نگارنده تا حدودی در کتاب سرنوشت از دیدگاه علم و فلسفه، به گونه ای مشروح پیرامون این موضوع سخن گفته است لطفاً به صفحات ۱۹۷_۲۱۵ مراجعه فرمایید.

اسلام است، حاکم بر آیه نخست می باشد، و افرادی را که روزه برای آنان مایه حرج و مشقت فوق العاده است به لسان شرح دلیل وجوب روزه، بیرون کرده و می رساند که چنین افرادی از روز نخست مشمول حکم وجود نبوده اند آنجا که می فرماید:

(...مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ...)^(۱)

«برای شما حکم پر زحمت، تقنین و تشریح نکرده ایم».

با ضمیمه کردن این آیه به آیه نخست، می فهمیم که افرادی که روزه برای آنان، توأم با مشقت فوق العاده است، از نخست داخل در حکم اول نبوده اند و اگر در وهله اول ما چنین توهمی نموده و خیال می کردیم که برای این گروه روزه واجب است، پنداری بیش نبوده است.

در حالی که در مسأله شفاعت جریان از این قرار نیست بلکه فرد گنهکار از روز نخست مشمول کیفر الهی بوده است و پس از شفاعت شفیع، می خواهد از چنگال قانون مجازات رهایی پیدا کند.

اکنون این رهایی چگونه است و چگونه موجب تغییر و دگرگونی اراده الهی نیست مشروح این قسمت را در فصل اشکالات شفاعت خواهید خواند.

۲. شفاعت یا رهبری

هرگاه معنای شفاعت این است که انسان در پرتو کمک های دیگری از عذاب الهی، نجات یابد، در این صورت می توان گفت که: پیامبران و امامان و قرآن و کلیه کتابهای آسمانی و علما و دانشمندان، با تعالیم عالی، با رهبری های صحیح خود مایه نجات پیروان خویش بوده و شفیعان انسانها در

ص : ۲۵۸

در گاه الهی می باشند.

زیرا نتیجه شفاعت در روز رستاخیز یکی از دو چیز است یا عذاب الهی را برطرف می کند و یا موجب ارتقای درجه می گردد و هر دو نتیجه به وسیله تعالیم پیامبران و علما و دانشمندان و رهبری کتابهای آسمانی حاصل می گردد.

در روایات اسلامی به این نوع از شفاعت کاملاً تصریح شده است که ذیلاً نمونه هایی را یادآور می شویم:

۱. پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) در خطبه معروف خود در باره قرآن چنین می فرماید:

«فإذا التبست عليكم الفتن كقطع الليل المظلم فعليكم بالقرآن فإنه شافع مشفع و ماحل مصدق».(۱)

«هنگامی که فتنه ها، آسمان زندگی شما را بسان تیره های شب تاریک، فرا گرفت، به قرآن پناه ببرید زیرا قرآن شفاعت کننده ای است که شفاعت او پذیرفته می گردد، و سعایت کننده ای است که سعایت او قبول می شود».

در این حدیث، قرآن شفیع معرفی شده است که شفاعت او پذیرفته می شود، نه تنها شفاعت او پذیرفته می شود بلکه سعایت و شکایت او در پیشگاه خدا نیز قبول می گردد، اکنون باید دید مقصود از شفاعت «قرآن» چیست.

جمله بعدی حدیث، به این سؤال پاسخ می دهد که مقصود از شفاعت قرآن جز این نیست که عمل به آن مایه سعادت می شود، و نادیده گرفتن آن، مایه عذاب و بدبختی می گردد آنجا که می فرماید:

«ومن جعله أمامه قاده إلى الجنة، و من جعله خلفه ساقه إلى النار، وهو

ص : ۲۵۹

الدلیل يدلّ علی خیر سبیل وهو کتاب فیه تفصیل و بیان».

«هرکس آن را قائلد و راهنمای خود قرار دهد او را به سوی بهشت رهبری می کند، و هر کس آن را پشت سر خود قرار دهد (بدون رهبری او گام بردارد) او را به سوی آتش سوق می دهد، او است راهنما که به بهترین راه هدایت می کند و او است کتابی که در آن تفصیل وظایف بندگان و نسخه های سعادت و شفاعت موجود است».

این نوع شفاعت که خواه نام آن را «شفاعت رهبری» و یا «شفاعت عملی» بگذاریم از مصادیق حقیقی شفاعت است، زیرا در این عالم تعالیم پیامبران و رهبری های آنان به عمل انسان ضمیمه می گردد و نتیجه بخش می شود و اگر در این حدیث به قرآن، شافع گفته شده است مجاز گویی نیست.

۲. امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه:

(وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ). (۱)

«با قرآن افرادی را که می ترسند روز قیامت به سوی پروردگار خود محشور شوند، بیم بده، برای آنان ولی و شفیع جز خدا نیست شاید آنان پرهیزکار شوند».

چنین می فرماید:

«أَنْذِرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَرْجُو الْوَصُولَ إِلَىٰ رَبِّهِمْ تَرْغِبُهُمْ فِيمَا عِنْدَهُ فَإِنَّ الْقُرْآنَ شَافِعٌ مَشْفَعٌ لَهُمْ». (۲)

«با قرآن کسانی را که امید لقای خدا را دارند بیم بده و آنان را به آنچه در نزد خدا است تشویق بنما، زیرا قرآن شفاعت کننده ای است که شفاعت آن درباره آنان پذیرفته می شود».

ص : ۲۶۰

۱-۱. انعام/۵۱.

۲-۲. تفسیر مجمع البیان: ۲/۳۰۴، ذیل تفسیر آیه یاد شده.

نکته قابل ملاحظه این است که ظرف چنین شفاعت‌ها و تعاونها، در همین جهان تکلیف است، نه در آخرت، زیرا محل تعالیم پیامبران و رهبری‌های آنان و هدایت قرآن و دیگر وسایل شفاعت، همگی در این جهان است هر چند نتایج آنها در آخرت آشکار می‌گردد، و هر مکلفی در پرتو پیروی از رهبری‌های آنان، به عالی‌ترین درجه کمال رسیده یا این که بر اثر سرباز زدن از آنها، به قهر الهی و آتش برافروخته دوزخ، دچار می‌شود.

روی این اساس نمی‌توان آیات مربوط به شفاعت را مربوط به این نوع «شفاعت رهبری» دانست زیرا:

اولاً: آیات شفاعت در این معنی صراحت کامل دارند که ظرف شفاعت و ظهور نتیجه آن همگی در روز رستاخیز است نه این که اصل شفاعت در این جهان انجام می‌گیرد و نتایج آن در جهان دیگر ظاهر و آشکار می‌شود.

مجموع آیات مربوط به شفاعت را در بخش پیش گرد آورديم و با مراجعه به متون آیات اعم از نافی و مثبت روشن می‌گردد که ظرف شفاعت‌های صحیح و اصیل، همان روز بازپسین است، و در آن روز یک رشته شفاعت‌ها انجام می‌گیرد، و رشته دیگر جامه عمل به خود نمی‌پوشد. اینک به عنوان نمونه آیات زیر را مورد دقت قرار دهید:

۱. (وَأَنْتُمْ يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ...)^(۱).

«از روزی بترسید که کسی را به جای کسی نمی‌گیرند و از او شفاعتی پذیرفته نمی‌شود».

ص : ۲۶۱

۲. (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةَ وَلَا شَفَاعَةَ...)(۱).

«ای افراد با ایمان! از آنچه روزی شما کرده ایم انفاق کنید، پیش از آن که روزی برسد که در آن روز داد و ستد و دوستی و شفاعت وجود ندارد».

۳. (يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا)(۲).

«در این روز شفاعت سودی نمی بخشد مگر شفاعت کسی که خدا به او اذن دهد و از گفتار او راضی گردد».

۴. (يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئاً وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ * إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ...)(۳).

«روزی که مصاحبی مصاحب خود را از چیزی بی نیاز نمی کند، و هرگز کمک کرده نمی شوند مگر آنان که خدا به آنها رحم کند».

خلاصه، مجموع آیات شفاعت ناظر به روز رستاخیز است و می رساند که در چنین روزی گروهی به اذن خداوند به داد افراد رسیده و به اذن الهی آنان را کمک می کنند.

برای درک حقیقت این آیات، باید شفاعت را آن چنان تفسیر نمود که باظواهر آنها منطبق گردد.

اصولاً- آیات شفاعت در زمینه تعدیل افکار یهود و نصاری و عرب بت پرست، نازل شده و خواسته است شفاعت را از آن صورت باطل، به صورت یک اصل صحیح عقلی درآورد.

ص : ۲۶۲

۱-۱ . بقره/۲۵۴.

۲-۲ . طه/۱۰۹.

۳-۳ . دخان/۴۱ و ۴۲.

جامعه یهود خود را فرزندان پیامبران می دانستند و می گفتند: آنان در روز رستاخیز در حق فرزندان خویش شفاعت خواهند کرد و بر اثر اعتقادی که به شفاعت آنان داشتند می گفتند که:

(...لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّاماً مَّعْدُودَةً...) (۱)

«ما جز چند روزی بیش در آتش نخواهیم سوخت».

همچنین عرب بت پرست معتقد بود که بت های مورد پرستش آنان در پیشگاه خدا در حق آنها شفاعت خواهند داشت.

قرآن با این قراین و افکار موجود در اذهان عرب جاهلی و یهود مدینه، درباره شفاعت سخن می گوید و اگر آن را نفی ورد می کند همان را نفی می کند، و اگر آن را محدود می سازد، همان فکر را محدود می سازد.

روی این ملاحظات، صحیح نیست آیات مربوط به شفاعت را آنچنان معنی کنیم که با این زمینه و قراین، ارتباطی نداشته باشد و چیزی را که مردم جهان آن را در روز رستاخیز می طلبند و قرآن نیز با این فرض سخن می گوید، در این جهان به آنان نشان دهیم.

ثانیاً: قرآن از برخی از شفیعیانی مانند فرشتگان نام می برد که هرگز بشر عادی در این جهان از رهبری های آنان بهره ای نبرده است در این موقع چگونه می توان حقیقت شفاعت را در «رهبری» و هدایت فکری در این جهان خلاصه کرده و ظرف آن را هم این عالم معرفی نمود.

در معنی آیه زیر دقت بفرمایید:

(وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً إِلَّا مِنْ بَعْدِ

ص : ۲۶۳

«و چه بسا فرشتگانی در آسمانها است که شفاعت آنها سودی نمی بخشد، مگر درباره کسی که خدا بخواهد و از او راضی گردد».

کوتاه سخن این که: تفسیر شفاعت، به شفاعت رهبری، هر چند در حدّ خود صحیح است اما نمی توان آیات شفاعت را ناظر به آن دانست.

«طنطاوی» مفسّر معروف مصری از افرادی است که اصرار دارد که آیات مربوط به شفاعت را به همین معنی تفسیر کند چون وی نتوانسته اشکالات شفاعت اصطلاحی را حل کند، و از طرف دیگر ملاحظه کرده است که آیات قرآن بر شفاعت محدود اصرار میورزد، از این رو ناچار شده است که برای شفاعت تفسیر خاصی بنماید که آماج ایرادها و اعتراض ها و قانون شکنی ها و پارتی بازیهایی که پیرامون شفاعت اصطلاحی تصور می شود، نباشد. (۲)

وی پس از بحث مفصلی پیرامون شفاعت در تفسیر خود به این نتیجه می رسد که شفاعت پیامبران جز همان تعالیمی که در اختیار ما گذارده اند، و ما بر اثر پیروی از آنها از آتش دوزخ رهایی پیدا کرده و وارد بهشت می شویم، چیز دیگری نیست.

سپس می گوید: شفاعت به این معنی، با آنچه که اهل تسنن و یا معتزله درباره شفاعت گفته اند مخالفتی ندارد، زیرا رهایی و دوری ما از آتش دوزخ و یا افزایش درجه و پاداش ما در روز رستاخیز، همگی معلول تعالیم و شرایع پیامبران است اگر پیامبرانی نبودند، اگر چنین شرایعی برای ما نیاورده بودند هرگز چنین نتایجی عاید ما نمی گشت.

ص : ۲۶۴

۱-۱ . ۱ . نجم/۲۶.

۲-۲ . تفسیر طنطاوی: ۱/۶۴_۷۰.

تفسیر شفاعتی که در قرآن و احادیث وارد شده است به این نحو، یک نوع تفسیر ناروایی است که با ظواهر قرآن و احادیث اسلامی هرگز تطبیق نمی کند.

یکی از دانشمندان محقق خواسته است که ظرف این نوع شفاعت ها را در آخرت نیز تصویر کند، موضوع تجسم اعمال را پیش کشیده می فرماید:

«اعمال و کردارهایی که انسان در دنیا مرتکب می گردد، در جهان دیگر تجسم پیدا می کند؛ و به صورت اشباح و صور واقعی جلوه گر می شود».

نه تنها اعمال انسان تجسم پیدا می کند، بلکه روابط اعمال او نیز مجسم می گردد، روابط معنوی که در این جهان بین مردم برقرار است، در آن جهان صورت عینی و جسمی پیدا می کنند، زمانی که یک انسان سبب هدایت انسان دیگر می شود، رابطه رهبری و پیروی در میان آنان در رستاخیز، به صورت عینی در می آید، و هادی به صورت پیشوا و امام، و هدایت یافته به صورت پیرو و مأموم ظاهر می گردد، در مورد گمراه ساختن و اغوا هم همین طور است.

قرآن کریم می فرماید:

(يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ) (۱)

«روزی که هر مردمی را با پیشوای ایشان می خوانیم هر کس با امام خودش محشور می گردد».

در باره تجسم پیشوایی فرعون نسبت به قوم خود در آخرت می فرماید:

(يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ...) (۲)

«فرعون پیشاپیش اتباع و پیروان خود حرکت می کند و آنها را وارد آتش می کند».

فرعون که در این جهان گمراه بود و گمراهان قومش گام جای گام او

ص: ۲۶۵

۱-۱. اسراء/۷۱.

۲-۲. هود/۹۸.

می گذاشتند، در آن جهان نیز به صورت قائد و امام آنان مجسم می گردد، فرعون شفیع و واسطه قوم خود می باشد هم در دنیا و هم در آخرت، شفיעی است که در دنیا موجب گناهان و ضلالت ها بوده است و در آخرت واسطه رسانیدن به دوزخ و آتش می باشد. (۱)

مسأله تجسم اعمال و روابط در سرای دیگر از معارف مسلم قرآن است که در آیات متعددی به آن تصریح و یا اشاره شده و ما نیز در جلد پنجم این مجموعه و نیز در کتاب «قرآن و معارف عقلی» به گونه ای پیرامون آن گفتگو نموده ایم.

ولی تجسم اعمال و روابط در سرای دیگر سبب نمی شود که ظرف «شفاعت رهبری» دگرگون گردد و نقطه تحقق آن روز بازپسین شود بلکه ظرف شفاعت رهبران و هادیان، در جهان ماده و عالم طبیعت است چیزی که هست آنچه در این جهان تحقق یافته در جهان دیگر به صورت دیگری جلوه گر می شود، نه این که فعل و انفعال نو و تازه ای در آن عالم انجام می گیرد.

و به عبارت دیگر: حقیقت تجسم اعمال و روابط جز این نیست که اعمال مادی ما در این جهان به صور و اشباحی در سرای دیگر تبدیل می گردد، در حقیقت این اشباح و صور، روح اعمال و حقیقت آن کردارها است که در آن جهان خود را نشان می دهند، چیزی که هست اعمال ما در این جهان دارای تیرگی های مادی و طبیعی است و در آن جهان این تیرگی ها از آن زدوده می شود، و بسان طلا و نقره می شوند که از لابلای خروارها خاک معدنی استخراج و تصفیه می گردند.

طلای شمش ۲۴ عیاری همان خروارها خاک است که به صورت خاک

ص : ۲۶۶

معدن در دل کوه قرار دارد ولی پس از یک رشته عملیات شیمیایی، سیمای خود را عوض می کند و به صورت طلا در می آید.

صور مجسم و اشباح مرئی در روز رستاخیز نیز این حکم را دارند، تیرگی های ماده و چرکهای طبیعت از آنان زدوده می شود و به صورت اشباح تجسم و جلوه می کنند.

بنابراین، این نوع جلوه گری، نوآوری و نوپردازی نیست، بلکه نمایشی است از آنچه در این جهان بوده است.

از این بیان روشن می شود که هرگز با توسل به مسأله تجسم اعمال نمی توان آیات شفاعت را به این نوع شفاعت که همه کارهای آن، در این جهان شکل می گیرد، و تنها ثمره آن در آخرت نشان داده می شود، مربوط دانست، زیرا ظاهر آیات این است که شفاعت در روز بازپسین انجام می گیرد. (۱)

از این گذشته، اشکالات دیگری نیز دارد که یادآور می شویم.

۳. شفاعت یا آموزش گناهان در پرتو درخواست اولیا

اشاره

شفاعت معروف در میان ملل جهان، و مصطلح دانشمندان این است که وساطت شفیع می موجب بخشودگی گناهان گردد، یا علاوه بر این، مایه افزایش پاداش و ترفیع درجه او نیز شود.

اکنون باید دید چگونه می شود وساطت فرد مقربی، موجب چنین تحولی در پرونده اعمال یک گنهگار می شود؟ تصدیق استواری این مطلب در گرو

ص : ۲۶۷

۱-۱. این نوع شفاعت نیز یک نوع شفاعت تکوینی است، زیرا عملیات و رهبری های هادیان و رهبران، نفس انسانی را تحت تأثیر قرار داده و او را به سوی علم و عمل دعوت می کند که نتیجه آن همان رهایی از آتش دوزخ و یا ارتقا به درجه بالاتر است.

بیان یک رشته مطالبی است که ذیلاً توجه شما را به آنها جلب می‌نمایم:

۱. رحمت حق گسترده است

آیات و احادیث فراوانی به رحمت گسترده خداوند بزرگ، گواهی می‌دهند و رحمت او (آمزش گناهان شاخه‌ای از این درخت بزرگ است) آن چنان وسیع است که شامل حال تمام موجودات جهان می‌باشد، و هر موجودی به اندازه شایستگی و لیاقت خود از آن بهره می‌گیرد.

هنگامی که حاملان عرش الهی درباره افراد با ایمان به استغفار و طلب مغفرت می‌پردازند، و از خداوند می‌خواهند که آنان را ببخشد، درخواست مغفرت خدا را نسبت به آنان چنین مدلل می‌کند.

...رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ. (۱)

«پروردگارا! رحمت و دانش تو همه چیز را فرا گرفته است (از این جهت) کسانی را که به راه تو بازگشته‌اند و از راه تو پیروی کرده‌اند، بیامرزد و از عذاب دوزخ بازدارد».

دقت در مفاد آیه می‌رساند که حاملان عرش که خود شفیعیان درگاه خداوندی می‌باشند، از آن جا که رحمت خدا را گسترده دیده، و شامل حال همه موجودات می‌بینند، از درگاه او می‌خواهند که شاخه‌ای از رحمت گسترده خود را که مغفرت و آمزش گناهان و بازداری بندگان از عذاب دوزخ می‌باشد، بر سر گروهی از بندگان که شایستگی بهره برداری از آن را دارند، بگستراند.

در آیه دیگری درباره کسانی که از گناهان بزرگ و حد آور، پرهیز می‌کنند

ص : ۲۶۸

چنین می فرماید:

(...إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ... (۱).

«بی شک پروردگار تو، دارای مغفرت وسیع و گسترده است.»

و در آیه دیگر می فرماید:

(فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ... (۲).

«اگر تو را تکذیب کنند بگو پروردگار تو، دارای رحمت وسیع و گسترده است.»

۲. جز گناه شرک هر نوع گناهی قابل بخشش است

در عظمت و بزرگی رحمت خداوند همین بس که همه نوع گناه را جز گناه کفر و شرک، قابل مغفرت و آمرزش می داند، چنان که می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ... (۳).

«خداوند هرگز گناهی (به نام) شرک را نمی آمرزد ولی غیر آن را برای هر کسی که بخواهد می بخشد.»

این آیه می رساند که خداوند هر گناهی جز شرک را می بخشد، و مقصود، آن گناهی است که پشت سر آن، توبه ای انجام نگیرد، یعنی رحمت خداوند به اندازه ای وسیع است که هر گناهی جز شرک را هر چند مرتکب آن، توبه نکند، می بخشد و می آمرزد.

این که گفتیم: مقصود گناهی است که توبه ای همراه آن نباشد، به خاطر این است که اگر مقصود گناهی باشد که به دنبال آن توبه باشد در این صورت استثنا «شرک» لغو و غیر صحیح خواهد بود، زیرا با توبه و ایمان، تمام

ص : ۲۶۹

۱-۱ . نجم/۳۲.

۲-۲ . انعام/۱۴۷.

۳-۳ . نساء/۱۱۶.

گناهان حتی شرک و کفر بخشوده می شود.

و امّا این که گناه «شرک» بخشوده نمی شود برای این است که مرتکب این گناه لیاقت و شایستگی را از خود سلب کرده و دیگر قابل تطهیر نیست، او بسان موجودات نجس العین است که اگر آن را وارد هفت دریا کنند باز پاک نمی شود، و یا بسان ظرف دربسته است که اگر در قعر اقیانوسها قرار گیرد، قطره ای آب به درون آن راه پیدا نمی کند.

البته این که قرآن می فرماید: خداوند همه نوع گناه جز شرک را می بخشد، هدف فقط بیان قابلیت هر گناهی، برای بخشودگی است نه اخبار فعلی و قطعی از بخشودگی تمام گناهان.

از این گذشته، این بخشودگی درباره آن کسی است که خدا بخواهد (لمن یشاء) از این جهت مفاد آیه مایه تجری و جرأت نمی گردد و شرح این قسمت را در بخش اشکالات شفاعت می خوانید.

۳. دعای پیامبران مایه بخشودگی است

از قرآن مجید استفاده می شود که دعای اولیای خدا و عزیزان درگاه او مایه جلب مغفرت و آمرزش خدا به بندگان می گردد.

از این جهت می بینیم هنگامی که فرزندان یعقوب از کرده های خود پشیمان می گردند رو به پدر کرده، می گویند:

(...یا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ) (۱).

«پدرجان از خداوند درباره ما طلب آمرزش نما، ما گروه خطاکار بودیم».

ص : ۲۷۰

حضرت یعقوب نیز به درخواست آنان جواب مثبت می دهد و می گوید:

(...سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ). (۱)

«به همین زودی از پروردگارم برای شما طلب مغفرت می کنم، او بخشنده و رحیم است.»

این تنها یعقوب نیست که دعای وی مایه مغفرت گناهکاران می گردد، بلکه خداوند گروهی را از این نظر مذمت و ملامت می کند که چرا حضور پیامبر نمی روند تا از پیامبر بخواهند که حضرتش درباره آنان طلب آمرزش کند آنجا که می فرماید:

(...وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا). (۲)

«و هرگاه آنان هنگامی که به خویش ستم کرده بودند حضور تو (ای پیامبر) می آمدند و از خداوند طلب آمرزش می کردند و پیامبر نیز درباره آنها درخواست آمرزش می نمود، خدا را توبه پذیر و رحیم می یافتند.» (۳)

این دو آیه و برخی دیگر از آیات، گواهی می دهند که دعای پیامبران و مقربان درگاه خدا آن چنان مؤثر است که مایه مغفرت گروههایی می گردد.

هرگاه دعای پیامبران در این جهان مایه آمرزش گناهان است و خداوند وعده قطعی داده است که اگر آنان در حق بدترین افراد (مانند منافقان که مورد آیه دوم است) دعا کنند، خداوند را توبه پذیر و رحمان می یابند، قطعاً دعای آنان در سرای دیگر نیز چنین اثری خواهد داشت.

ص : ۲۷۱

۱-۱ . یوسف/۹۸.

۲-۲ . نساء/۶۴.

۳-۳ . منافقون/۵.

زیرا علت پذیرفته شدن دعای آنان همان قرب معنوی آنان به درگاه الهی مغفرت قرب و شایستگی آنان در هر دو جهان محفوظ است.

۴. فیض معنوی دارای نظامی است

اگر در این جهان فیض مادی به دنبال نظام خاصی است و نیازمندیهای طبیعی بشر به وسیله یک رشته علل و اسباب مادی برطرف می گردد همچنین فیض معنوی خداوند مانند هدایت و راهنمایی و مغفرت و آمرزش او به دنبال نظامی است که گوشه ای از آن بر ما معلوم و روشن است.

مثلاً اراده حکیمانه خداوند بر این تعلق گرفته است که فیض هدایت در این جهان، به وسیله پیامبرانی که از جانب او برانگیخته می شوند، به انسانها برسد، زیرا جز پیامبران هیچ کس به طور مستقیم مورد خطاب و امر و نهی الهی قرار نمی گیرد. (۱)

حتی نزول وحی برای پیامبر نیز دارای نظامی است که در قرآن مجید به آن اشاره شده است.

از این جهت هیچ مانعی نخواهد داشت که مغفرت و رحمت الهی در جهان دیگر نیز دارای چنین نظامی باشد که گوشه ای از آن برای ما روشن است یعنی بخشایش او از طریق ارواح و نفوس پاک به افراد گنهکار که لیاقت و شایستگی مغفرت خدا را دارند برسد همچنان که در این جهان نیز آمرزش و دیگر فیض های معنوی از طریق پیامبران به افراد می رسد.

ص : ۲۷۲

حقیقت شفاعت، جز این نیست که رحمت گسترده خدا و مغفرت آمرزش او از طریق اولیای الهی که حاملان فیض و وسایط رحمت هستند، به افراد گنهکار که لیاقت بخشایشگری او را دارند برسد.

هر چند این فیض می تواند بدون توسط کسی به آنان برسد اما اراده حکیمانه خداوند بر این تعلق گرفته است که فیض معنوی وی در آن سرا مانند این سرا، و بسان دیگر فیض های مادی و معنوی او، از طریق اسباب خاصی و علل معینی به دست افراد برسد از این نظر اراده خداوند این است که گروهی به فرمان و اذن صریح او، در روز رستاخیز با دعا و درخواست خویش که نحوه تأثیر تکوینی دعای آنها در محو گناهان و جلب مغفرت خدا برای ما روشن نیست، رحمت گسترده او را شامل گروهی از بندگان نمایند و آنان را از چنگال کیفرها و مجازات های سنگین برهانند.

علت این که فیض بخشودگی به طور مستقیم شامل حال بندگان نمی گردد علاوه بر این که اراده حکیمانه خدا بر این تعلق گرفته است که فیض های مادی و معنوی وی در هر دو جهان پیرو نظام خاصی باشند، این است که پذیرفتن دعا و درخواست اولیا، خود یک نوع تکریم و احترام نسبت به آنان است.

اولیای خدا و رجال صالح و فرشتگان آسمانها و حاملان عرش، که عمری خدا را اطاعت نموده و گام از دایره عبودیت بیرون ننهاده اند شایسته تکریم و احترام می باشند چه احترامی بالاتر از این که دعای آنان درباره بندگان شایسته رحمت و مغفرت، مستجاب گردد.

۶. زمام کار در روز رستاخیز در دست خدا است

زمام کار در روز رستاخیز در دست او است. ما هر روز او را با جمله زیر یاد می کنیم:

(مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ) مجازات ها و کیفرها مربوط به او است و او حق دارد که از مجازات گروهی روی مصالحی درگذرد و نادیده بگیرد.

قرآن مجید با صراحت هر چه کاملتر به حکومت مطلق و بدون منازع خدا، درباره پاداش ها و کیفرها اعتراف می نماید و او را با جمله های زیر توصیف می کند:

او خدایی است که روی مصالحی گناهان افراد را به حسنات تبدیل می کند چنان که می فرماید:

(...فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ...) (۱)

«خداوند گناهان آنان را به حسنه تبدیل می کند».

او خدایی است که اعمال نیک افرادی را روی علی معدوم و نابود می سازد و آنها، دیگر از آن بهره ای نمی برند چنان که می فرماید:

(وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنْثُورًا) (۲)

«ما به اعمال گروه کافر توجه نموده آنها را همچون غبار پراکنده در هوا ساختیم».

و این کار همان «حبط» اعمال است که در آیات دیگر نیز به آن اشاره شده است. (۳)

او خدایی است که پرهیز از گناهان بزرگ را مایه مغفرت گناهان دیگر

ص : ۲۷۴

۱-۱. فرقان/۲۳ و ۷۰.

۲-۲. فرقان/۲۳ و ۷۰.

۳-۳. (...فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ) ، محمد/۹.

می داند آنجا که می فرماید:

(...إِنْ تَجْتَبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ تُكْفَرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ... (۱).

«هرگاه از گناهان بزرگ پرهیزید، گناهان کوچک شما را جبران می کنیم».

او خدایی است که نوید می دهد که همه گناهان جز شرک و کفر، قابل مغفرت و آمرزش است آنجا که می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ لَا يُغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ... (۲).

«خداوند شرک را نمی بخشد، ولی سایر گناهان را برای هر کس که بخواهد می بخشد».

او خدایی است که گاهی برای یک کردار نیک دو برابر و گاهی ده برابر پاداش می دهد آنجا که می فرماید:

(أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ... (۳).

«آنان کسانی هستند که پاداش خود را دو برابر دریافت می کنند».

و نیز می فرماید:

(مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا... (۴).

«هر کس که کار نیک انجام دهد برای او ده برابر عوض است».

بالآخره او خدایی است که گاهی عمل معدوم را موجود می سازد و کاری را که کسی انجام نداده است پاداش می دهد چنان که می فرماید:

(وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا

ص : ۲۷۵

۱-۱ . نساء/۳۱.

۲-۲ . نساء/۴۸.

۳-۳ . قصص/۵۴.

۴-۴ . انعام/۱۶۰.

أَلْتَأْتَهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلَّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهينًا (۱).

«کسانی که ایمان آورده اند و فرزندان آنها هم از آنان پیروی کرده اند فرزندان آنها را هم به ایشان ملحق می سازیم و از عمل آنها هیچ کم نمی کنیم هر کسی در گرو عمل خود می باشد».

خلاصه زمام کار در جهان دیگر در دست او است و او مالک مطلق، و فرمانروایی بدون منازع است، هر کاری را بخواهد انجام می دهد هر حکمی را بخواهد صادر می نماید. البته هر کاری را بکنند از روی مصلحت و علتی است که آن کار را ایجاب می کند. ویکی از این کارها، شفاعت انبیا و اولیا و بندگان مقرب او است آن هم تحت شرایطی....

۷. شفاعت یک نوع تطهیر و پالایش است

از نظر قرآن، مرگ پایان زندگی نیست، بلکه روزنه ای است به جهان دیگر به نام «جهان برزخ» که شیوه زندگی در آنجا با شیوه زندگی در این جهان کاملاً متفاوت می باشد. گروهی در آنجا معذب و گروهی دیگر متنعم می باشند افرادی که رابطه ایمانی خود را با خدا قطع ننموده و پیوند معنوی خود را با شفیعان درگاه او حفظ کرده اند در برزخ تا حدی به کیفر اعمال خود می رسند، و همین کیفرها، مقدمه تصفیه و پالایش قسمتی از عوارض بد گناه می باشد. این افراد، هنگامی که گام به محشر می نهند، به خاطر تصفیه و پالایشی که در جهان برزخ درباره آنها انجام گرفته است آمادگی بیشتری برای مغفرت و آمرزش پروردگار جهان دارند.

مغفرت و آمرزش خدا که از طریق شفیعان درگاه وی متوجه آنان می گردد

ص : ۲۷۶

جز تطهیر و شستشوی اساسی و محو عوارض بد گناه و پاک گردانیدن روح و روان چیزی نیست.

«تو گویی اولیای خدا، روی ولایت و قدرتی که بر تصرف در روح و روان افراد دارند، به فرمان پروردگار جهان به تطهیر و تصفیه این گروه پرداخته آنان را پاک می سازند».

از این جهت در گذشته گفتیم که شفاعت جز کمک کردن افراد توانا به افراد ناتوان، چیز دیگری نیست.

۸. شفاعت تفضلی

نام این گونه شفاعت را شایسته است شفاعت مغفرت و یا شفاعت تفضلی بگذاریم، زیرا بخشودگی گناهان و پذیرفتن شفاعت اولیا، تفضلی است از جانب خداوند نسبت به بندگان.

از میان معانی سه گانه شفاعت این معنی متین است و آیات مثبت شفاعت جز این معنی هدفی را تعقیب نمی کنند. این فقط در زمان نزول قرآن و پیش از آن و نیز بعد از آن، در میان مردم عرب استعمال می شد و هنگامی که شخص مجرم به کسی متوسل می شد که برای او نزد حاکم و یا مجری حاکم، وساطت کند، نام او را شفاعت می خواندند.

لغت شناس بزرگ عرب «ابن فارس» در فرهنگ ارزنده خود می نویسد:

«شفع فلان لفلان: إذا جاء ثانیه ملتمساً مطلبه ومعیناً له»^(۱).

«می گویند: فلانی برای فلانی شفاعت کرد، یعنی شخص دوم به کمک شخص اول برخاست و با درخواست خود او را کمک کرد».

ص: ۲۷۷

۱- ۱. گویا مرحوم علامه در شرح تجرید، ص ۲۶۲، ط صیدا به کلام این دانشمند اشاره نموده است.

«سواد بن عازب» که یکی از یاران رسول خدا است حضور پیامبر گرامی رسید و از او درخواست کرد که روز رستاخیز شفیع او باشد و اشعاری در این زمینه سرود که یک بیت از آنها این است:

وکن لی شفیعاً یوم لا ذو شفاعة***بمغن سواک عن سواد بن عازب(۱)

«ای رسول گرامی روزی که شفاعت غیر تو، انسان را بی نیاز نمی سازد تو شفیع من یعنی (سواد بن عازب) باش».

این شاعر سخن ساز با همان صرافت طبع، و قریحه دست نخورده عربی خود، شفاعت را در همان وساطت پیامبر برای نجات خویش به کار برده بدون این که معنای دیگری به قلب او خطور کند.

قرآن مجید فرموده: فرشتگان و حاملان عرش شفیع هستند و یا می فرمایند: روز رستاخیز گروهی با اذن وی درباره افرادی که خدا بخواهد و رضایت بدهد، شفاعت می کنند. جامعه عرب که زبان عربی، زبان ملی و مادری آنها بود از این آیات جز همان معنای مرتکز در اذهان، چیز دیگری نفهمیدند، و دانستند که: شفاعت در آخرت همان صورت تعدیل شده شفاعت در نزد مردم این جهان است چیزی که هست در شفاعت های رایج در میان مردم، میزان صحیحی برای پذیرفتن و یا رد وجود ندارد، بلکه هر موقع احتیاج حاکم به شفیع بیش از نیازش به مجازات مجرم شد، در این صورت شفاعت او را پذیرفته و در غیر این صورت آن را رد می کند.

ولی اسلام این ایده مذهبی را تحت قانون و شرایط خاصی در آورده که از نظر تربیتی و سازندگی بسیار مؤثر و مفید می باشد، و پذیرفتن شفاعت افراد ارتباطی به نیاز پذیرنده به شفیع ندارد بلکه برای خود ملاکی دارد که در قرآن

ص : ۲۷۸

۱-۱. قسمتی از اشعار مربوط به شفاعت در بخش دهم کتاب خواهد آمد.

مجید وارد شده است.

خلاصه هرگز صحیح نیست ما الفاظ و مفردات قرآن را بدون شاهد عقلی و نقلی، به غیر آنچه که نوع مردم از آن الفاظ می فهمند، تفسیر و توویل کنیم، و لفظ شفاعت از جمله الفاظی است که در میان مردم رایج بوده و قرینه برای حمل آن به غیر معنای معروف، وجود ندارد.

ص : ۲۷۹

آیات موضوع

۱. (إِنْ تَجَنَّبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ... (نساء/۳۱)
۲. (...وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُوكَ فَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا) (نساء/۶۴)
۳. (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ...) (نساء/۱۱۶)
۴. (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ...) (مائده/۳۵)
۵. (يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ) (رعد/۳۹)
۶. (وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ

۷. (وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ) (شوری/۳۰)

۸. (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا...) (تحریم/۸)

ترجمه آیات

۱. «اگر از گناهان بزرگ پرهیزید ما گناهان (کوچک) شما را می بخشیم».

۲. «هرگاه آنان به نفس خویش ستم کنند، سپس نزد تو بیایند، و خود آنها از خداوند طلب آمرزش نمایند و پیامبر نیز از برای آنها طلب آمرزش کند، خداوند را توبه پذیر و رحیم می یابند».

۳. «خداوند بجز شرک باقی گناهان را می بخشد».

۴. «ای افراد با ایمان از مخالفت خداوند پرهیزید و وسیله ای که شما را به رضای حق برساند بطلید».

۵. «هر چه بخواهد محو و اثبات می کند. و ام الكتاب (لوح محفوظ) در نزد او است».

۶. «او است که توبه بندگان خود را می پذیرد و گناهان را عفو می کند و کارهای شما را می داند».

۷. «هر نوع امر ناگواری بر شما برسد نتیجه اعمال خود شما می باشد و خدا بسیاری از گناهان را عفو می کند».

۸. «ای گروه با ایمان به سوی خدا باز گردید و راه توبه ای که در آن، بازگشتی به سوی گناه نباشد پیش گیرید».

۱. شفاعت، اسقاط کیفر است، یا ترفیع درجه است، یا هر دو؟

یکی از شرایط تفسیر صحیح قرآن این است که مفسر، خود را از عقاید شخصی و معتقدات پیشین تجرید کند، و آیه یا آیات مربوط به یک موضوع را بدون استمداد از هر نوع پیشداوری، مورد دقت و بررسی قرار دهد.

بزرگترین آفت برای یک مفسر، این است که با در نظر گرفتن یک رشته عقاید فلسفی و کلامی، در صدد تفسیر آیات برآید، زیرا در این صورت جز تطبیق قرآن بر عقاید شخصی، نتیجه ای نخواهد گرفت و به جای آن که قرآن دلیل و راهنمای او گردد، وی راهنمای قرآن خواهد بود!

این نوع افراد قبلاً به جای این که آرا و عقاید خود را بر قرآن عرضه بدارند، و از آیات این کتاب الهام بگیرند، قرآن را بر عقاید و آرای پیشین خود عرضه می دارند، و به اصطلاح مدعا را تعیین کرده و عقیده را اتخاذ نموده اند، سپس به دنبال دلیل نقلی آن می گردند.

گروه معتزله در فهم آیات مربوط به شفاعت، دچار همین اشکال شده اند، زیرا آنان از مجموع آیات مربوط به شفاعت چنین نتیجه گرفته اند که:

«شفاعت اولیای خدا مخصوص گروهی است که خدا را اطاعت کرده و دامن آنان به گناه آلوده نگردیده است، این گروه با این که اهل بهشت هستند ولی در پرتو شفاعت، پاداش بیشتری دریافت داشته ارتقای درجه پیدا می کنند».

این قسم از شفاعت هرگز مورد انکار نیست و هیچ بعید نیست که

شفاعت شافعان در روز رستاخیز درباره گروه مطیع و پاکدامن چنین باشد، یعنی سبب گردد که پاداش بیشتری دریافت نموده درجه پیدا کنند.

اما معنای رایج لفظ شفاعت در لغت عرب غیر این قسم است همچنان که متبادر از شفاعت در نزد مردم و متشرعه نیز غیر این صورت می باشد.

این مطلب با دقت و بررسی آیات قرآن روشن می گردد، زیرا هرگز نمی توان گفت که آیات شفاعت ناظر به این صورت است و لا اقل نمی توان احتمال داد که منحصر به این قسم باشد، بلکه شفاعت معنای وسیعی دارد که شفاعت درباره افراد مطیع و پاکدامن یکی از مصادیق آن می باشد.

شکی نیست که آیات شفاعت اعم از نافی و مثبت، موجی در قرآن پدید آورده است و برخی از شفاعت ها را انکار کرده و برخی دیگر را پذیرفته است ولی هرگز نمی توان گفت که شعاع موج از محدوده گروه پاکدامن بیرون نیست و این مطلب با مراجعه به مجموع آیات مربوط به شفاعت (که در بخش سوم این کتاب منعکس می باشد) روشن می گردد.

اندیشه شفاعت چیزی نیست که تنها قرآن مبتکر آن باشد بلکه پیش از اسلام نیز در میان ملل جهان چنین ایده ای وجود داشته است، چیزی که هست اسلام آمده اصل آن را پذیرفته و شاخه های کج و معوج آن را بریده.

ایده شفاعت و امید به وساطت بزرگان و مقربان درگاه خدا بیشتر درباره گنهکاران و گروه های آلوده است، زیرا در طول تاریخ پیوسته بت پرستان آلوده و یهود پلید که از ارتکاب هیچ نوع گناهی ابا نداشتند، چشم امید به شفاعت دوخته، خود را با اندیشه پذیرفته شدن شفاعت شافعان درباره آنها، دلگرم می کردند.

قرآن در چنین زمینه ای فرمود:

(...مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ...) (۱).

«کیست که جز او و بدون اذن وی شفاعت کند».

و نیز در چنین اوضاع و احوال فرمود:

(...وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى...) (۲).

«جز درباره افرادی که مورد رضایت خدا هستند، شفاعت نمی کنند».

با این فرض چگونه می توان گفت شفاعت صالحان مخصوص افراد مطیع و گروه پاکدامن است که در سایه آن پاداش بیشتری دریافت کنند؟

از این گذشته احادیث اسلامی که پیرامون شفاعت وارد شده است همگی بر خلاف اندیشه معتزله گواهی می دهند.

محدثان اسلامی از پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) نقل کرده اند که فرمود:

«ادخرت شفاعتی لأهل الكبائر من أمتي» (۳).

«من شفاعتم را برای مرتکبان گناه کبیره از امت خویش ذخیره کرده ام».

با وجود این حدیث و احادیث دیگری که از نظر مضمون به حدّ تواتر می رسند، چگونه می توان شفاعت را تنها از اهل اطاعت دانست؟

۲. بررسی یک نزاع دیرینه

معتزله گروهی از دانشمندان عقاید و مذاهب اهل تسنن هستند که گاهی به آنان «وعیدیه» نیز می گویند.

ص: ۲۸۴

۱- [۱] بقره / ۲۵۵ .

۲- [۲] انبیاء / ۲۸ .

۳- [۳] مدرک این حدیث در بخش مخصوص به احادیث شفاعت خواهد آمد.

آنان درباره گناهان کبیره نظر خاصی دارند که سبب شده که با دیگر فرقه های اسلامی فاصله بگیرند.

توضیح این که دانشمندان اسلامی اتفاق نظر دارند که گناه صغیره و همچنین گناه کبیره که مرتکب آن توبه کند بخشیده می شود.

امّا این که مرتکب گناه کبیره قابل عفو و بخشودگی می باشد به این معنی است که «امکان بخشودگی دارد نه فعلیت». آیات فراوانی از قرآن بر صحت و استواری آن گواهی می دهد.^(۱)

امّا معتزله اصرار دارند که صاحبان کبایر دوزخی می باشند و در آن مخلد و دائمی خواهند بود.

آنان بر عقیده خود با آیاتی از قرآن استدلال نموده اند که محققان اسلامی در کتابهای خود به ردّ دلایل آنها پرداخته و حقیقت را روشن ساخته اند.^(۲) از این جهت ما خود را از نقل دلایل و پاسخ استدلال آنها بی نیاز می دانیم و دامن سخن را کوتاه می سازیم.

ولی برای این که خوانندگان گرامی تا حدودی به حقیقت مطلب واقف گردند، به طور فشرده نظر علمای اسلام درباره سخنان گروه مشهور این فرقه را نقل می کنیم.

دانشمندان بزرگ اسلام به گواهی آیات زیادی می گویند:

کسانی که مرتکب گناه کبیره اند، در صورتی معذب خواهند بود که مشمول عفو الهی و یا شفاعت اولیای الهی قرار نگیرند
ولی اگر روی عللی

ص : ۲۸۵

۱- [۱] مانند آیه (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ...) نساء / ۴۸ و ۱۱۱، ترجمه و کیفیت استدلال را قبلاً بیان کرده ایم .

۲- [۲] به کتابهای کلامی مانند اوایل المقالات، ص ۱۴ و ۵۲ و شرح تجرید علامه، ص ۲۶۱، ط صیدا و شرح تجرید قوشچی، ص ۵۰۱ مراجعه فرمایید.

مشمول عفو الهی گردیدند یا اولیای خدا به اذن پروردگار درباره آنان شفاعت نمودند، در این صورت دچار عذاب الهی نخواهند شد.

آنان می گویند: قرآن در مواردی از عفو و بخشودگی بسیاری از گناهان سخن گفته است هر چند همراه با توبه نباشد مانند:

۱. (وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ). (۱)

«او است که توبه بندگان خود را می پذیرد و گناهان را عفو می کند و کارهای شما را می داند».

در این آیه پس از بیان پذیرفتن توبه، موضوع عفو گناهان را با «واو» عاطفه عطف کرده می فرماید: (وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ) و ظاهر عطف این است که عفو گناه، مربوط به صورت توبه نیست و گرنه با «واو» به جمله نخست عطف نمی شد.

از این گذشته، مفسران می گویند با پذیرفته شدن توبه، گناه ساقط می شود و از بین می رود، دیگر نیازی به عفو و بخشودگی نیست. از این بیان معلوم می شود که علاوه بر مسأله «توبه» موضوعی به نام عفو داریم که شامل گناهان کبیره و صغیره می شود و این که «معتزله» می گویند گناه کبیره معفو نیست، بر خلاف اطلاق آیه است.

۲. (وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ). (۲)

«هر نوع امر ناگواری بر شما برسد نتیجه اعمال خود شما می باشد و خدا بسیاری از گناهان را عفو می کند».

نکته بحث در جمله (وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ) است، زیرا ظاهر این جمله این

ص : ۲۸۶

۱- [۱] شوری / ۲۵.

۲- [۲] شوری / ۳۰.

است که بسیاری از گناهان را عفو می کند و از این که بسیاری از گناهان را گفته و همه گناهان را نفرموده است، می فهمیم که این جمله ناظر به صورتی است که صاحب گناه موفق به توبه نگردد، زیرا در صورت توبه، همه گناهان بخشوده می شوند.

۳. (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ...)(۱)

«خداوند گناه شرک را نمی بخشد و غیر آن را برای هر کس که بخواهد می بخشد».

جمله دوم ناظر به صورت عدم توبه است، زیرا در صورت توبه همه گناهان حتی کفر و شرک بخشیده می شود.

بنابر این مرتکبان گناه کبیره، می توانند امید به مغفرت و آمرزش خدا داشته باشند البته نمی توان گفت حتماً بخشیده می شوند همچنان که نیز نمی توان گفت قطعاً مورد عفو و رحمت خدا قرار نمی گیرند.

از این بیانات استفاده می شود که مرتکب گناه کبیره نه تنها در عذاب مخلد و جاودان نیست بلکه نمی توان به طور قطع گفت که وی حتماً وارد آتش دوزخ می شود بلکه این گروه باید بین خوف و رجا و بیم و امید بسر ببرند.

بلکه هرگاه مرتکبان کبیره طوری زندگی کرده باشند که پیوند ایمانی خود را با خدا قطع نکرده و رابطه معنوی خود را با اولیای خدا محفوظ داشته باشند، از شفاعت اولیا محروم نخواهند بود.

این خلاصه نظر علما و دانشمندان اسلام بود در باره این گروه.

با این همه برخی از گناهان کبیره آن چنان ضربت شکننده ای بر پیوند معنوی افراد وارد می کند که رابطه آنها را از خدا و اولیای او قطع کرده و برای مدتی هر نوع شایستگی و لیاقت را برای شفاعت از بین می برد و پس از یک نوع

ص : ۲۸۷

تطهیر و پالایش در عذاب، مجدداً شایسته شفاعت می گردند.

امّا این کدام گناه است که یک چنین اثر سوئی از خود برجای می گذارد، در این مورد باید به اخبار و احادیث اسلامی مراجعه کرد و انگشت روی موارد آن نهاد.

گروه معتزله معتقدند که مرتکبان گناه کبیره در عذاب مخلدند و برای اثبات نظریه خود با آیاتی که هرگز بر مدعای آنان دلالت ندارد استدلال نموده اند. برای آگاهی از دلایل آنان می توانید به کتابهای عقاید و مذاهب مراجعه کنید. (۱) البته بسیاری از دلایل آنان آیات نافی شفاعت است که مفاد و موضع گیری آنها در بخش سوم روشن گردید.

ص : ۲۸۸

۱- [۱] بحوث فی الملل والنحل: ۳ / ۳۹۷ .

اشاره

تا این جا با حقیقت شفاعت، و آثار تربیتی آن کاملاً آشنا شدیم و روشن شد که ایده «شفاعت» یکی از اصیل ترین تعالیم مذهبی است که در قرآن مجید وارد شده است و بر هیچ فرد منصفی، جای ابهام و تردید در صحت و استواری آن باقی نمی ماند.

ولی همین اصل مذهبی بسان اصول و تعالیم دیگر، دچار یک رشته شبهات و اشکالات و انتقادهای بس ناروا شده، و بسیاری از این انتقادات نتیجه عدم دقت در اصل موضوع است ولی هرگز نباید از این نوع اشکالات ترسید و هراسید، زیرا زیربنای تمام مذاهب و عقاید ملل را مسأله خداشناسی تشکیل می دهد که امروز پیرامون آن اشکالات و شبهات فراوانی مطرح شده است، که جواب همه آن اشکالات داده شده است.

ما هر یک از این انتقادات را، جدا جدا، یادآور شده و به پاسخ آن می پردازیم. و یگانه درخواست ما از افراد اندیشمند، این است که این فصل از کتاب را به دقت مورد بررسی قرار دهند. (۱)

ص : ۲۸۹

۱- [۱] در این بخش، انتقاداتی که پیرامون شفاعت وجود دارد، مورد تجزیه و تحلیل و بررسی گسترده قرار گرفته است، مطالعه این بخش را به خوانندگان گرامی توصیه می کنم و اگر در پاره ای از موارد، سطح مطلب را بالا دیدند، و یا سنگین به نظر رسید، لطفاً آن مورد را دوباره مطالعه فرمایند.

امید به شفاعت شفیعان، سبب می شود که افراد عصیانگر به تعدی و گناه خود ادامه دهند، و روز به روز بر حجم جرایم خویش بیفزایند، زیرا با خود چنین می اندیشند که در روز سزا، شفیعانی دارند که در حق آنان شفاعت می نمایند، و در نتیجه خداوند گناه آنان را می بخشد.

پاسخ

دقت در این اشکال حاکی است که برداشت انتقاد کننده از شفاعت، همان است که در ذهن یک فرد عامی دور از بحث های دینی، نقش می بندد، او تصور کرده است که نتیجه عقیده به شفاعت این است که گروهی به اتکای شفاعت اولیای خدا، خود را آلوده سازند، از این جهت نتیجه گرفته است که اعتقاد به آن مایه تجری و تصمیم بر ادامه گناه می گردد، در صورتی که حقیقت غیر این است.

این پرسش و یا انتقاد را می توان به چند بیان پاسخ گفت:

۱. هرگاه امید به مغفرت و آمرزش که نتیجه اعتقاد به شفاعت است، مایه جرأت افراد می گردد، پس چرا خداوند بندگان خود را از گسترش رحمت خود خبر داده و می گوید: خداوند همه گناهان، جز شرک را می بخشد چنان که می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ...). (۱)

ص : ۲۹۰

«خداوند بجز شرک باقی گناهان را می بخشد».

این که می فرماید: خداوند همه گناهان را می بخشد، مقصود بخشیدن بدون توبه است، زیرا اگر مقصود آمرزش همراه با توبه باشد، استثنای شرک صحیح نخواهد بود، زیرا شرک در پرتو توبه که همان بازگشت به توحید است نیز بخشیده می گردد.

۲. هرگاه امید به مغفرت مایه جرأت است چرا خداوند نوید می دهد که اگر از گناهان بزرگ اجتناب کنید ما گناهان کوچک شما را می بخشیم. (۱) آیا ما حق داریم به خدا بگوییم که او با چنین وعده و نوید، سبب تجری افراد را به ارتکاب گناهان کوچک فراهم ساخته است؟ یا این که باید چنین نویدی را، مایه بازگشت بسیاری از افراد از ادامه گناه تلقی کنیم.

۳. هرگاه اعتقاد به شفاعت، مایه جرأت گردد، پس اعتقاد به پذیرفته شدن «توبه» افراد گنهکار، و نوید به آن که خداوند توبه گنهکاران را می پذیرد، باید مایه جرأت گنهکاران گردد، در حالی که همگی می دانیم در میان تمام ملل جهان، مسأله ای به نام توبه و پشیمانی گروه عاصی وجود دارد، که در شرایط خاصی ندامت آنان پذیرفته می شود، و از مجازات و کیفرهایی که برای آنها تعیین شده است، بخشوده می شوند، اکنون باید گفت که تمام ملل جهان با تصویب این قانون بر تمرد عصیان دامن زده و آنها را بر ادامه طغیان تشویق می نمایند.

مسأله توبه و این که ندامت و پشیمانی گنهکاران از کرده های خود، در شرایط خاصی مؤثر می افتد، یکی از معارف درخشان اسلام است، که قرآن در

ص : ۲۹۱

۱- [۱] (إِنْ تَجْتَبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكْفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ... (نساء/۳۱). «اگر از گناهان بزرگ پرهیزید ما گناهان (کوچک) شما را می بخشیم».

آیات متعددی، مردم را به آن دعوت کرده است، آنجا که همه جامعه با ایمان را که گاهی بر اثر طغیان غرایز، دچار گناه می شوند، با آیه زیر، به توبه دعوت می کند و می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا...) (۱).

«ای گروه با ایمان به سوی خدا بازگردید و راه توبه ای که در آن، بازگشتی به سوی گناه نباشد پیش گیرید».

آیا وجدان شما اجازه می دهد که نظر خردمندان جهان و قرآن مجید را که مسأله توبه را در لابلای قوانین کیفری و جزایی خود قرار داده اند، تخطئه کرده و تصور کنیم که چنین نویدهایی مایه جرأت گنهکاران می گردد؟!

البته شفاعت به آن معنای غلط، که در ذهن گروهی از دور افتادگان از حقایق اسلامی نقش بسته و معتقدند که تحت پوشش شفاعت می توان هر نوع کار زشت و ناروا را انجام داد، مایه جرأت و بدبختی افراد گنهکار می باشد، ولی شفاعت به معنی صحیح و این که گروهی از گنهکاران که از نظر گناه و کیفر در شرایط خاصی قرار دارند به خاطر پیوندهای معنوی که با خدا و به خاطر ارتباط ایمانی که با اولیای او دارند، مورد شفاعت شفیعان روز رستاخیز قرار می گیرند، هرگز موجب تشویق گناه و دعوت به تجری نمی شود. بلکه وسیله تربیت و مایه بازگشت افراد گنهکار، از نیمه راه بشمار می رود.

هرگز نباید از نتایج درخشان و سودمند مسأله رجا و امید، غفلت ورزید، زیرا هرگاه کسی تصور کند که هیچ روزنه امیدی به روی او باز نیست، هرگز از آن راهی که در پیش گرفته باز نمی گردد، آری اگر بداند که هنوز عواملی در کار است که در شرایط خاصی می توانند به داد او برسند، و او را نجات دهند، در این صورت برنامه تجری و گناه را متوقف ساخته و به فکر بازگشت به

ص : ۲۹۲

سوی خدا می افتد. یکی از آن عوامل که نور امید را در دل پدید می آورد اعتقاد به شفاعت اولیای خدا است آن هم در شرایط خاصی یعنی در صورتی که رشته ارتباط خود را با خدا قطع نکند، و ارتباط معنوی خویش را با اولیای او از میان نبرد، و در این موقع فرد گنهکار در همه زندگی به فکر حفظ پیوندهای خود با خدا و اولیای گرامی می باشد، و از روز نخست می کوشد که پل های پشت سر خود را ویران نکند.

یکی از روانکاوان درباره اهمیت امید و ضررهای سنگین بار نومییدی چنین می نویسد:

بسیاری از مردم نا آگاه به محتوای انسانی و مهرآمیز مذهب توجه نمی کنند، تعصب را به جایی می رسانند که از مذهب تنها به جنبه های آمرانه آن، و وعده های مجازاتی که داده شده است توجه می کنند، اینان در واقع فراموش می کنند که خداوند اگر دوزخی دارد، بهشتی هم دارد، اینان عدالت خداوند و عفو و بخشایش الهی را عمداً یا ناآگاهانه، فراموش می نمایند، و در حقیقت چهره های نادرست از پروردگار تصویر می کنند، چهره ای که گویا تنها کارش مجازات آدمیان به خاطر هر گناه و خطای کوچک است، چنین تصور نادرستی از خداوند بزرگ و فرامین مذهبی او، باعث می شود که آدمی هر لحظه خود را به دست خویش به دوزخی تبدیل سازد، و دچار عقده های آزار دهنده شود، از این جهت در آموزش فرزندانمان باید نخست بکوشیم که جنبه بهشتی مذهب را در ذهن آنان تزریق کنیم، و آنان را بیهوده از مذهب و خداوند نترسانیم.

حقیقت مطلب این است که همه بندگان خداوند به بهشت می روند مگر کسانی که مرتکب گناهان بزرگی بشوند و فرصت توبه و پشیمانی و جبران مافات را نیز گرامی نشمارند.

اگر مجازات هست عفو و بخشش نیز هست، اگر به فرزندانمان، به جوانان و نوجوانان چنین تلقین کنیم که با هر خطا و گناه کوچکی، در بهشت به روی آنان بسته می شود، در این صورت هیچ بعید نیست که فرزند ما بدین نتیجه نادرست برسد که در اثر خطایی که از او سرزده، دیگر به درد هیچ کاری نمی خورد و هر کاری هم بکند در داوری نهایی خداوند تأثیری نخواهد داشت، یک چنین فرد مایوس هر گونه احساس مسئولیتی را از دست می دهد و هیچ بعید نیست که از روی نومیدی به هر جنایتی دست بزند، کسانی که با دگرگون ساختن چهره واقعی مذهب، در توبه و پشیمانی و اصلاح خویشان را به روی جوانان می بندند در حقیقت به بارگاه الهی توهین می کنند، چرا که در مذهب راستین درهای بهشت همیشه به روی توبه کاران باز است.

پاسخی به گونه دیگر

وعده شفاعت و تبلیغ آن در صورتی موجب جرأت بر معصیت می گردد که به صورت منجز و بدون هیچ نوع ابهام و تردیدی نوید داده شود در صورتی که قرآن شفاعت را به صورت مشروط همراه با یک رشته ابهام هایی القا نموده است. اینک بیان شروط و ابهام هایی که به شکل هاله ای دور شفاعت را فرا گرفته است.

الف. اگر وعده شفاعت به صورت منجز و بدون قید و شرطی انجام گیرد، در این موقع جا دارد که چنین اندیشه ای به آن راه یابد اما اگر انجام آن نوید، مشروط به شرطی گردد که وجود آن مبهم و مشکوک باشد در این صورت نوید به آن، چنین جرأتی را به دنبال نخواهد داشت.

زیرا همان طور که در آیات شفاعت بیان گردید انجام شفاعت مشروط به اذن خدا است و شفاعت شونده باید مورد رضایت خدا باشد چنان که

می فرماید:

(...مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ...) (۱).

«کیست که شفاعت کند جز به اذن او».

و باز می فرماید:

(...وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى...) (۲).

«درباره افرادی شفاعت می کنند که مورد رضایت و پسند خدا باشد».

چرا که به طور مسلم هیچ گنهکاری نمی تواند مطمئن باشد که خدا به عزیزان درگاه خود اجازه خواهد داد که در حق او شفاعت کنند تا در پرتو این اطمینان، وسیله جرأت و تمرد او فراهم گردد.

خلاصه مشروط کردن شفاعت به اذن و رضایت خدا، به تحقق شفاعت در باره افراد، ابهام خاصی بخشیده است به طوری که هیچ فردی نمی تواند به اعتقاد شفاعت دست به گناه بزند.

ب. شفاعت نه تنها از نظر شرط (اذن و رضایت) ابهام دارد، بلکه از جهات دیگری نیز مبهم است و همین ابهام سبب می گردد که انسانی به امید شفاعت نتواند خود را آلوده به گناه سازد و ابهام های دیگر شفاعت به قرار زیر است:

۱. ابهام از نظر مجرم و جرم

هرگاه انگشت روی مجرم بگذارند بگویند: همه مردم و یا گروهی خاص و معین مشمول شفاعت الهی خواهند شد و یا انگشت روی جرم گذارده شود و بگویند: فلان گناه مطلقاً و دربارۀ تمام افراد عقوبتی نخواهد داشت، در این صورت چنین نویدی مایه جرأت و وسیله تمرد افراد خواهد بود، و اوامر و

ص : ۲۹۵

۱- [۱] بقره/۲۵۵.

۲- [۲] انبیاء/۲۸.

نواهی الهی را بی اثر خواهد ساخت، ولی اگر این دو قسمت مبهم گذارده شود، و روشن نگردد که شفاعت درباره چه اشخاصی و یا درباره چه گناہانی مؤثر واقع خواهد شد دیگر کسی جرأت بر انجام گناہ و ارتکاب معصیت پیدا نخواهد کرد.

۲. ابہام از نظر وقت و انجام عقوبت

اگر فرض شود کہ مجرم و یا نوع جرم تعیین شود، امّا نسبت بہ وقت پذیرفته شدن شفاعت و یا انواع عذاب و عقوبت ہا، ابہامی باقی بماند دیگر چنین وعدہ ای مایہ جرأت و تمرد نمی گردد.

اتفاقاً نہ تنها مجرم و جرم، در قرآن بہ طور مبہم بیان شدہ است و توضیحاتی در این بارہ دادہ نشدہ است بلکہ انواع کیفر، و این کہ چہ نوع کیفری مشمول شفاعت خواهد شد نیز بہ طور مجمل وارد گردیدہ است و نیز وقت شفاعت و این کہ آغاز پذیرفته شدن شفاعت چہ لحظہ ای است، بہ طور مبہم آمدہ است.

روز محشر، روز بس دراز و یک روز آن معادل ہزار سال دنیا و یا پنجاہ ہزار سال آن است. (۱) و برای انسان در چنین روزی موافق مختلفی است کہ ہول و ہراس برخی کمتر از دردہای عذاب نیست، ہیچ گنہکاری نمی داند کہ اگر مشمول شفاعت گردید از چہ لحظہ ای مشمول چنین فیضی خواهد بود، آیا از نخستین لحظات حشر، مورد شفاعت قرار خواهد گرفت یا پس از گذشتن پاسی از آن، و یا پس از چشیدن قسمتی از دردہا و عذاب ہای الهی.

ص : ۲۹۶

۱- [۱] (...وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ) (حج/۴۷). « یک روز نزد پروردگار تو، معادل با ہزار سال شما است». (...فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ) (معارج/۴).

این ابهام های چهارگانه، شفاعت را به صورت یک روزنه رجا و امید درآورده و اندیشه تمرد و عصیان را به اعتماد شفاعت شافعان از اذهان بیرون رانده است.

شفاعت و دگرگونی علم و اراده خدا

جای گفتگو نیست که هر نوع محکومیتی که برای مجرم در دادگاه الهی تعیین گردد، عین عدل و داد خواهد بود، و آن را باید مطابق مصلحت و مقتضای عدل الهی دانست، در این صورت این سؤال پیش می آید که هرگاه نخستین حکم خداوند درباره مجرم، عین عدل و داد و مطابق مصلحت است دیگر دلیل ندارد که به وسیله شفاعت حکم یاد شده نقض گردد، زیرا نقض حکم نخست از دو حال خارج نیست.

یا حکم دوم مطابق مصلحت و مقتضای عدل الهی است و حکم نخست بر خلاف عدل و مصلحت می باشد. این فرض دو صورت دارد:

۱. یا باید خدا را غیر عادل بدانیم و معتقد شویم که با توجه به بر خلاف عدل بودن حکم نخست، آن را تصویب کرده است و این مطلبی است که باید ساحت مقدس خدا را از آن پیراسته بدانیم.

۲. و یا این که آگاهی خدا را نارسا و تشخیص نخست او را اشتباه بدانیم و بگوییم علم و اراده او بسان دیگر دادرسان قابل تغییر و دگرگونی است. این فرض نیز باطل است، زیرا علم او عین ذات او است تغییر در علم او ملازم با تغییر و دگرگونی در ذات او می باشد، و ذات متغیر که بسان موجودات مادی در حال تبدیل باشد، شایسته مقام ربوبی نخواهد بود.

و اگر فرض کنیم که حکم نخست عین عدل و مصلحت بوده، و حکم دوم بر خلاف آن می باشد، نتیجه این فرض این است که خداوند فرمانروایی

عادل و حکیم نباشد، زیرا با این که می داند که پذیرفتن شفاعت شفیع بر خلاف مصلحت و بر خلاف مقتضای دادگری است امّاروی علاقه ای که به شفیع و یا به حفظ ارتباط خود با او دارد، حکم نخست را نقض کرده و آن را بر اقامه عدل و انجام امور بر وفق مصالح، ترجیح داده است.

پاسخ:

با در نظر گرفتن معنی صحیح شفاعت روشن می شود که در علم خدا دگرگونی پدید نمی آید، بلکه اگر دگرگونی هست در ناحیه مجرم و گنهکار می باشد، یعنی وضع او طوری می شود که مستحق رحمت الهی می گردد در صورتی که قبلاً دارای چنین وضع و حالی نبوده است.

برای روشن شدن مطلب خوب است حال گنهکاری را در نظر بگیرید که راه ندامت و پشیمانی، و توبه و بازگشت به سوی خدا را در پیش گیرد، یک چنین فرد پیش از این انقلاب روحی در دادگاه خداوند مجرم شناخته شده، و مشمول کیفرهایی بود، ولی پس از توبه و انقلاب روحی و بازگشت به سوی خدا، وضع و روحیه او دگرگون گردیده و مشمول رحمت گسترده خدا می شود.

اکنون باید دید که در این موقع انقلاب و تحول و تغییر و دگرگونی در کجا پدید آمده آیا علم و اراده خدا تغییر یافته، یا این که تحولی در حال مجرم پدید آمده، به طور مسلم حقیقت، صورت دوم است، زیرا چون این فرد در پرتو توبه، خود را عوض کرده است، دیگر این فرد توبه کار که از کرده خود پشیمان است و تصمیم گرفته است که در آینده گرد چنین گناهی نگردد آن فرد طغیانگری نیست که خشم و کیفرهای الهی را نادیده گرفته و از همه چیز جز هوس نفس غافل بوده و چون موضوع عوض گردید طبعاً باید حکم الهی هم درباره وی عوض شود.

به عبارت دیگر خداوند از ازل درباره هر گنهکاری دو حکم و به اصطلاح دو نوع اراده داشت و هر کدام متوجه موضوع خاصی بوده و هیچیک ناقض دیگری نیست بلکه هر کدام در جای خود و روی موضوع ویژه خویش صحیح می باشد:

۱. اراده حکیمانه الهی بر این تعلق گرفته هر فرد گنهکار و آلوده ای به کیفر اعمال خود محکوم گردد و تا این حالت در او باقی است شایسته هیچ نوع رحمت و مغفرت نخواهد بود.

۲. اراده حکیمانه خداوند در باره گنهکاری که در او انقلاب روحی پدید آید و بر اثر توبه و بازگشت به سوی خدا وضع و حال او عوض گردد، و در دادگاه الهی با فرد سابق تفاوت روشنی پیدا کند، این است که این فرد، شایسته رحمت گسترده و آمرزش الهی قرار گیرد.

سرچشمه اختلاف اراده ها و به عبارت صحیح تر علت اختلاف قانونها، همان اختلاف حالات مجرم است که هر یک حکم خاصی را ایجاب می کند.

آری خدا از روز نخست می داند که کدام مجرم راه توبه و بازگشت را در پیش خواهد گرفت، و کدام مجرم از انقلاب روحی و استحقاق شفاعت محروم خواهد گشت.

در هر حال اختلاف و دگرگونی در علم خدا نیست، و سرسوزنی از واقع نمایی علم خدا کاسته نمی شود، و اگر اختلافی هست در ناحیه موضوع است و جای گفتگو نیست با عوض شدن موضوع، حکم نیز دگرگون می گردد.

به عبارت روشن تر هیچ کدام از این دو حکم ناقض دیگری و یا مخالف مصلحت و مباین با عدل الهی نیست بلکه هر یک در جای خود عین دادگری و مصلحت بوده، و هر کدام مخصوص موضوع خویش می باشد، و در حقیقت یک موضوع است اما دو حالت دارد، هر گاه یک مجرم در دو حالت مختلف یک نوع محکومیت داشته باشد، آن بر خلاف عدل و دادگری خواهد بود.

دانش آموزی که در خرداد ماه عقب ماندگی پیدا می کند، و تجدیدی می آورد هرگاه عقب ماندگی خود را در تابستان جبران کند و در امتحان قبول شود هرگز نباید گفت نظر دوم ناقض نظر اول است، بلکه هر دو تشخیص، مطابق واقع و عین دادگری است چیزی که هست هر حکمی روی موضوع خویش مطابق مصلحت و عین عدالت است.

عین این بیان در مورد شفاعت نیز هست؛ زیرا فرد گناهکار بدون در نظر گرفتن حالات و ضمایم دیگر، محکوم به کیفری است که در قرآن و احادیث بیان گردیده است اما همین فرد در حال دیگر از قبیل تحمل مجازات های برزخ و ترس های روز قیامت که مایه تصفیه و پاک کننده روح و روان است به ضمیمه دعا و درخواست اولیای الهی، محکوم به حکم دیگری است که نتیجه آن همان مغفرت و آمرزش گناه می باشد، و هرگز نباید این دو حکم را بسان حکم دادگاه تمیز نسبت به دادگاه بدوی تلقی کرد؛ که حکم دادگاه دوم حکم دادگاه نخست را نقض کرده و از بین می برد، بلکه باید آن را بسان حکم محکومی دانست که رضایت شاکی را به دست آورده و خود را از پرداخت غرامت رها ساخته است.

اصولاً دو نوع حکم بر یک فرد، در دو حالت، فراوان به چشم می خورد. در میان دانشمندان اسلام اصطلاحی است به نام اوامر امتحانی، که در یک زمان ثابت و در زمان دیگر، مرتفع می باشد و هر دو حکم بر وفق عدل و داد است و هدف از اوامر امتحانی، آزمایش باطن مکلف و ابراز ضمیر او است،^(۱) مثلاً فرمانروایی، برای آزمودن افسران خود دستوری صادر می کند هنگامی که در آنان احساس آمادگی کرد و دید همگی و یا برخی به دنبال مقدمات کار رفته اند

ص : ۳۰۰

۱- [۱] اوامر امتحانی از جانب خدا، برای کشف باطن نیست بلکه مقصود به قطعیت رسانیدن کمالات درونی افراد است مشروح این مطلب را در کتاب پرسش ها و پاسخ ها: ۳/ ۱۷۵-۱۸۲ مطالعه بفرمایید.

فوراً حکم خود را دگرگون کرده و دستور دیگری را جایگزین حکم نخست می سازد.

حضرت ابراهیم (علیه السلام) مأمور به ذبح فرزند خود گردید، پس از انجام مقدمات حکم دیگری جایگزین حکم نخست شد.

در اینجا دو حکم مختلف بر یک فرد (حضرت ابراهیم) اُمّا در دو حالت، حکومت می کند و هیچ نوع اشکالی را در بر ندارند.

روی این اصل؛ چه مانع دارد که عقاب مجرم، در یک زمان ثابت و بعداً به وسیله شفاعت از بین برود، زیرا اختلاف دو حکم روی دو موضوع و یا یک موضوع در دو حالت امر ممکن و ضروری است.

خلاصه سخن این که: علم و اراده خدا دگرگون نمی گردد، به دنبال آن، علم و اراده جدیدی بر آن تعلق می گیرد، مثلاً همگی می دانیم که هنگام شب، تاریکی همه جا را فرا می گیرد، و بر اثر نبودن نور، دیدگان ما از دیدن اشیا عاجز می گردند، همچنان که می دانیم پس از سپری شدن ساعات شب، آفتاب طلوع می کند، و نور همه جا را فرا می گیرد، از این جهت شب، برای جبران فقدان نور، چراغ روشن می کنیم و هنگامی که آفتاب طلوع کرد آن را خاموش می سازیم.

در این جا دو علم داریم: شب فاقد نور است، و روز دارای نور می باشد، و مطابق دو علم دو کار و دو اراده داریم. شب چراغ روشن می کنیم، روز آن را خاموش می نماییم.

هرگز علم دوم مناقض و تخطئه کننده علم اوّل نیست، بلکه هر علمی روی موضوع خود علمی است صحیح و پای برجا و هرگز این دو علم، مانند این نیست که از دور شبی را ببینیم نخست تصور کنیم که درخت است وقتی که نزدیک شدیم متوجه شویم که خطا کرده بودیم، و آن شبخ درخت نبوده،

بلکه حیوان بوده است، زیرا در این جا علم دوم، علم اول را تخطئه می کند.

در مورد مثال شب و روز، چون موضوع دو تا است طبعاً علم هم دو تا خواهد بود و به موازات تعدد علم، دو نوع اراده خواهیم داشت که هر کدام برای خود موضوع خاصی دارند، و لذا در شب که موضوع خاصی است اراده می کنیم که چراغ روشن کنیم، و در روز که آن نیز موضوع دیگری است، می خواهیم که آن را خاموش سازیم.

در این مورد و امثال آن، نه این که اراده ها عوض می شود بلکه از نخست دو اراده بوده، و هر کدام روی موضوع خود.

نتیجه این که در این مثال نه علم تغییر پیدا می کند، و نه اراده، بلکه این معلوم و مراد است که تعدد دارند، و در نتیجه علم و اراده هم تعدد بر می دارند.

عین این بیان در مورد شفاعت جاری است، خدا از ازل می دانست که فلان انسان حالات مختلفی خواهد داشت، در فلان روز دارای شرایط و اسباب خاصی خواهد بود. و مطابق آن شرایط، درباره او اراده خاصی انجام خواهد گرفت، از این جهت خدا مطابق آن شرایط در باره او اراده خاصی نمود، هم چنین می دانست که در روز دیگر، شرایط و اوضاع او عوض خواهد شد و حال تازه ای بر خلاف حال نخست پیدا خواهد کرد، از این نظر درباره او چیز دیگری اراده نمود.

بنابراین نه خطا در علم اول است و نه تغییر در اراده، بلکه هر علمی نسبت به موضوع خود صحیح و واقع نما است و هر اراده ای نسبت به موضوع خود حکیمانه و مطابق مصلحت می باشد.

اشکال سوم : امکان شفاعت و وقوع آن؟

اشکال سوم : امکان شفاعت و وقوع آن؟ (۱)

ص : ۳۰۲

از آیات شفاعت جز امکان وجود شفاعت، در روز رستاخیز چیز دیگری استفاده نمی شود و هرگز گواه بر تحقق شفاعت در آن روز نیست، زیرا:

در برخی از آیات قرآن، شفاعت به طور کلی نفی شده است مانند:

(...مَنْ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ فِيهِ وَلَا حُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ...) (۱).

«روزی که در آن دادوستد، و دوستی و شفاعت وجود ندارد».

(فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ) (۲).

«شفاعت شفاعت کنندگان برای آنان سودی نمی بخشد».

در برخی دیگر شفاعت به اذن خدا و ارتضای او منوط گردیده است (۳). این نوع استثناها دلیل بر وقوع اذن و ارتضای از خداوند نیست، زیرا کراراً این نوع استثنا (استثنای مشیت و اذن) در نفی مطلق به کار رفته و استثنا تحقق خارجی پیدا نکرده است مانند آیه های:

(سَنْقُرِيكَ فَلَا تَنْسَى * إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ...) (۴).

«به زودی قرآن را برای تو می خوانیم و فراموش نمی کنی مگر آنچه که خدا خواهد».

این استثنا هیچ گاه محقق نشد و پیامبر هیچ یک از آیات قرآن را فراموش نکرد.

(خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ...) (۵).

ص: ۳۰۳

۱- [۱] بقره/۲۵۴.

۲- [۲] مدثر/۴۸.

۳- [۳] مانند: (...مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ...) بقره/۲۵۵؛ (...مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ...) یونس/۳، بنابراین که این آیه مربوط به شفاعت اصطلاحی باشد (...وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى...) انبیاء/۲۸.

۴- [۴] اعلیٰ/۶-۷.

۵- [۵] هود/۱۰۷.

«اهل بهشت در آن قرار دارند تا آسمان و زمین برپا است مگر وقتی که پروردگارت بخواهد».

استثنا در این آیه هیچ گاه محقق نخواهد شد و خداوند اهل بهشت را از آنجا بیرون نخواهد کرد ولی برای این که بفهماند همه کارها وابسته به مشیت و اراده او است، مثلاً اگر پیامبر قرآن را فراموش نمی کند و یا بهشتیان در آن جاودانه می باشند همگی وابسته به خواست و مشیت او است و آنچنان نیست که زمام کار از دست خدا بیرون باشد، در هر دو آیه، یک صورت را استثنا کرده و یادآور شده است، که اگر خدا بخواهد، پیامبر فراموش می کند، و بهشتیان نیز از بهشت خارج می شوند، ولی هرگز مشیت خدا بر چنین کاری تعلق نخواهد گرفت.

چه مانع دارد که استثنای آیات شفاعت نیز مانند استثنای این آیات باشد که فقط گواه بر امکان صدور چنین اذنی از مقام ربوبی گردد نه گواه بر وقوع آن، و نتیجه این می شود که شفاعت شافعان امکان دارد اما دلیل بر وقوع آن در روز رستاخیز نداریم.

پاسخ

پیرامون برخی از آیاتی که در این اشکال به آنها استدلال شده است، در سومین بخش این کتاب توضیحات کافی داده شد و روشن گردید که هرگز این آیات گواه بر نفی شفاعت در روز رستاخیز نیست.

زیرا آیاتی که به طور مطلق شفاعت را نفی می کند، ناظر به شفاعت هایی است که جامعه یهود و عرب بت پرست جاهلی به آن معتقد بودند، و تصور

می کردند که در آن جهان نیز بسان این دنیا، می توان در پرتو پیوند دوستی و انواع وسائل دیگر از عذاب الهی نجات یافت همانطور که در گذشته توضیح دادیم.

و به عبارت دیگر این نوع آیات مربوط به آن دسته از شفاعت ها است که بدون اذن و رضایت پروردگار صورت بگیرد و بس و نفی این نوع شفاعت ها گواه بر نفی شفاعت به طور مطلق در روز بازپسین نمی گردد.

آیه ای که نافی بهره رسانی شفاعت است راجع به طایفه خاصی از مجرمان است که روز رستاخیز را انکار کرده و به اصول اسلام اعتقاد نداشتند و آیات قبلی بر این مطلب گواهی می دهد چنان که می فرماید:

(وَكُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الدِّينِ * حَتَّىٰ آتَانَا الْيَقِينَ * فَمَا تَتَّعِبُهُمْ شِفَاعَةُ الشَّافِعِينَ). (۱)

«ما روز رستاخیز را انکار می کردیم تا این که مرگ فرا رسید و یقین به قیامت پیدا کردیم دیگر شفاعت شافعان مفید واقع نمی گردد».

به طور مسلم نفی بهره رسانی شفاعت در حق گروه کافر، گواه بر نفی آن در حق افراد با ایمان نخواهد بود.

نکته مهم در این انتقاد، قسمت سوم آن است که آیا یک چنین استثناها دلیل بر صدور اذن از خدا است یا این که گواه بر امکان آن است؟ انتقاد کننده می گوید در این موارد بیش از امکان، مطلب دیگری استفاده نمی شود.

با مراجعه به قواعد عربی و بررسی موارد استعمال (إِلَّا) در آیات مشابه آیات شفاعت روشن می گردد که چنین استثناها گواه بر وقوع (مستثنی است) نه بر امکان آن.

اصولاً بحث درباره امکان و امتناع شفاعت و تفسیر آیات آن از طریق

ص: ۳۰۵

امکان، و این که هدف آیات شفاعت اثبات امکان آن است در برابر ادعای امتناع، شبیه بحث های فلسفی است که فلاسفه پیرامون امتناع و امکان چیزی با یکدیگر بحث و گفتگو می کنند و حمل آیات قرآن بر یک چنین معنی که دور از اذهان عمومی است از نظر اصول تفسیر صحیح نخواهد بود.

قرآن کتاب فلسفی نیست که درباره امتناع و امکان چیزی سخن بگوید.^(۱) قرآن کتاب زندگی و تربیتی است و هدف آن تشریح یک رشته اموری است که بشر در این جهان و یا جهان دیگر با آن روبه رو می گردد، برای چنین کتابی که دارای این نوع هدف مشخص است، بحث در امکان شفاعت در مقابل امتناع آن خارج از هدف آن می باشد.

کسانی که آیات یاد شده را بر امکان صدور اذن از خدا حمل می کنند، از جنبه های تربیتی و سازندگی شفاعت به کلی غافل و بی خبرند، اگر خداوند بزرگ شفاعت را قرار داده و در کتاب خود از آن گزارش داده است به خاطر جنبه های تربیتی و آثار سازندگی آن است، و چیزی که می تواند به گنهکاران تحریک و نیرو بخشد، و آنان را از ادامه کار زشت باز بدارد همان اعتماد و اطمینان آنان به وجود شفاعت در روز رستاخیز است نه امکان و احتمال وقوع و عدم وقوع آن.

درست است که در دو آیه یاد شده شفاعت به اذن خدا منوط شده است و از نظر انتقاد کننده استثنا دلیل بر تحقق چنین اذنی نیست.

اما در آیه سوم^(۲) شفاعت بر ارتضا و انتخاب خدا معلق شده، و از آن به صورت «فعل ماضی» که دلالت بر تحقق آن دارد، تعبیر آورده شده است. و

ص : ۳۰۶

۱- [۱] مگر این که اساس بحث را امتناع و امکان چیزی تشکیل دهد مانند آیات مربوط به نفی شریک از خدا.

۲- [۲] (...وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى...) انبیاء/۲۸.

انتخاب شدن فردی برای شفاعت شدن، بدون اذن خدا به شفیع‌ای که در حق وی شفاعت کند، امکان پذیر نیست، بنابراین از تحقق ارتضا و انتخاب فردی برای شفاعت شدن، می‌توان وجود و تحقق اذن خدا را به شافعان استکشاف نمود و این که خداوند همراه با انتخاب فردی برای شفاعت شدن، به اولیای خود اذن داده است که درباره وی شفاعت نمایند.

در آیه زیر با صراحت کامل می‌گوید: معبودهایی که به وحدانیت و یگانگی خدا با آگاهی کامل، گواهی می‌دهند (مانند مسیح و غیره) محققاً شفاعت خواهند کرد چنان که می‌فرماید:

(وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ). (۱)

«کسانی که جز خدا به عنوان عبادت و پرستش خوانده می‌شوند، مالک شفاعت نمی‌شوند مگر آن کس که آگاهانه به (وحدانیت) حق گواهی دهد».

این آیه حاکی از آن است که برخی از جانب خدا، مالک شفاعت می‌باشند، و تفویض این قدرت به آنان گواه بر صدور اذن از جانب خدا است.

بنابر این از تحقق تفویض شفاعت به گروهی که در آیه استثنا شده است استفاده می‌کنیم که مراحل قبلی مانند اذن به شفاعت و انتخاب افراد مورد شفاعت پایان پذیرفته است.

عین این بیان در این آیه نیز جاری است:

(لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا). (۲)

«کسی مالک شفاعت نمی‌گردد مگر آن کس که نزد خدا عهدی داشته باشد».

این آیه با صراحت کامل می‌گوید: گروهی که در نزد خدا عهد و پیمانی

ص: ۳۰۷

۱- [۱] زخرف/۸۶.

۲- [۲] مریم/۸۷.

دارند مالک شفاعت خواهند شد و تملیک شفاعت به فرد و یا گروهی از جانب خدا بدون اذن الهی امکان پذیر نیست.

خلاصه اگر از آیاتی که شفاعت را منوط به اذن الهی کرده است تحقق اذن خدا را استفاده نکنیم حتماً از آیات دیگری که از انتخاب گروهی برای شفاعت شدن و یا تملیک شفاعت به افراد خاصی خبر می دهند، تحقق اذن الهی را به دست آورده و می فهمیم که مسأله از مرحله امکان گذشته و گام به مرحله تحقق نهاده است. و هرگز نباید تصور نمود که تملیک مقام شفاعت به کسی و یا گروهی دلیل بر وقوع استفاده از آن نیست و ممکن است، خداوند این مقام را به کسی تملیک کند، اما اجازه استفاده از آن را ندهد، و یک چنین تصور از آن سفسطه های بی معنی است که می فهماند گوینده آن آشنا به وضع افعال الهی نیست، زیرا معنی ندارد که خداوند حقی را به کسی تفویض کند اما هیچ گاه اجازه ندهد که آن شخص از آن حق استفاده کند، و یک چنین تفویض جز کار لغو، و بیهوده چیز دیگری نخواهد بود.

در پایان از تذکر دو نکته ناگزیریم:

۱. اگر ما استثنا را در آیه (سَيُنْفِرُكَ فَلَا تَنْسَىٰ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ) حمل بر امکان می کنیم نه بر وقوع به خاطر دلیل خارجی است که می دانیم پیامبر گرامی از خطا و نسیان، معصوم و پیراسته است و هدف از بعثت بدون یک چنین عصمت گسترده صورت نمی پذیرد.

این دلیل عقلی ما را بر آن داشته است که بگوییم مقصود از (إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ) امکان نسیان است نه وقوع و هیچ گاه این استثنا محقق نخواهد شد.

و همچنین اگر استثنا را در آیه (خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ) بر امکان خروج تفسیر می کنیم نه بر وقوع آن، به خاطر آیات

و عقیده مسلم اسلام است که خلود و جاودانی بودن بهشتیان را در بهشت مسلم و قطعی می سازد.

و اگر این قرائن در کار نبود هرگز این دو استثنا را به طور امکان تفسیر نمی کردیم ولی این قرائن در آیات مربوط به شفاعت وجود ندارد، اگر نگوییم قراین بر خلاف این تفسیر گواهی می دهند.

۲. این احتمال با روایات متواتر شفاعت به هیچ نحو سازگار نیست، زیرا مفاد احادیث اسلامی پیرامون شفاعت، گواه بر تحقق آن می باشد تا آنجا که پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) در خبری که محدثان سنی و شیعه نقل کرده اند فرموده است:

«ادخرتُ شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي» (۱)

«من شفاعتم را برای مرتکبان کبایر از امت خویش ذخیره کرده ام».

آیا معنی این جمله، این است که احتمال دارد من شفاعت بکنم و احتمال دارد نکنم، یا این که پیامبر در این خبر به طور قطعی از شفاعت خویش در روز قیامت درباره گروه مزبور گزارش می دهد؟ به طور مسلم معنی دوم مقصود است.

اشکال چهارم : شفاعت، نجات در پرتو تبلیغ پیامبران

معنی شفاعت این است که پیامبران از طریق تبلیغ احکام خدا و نمایاندن راه سعادت و خوشبختی، مقدمات نجات بندگان را فراهم آورده اند.

ص : ۳۰۹

۱- [۱] مجمع البیان: ۱/۱۰۴. مرحوم طبرسی در اینجا می نویسد این روایت را همه مسلمانان قبول دارند.

در گذشته گفته شد که یکی از معانی شفاعت همین است که در این انتقاد خلاصه گردیده است ولی هرگز دلیل نداریم که معنی شفاعت منحصر به همین معنی است و این مطلب در گذشته به صورت گسترده بیان گردیده و نیازی به تکرار نیست.

ولی در این جا جمله ای را اضافه می کنیم و آن این که: هرگاه معنی شفاعت این است که تبلیغ پیامبران و عمل ما به دستور آنان، مایه نجات است، پس چرا قرآن از یک آمرزش گسترده نوید می دهد که منوط به توبه و عمل نیست و یگانه شرط آن را فقط ایمان به خدا و اصول و ارکان اسلام می داند آنجا که می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ... (۱))

«خداوند گناه شرک را نمی بخشد و پایین تر آن را می بخشد».

در گذشته گفتیم که این بخشودگی مربوط به توبه نیست و گرنه باید شرک را نیز در صورت توبه که همان بازگشت به توحید است ببخشد، در صورتی که در این آیه شرک را استثنا کرده و نفی می کند. از این جا می فهمیم که خداوند دارای رحمت خاص و گسترده ای است که احیاناً بدون توبه و عملی شامل حال افراد با ایمان می گردد.

این خود یک نوع شفاعتی است که ربط به شفاعت عملی که انتقاد کننده مدعی حصر معنی شفاعت در آن است ندارد.

ص : ۳۱۰

اشکال پنجم: آیات شفاعت از آیات متشابه است؟(۱)

برای تحقق و وقوع شفاعت دلیل عقلی وجود ندارد و آیات مربوط به آن نیز متشابه است و تأدب دینی ایجاب می کند علم این آیات را به خداوند واگذار کنیم.

پاسخ

آیات متشابه آن دسته از آیاتی است که مقصود واقعی آن روشن نباشد و هاله ای از شبهه و احتمال دور معنی واقعی آن را بگیرد، و سرانجام معنی اساسی آیه به غیر آن مشتبه گردد.

متشابه با این خصوصیات، در آیات شفاعت وجود ندارد و هدف هر آیه ای از آیات شفاعت با در نظر گرفتن ما قبل و مابعد آن بسیار روشن است و اگر نیاز آیات شفاعت به بحث و تفسیر نشانه متشابه بودن آنها باشد، باید گفت بیشتر آیات قرآن متشابه است، زیرا اغلب آیات قرآن احتیاج به بحث و شرح و تفسیر دارد.

قرآن یک کتاب آسمانی است که برای هدایت بشر در تمام ادوار و اعصار فرو فرستاده شده است و رسیدن به مقصد نهایی چنین کتابی بی نیاز از تدبر و تفکر و تفسیر نخواهد بود.

فقه‌های اسلام در آیات مربوط به احکام چه قدر به تدبر و اندیشه و بحث می پردازند، و گاهی پیرامون آیه ای رساله ای می نویسند، آیا این نوع بحثها دلیل بر متشابه بودن آیات قرآن است.

وانگهی آیات متشابه را به جرم این که متشابه است نباید کنار گذارد بلکه

ص: ۳۱۱

باید به کمک آیات محکم که «ام‌الکتاب» است، حل کرد، و ابهام آنها را برطرف نمود.

و ما در سومین بخش این کتاب مجموع آیات مربوط به شفاعت را در چند فراز آوردیم و به کمک یکدیگر، همه را معنی کردیم دیگر چرا در تفسیر این آیات انگشت تعجب به دندان گرفته و خود را به تجاهل بزیم.

این نوع تجاهل‌ها علتی جز غلبه روح وهابگیری و گرایش به افکار سلفی مانند «ابن تیمیه» ندارد. زیرا آنان با این که اصل شفاعت را به حکم صراحت آیات پذیرفته اند اما هرگز برداشت صحیحی از این اصل اسلامی ندارند.

و گاهی ممکن است علت این تجاهل یک نوع غرب زدگی باشد که بر افکار نویسندگان بزرگ مصری سایه افکنده است، و سبب شده است که برخی از اصول اسلامی به صورت غیر صحیح تفسیر گردد. و برای این نوع غرب زدگی شواهدی است که فعلاً جای بازگویی آنها نیست.

اشکال ششم : شفاعت تبعیض است؟

هرگاه بر اثر شفاعت اولیا، عموم گنهکاران از هر گناهی که انجام داده اند بخشیده شوند، در این صورت تعیین کیفر برای گنهکار، لغو و بیهوده خواهد بود، گذشته از این، هدف از تعیین کیفر، ایجاد بیم در بندگان است که به وظایف دینی خود قیام کنند، در این صورت دیگر بیمی در کار نخواهد بود که ضامن اجرای تکالیف الهی گردد.

هرگاه نتیجه شفاعت عفو برخی از گنهکاران و یا همه گنهکاران گرچه نسبت به گناه خاصی باشد، نتیجه چنین شفاعت یک نوع تبعیض نارواست، زیرا تمام افراد از نظر مجرم بودن یکسان و یکنواخت می باشند، همچنان که

گناهان از نظر این که همگی عصیان و تمرد است و تخلف از رسم بندگی می باشند، با هم فرقی ندارند، در این صورت چرا برخی از گنهکاران مورد شفاعت قرار گیرند، و برخی دیگر قرار نگیرند و یا بعضی گناهان بخشیده شود بعضی دیگر بخشیده نشود.

خلاصه معنی مجرم این است که گام از مرز بندگی بردارد، و به رسوم بندگی عمل نکند، و همه افراد مجرم در این موضوع یکسانند، در این صورت چرا باید برخی مشمول شفاعت بشوند، و برخی دیگر محروم گردند؟

پاسخ

درست است که همه مجرم ها و جرم ها، از نظر به هم زدن مرز بندگی یکسان و یکنواختند، و هر دو گروه خدا را نافرمانی می کنند، اما خود جرم دارای مراتب مختلفی است که به خاطر همین اختلاف مراتب، کیفرهای گوناگونی را به دنبال دارند.

مثلاً آتش زدن دستمال مغازه داری جرم و گناه است، و آتش زدن یک کارخانه نیز جرم و نافرمانی می باشد اما این کجا و آن کجا، جریمه اولی پرداخت بهای آن است دومی علاوه بر پرداخت بهای کالاهای سوخته شده، زندان است و احیاناً...

همانطور که جرم دارای درجات گوناگونی است، همچنین مجرم ها نیز از نظر روحیه و دنائت و پستی، شرارت و هرزگی درجات گوناگونی دارند. در این صورت تبعیض میان مجرم ها و جرم ها، تبعیض ناروا و غیر منطقی نخواهد بود.

انتقاد کننده، تنها به یک نقطه توجه کرده و می گوید: مجرم به طور مطلق از مرز بندگی تجاوز می نماید و هر جرمی نیز تجاوز به حقوق الهی است چرا میان مجرم ها و جرم ها تفاوتی پدید آید.

ولی وی از نقطه دیگر غفلت ورزیده است، زیرا درست است که همه مجرم ها و جرم ها در این مطلب شریک و یکسانند، ولی از نظر مراتب جرم و علل و آثار آن، یکسان نمی باشند.

برای توضیح مطلب به مثال زیر توجه فرمایید: تمام نورهای جهان اعم از یک شمعی و یا ده شمعی تا برسد به ده هزار شمعی، در این که خود روشن، و اطراف خود را نیز روشن می سازند، شریک و یکسانند، ولی نور یک نور افکن ده هزار شمعی چندین برابر نور یک لامپ صد شمعی است، و بر اثر اختلاف در درجه نور، آثار آنها نیز مختلف و گوناگون می باشد، یکی شعاع ده متری را روشن می سازد، ولی دیگری شعاع صد متری را نور باران می کند. این دو نه تنها از نظر درجه نور و اثر، با هم اختلاف دارند، بلکه از نظر دستگاه مولد برق نیز با هم مختلف می باشند، دستگاهی که بتواند شعاع صد متری را روشن سازد حتماً باید قوی تر از دستگاهی باشد که ده متری را روشن می کند.

عین این مسأله را می توانیم درباره علل جرم «روحیه» و خود جرم اثر آن در اجتماع پیدا کنیم.

روحیه جوانی که تنها به زن نامحرم می نگرد، و بس و هرگز حاضر نیست که گام از آن فراتر نهد، قطعاً با روحیه جوانی که به شنیع ترین اعمال منافی عفت دست می زند، و چیزی را در انجام مقاصد کثیف و پلید خود مانع و رادع نمی بیند، تفاوت بس زیادی خواهد داشت.

بر اثر اختلاف در روحیه و عوامل گناه، از نظر خود جرم نیز اختلاف خواهند داشت، جرم یکی نگاه و تجاوز سطحی به ناموس مردم است در حالی که جرم دیگری تجاوز عنفی به ناموس مردم می باشد.

ناگفته پیدا است اختلاف در روحیه و خود جرم، پدید آورنده اختلاف در آثار زیانبار گناه نیز هست، و هرگز مفسده تجاوز به ناموس مردم، با مفسده نگاه به دختر مردم یکسان نیست.

بنابراین اگر برخی از مجرم‌ها و بعضی از جرم‌ها مشمول شفاعت شوند و بعضی دیگر از آن محروم گردند تبعیض ناروا، و کار غیر منطقی نخواهد بود.

در این جا می‌توان این گونه تبعیض را که در حقیقت تبعیض نیست، بلکه تفاوت است از راه دیگر تفسیر نمود و آن این که هرگاه افرادی که مورد شفاعت قرار می‌گیرند هیچ گونه شایستگی و ترجیح بر دیگران نداشته باشند و در این شرایط به آنها کمک شود، و بر دیگران مقدم گردند، قطعاً این کار یک نوع تبعیض ناروا خواهد بود ولی اگر بعضی از گناهکاران به خاطر پیوندهای معنوی که با خدا داشتند، و به خاطر ارتباط ایمانی که با اولیای خدا برقرار ساخته بودند مورد کمک شفیعان روز رستخیز قرار گیرند، در این صورت، شفاعت عین عدل و دادگری و نوید به آن در این جهان، وسیله تربیت و بازگشت افراد گنهکار از نیمه راه خواهد بود، زیرا در این فرض ملاک تبعیض، و این که برخی مورد شفاعت قرار می‌گیرند و برخی دیگر از آن محروم می‌باشند، همان شایستگی و پیوندهای معنوی افراد است، آنان که پیوند خود را با خدا حفظ کرده و با اولیای خدا نیز ارتباط معنوی دارند، مشمول شفاعت اولیای او قرار می‌گیرند ولی کسانی که فاقد این دو شرط می‌باشند بر اثر دوری از مقام ربوبی و نداشتن چنین ارتباطی با اولیای حق، مستحق و شایسته آن نمی‌باشند، و این کار تفاوت ناروا و تبعیض غیر صحیح نخواهد بود.

روشنگر این بیان تفاوت‌هایی است که قرآن میان مشرک و غیر مشرک قائل شده است آنجا که می‌فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ... (۱))

«خداوند مشرک را نمی‌بخشد و پایین‌تر از آن را می‌بخشد».

و این آیه که میان مشرک و غیر آن فرق می‌گذارد، مربوط به صورت توبه

ص: ۳۱۵

نیست، زیرا اگر مربوط به توبه بود هرگز میان مشرک و غیر آن تفاوتی قائل نمی شد و هر دو گروه با توبه و بازگشت به آغوش توحید بخشیده می شدند.

اکنون سؤال می شود چرا رحمت گسترده حق، شامل حال مشرک نمی گردد، در حالی که رحمت او غیر مشرک را فرا می گیرد؟ جواب داده می شود، زیرا مشرک به اندازه ای از خدا دور است که تمام پیوندهای خود را با خدا قطع کرده، و از زیر پوشش رحمت او بیرون رفته است، در حالی که غیر مشرک قسمتی از پیوندهای خود را با خدا حفظ نموده است.

قرآن مجید، پرهیز از گناهان بزرگ را کفاره گناهان کوچک می داند و می فرماید:

﴿إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ...﴾ (۱)

«اگر از گناهان بزرگ اجتناب ورزید ما از گناهان کوچک شما، در می گذریم».

و با توجه به بیان یاد شده، حقیقت مطلب روشن می گردد، زیرا فردی که از گناهان کبیره اجتناب ورزد قسمت اعظم پیوندهای خویش را با خدا حفظ کرده، و تنها لحظاتی از خدا غافل گردیده است، هرگز چنین فردی را نمی توان با آن مرتکب کبایر که غرق در فساد و آلودگی است مقایسه کرد و هر دو را یکسان دانست.

اشکال هفتم: شفاعت و سنت های یکنواخت الهی

سنت و روش خدا بر این جاری شده که افعال خود را یک نواخت و بدون استثنا اجرا کند، و در عالم اسباب نیز سنت بر همین جاری است. خداوند

ص: ۳۱۶

می فرماید:

(...هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ* إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ).

«(۱) این روش مستقیم من است که بر بندگان من تسلطی نداری مگر بر گمراهان که از تو (شیطان) پیروی کرده اند.»

نخستین جمله آیه (هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ) گواه بر این است که سنت خداوند پیوسته یک نواخت و یکسان می باشد.

و نیز می فرماید:

(...فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلًا). (۲)

«برای سنت و روش های خدا، تبدیل و تحویلی نیست.»

بنابراین بخشیدن برخی از مجرم ها و یا عفو از برخی از جرم ها، یک نوع تبدیل و تغییر در سنن الهی است که باید یک نواخت باشد.

پاسخ

مغفرت و رحمت گسترده حق، که تحت شرایط خاصی شامل حال گنهکاران می گردد، خود یکی از سنن الهی، و روش های تغییر ناپذیر خداوند جهان است، همان طور که خدا وعده عذاب و کیفر داده است، همچنین تحت شرایطی وعده مغفرت و آمرزش به بندگان گنهکار خود نیز داده است، و هرگز نباید یکی را سنت خدا و دیگری را گامی بر خلاف سنت و روش های او تفسیر نمود، بلکه هر دو تحت شرایط خاصی از سنن تغییر ناپذیر و روش های دیرینه او شمرده می شوند.

انتقاد کننده تصور کرده است که عذاب و کیفر دادن سنت اصلی است،

ص: ۳۱۷

۱- [۱] حجر/۴۱ و ۴۲.

۲- [۲] فاطر/۴۳.

اما عفو و مغفرت از طریق شفاعت یک نوع استثنا در قانون می باشد در حالی که هیچ کدام نسبت به دیگری جنبه استثنایی ندارد، بلکه هر یک از سنت های قطعی است که در مورد خود اجرا می گردد.

اصولاً- معنی این که سنت ها و روش های خدا دگرگونی نمی پذیرد، این نیست که خداوند در پهنه هستی یک کار بیش ندارد در حالی که او خود را در کتاب عزیزش چنین معرفی می کند:

(...كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ). (۱)

«هر روز برای او کار و شأن مخصوصی است».

و همچنین او در قرآن، خود را چنین توصیف می کند:

(يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ). (۲)

«هر چه بخواهد محو و اثبات می کند. و ام الكتاب (لوح محفوظ) در نزد او است».

از این جهت در جهان آفرینش برای خدا جلوه و تجلیات گوناگونی را مشاهده می کنیم.

خدایی که محیی و زنده کننده است، ممیت و میراننده نیز می باشد، هرگاه رؤوف و رحیم است قاهر و منتقم نیز می باشد، البته هر یک در جای معینی و شرایط مخصوصی، نه این که یکی سنت اصلی خدا است، و دیگری از قبیل استثنا در قانون خدا باشد.

همان طور که عفو از گناه در پرتو تو به یکی از سنت های استوار و خلل ناپذیر الهی است، همچنین بخشودن گناهان در سایه شفاعت اولیای خویش، یکی دیگر از مظاهر لطف و رأفت خاص او می باشد، که هیچ گاه تغییر و خلل نمی پذیرد.

ص : ۳۱۸

۱- [۱] الرحمن/۲۹.

۲- [۲] رعد/۳۹.

حکما و عرفای اسلامی می گویند: هر کاری از کارهای خدا، و هر جلوه ای از تجلیات او، مربوط به یکی از صفات او است او به نام «شافی» بیماران را شفا می بخشد، و به اسم «قاهر» ستمگران را به خاک مذلت می افکند، و به نام «منتقم» بزهکاران را کیفر می دهد، و هر اسمی برای خود جلوه خاصی دارد.

اصمعی می گوید: من در بیابان حجاز در کنار زن بادیه نشینی از حفظ تلاوت قرآن می کردم، آیه مربوط به حدّ سرقت را چنین خواندم:

(وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالاً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ). (۱)

«دست های زن و مرد دزد را ببرید، انتقامی است از خدا و کیفری است در مقابل بزهکاری خود، و خداوند بخشنده و مهربان است.»

ناگهان آن زن بادیه نشین رو به من کرد و گفت:

«لو كان غفوراً رحيماً لما أمر بقطع أيديهما.»

«اگر خداوند غفور و رحیم بود، هرگز دستور به بریدن دست های آنان نمی داد.»

من فوراً قرآن را باز کردم و نگاه کردم دیدم من اشتباه کرده ام و آخر آیه (غُفُورٌ رَحِيمٌ) نیست بلکه (عَزِيزٌ حَكِيمٌ) است که معنی آن، قدرتمندی است که کارهای خود را حکیمانه انجام دهد، در این جا نباید خدا به نام غفور و رحیم تجلی کند، زیرا مقام اجرای حد بر سارق تبهکار، با مقام رؤوفی و غفوری خداوند مناسب نیست، بلکه این مقام، با اسم عزیز و حکیم او، کاملاً مناسب می باشد.

و در حقیقت این زن به گفتاری که حکما و عرفا در کتابهای خود آورده اند با جمله کوتاهی اشاره کرده و خواسته است بگوید این جا جای تجلی خدا به

ص : ۳۱۹

نام غفور و یا رحیم نیست این جا، جای تجلی به نام عزیز و حکیم است که شنونده بداند که اگر آن خدای رؤوف و مهربان دستور می دهد که دست سارق را ببرند منافاتی با مقام غفوری او ندارد، زیرا آن سنت برای خود جای و مقامی دارد و این سنت نیز برای خود جای و مقام دیگری دارد، و هیچ کدام استثنا از قانون نیست بلکه هر سخن جایی و هر نکته برای خود مقامی دارد.

در پایان از تذکر نکته ای ناگزیرم و آن این که: استدلال با آیه (...هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ). (۱) «این صراط روش مستقیم من است». بر این که روش و سنت های خدا یکسان و یکنواخت است نارواست. زیرا مفاد آیه این است که راه من مستقیم و درست است و راه شیطان راه انحراف و کج است چنان که ذیل آیه بر آن گواهی می دهد.

(إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ * وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ). (۲)

«بر بندگان من تسلطی نداری، مگر بر گمراهان که از تو پیروی کرده اند و دوزخ وعده گاه همه آنها است».

و در حقیقت معنی این آیه، بسان معنی آیه دیگر است که می فرماید:

(وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ...). (۳)

«این راه راست من است از آن پیروی کنید، نه از راه های دیگر که شماها را از راه خدا پراکنده می کند».

و هرگز این آیات ناظر به یکسان و یکنواخت بودن سنت های خدا، در جهان تکوین و تشریح نیست، بلکه هدف جداگانه ای دارند.

ص : ۳۲۰

۱- [۱] حجر/۴۱.

۲- [۲] حجر/۴۲ و ۴۳.

۳- [۳] انعام/۱۵۳.

اشکال هشتم : آیا شفاعت یک نوع وسیله تراشی وپارتی بازی است؟

نوید شفاعت و این که گروهی از بندگان پاک خدا، در حقّ گروهی از گنهکاران، شفاعت خواهند کرد، و وساطت آنان سبب خواهد شد که خداوند از سر تقصیر آنان در گذرد، شبیه به یک نوع وسیله تراشی وپارتی بازی دنیا است که باید ساحت دستگاه ربوبی را از آن پیراسته ساخت، تو گویی جهان دیگر نیز بسان این جهان است که هر کسی که پارتی قوی و نیرومندی دارد، می تواند از کیفر کردار خویش نجات یابد، کسانی که قدرت بروسیله تراشی وواسطه آفرینی ندارند، باید کیفر اعمال خود را ببینند.

پاسخ

هرگاه حقیقت شفاعت این باشد که گنهکار در روز رستاخیز بسان این جهان، از پیش خود وسیله ای برانگیزد، و او نیز بدون در نظر گرفتن هیچ شرطی، تحت تأثیر درخواست او قرار گیرد، و در پرتو نفوذی که در پیشگاه خداوند دارد عفو و مغفرت خدا را نسبت به چنین مجرم جلب نماید، این نوع شفاعت همان بیدادگری و پارتی بازی است که باید دستگاه ربوبی را از این آلودگی ها پاک و پیراسته دانست.

این همان شفاعت باطلی است که عربهای مشرک درباره بتها می اندیشیدند، زیرا آنها را متنفذان درگاه الهی می دانستند و معتقد بودند که از طریق نیایش و پرستش می توانند رضایت آنها را جلب کنند، و آنها را تحت

تأثیر خود قرار دهند که در حق آنها شفاعت نمایند. و چنین می گفتند:

(...هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ...).

«آنان شفیعان ما در پیشگاه خداوند هستند».

و نیز می گفتند:

(...مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى...). (۱)

«ما آنان را از این جهت می پرستیم که ما را به خدا نزدیک سازند».

قرآن مجید با شدت خاصی از این نوع شفاعت انتقاد کرده، و در ذیل آیه نخست می فرماید:

(...قُلْ أَتُتَّبِعُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ شُجْرَانُهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ). (۲)

«بگو ای پیامبر گرامی! آیا خدا را به آنچه که در آسمانها و زمین وجود ندارد، آگاه می سازید؟ پیراسته است خداوند از آنچه که برای او شریک می پندارند».

خلاصه شفاعت به این معنی که، کار از گنهکار شروع گردد، به خدا منتهی شود، و در شفاعت هیچ قید و شرطی در کار نباشد، شفاعتی است باطل، که هرگز نمی توان آن را به مقام ربوبی که جز اراده نافذ او هیچ اراده ای حاکم و نافذ نیست، و زمام کار در دست او است، نسبت داد.

اعتقاد به وجود چنین شفاعت، جز مقایسه شفاعت اخروی به شفاعت های دنیوی، علت دیگری ندارد، و جریان در شفاعت های دنیوی از این قرار است و فرد گنهکار به شفیع متوسل می شود، و او را بر می انگیزد که با فرمانروای وقت، که زمام کار در دست او است، تماس بگیرد، و روی نفوذی که در دستگاه او دارد، وی را وادار کند که از تقصیر او درگذرد و از اجرای قانون در حق او صرف نظر کند.

ص : ۳۲۲

۱- [۱] زمر/۳.

۲- [۲] یونس/۱۸.

در حالی که شفاعت در روز رستاخیز درست نقطه مقابل این است، در این جا فرمانروای عادل (خدای متعال) روی مصالحی که خود می داند، اولیای خود را برمی انگیزد که درباره آن گروه از گنهکاران که شایستگی شفاعت را دارند، و ارتباط خود را با خدا قطع نکرده، و پیوند ایمانی را با اولیای خدا حفظ کرده اند، شفاعت کنند تا مشمول رحمت و مغفرت و آمرزش خداوند گردند.

در این جا ممکن است سؤال شود که هرگاه هدف از شفاعت این است که افراد گنهکار مشمول رحمت حق و آمرزش او قرار گیرند چرا خود خدا مستقیماً این کار را انجام نمی دهد؟

پاسخ این سؤال روشن است، زیرا سنت و اراده حکیمانه خداوندی، بر این تعلق گرفته است که نعمت های مادی و معنوی خود را از طریق اسباب و علل به بندگان خود برساند، مثلاً یک انسان در پرتو اشعه حیات بخش خورشید، رشد و نمو می کند، در حالی که خداوند می توانست بدون آفریدن چنین سببی، نعمت نمو و رشد در اختیار او قرار دهد. هم چنین خداوند افراد بشر را به وسیله پیامبران به تکالیف خود آشنا می سازد، و نعمت هدایت الهی، از راه پیامبران خدا به بشر می رسد، در صورتی که خداوند می توانست هدایت خود را بدون اعزام پیامبران به آنها ارزانی بدارد در حالی که می بینیم که تمام این فیوض از طریق اسباب خاص به ما می رسد.

بنابراین چون اراده حکیمانه وی بر این تعلق گرفته است که کلیه مواهب مادی و معنوی خود را از طریق اسبابی که خود می آفریند و بر می انگیزد به بندگان خود برساند، از این جهت تمام این نعمت ها از طریق یک رشته نظامات مادی و معنوی به دست بشر می رسد، و در سرای دیگر، جریان نیز از همین قرار است، شفاعت جز مغفرت گسترده و آمرزش خداوند چیزی نیست از این جهت هرگاه همین مغفرت به خود خدا نسبت داده شود آن را مغفرت و

آمزش می نامند، و اگر به اسباب و به علل آن که اولیای الهی می باشند نسبت داده شود، شفاعت می گویند.

رحمت خداوند همه ذرات جهان تا چه رسد انسان را فرا گرفته است، شعار فرشتگانی که در حق افراد با ایمان طلب آمزش می کنند، این است:

(رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا) (۱).

«بارها! علم و رحمت تو همه چیز را فرا گرفته است».

آیات قرآن بر نظام معنوی گواهی می دهند

از بررسی آیات قرآن کریم کاملاً استفاده می شود که گسترش رحمت و آمزش خداوند نظام خاصی دارد که به فرمان الهی فیض معنوی از این نظام به بندگان خدا می رسد.

قرآن مجید به پیامبر دستور می دهد که در حق گروهی که زکات مال خود را می پردازند، دعا و طلب آمزش کند چنان که می فرماید:

(...وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ...) (۲).

«درباره آنان دعا کن، دعای تو درباره آنان مایه آرامش است».

قرآن به گنهکاران دستور می دهد که حضور پیامبر بروند، و از او درخواست کنند که در حق آنها طلب آمزش کند تا خدا از گناهان آنان درگذرد چنان که می فرماید:

(...وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا) (۳).

«هرگاه آنان به نفس خویش ستم کنند، سپس نزد تو بیایند، و خود آنها از خداوند

ص : ۳۲۴

۱- [۱] آغاز آیه چنین است (...وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا...) غافر/۷.

۲- [۲] توبه/۱۰۳.

۳- [۳] نساء/۶۴.

طلب آمرزش نمایند و پیامبر نیز از برای آنها طلب آمرزش کند، خداوند را توبه پذیر و رحیم می یابند».

اگر اراده خدا بر این تعلق گرفته بود که آمرزش او بدون یک نظام خاصی به بندگان خود برسد، چرا به پیامبر دستور می دهد که درباره افراد زکات ده، دعا کن؟ چرا به گنهکاران دستور می دهد که پیش پیامبر بروند و از او بخواهند که در حق آنها طلب آمرزش نماید؟

اینها همگی حاکی است که رحمت خداوند بر اساس نظام و اسبابی است که یکی از آنها دخالت پیامبر و دیگر اولیای الهی است تا از این طریق فیض به گنهکاران و یا گروهی از بندگان او برسد.

در آیه دیگر به افراد با ایمان دستور می دهد که برای جلب آمرزش خداوند دنبال وسیله بروند آنجا که می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ... (۱).

«ای افراد با ایمان از مخالفت خداوند بپرهیزید و وسیله ای که شما را به رضای حق برساند بطلبید».

این آیات و آیات دیگر کاملاً می رسانند که نعمتهای معنوی و رحمت گسترده خداوند، نظام خاصی دارد که باید از آن طریق به بندگان خدا برسد.

روی این اساس دیگر تعجب نخواهیم کرد که چرا در روز رستاخیز آمرزش خداوند از طریق اولیای او به ما می رسد و اولیای خدا باید به اذن وی درباره گنهکاران شفاعت نمایند، تا آنان مشمول لطف و عنایت خداوند گردند.

گذشته بر این پذیرفتن دعا و درخواست اولیای الهی در روز رستاخیز، یک نوع احترام تکریم از عزیزان درگاه خدا می باشد، و پذیرفتن درخواست آنها معرّف موقعیت آنان است.

ص : ۳۲۵

علاوه بر این نخستین شرط شفاعت این است که فرد گنهکار، پیوند خود را با خدا قطع نکند، و ارتباط ایمانی و روحی او با اولیای خدا محفوظ باشد، و در پرتو برقرار بودن ارتباط با خدا و اولیای او، مستحق مواهب بیشتری از خداوند گردد پس دیگر نمی توان نام این تفاوت ها را پارتی بازی نامید.

هرگز نباید شک و تردید کنیم که ارتباط ناقص با کامل، یا جاهل با دانشمند، یا یک کارگر ساده با استاد کار، ناخود آگاه مایه تکامل آنان می گردد، بنابراین پیوندی که این دسته از گنهکاران با خدا و اولیای او دارند موجب تکامل و برتری آنان نسبت به گروههای دیگری می گردد، و از این جهت بیشتر مشمول لطف و مرحمت الهی می شوند.

تفاوت شفاعت های دنیوی و اخروی

۱. در شفاعت های اخروی کار در دست خدا است، و کار از او سرچشمه می گیرد، و او است که شفیع را بر می انگیزد و بر اثر کمال و موقعیتی که دارد به او حق شفاعت می بخشد، و رحمت و مغفرت خود را از مجرای او شامل حال بندگان می سازد، ولی در شفاعت های دنیوی کار کاملاً بر عکس است، زیرا مجرم شفیع را بر می انگیزد، و اگر تحریک او نبود، هرگز به فکر شفاعت نمی افتاد، اگر قرآن مجید دستور می دهد که در همین دنیا گروه گنهکار حضور پیامبر برسند، و او را برای دعا و طلب آمرزش تحریک کنند، این کار نیز مستقیماً از خود خدا شروع می شود، زیرا او به ما فرمان می دهد که چنین کنیم. اگر دستور او نبود هرگز بدنبال پیامبر نمی رفتیم و اگر هم می رفتیم، بدون فرمان او تأثیری نداشت.

۲. در شفاعت های صحیح، شفیع تحت تأثیر مقام ربوبی قرار می گیرد، ولی در شفاعت های باطل صاحب قدرت تحت تأثیر سخنان شفیع

قرار گرفته، و خود شفیع تحت تأثیر مجرم قرار می گیرد.

۳. شفاعت های دنیوی فقط تبعیض در قانون است و نفوذ شفیع، اراده قانونگذار ویا مجریان قانون را مغلوب ساخته، و سرانجام قانون تنها قدرت خود را بر افراد ضعیف و ناتوان نشان می دهد، در حالی که در شفاعت های اخروی هیچ کس قدرت خود را بر خدا تحمیل نمی کند، و جلو قانون را نمی گیرد بلکه شفاعت رحمت گسترده و مغفرت نامحدود خدای مهربان است که از او سرچشمه گرفته و می خواهد بوسیله آن افرادی را که شایسته تطهیر هستند و قابلیت برای پاک شدن دارند، پاک سازد.

گروهی که از شفاعت محروم می گردند نه از این نظر است که در قانون خدا تبعیض وجود دارد بلکه قابلیت مغفرت و رحمت گسترده الهی را ندارند از این نظر باید به همان حالت باقی بمانند.

به قول برخی از دانشمندان رحمت خدا بسان موجودی صندوق یک بازرگان و یا بانک نیست که پایان پذیرد بلکه باید در طرف قابلیت و شایستگی باشد، تا رحمت خدا به او برسد. اگر خداوند می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ... (۱).

«خداوند افراد مشرک را نمی آمرزد».

برای این است که دل مشرک بسان ظرف در بسته ای است که اگر به هفت دریا فرو رود، هیچ گاه آب به درون آن نفوذ نمی کند، یا بسان سرزمین شوره زار است که هر چند باران بر آن بریزد، جز خس و خار چیز دیگری در آن نمی روید.

اگر قرآن اصرار میورزد که شفاعت اولیای خدا، مخصوص کسانی

ص : ۳۲۷

است که مورد رضایت پروردگار جهان گردند چنان که می فرماید:

(...وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى...)^(۱).

«درباره کسانی شفاعت می کنند که مورد رضایت خداوند جهان باشند».

برای این است که او می داند چه کسی لیاقت و شایستگی فیض معنوی و رحمت گسترده او را دارد و چه کسی ندارد. و به قول سعدی:

گر خواجه شفاعت نکند روز قیامت *** شاید که ز مشاطه نرنجیم که زشتیم نه تنها گروه مشرک از رحمت گسترده خدا و شفاعت اولیای او محروم می باشند بلکه گروهی که بر اثر ناپاکیهای زیاد، شایستگی مغفرت خدا را ندارند ممکن است لطف الهی از طریق شفیعان در گاه او به آنان نرسد.

تا این جا مجموع انتقادهایی که پیرامون شفاعت شده بود، یا ممکن بود، بشود، به دقت مورد بررسی قرار گرفت، و روشن گردید که هیچ یک از این اشکالات اساس و پایه محکمی نداشت و بسیاری از آنها نتیجه بینش بد و ناروا نسبت به اصول و ایده های مسلم اسلامی است. در پایان این بخش بر خود لازم و فریضه می دانم که از زحمات ارزنده استاد بزرگوار حضرت علامه طباطبایی (روحی فداه) تشکر نمایم، زیرا وی بیشتر این اشکالات را در تفسیر خود گرد آورده و به نحو مبسوط به تجزیه و تحلیل آنها پرداخته است و نگارنده خود بسان دیگر علاقمندان آثار علمی استاد، در این بخش از خرمن علمی استاد، حداکثر استفاده را نموده و به گونه ای که مناسب با سطح فکر جوانان و ذوق آنان باشد، در این صفحات منعکس نموده است.^(۲)

انتقاد بی جا

گویا برخی سوگند یاد کرده اند که در هر بحثی از مباحث اسلام که وارد

ص : ۳۲۸

۱- [۱] انبیاء/۲۸.

۲- [۲] المیزان: ۱/ ۱۶۴ - ۱۷۱.

می شوند، به نام «نوآوری» بحث را از جاده مستقیم خود منحرف ساخته و لذا کم و بیش باعث گیجی خوانندگان گردند، از این رو، اگر گاهی در متن یک بحث هیچ جای پای برای خود نیافتند می کوشند تا با ضمیمه کردن مطلب دیگری باز ذهن خواننده را مشوب سازند.

اینک نمونه:

نویسنده کتاب «توحید عبادت و یکتاپرستی» درباره شفاعت می نویسد:

«مسأله شفاعت یکی از مسایل مهمه دینی است و از مسلمات دین مبین اسلام است و سپس قسمت زیادی از آیات مربوط به شفاعت را نقل می کند و همانطور که ما در بحث «شفاعت از نظر قرآن» نتیجه گرفتیم، نتیجه می گیرد که شفاعت ثابت است اما به شرط رضایت خداوند از شفاعت شونده، و اذن او به شفاعت کننده».

تا این جا مطلب تازه ای نیاورده همان را که دانشمندان شیعه و سنی از آیات این باب استفاده نموده اند ذکر کرده است.

اما پس از دو صفحه می نویسد:

«اکنون بینیم شفاعت چیست: شفاعت سؤال از گذشتن گناه گناهکار است و در اصطلاح دینی عبارت است از سؤال بعضی از صالحین از خداوند برای گذشتن از عقاب گناهکاران و مورد عفو قرار دادن معصیت کاران، این اعتقاد که ضرر بسیاری به اهل دیانات وارد آورده، تحریفی است از تعلیمات کاهنان و برای این که نزد مردم شأنی داشته باشند این معنی را درست کردند و این مقام را برای خود قایل شدند»^(۱).

از این نویسنده باید پرسید: شما که خودتان تصریح می کنید شفاعت از مسلمات دین مبین اسلام است و از قرآن مجید به شرط رضایت خداوند از

ص : ۳۲۹

۱- [۱] توحید عبادت و یکتاپرستی، ص ۱۳۰ _ ۱۳۸.

شفاعت شونده و اذن او به شفاعت کننده استفاده می شود، پس چطور می گویند اعتقاد به شفاعت ضرر بسیاری به اهل دیانات وارد آورده، و آن تحریفی است از تعلیمات کاهنان و... آیا این جز تناقض گویی نام دیگری دارد؟ سپس اضافه می کند: «از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) سؤال شد که یا رسول الله (صلی الله علیه و آله) سزاوارترین مردم به شفاعت تو کیست؟ فرمود: سزاوارترین مردم به شفاعت من کسی است که از صمیم قلب لا اله الا الله بگوید پس حضرت بزرگترین اسباب نیل به شفاعت را تجرید توحید قرار داد و این درست بر عکس چیزی است که مشرکین می گویند: وقتی نیل به شفاعت می گردی که انبیا را شفیع بگیری، و غیر از خدا به آنان هم موالات داشته باشی».

توجه کنید ایشان در این جمله دو مطلب فرموده اند:

۱. اگر بگوییم: موالات و دوستی پیامبران در شفاعت شدن تأثیر دارد، این گفتار با توحید و گفتن «لا اله الا الله» منافات دارد.

۲. کسی که پیامبر را شفیع خود بگیرد مشرک است. در پاسخ این دو گفتار توجه شما را به مراتب زیر جلب می کنیم:

اولاً: قرآن مجید ما را به دوستی و موالات رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و اهل ایمان دعوت می کند آنجا که می فرماید:

(وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ). (۱)

«هر که خدا و پیامبر او و کسانی را که ایمان دارند دوست داشته باشد (از حزب خدا است) و حزب خدا، حتماً چیره می شود».

ثانیاً: روشن است کسی که خدا و رسول او و افراد با ایمان را دوست داشته باشد به حکم این آیه از «حزب الله» است و خدا از اعضای چنین حزبی

ص : ۳۳۰

راضی است، و به حکم آیه (... لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى...) (۱) «شفاعت نمی کنند مگر کسانی را که مورد رضایت خدا باشند»، مورد شفاعت قرار خواهند گرفت پس دوستی انسان با پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) در شفاعت شدن او تأثیر دارد.

و به عبارت دیگر دوستی پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) موجب عمل به احکام اسلام و متن شریعت و پرهیز بیشتر از گناه است و چنین شخصی قطعاً مورد شفاعت قرار می گیرد، و موالات پیامبر، جنبه طریقی دارد یعنی از این رهگذر به انجام وظایف و عمل به احکام دین می رسیم، و محبت راستین هیچ گاه جدا از عمل به منویات محبوب نیست.

آیا جای این سؤال نیست که از نویسنده پرسیم چطور عقیده به تأثیر دوستی با پیامبر گرامی، در شفاعت منافی با توحید است با این که تأثیر دوستی او از خود قرآن استفاده می شود.

این که می گوید اگر پیامبری را شفیع خود بگیریم شرک است این همان گفتار گروه وهابیه است که می گویند: شفاعت برای صالحان ثابت است ولی نباید از غیر خدا آن را بخواهیم و اگر از غیر خدا بخواهیم شرک می شویم.

ما در بخش هفتم این کتاب، موضوع شفاعت خواهی، از پیشوایان معصوم را به طور گسترده بررسی خواهیم کرد و روشن خواهیم نمود چنین درخواستی ارتباط با شرک ندارد.

سپس می نویسد:

«به بیان واضح تر عقیده شرکیه در شفاعت همین اعتقادی است که عوام دارند که انبیا و اولیا را عبادت می کنند و در مقابلشان خضوع و خشوع و در مجالس عزاداری ایشان، گریه وزاری می نمایند، و محبتشان را در دل جایگزین می کنند و در عوض هزاران عمل فاسد از ایشان بروز می کند و خیال

ص : ۳۳۱

می کنند فردای قیامت مورد شفاعت آنان واقع می شوند این عقیده مشرکین است که به هیچوجه اتکای به عمل صالح نداشتند» (۱).

در پاسخ می گوئیم: واضح است که میزان در تشریح عقاید یک ملت، همان نوشته های دانشمندان و علمای طراز اول و درجه یک آنها است، نه عقاید عوام آنها، زیرا عوام هر ملت غالباً عقاید اصیل خود را با یک رشته اوهام و پندارها درهم آمیخته و معجونی از صحیح و باطل می سازد، بنابراین حق این بود که نویسندگان حقیقت شفاعت را از کتابهای اصیل اسلامی که دست تحریف به آنها راه نیافته است می گرفت، و درباره آن قضاوت می نمود. از این گذشته کجا و کی دیده شده است که یکی از عوام، انبیا و اولیا را عبادت و پرستش کند این چه افترا می است که به مسلمانان زده است؟!

و نیز از شما خواننده عزیز می پرسیم آیا جایگزین کردن محبت انبیا و اولیا در دل گناه است، آیا دوستی با اولیای خدا که غالباً انسان را عمل به شریعت سوق می دهد و موجب نجات می گردد، شرک است؟ آیا اظهار ادب به اولیای خدا با برگزاری مجالس جشن و سرور در ایام سرور آنان، و برپا کردن مجالس عزاداری و گریه در ایام سوگواری آنان آن هم با برنامه صحیح، شرک است؟ آیا مسلمانان به هیچوجه اتکای به عمل صالح ندارند، و فقط و فقط دل خود را به شفاعت گرم کرده اند؟

سپس در پایان کلام خود می نویسد:

«خلاصه برای نجات یافتن از عقاید شرکیه راجع به شفاعت باید سه اصل را در نظر گرفت اولاً: شفاعت بدون اذن خدا محال است، ثانیاً: خداوند اذن شفاعت نمی دهد مگر آن که قولاً و عملاً از شخص شفاعت شونده راضی باشد و ثالثاً: قول و عملی که راضی کننده خدا است توحید مجرد از عقاید

ص : ۳۳۲

شرکیه و متابعت رسول و سنت سنیه اوست پس اگر شرایط بالا جمع نشود شفاعت شافعین بی فایده است» (۱).

اگر بحثهای گذشته این کتاب به ویژه بخش شفاعت از نظر دانشمندان اسلامی را خوانده باشید می دانید که شرایط سه گانه ای که این نویسنده برای شفاعت بیان نموده سخن تازه ای نیست که فقط او از قرآن استفاده کرده باشد بلکه همه دانشمندان از قدیم با استفاده از قرآن مجید هر سه شرط را یادآوری نموده و آیات ذیل را هم گواه خود دانسته اند:

(...مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ...) (۲).

«کیست که بدون اذن او شفاعت کند».

(...وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى...) (۳).

«جز برای کسانی که مورد رضایت خدا باشند شفاعت نمی کنند».

(فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ) (۴).

«گروه مشرک می گویند برای ما شفاعت کننده نیست».

و علاوه بر این که اصل سخن او تازگی ندارد، یک اشکال هم دارد، زیرا گفته است: عملی که راضی کننده خدا است... متابعت رسول و سنت سنیه اوست؛ در صورتی که اگر به مبانی تشیع معتقد باشد باید متابعت از پیشوایان معصوم را به متابعت از رسول (صلی الله علیه و آله) و سنت سنیه او اضافه کند، زیرا همانطور که می دانیم به حکم «حدیث ثقلین» (۵) و حدیث «سفینه نوح» (۶) و احادیث فراوان دیگر و نیز به حکم قرآن مجید (۷) اطاعت از پیشوایان معصوم شیعه در ردیف

ص : ۳۳۳

۱- [۱] توحید عبادت و یکتاپرستی، ص ۱۴۰.

۲- [۲] بقره/۲۵۵.

۳- [۳] انبیاء/۲۸.

۴- [۴] شعراء/۱۰۰.

۵- [۵] «آئی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی».

۶- [۶] «مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من رکبها نجی و من ترکها غرق».

۷- [۷] (یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنْكُمْ...) (نساء/۵۹).

اطاعت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) است و بدون اطاعت از آنان اطاعت از رسول خدا تحقق نخواهد پذیرفت.

قسمتهای دیگر نوشته این نویسنده از جمله این که شفاعت باعث مغرور شدن مردم و شانه خالی کردن از انجام وظایف می شود در بخش نخست با بیانی ساده و مستدل پاسخ داده شد و نیازی به تکرار نیست.

و نیز این که می نویسد:

«آیا می شود تصور کرد که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نواهی و اوامری از طرف خداوند بیاورد و بگوید باید اوامر را بجا آورید و نواهی را ترک کنید، ولی اگر چنین نگریدید من از شما شفاعت می کنم...»^(۱).

پاسخ این گفتار هم از بخش اول کتاب که در پیرامون سازندگی و آثار تربیتی شفاعت بحث شده به خوبی استفاده می شود و هیچ کس نمی گوید پیامبر فرموده است: گناه کنید تا من شفاعت کنم بلکه همه می گویند که پیشوایان معصوم گفته اند، پیرامون گناه نگریدید و از کوچکترین گناهان جداً پرهیز کنید اما از رحمت خدا مأیوس نباشید.

کوتاه سخن این که وقتی بحث این نویسنده درباره شفاعت را مطالعه می کنیم می بینیم قسمتهای صحیح نوشته او همان است که دانشمندان بزرگ شیعه پیش از او گفته اند و هیچ تازگی ندارند و بقیه مطالب وی پایه صحیح ندارد.

در این جا لازم به تذکر است که قسمتی از کتاب توحید عبادت و یکتاپرستی ترجمه کتاب «فتح المجید» تألیف شیخ عبدالرحمان بن حسن بن محمد بن عبد الوهاب است که در سال ۱۲۸۵، در گذشته، و کراراً در سعودی چاپ شده است و متأسفانه وی نامی از این کتاب نبرده است.

ص : ۳۳۴

درخواست شفاعت از شافعان راستین که شافع بودن آنها از طریق قرآن و حدیث قطعیت پیدا کرده است چگونه است؟

از زمان پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) تا زمانهای بعد، روش مسلمانان درخواست شفاعت از شافعان راستین بوده، و پیوسته از آنان در حال حیات و ممات، درخواست شفاعت می کردند و چنین درخواستی را هیچ یک از دانشمندان اسلامی، با هیچ یک از مبانی و اصول اسلام مخالف نمی دانستند.

تا این که در قرن هفتم اسلامی «ابن تیمیه» دیده به جهان گشود، و با طرز تفکر خاصی با این مسأله و بسیاری از سنن و روشهای مستمر میان مسلمانان مخالفت کرد، و چند قرن پس از وی محمد بن عبدالوهاب نجدی مجدداً پرچم مخالفت را افراشت و مکتب ابن تیمیه را به گونه ای شدیدتر از نو زنده کرد، و به کمک قدرت های محلی شیوخ و قبایل، افکار انحرافی خود را در میان اعراب نجد، اشاعه داد، ولی هرگز از منطقه نجد، و از میان قبایل بدوی آن جا، گام فراتر ننهاد، با این که شیوخ قبایل نجد، از آن جمله خاندان «سعود»، پیوسته از افکار و آرای او طرفداری می کردند، و در راه اشاعه آن، نبردهای خونین به راه می انداختند، و بر اثر تکفیر دیگر فرقه های اسلامی دست به غارتگری زده و نقاط مجاور بالأخص منطقه عراق را مکرر غارت کرده و قتل عام می نمودند، با این همه از دوران وفات محمد بن عبدالوهاب که در

سال ۱۲۰۷ و یا ۱۲۰۶ اتفاق افتاد، تا سال ۱۳۴۰ هجری قمری این افکار، گام از بیابانهای نجد فراتر نهد.

ولی پس از تسلط خاندان سعود بر مدینه و مکه، که از روز نخست حامی این مکتب بودند، کم کم این نوع طرز تفکر در پرتو قدرت نظامی در حرمین، و دیگر نقاط عربستان شایع گردید، و با نشر کتاب و گنجاییدن عقاید وهابی گری در فرهنگ عربستان کم کم نضج و نمو کرد، و به خارج نیز سرایت نمود، در این میان گروهی از نویسندگان مصری به عللی، به ترویج این مکتب پرداخته و رسماً در جراید و مطبوعات مصر از آن دفاع کردند، و کم کم مطالب آنان از طریق مطبوعات مصر که از نظر فرهنگ و وسایل طبع و نشر، قوی تر و نیرومندتر است، به دیگر کشورهای اسلامی کشیده شد، و طبعاً در این میان، کشور ایران نیز از ماجرا مصون نماند، و برخی را تحت تأثیر خود قرار داد. و آنچه را که استاد ازل دستور گفتن آن را داده بود آنان نیز همان را گفتند و همه را کپی کرده و نسخه مطابق اصل، تحویل دادند.

از این نظر نگارنده برخورد فریضه دید که در ضمن بحث از شفاعت به نقطه اختلاف گروه وهابی با دیگر فرق اسلامی در این مسأله اشاره کند، و آن را از دید علمی با کمال بی طرفی مورد بررسی قرار دهد.

یکی از نقاط اختلاف وهابیه با دیگر فرقه های اسلامی این است که آنان با این که بسان دیگر مسلمانان شفاعت را به عنوان یک اصل اسلامی پذیرفته اند، و می گویند که روز قیامت شافعان درباره گنهکاران امت شفاعت خواهند کرد، و پیامبر اکرم در این قسمت سهم بزرگتری را دارد، در عین حال می گویند: هرگز حق نداریم در این جهان از آنان طلب شفاعت کنیم و در این موضوع به اندازه ای تند رفته اند که عفت قلم مانع از نقل سخنان آنان است، لذا خلاصه گفتار آنان از نظرتان می گذرد.

ص : ۳۳۶

پیامبر اسلام و دیگر پیامبران و فرشتگان و اولیا در روز رستاخیز حق شفاعت دارند ولی باید شفاعت را از مالک شفاعت و اذن دهنده آن که خدا باشد، خواست و گفت: پروردگارا پیامبر و دیگر بندگان صالح خود را در روز قیامت شفیع ما قرار بده ولی ما حق نداریم بگوییم: ای پیامبر خدا از تومی خواهیم در حق من شفاعت بنمایی، زیرا شفاعت چیزی است که جز خدا کسی بر آن قادر نیست، هرگاه چنین چیزی را از پیامبر که در برزخ بسر می برد بخواهی به دام شرک افتادی. (۱)

و هایشها با دلایل پنجگانه ای درخواست شفاعت از شافعان راستین را تحریم کرده و درخواست کننده را مشرک و عمل او را شرک می نامند.

ما پیش از آن که دلایل آنان را رسیدگی کنیم خود مسأله را از نظر کتاب و سنت و عقل مورد بررسی قرار داده و از خدا می خواهیم که ما را در این بحث از اندیشه های ناروا باز دارد.

دلایل جواز درخواست شفاعت از اولیای خدا

۱. درخواست شفاعت همان درخواست دعا است

شفاعت پیامبر گرامی و دیگر شافعان راستین جز دعا و نیایش به درگاه الهی چیز دیگری نیست، و در سایه قرب و مقامی که آنان در پیشگاه خدا

ص : ۳۳۷

۱- [۱] متن عبارت رساله دوم، «الهدیه السنیه» ص ۴۲، چنین است: پس از یادآوری مقام شفاعت برای پیامبر و اولیا می گوید: باید بگویید: «اللهم شفّع نبینا محمداً فینا یوم القیامه أو اللهم شفّع فینا عبادک الصالحین أو ملائکتک أو نحو ذلك ممّا یطلب من الله لا- منهم فلا یقال یا رسول الله أو یا ولی الله أسألك الشفاعة أو غیرها ممّا لا یقدر علیه إلا الله فإذا طلبت ذلك فی أيام البرزخ کان من أقسام الشرك».

دارند، بر اثر دعایی که درباره گنهکاران انجام می دهند، خداوند مهربان لطف و مهر گسترده خود را شامل حال افراد گنهکار نموده، و آنان را می بخشد، و درخواست دعا از برادر مؤمن تا چه رسد به نبی گرامی امری است مستحسن و احدی از علمای اسلام اعم از وهابی و غیره در صحت آن تردیدی نکرده است.

البته نمی توان گفت که: حقیقت شفاعت در تمام مواقع محشر، همان دعای به درگاه الهی است اما می توان گفت که یکی از معانی روشن آن همان دعا است و کسانی که می گویند:

«یا وجیهاً عند الله اشفع لنا عند الله».

«ای کسی که در پیشگاه خدا جاه و مقامی داری در نزد خدا درباره ما شفاعت کن».

همین معنی را قصد می کنند.

نظام الدین نیشابوری در تفسیر آیه:

(مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا...) (۱).

از مقاتل نقل می کند که حقیقت شفاعت همان دعا کردن برای مسلمانان است و از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده است که هر کس پشت سر برادر مسلمان خود دعا کند مستجاب می شود و فرشته ای می گوید برای تو نیز مانند آن خواهد بود.

ابن تیمیه از جمله افرادی است که درخواست دعا از شخص زنده را صحیح می داند بنابراین درخواست شفاعت اختصاص به پیامبر و اولیا ندارد بلکه می توان از هر مؤمنی که در پیشگاه خدا ارج و ارزشی داشته باشد، چنین درخواستی را نمود.

فخر رازی از جمله کسانی است که شفاعت را به دعا و نیایش به درگاه

ص : ۳۳۸

۱- [۱] نساء/۸۵... مقاتل این است: «الشفاعة إلى الله إنما هي الدعوة لمسلم».

الهی تفسیر کرده و در تفسیر آیه :

(...وَيَسْتَعْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً... (۱).

می گوید: این آیه گواهی می دهد که شفاعت حاملان عرش تنها درباره گنهکاران است (۲) هم چنان که شفاعت پیامبر و پیامبران دیگر نیز در باره همین گروه است، زیرا خداوند به پیامبر چنین دستور می دهد:

(...وَاسْتَغْفِرْ لِدُنْيِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ... (۳).

«نسبت به گناهان خود و افراد با ایمان طلب آمرزش بنما».

و حضرت نوح درباره خود و والدینش و کسانی که به او ایمان آورده و همه افراد با ایمانی که تا دامنه قیامت می آیند طلب آمرزش کرده و از این طریق رسالت شفاعت خود را انجام داده است. (۴)

این بیان از فخر رازی گواه بر آن است که وی شفاعت را همان دعای شفیع در حق گنهکار تلقی کرده و درخواست شفاعت را همان درخواست دعا دانسته است.

در احادیث اسلامی اشارات روشنی بر این است که دعای مسلمان در حق مسلمان شفاعت است.

ابن عباس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل می کند:

«مَا مِنْ رَجُلٍ مُسْلِمٍ يَمُوتُ فَيَقُومُ عَلَيَّ جَنَازَتَهُ أَرْبَعُونَ رَجُلًا لَا يُشْرِكُونَ بِاللَّهِ

ص : ۳۳۹

۱- [۱] «حاملان عرش درباره افراد با ایمان طلب آمرزش می کنند و می گویند: پروردگارا! رحمت تو همه چیز را فرا گرفته است» (غافر/۷).

۲- [۲] زیرا در آخر آیه دارد: (...وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ): «آنان را از عذاب جهنم بازدار».

۳- [۳] محمد/۱۹.

۴- [۴] نوح/۲۸.

شيئاً إلا شفعم الله فيه».

«هرگاه مسلمانی بمیرد و بر جنازه او چهل مرد که شرک نمیورزند نماز بگذارند خداوند شفاعت (دعای) آنها را درباره وی می پذیرد».(۱)

در این حدیث دعا کننده به عنوان شافع معرفی شده است.

در حدیث دیگر چنین می فرماید: «هرگاه صد نفر بر جنازه کسی نماز بگذارند و همه آنان در حقّ او شفاعت کنند(دعا نمایند) خداوند شفاعت آنها را می پذیرد».(۲)

حالا اگر کسی در حال حیات خود از چهل دوست با وفایش بخواهد که پس از مرگش برای نماز خواندن بر جنازه وی حاضر گردند و در حقّ وی دعا نمایند در واقع از آنها طلب شفاعت کرده و مقدمات شفاعت بندگان خدا را فراهم کرده است.

۲. احادیث اسلامی و سیره صحابه

محدث معروف «ترمذی» نویسنده یکی از صحاح اهل تسنن از انس نقل می کند:

«سألت النبي أن يشفع لي يوم القيامة فقال: أنا فاعل قلت: فأين أطلبك؟ فقال: على الصراط...».(۳)

«انس می گوید: از پیامبر درخواست کردم که در روز قیامت در حقّ من شفاعت کند وی پذیرفت و گفت شفاعت خواهم کرد گفتم: کجا تو را پیدا کنم؟ فرمود: کنار "صراط"».

ص : ۳۴۰

۱- [۱] صحیح مسلم: ۳/۵۴.

۲- [۲] صحیح مسلم: ۳/۵۳.

۳- [۳] سنن ترمذی: ۴/۶۲۱، کتاب القیامه.

انس با صرافت طبع از پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) درخواست شفاعت می کند، وی نیز می پذیرد. و هرگز به خاطر انس در این درخواست اشکالی خطور نمی کند، و پیامبر نیز نه تنها او را از این درخواست نهی نمی کند، بلکه به او نوید عمل می دهد.

سواد بن عازب از یاران پیامبر (صلی الله علیه وآله) است در ضمن اشعاری از پیامبر درخواست شفاعت می کند و می گوید:

فکن لی شفیعاً یوم لا ذو شفاعة *** بمغن فتیلا عن سواد بن عازب

«ای پیامبر گرامی روز رستاخیز شفیع من باش روزی که شفاعت دیگران به حال سواد بن عازب مفید و سودمند نخواهد بود».

مردی به نام «تبع» از قبیله حمیر پیش از تولد پیامبر شنیده بود که به همین زودی پیامبری از سرزمین عربستان از جانب خدا برانگیخته خواهد شد وی پیش از مرگ نامه ای تنظیم کرد و از نزدیکان خود درخواست نمود اگر روزی چنین پیامبری مبعوث به رسالت شد، نامه مرا به او برسانید و در آن نامه چنین نوشته بود:

«وإن لم أدرکک فاشفع لی یوم القیامه ولا تنسنی».

«اگر عمرم وفا نکرد و پیش از درک تو درگذشتم، در آخرت درباره من شفاعت بنما و مرا فراموش مکن».

وقتی نامه به دست پیامبر (صلی الله علیه وآله) رسید سه مرتبه فرمود:

«مرحباً بتُّبع الأخ الصالح»

«آفرین بر (تبع) برادر صالح».

هرگاه درخواست شفاعت از پیامبر شرک بود، هرگز پیامبر او را برادر خود نمی خواند و سه مرتبه بر او آفرین نمی گفت.

ابن تیمیه که از مخالفین سرسخت درخواست شفاعت از شافعان راستین است در کتاب زیاره القبور حدیثی از پیامبر گرامی به شرح زیر نقل می کند:

عرب بیابانی حضور رسول خدا رسید و گفت: جانها به لب آمده و گرسنگی ما را فرا گرفته و چهارپاها نابود شده اند سپس این دو جمله را گفت:

۱. «فادع لنا فأنا نستشفع بالله عليك».

«من خدا را به سوی تو شفیع می آورم».

۲. «وبك على الله».

«و تو را نیز شفیع خود به درگاه الهی قرار می دهم».

پیامبر گرامی از میان دو گفتار او تنها گفتار نخست او را تخطئه کرد، زیرا معنی ندارد خدا را پیش پیامبر شفیع قرار دهیم.

زیرا هرگز خداوند چیزی از بندگان خود درخواست نمی کند تا شفیع انسانی نسبت به انسان دیگر باشد، زیرا لازمه شفیع بودن سؤال و درخواست از دیگری است بلکه برعکس باید مخلوق خدا را شفیع خود، به درگاه الهی قرار دهیم از این نظر پیامبر پس از تسبیح خدا چنین گفت:

«ويحك ان الله لا يُستشفع به على أحد من خلقه شأن الله أعظم من ذلك»^(۱).

«وای بر تو، شأن خداوند بالاتر از آن است که پیش کسی شفیع قرار داده شود».

از این بیان استفاده می شود که پیامبر گرامی تنها جمله نخست را تخطئه کرده ولی جمله دوم را که از پیامبر خواست در حق اوشفاعت کند، صحیح و پای برجا دانسته است.

«احمد بن حنبل» و «ترمذی» دو محدث معروف از «عثمان بن حنیف»

ص : ۳۴۲

صحابی، نقل کرده اند که مردی مبتلا به درد چشم حضور پیامبر رسید و درخواست دعا کرد و به پیامبر چنین گفت: «ادع الله أن يعافيني»: «از خدا بخواه تا خدا مرا عافیت بخشد» پیامبر او را میان دعا و صبر بر بلا مخیر ساخت پیامبر به او دستور داد که وضوی صحیح بگیرد و با دعای مخصوص خدا را بخواند، و او انجام داد و گرفتاریش برطرف گردید. (۱)

هر گاه طلب دعا از پیامبر جایز نبود، نباید پیامبر در برابر گفتار اعرابی سکوت کند.

این بخش از احادیث حاکی است که طلب شفاعت از شفیع راستین در حال حیات و زندگانی او خالی از اشکال است.

از یک رشته روایات و احادیث استفاده می شود که صحابه پیامبر پس از وفات وی از روح پاک او طلب شفاعت می کردند از باب نمونه:

۱. هنگامی که امیر مؤمنان از غسل و کفن پیامبر فارغ گردید روی او را باز کرد و گفت:

«أبي أنت و أمي طبت حياً و طبت ميتاً... و أذكرنا عند ربك...» (۲)

«پدر و مادرم فدای تو در حال حیات و ممات پاک و پاکیزه هستی، از ما پیش پروردگار خود یادی بفرما».

۲. هنگامی که پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) در گذشت، ابوبکر آمد چهره او را باز کرد و بوسید و گفت: «پدر و مادرم فدای تو باد در حال حیات و ممات پاک و پاکیزه هستی از ما پیش پروردگار خود یاد کن و به خاطر داشته باش» (۳)

ص : ۳۴۳

۱- [۱] مسند احمد: ۴/۱۳۸، صحیح ترمذی، کتاب دعوات، ص ۱۱۸.

۲- [۲] نهج البلاغه، خطبه ۲۳۰، ط عبده.

۳- [۳] کشف الارتیاب، ص ۲۶۵ به نقل از خلاصه الکلام.

مؤلف کشف الارتیاب در ص ۲۶۵ از زرقانی در شرح مواهب، نقل می کند: هرگاه کسی هنگام دعا بگوید:

«اللهم انی أَسْتَشْفِعُ بِنَبِيِّكَ يَا نَبِيَّ الرَّحْمَةِ اشْفَعْ لِي عِنْدَ رَبِّكَ».

«پروردگارا! من پیامبر تو را شفیع خود قرار می دهم ای پیامبر رحمت، در حق من در پیشگاه پروردگارت شفاعت کن».

دعای چنین شخصی مستجاب می گردد.

اینها همگی حاکی از این است که در طلب شفاعت میان حال حیات و ممات شفیع، تفاوتی نیست و اگر «نعوذ بالله» درخواست شفاعت از شفیع در حال ممات، شرک باشد در این صورت باید در حال حیات هم شرک شمرده شود و حیات و ممات شفیع در این قسمت تأثیری نخواهد داشت. گذشته از این علمای بزرگ اسلام در کتابهای آداب زیارت پیامبر یادآور می شوند که بگوییم:

«جَنَّاكَ لِقَضَاءِ حَقِّكَ... وَالْأَسْتِشْفَاعِ بِكَ فَلَيسَ لَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ شَفِيعٌ غَيْرُكَ فَاسْتَغْفِرْ لَنَا وَاشْفَعْ لَنَا».

«ای پیامبر خدا به زیارت تو شتافتیم تا حق تو را ادا کنیم و از تو طلب شفاعت کنیم ای رسول خدا ما شفیع جز تو نداریم در حق ما شفاعت بنما».

با توجه به این آیات و روایات، سنت جاری در میان مسلمانان در تمام اعصار، موضوع درخواست شفاعت به صورت یک مسأله بدیهی در می آید و هرگز نباید درباره آن شک و تردید کرد. و در آخر این فصل خواهید خواند که صحابه پیامبر پس از درگذشت او، طلب دعا کردند، و اگر درخواست دعا پس از وفات وی صحیح باشد، طلب شفاعت نیز که یک نوع درخواست دعا است، صحیح خواهد بود.

آیات قرآن گواهی می دهند که طلب آمرزش پیامبر در حق افراد کاملاً مؤثر و مفید می باشد مانند آیه های زیر:

۱. (...وَاسْتَغْفِرْ لِدُنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ...) (۱).

«برای گناه خود و افراد با ایمان طلب آمرزش بنما».

۲. (...وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ...) (۲).

«در حق آنان دعا کن دعای تو مایه آرامش آنها است».

هرگاه دعای پیامبر چنین نفعی به حال انسان دارد چه مانعی دارد که از او خواسته شود که در حق انسانی چنین دعایی بکند و درخواست دعا جز درخواست شفاعت، چیز دیگری نیست.

۳. (...وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا...) (۳).

«هرگاه آنان هنگامی که بر خویش ستم کردند پیش تو می آمدند و از خداوند طلب آمرزش می کردند و پیامبر نیز برای آنان طلب آمرزش می کرد، خدا را توبه پذیر و رحیم می یافتند».

این که می گوید: (جاءوك) «به سوی تو می آیند» مقصود این است که می آیند درخواست دعا و طلب آمرزش از پیامبر کنند، و اگر هدف این نبود آمدن آنان لغو بود، و شرفیابی حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) و درخواست، خود گواه بر

ص : ۳۴۵

۱- [۱] محمد/۱۹.

۲- [۲] توبه/۱۰۳.

۳- [۳] نساء/۶۴.

انقلاب روحی، که برای استجابت دعا زمینه را آماده می سازد، می باشد.

این آیه به روشنی گواهی می دهد که شایسته است افراد گنهکار که بر نفس خویش ستم کرده اند پیش پیامبر بروند و از او بخواهند در حق آنان دعا کند و طلب آمرزش نماید، در این موقع خداوند توبه آنان را می پذیرد.

به حکم این آیه شایسته است افراد گنهکار به حضور پیامبر برسند و از او درخواست کنند که در حق آنان دعا و طلب آمرزش کند و طلب دعا از پیامبر جز درخواست دعا چیز دیگری نیست، در گذشته بیان گردید که حقیقت شفاعت و یا قسمتی از آن همان درخواست دعا از پیامبر و دیگر شافعان راستین است.

اگر واقعاً درخواست شفاعت از پیامبر شرک و گناه بوده خدا چنین دستوری نمی داد.

۴. قرآن مجید از فرزندان یعقوب نقل می کند که آنان از پدر خود خواستند که در حق آنان طلب آمرزش کند، حضرت یعقوب (علیه السلام) نیز درخواست آنان را پذیرفت و به وعده خود عمل نمود. (۱)

همه این آیات حاکی است که طلب دعا از پیامبر و دیگر صالحان از نظر موازین اسلامی کوچکترین ایرادی ندارد، ممکن است گفته شود که این آیات گواه بر این است که در زمان حیات پیامبر می توان از او درخواست شفاعت نمود، در صورتی که بحث ما مربوط به دوران پس از رحلت اوست.

ص : ۳۴۶

۱- [۱] یوسف/۹۷_۹۸: (قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ * قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي...). «گفتند پدرجان در حق ما طلب آمرزش کن ما خطاکار بودیم. او نیز گفت به همین زودی برای شما طلب آمرزش می نمایم».

ولی باید توجه نمود که: هدف از استدلال به این آیات این است که ثابت کنیم که چنین درخواستی از پیامبر و دیگر اولیای خدا، شرک و مخالف مبانی مسلم اسلام نیست، زیرا اگر شرک بود حیات و ممات در آن تأثیری نداشت اما این که طلب شفاعت از یک میت چه سودی دارد، این اشکال جداگانه ای است که در ضمن بیان استدلالات وهابی ها به گونه ای از آن پاسخ خواهیم گفت.

صحیح بخاری بابی دارد تحت عنوان:

«إِذَا اسْتَشْفَعُوا إِلَى الْإِمَامِ لِيَسْتَسْقِيَ لَهُمْ لَمْ يَرُدَّهُمْ».

«هنگامی که مردم از امام خود درخواست شفاعت کردند که برای آنان باران بطلبد نباید درخواست آنان را رد کند».

و نیز بابی دارد تحت عنوان:

«إِذَا اسْتَشْفَعَ الْمَشْرُكُونَ بِالْمُسْلِمِينَ عِنْدَ الْقَحْطِ».

«هنگامی که گروه مشرک در موقع قحطی به مسلمین طلب شفاعت نمایند».^(۱)

دلایل قائلان به تحریم درخواست شفاعت

اشاره

اکنون وقت آن فرا رسیده است که دلایل مخالف را به دقت مورد بررسی قرار دهیم، آنان با دلایل گوناگون درخواست شفاعت از شافعان را در این جهان تحریم کرده اند.

ص : ۳۴۷

۱- [۱] روایات این دو باب گواهی می دهند که روش مسلمانان این بود که در مواقع خاصی حضور امام و یا دیگر مسلمانان برسند، و از آنان درخواست کنند که از خدا برای آنها باران رحمت بطلبند و نام چنین درخواست، جز طلب شفاعت چیز دیگری نیست. (به صحیح بخاری: ۲/۲۹ و ۳۰، چاپ ۱۳۱۴ مراجعه کنید).

۱. درخواست شفاعت شرک است!؟

پیامبران و اولیای خدا در این جهان حق شفاعت ندارند، بلکه این حق برای آنان تنها در آخرت است هر کس بنده ای از بندگان خدا را میان خود و خدا واسطه قرار دهد، و از او بخواهد که در حقّوی شفاعت کند دچار شرک در عبادت شده است.

ما باید بگوییم که: «اللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا مَمَّنْ تَنَالُهُ شَفَاعَةُ مُحَمَّدٍ»: «خدایا ما را از کسانی قرار بده که به شفاعت محمد (صلی الله علیه و آله) نایل گردیم» و هرگز حق نداریم بگوییم: «یا مُحَمَّدُ اشْفَعْ لَنَا عِنْدَ اللّٰهِ»: «ای محمد در حقّ ما شفاعت بنما».

درست است که خداوند به پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) حقّ شفاعت داده است ولی ما را از مطالبه شفاعت از او بازداشته است بلکه ما باید شفاعت را از خدا بخواهیم که شفاعت را به او داده است.

پاسخ: توحید در عبادت در برابر شرک در پرستش، یکی از ارکان توحید است که در قرآن به آن اهمیت شایان تقدیری داده شده است، ولی جان سخن این جا است که آیا هر نوع دعوت و خواندن طرف و خواستن چیزی از وی، عبادت و پرستش است و یا این که پرستش معنی خاصی دارد و آن دعوت و طلب توأم با نهایت ذلت و خضوع از کسی است که او را فاعل مختار و متصرف بی منازع در امور دنیا و آخرت می داند، هر گاه کسی از کسی به این صورت چیزی بخواهد، می گویند: او را پرستش کرده است.

توضیح این که «لفظ عبادت» در لغت عرب به معنی خضوع و اطاعت و ذلت و انقیاد است، ولی ناگفته پیداست هر نوع خضوع و اطاعت شرک

نیست، زیرا لازمه این سخن این است که همه مردم از زمان حضرت آدم تا به امروز مشرک و کافر باشند، زیرا هر فردی در طول عمر، به مقام بالاتر از خود خضوع نموده و از او اطاعت می کند و پیوسته در هر زمانی فرزندان و خدمتکاران و کارگران و سربازان نسبت به پدر و رئیس و کارفرما و فرمانده مطیع بوده و در مقابل آنان خضوع می کردند.

خداوند دستور می دهد که فرزندان نسبت به والدین کمال خضوع و ذلت از خود نشان دهند چنان که می فرماید:

(وَإِخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ... (۱).

خداوند اطاعت شوهران را بر همسران واجب کرده تا آنجا که پیامبر فرموده است: اگر جایز بود که کسی در مقابل کسی سجده کند به زنان می گفتم در مقابل شوهران خود سجده نمایند. (۲)

خداوند دستور داده است که رسول و فرمانروایان را اطاعت کنیم و اطاعت آنان را در ردیف اطاعت خود یاد کرده است چنان که می فرماید:

(...أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ... (۳).

«خداوند و رسول گرامی و صاحبان امر از خود را اطاعت کنید».

بنابراین ما حق نداریم هر نوع اطاعت و خضوع در مقابل بشری را عبادت و پرستش بنامیم، و یا هر نوع دعوت و درخواست چیزی را از کسی، پرستش او بخوانیم، بلکه همان طور که گفته شد عبادت درخواست حاجت است توأم با نهایت ذلت و خضوع از کسی که او را فاعل علی الاطلاق در امور

ص : ۳۴۹

۱- [۱] اسراء/۲۴.

۲- [۲] «لو أمرت أحداً بالسجود لأحد لأمرت الزوجه بالسجود لزوجها».

۳- [۳] نساء/۵۹.

دنیا و آخرت بدانیم، هرگاه از فردی چیزی به این صورت بخواهیم چنان که آن فرد، غیر خدا باشد، چنین کاری شرک و دوگانگی خواهد بود.

آری گاهی در لسان شرع از طریق مجاز و به عنوان مبالغه به مطلق اطاعت و پیروی از کسی، عبادت و پرستش گفته شده است مانند:

(أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا). (۱)

«آیا کسی که هوی و هوس خود را معبود خود قرار دهد دیدی آیا تو وکیل او هستی».

در این آیه اطاعت از هوی و هوس نفسانی یک نوع هواپرستی خوانده شده تو گویی هوای نفس، معبود انسان و خود او عابد و پرستنده آن می باشد.

قرآن مجید یهودیان و مسیحیان را مذمت می کند که علما و راهب های خود را «خدایان» اتخاذ نموده اند چنان که می فرماید:

(إِتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ...). (۲)

«آنان دانشمندان و راهب های خود را خدایانی قرار داده اند».

ناگفته پیداست که جامعه کلیمی و مسیحی هرگز این دو گروه را پرستش نمی کردند اما چون از دستورهای آنان بی چون و چرا پیروی می کردند قرآن مجید نام چنین اطاعت و پیروی را پرستش آنان و خود آنان را ارباب معرفی کرده است.

در حدیثی وارد شده است:

«من أصغى إلى ناطق فقد عبده فإن كان ينطق عن الله فقد عبده الله و إن كان ينطق عن غير الله فقد عبد غير الله». (۳)

ص : ۳۵۰

۱- [۱] فرقان/۴۳.

۲- [۲] توبه/۳۱.

۳- [۳] سفینه البحار، ماده «عبد».

«هر کس به سخن گوینده ای گوش دهد، او را پرستیده است هر گاه گوینده از خدا سخن می گوید خدا را پرستش نموده و اگر از غیر خدا سخن می راند او را پرستش کرده است».

ناگفته پیدا است این نوع استعمالات یک نوع مجاز گویی و مبالغه در اهمیت مطلب است و هرگز معنی واقعی عبادت که ملاک توحید و شرک است این نیست .

در اصطلاح به افرادی که در اعمال غریزه جنسی و یا خوردن و نوشیدن افراط میورزند می گویند: فلانی شهوت پرست و یا شکم پرست است عین همین تعبیر در زبان عربی نیز وارد است می گویند: عبد الشهوه، عبد البطن.

بنابراین، عبادت معنی حقیقی دارد که انجام آن برای غیر خدا حرام است و معنی مجازی دارد که از دایره تحریم عبادت برای غیر خدا، خارج می باشد.

گواه بر این که مطلق خضوع و احترام پرستش نیست بلکه علاوه بر نهایت تذلل باید قیافه عمل طوری باشد که خضوع کننده، طرف را فاعل مختار و مالک حقیقی امور دنیا و آخرت بداند این است که خداوند به فرشتگان فرمان داد که بر آدم سجده کنند، و همچنین یعقوب با همسر و فرزندانش در برابر یوسف سجده کردند اگر واقعاً مطلق خضوع حتی به شکل سجده پرستش بود، هرگز خدا به فرشتگان دستور نمی داد که یک چنین شرک و کفر را مرتکب گردند و هرگز پیامبر معصوم مانند یعقوب (علیه السلام) آن را انجام نمی داد، زیرا ساحت مقدس خدا و پیامبران پیراسته تر از آن است که فرمان به کار قبیح بدهند و یا آن را مرتکب گردند.

آری در آیین مقدس اسلام سجده بر هر کس حتی بسان سجده یعقوب بر یوسف جایز نیست و این نه از آن نظر که شرک و کفر است بلکه در عین این که شرک نیست به خاطر علتی دیگر تحریم گردیده است.

لفظ «دعا» بعینه دچار سرنوشت لفظ «عبادت» می باشد همگی می دانیم

که معنی واقعی «دعا» خواندن است. و هیچ گاه خواندن و دعوت شخصی برای انجام کاری حرام نمی باشد بلکه اساس زندگی بشر را تعاون و همکاری و درخواست کمک به یکدیگر تشکیل می دهد.

ولی همین لفظ گاهی در معنی خاصی که همان دعوت شخصی با نهایت ذلت به گمان این که او مالک امور دنیا و آخرت و فعال ما یشاء جهان آفرینش است به کار می رود به طور مسلم درخواست چیزی از کسی به این نحو، رنگ و قیافه عبادت به خود گرفته و حرام خواهد بود.

در قرآن مجید و احادیث اسلامی گاهی لفظ دعا که معنی وسیع و گسترده ای دارد در خصوص عبادت به کار رفته است چنان که می فرماید:

(...أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ...). (۱)

«مرا بخوانید تا به درخواست شما پاسخ بگویم کسانی که تن به پرستش من نمی دهند و کبر میورزند وارد دوزخ می شوند».

از پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) نقل شده است: «الدُّعَاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ»: «دعا مغز و روح عبادت است».

نتیجه این دو بحث این می شود که: معنی حقیقی عبادت پرستش است و گاهی به معنی دیگر نیز استعمال می شود. و هرگز در این مورد نباید به بهانه این که لفظ عبادت به کار رفته است آن را مورد تحریم دانست.

و لفظ «دعا» و «مغفرت» عکس لفظ «عبادت» است و معنی وسیعی دارد که شرعاً جایز است ولی گاهی در معنی خاصی به کار می رود که هماهنگ با عبادت می گردد.

ص : ۳۵۲

با توجه به این بیان پاسخ اشکال روشن گردید، زیرا توحید اقسامی دارد که به سه قسم آن اشاره می شود:

۱. توحید ذات: خداوند ذاتی است که شریک و همتایی ندارد و در برابر آن اعتقاد به دوگانگی خداوند است که شرک در ذات شمرده می شود.

۲. توحید در افعال: و آن این است که مؤثر واقعی در جهان یکی است و هر موجودی هر گونه اثر و خاصیتی که دارد از خدا است، سوزندگی آتش، برندگی شمشیر، درخشندگی خورشید، زیبایی گل، درمان بخشی داروها... همه از ناحیه خدا و به فرمان او است.

هیچ موجودی در جهان در کار خود مستقل نبوده و همه از او نیرو می گیرند، و مستقل در تأثیر در سراسر جهان ذات پاک او است حتی انسان که در کار و فعالیت های خود اختیار دارد، قدرت بر انجام هر کاری را از خدا می گیرد.

۳. توحید عبادت: و آن این است که جز ذات او، هیچ کس را شایسته عبودیت و بندگی ندانیم، و هیچ یک از موجودات جهان از سنگ و چوب، از ماه و خورشید، از جاندار و انسان حتی پیامبران و اولیا که مظهر عالی ترین کمال در جهان هستی می باشند، شایسته بندگی و پرستش نمی باشند.

زیرا ملاک و علت خضوع در حد پرستش، همان کمال ذاتی است که تنها از آن خدا است و جز او هیچ موجودی کمالی از خود نداشته و بلکه هر چیزی هر چه دارد از جانب خدا دارد.

با توجه به این اصل، قدری درباره حقیقت شفاعت و یا درخواست شفاعت از اولیای خدا، به پژوهش پردازیم. حقیقت شفاعت در روز رستاخیز جز این نیست که فیض الهی و رحمت گسترده او از ناحیه اولیای خدا به افراد

گنهکار برسد، همان طور که فیض مادی خدا در این جهان به وسیله یک رشته علل و اسباب طبیعی به انسانها می رسد، همچنین مغفرت و بخشندگی که عالیتین فیض معنوی برای بندگان خدا در روز رستاخیز است از طریق اسباب خاصی به مجرمان می رسد. اعتقاد به چنین اسباب مادی و معنوی که سببیت و تأثیر و کار و فعالیت آنان همگی به فرمان خدا و طبق اراده حکیمانه او انجام می گیرد، و هم چنین درخواست شفاعت از آنها کوچکترین منافاتی با توحید در مراحل سه گانه ندارد.

زیرا شفاعت خواهی از اولیا سبب نمی شود که خدا را دوتا بدانیم. و یا موجودی را در تأثیر و افاضه، مستقل بیندیشیم و یا طوق بندگی کسی را به گردن نهمیم، و او را به عنوان معبود پرستیم. هرگاه خداوند در روز رستاخیز به اولیای خود اذن دهد که درباره گنهکاران شفاعت کنند، هرگز برای خود شریکی تعیین نکرده است.

هرگاه بندگان خدا از اولیای خدا بخواهند که در حقّ آنان شفاعت کنند، و حداقل شفاعت، این است که از خداوند بخواهند که از گناهان آنان درگذرد، هیچ گاه آنها را به هیچ عنوانی نپرستیده اند و مستحقّ معبودیت و پرستش ندانسته اند. زیرا درخواست شفاعت از آنان به صورت نهایت ذلت و خضوع نبوده، و هرگز شافعان راستین را مالک زمام امور نمی دانند.

در هیچ جای جهان سؤال از کسی را عبادت و پرستش نمی گویند بلکه سؤال در این صورت دو حالت دارد، زیرا طرف یا قادر به انجام مورد درخواست انسان هست یا نه، در صورت نخست درخواست یک چنین کار کاملاً عاقلانه بوده، و یک نوع وسیله خواهی است که عقل و شرع، همه را به آن دعوت نموده است، و در صورت دوم یک چنین درخواست کار احمقانه است که باید افراد عاقل به حکم این که عاقلند از آن دوری بجویند.

فرض کنید شخصی بر اثر اشتباهی به چاه افتاده اگر این شخص از افرادی که از کنار چاه می گذرند استمداد کند و بگوید مرا به وسیله ریسمانی نجات دهید، یک چنین تقاضا عاقلانه و صحیح خواهد بود. و اگر از سنگهایی که دور دیوار چاه قرار دارند چنین درخواستی کند، درخواست او ابلهانه بوده و هرگز نام عبادت و پرستش نخواهد داشت.

خلاصه شفاعت خواهی را به هر نحو تفسیر کنیم کوچکترین ارتباطی با شرک و پرستش غیر خدا نخواهد داشت.

قرآن مجید دستور می دهد که افراد با ایمان بدنبال وسیله بروند آنجا که می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ... (۱))

«ای افراد با ایمان از خداوند بپرهیزید و بدنبال وسیله بروید».

ناگفته پیدا است مقصود وسیله خواهی برای امور مادی و معیشت دنیوی نیست، زیرا آن کار چندان دشوار و پیچیده ای نیست که به چنین دستور مؤکدی نیازمند باشد، بلکه مقصود توسل به اسباب در امور معنوی و تقوایی است از آنجا که وسیله را در موردی مشخص نکرده طبعاً هر نوع وسیله ای که با اصول و موازین اسلام منطبق باشد در مفاد آیه داخل بوده و باید به دنبال آن رفت و یکی از این وسایل درخواست دعا از اولیای خداست که هیچ گاه ردّ و بازگشت ندارد.

آیا معقول است قرآنی که پایه گذار مبارزه با شرک و بندگی غیر خداست مردم را به آن دعوت کند.

توضیح این که صریح آیات قرآن به روشنی گواهی می دهد که افرادی که

ص : ۳۵۵

به حق و حقیقت گواهی می دهند روز رستاخیز شفاعت خواهند کرد.

آنجا که می فرماید:

(وَلَا يَغْلِبُكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ). (۱)

«کسانی که غیر خدا را می پرستند، از شفاعت معبودهای خود بهره ای نمی برند مگر آن کسانی که به حقیقت توحید گواهی دهند و از حقیقت آن آگاه گردند».

لفظ «الّا» که از حروف استثنا است گواه روشن بر شفاعت کردن آن گروهی است که به وحدانیت خدا گواهی می دهند.

اکنون این سؤال پیش می آید: حالا- که خداوند به برخی از اولیای خود چنین حقی را لطف فرموده و اجازه داده است که شفاعت کنند چه اشکال دارد که گنهکاری از چنین شخصی که به اذن الهی حق شفاعت دارد درخواست شفاعت کند در این صورت هرگاه فرد درخواست کننده واجد شرایط شفاعت باشد، و در عداد افرادی که خدا به آنان اذن داده است که درباره آنان شفاعت کنند، دعای او پذیرفته می شود، و در غیر این صورت مردود گردد.

خنده آور جمله ای است که رئیس فرقه وهابی ها می گوید: خداوند به اولیای خود حق شفاعت داده است آیا ما را از درخواست آن باز داشته است. (۲)

اولاً: خداوند در کدام آیه ما را از درخواست شفاعت از شافعان راستین بازداشته است؟ اگر این بازداری به خاطر این است که چنین درخواستی شرک است، به طور روشن ثابت نمودیم که هرگز چنین درخواستی عبادت و پرستش

ص : ۳۵۶

۱- [۱] زخرف/۸۶.

۲- [۲] کشف الارتیاب، ص ۲۴۱، نقل از کتاب «کشف الشبهات» محمد بن عبد الوهاب، ص ۶۲.

طرف نیست و اگر از جهات دیگر است بعداً رسیدگی می نمایم.

ثانیاً: این کار یک نوع تناقض گویی است، خدا اگر چنین حقی را به اولیای خود داده است برای این است که دیگران از آن حق بهره مند گردند اما با این وضع صحیح است که به افرادی که این حق برای بهره مند شدن آنان به اولیای خدا داده شده است گفته شود که شما حق ندارید از آن درخواست، استفاده بنمایید!

۲. آیا شرک مشرکین به خاطر طلب شفاعت از بت ها بود؟

دومین استدلال گروه وهابی بر تحریم طلب شفاعت از اولیای خدا این است که علت این که خداوند بت پرستان حجاز را مشرک خوانده است، این است که : آنها از بتها طلب شفاعت می نمودند و در مقابل آنها به ناله و زاری پرداخته و درخواست وساطت می کردند چنان که آیه زیر بر آن گواهی می دهد:

(وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ... (۱).

«موجوداتی را می پرستند که به آنها زیان و سودی نمی رساند و می گویند که آنها شفیعان ما در نزد خدا هستند».

بنابراین هر نوع شفاعت خواهی از غیر خدا، شرک و پرستش شفیع خواهد بود.

پاسخ: هرگز این آیه کوچکترین دلالتی بر مقصود آنان ندارد و اگر قرآن آنان را مشرک می داند نه از این نظر است که آنها از بتها شفاعت خواهی می کردند بلکه علت مشرک بودن آنان، این است که آنها را می پرستیدند تا

ص : ۳۵۷

سرانجام آنها را شفاعت کنند.

توضیح این که گروه بت پرست دو کار انجام می دادند:

۱. بتها را منتفذان درگاه الهی می دانستند و تصور می کردند که از طریق عبادت و پرستش آنها، می توانند رضایت آنان را جلب نمایند، و خداوند این حقیقت را با جمله زیر بیان کرده است:

(وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْصُرُهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ...).

«موجوداتی را که ضرر و نفعی به آنان نمی رسانند، می پرستند».

از این جهت آنان مشرک بودند.

۲. چشم امید به آنها دوخته و از آنها طلب شفاعت می کردند و خداوند این حقیقت را با جمله زیر بیان کرده:

(...وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا...).

«می گفتند که آنان شفیعان ما در پیشگاه خداوند هستند».

چون بتها قادر به انجام مقاصد بت پرستان نبودند از این جهت شفاعت خواهی آنها کار احمقانه بوده است نه شرک.

با دقت در معنی آیه و این که آنان درباره بتها دوکار انجام می دادند، روشن می گردد علت مشرک بودن آنها همان پرستش آنها بوده است نه شفاعت خواهی از آنان، اگر شفاعت خواهی از بتها، در حقیقت پرستش آنها بود دیگر دلیل ندارد که علاوه بر جمله (وَيَعْبُدُونَ) جمله ای مانند: (وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا) بیاورد.

این که در آیه این دو جمله به صورت عطف آمده اند حاکی از این است که موضوع پرستش بتها غیر از مسأله شفاعت خواهی از آنان بوده است، پرستش بتها نشانه شرک و دوگانه پرستی است، و شفاعت خواهی از سنگ و

چوب، عمل احمقانه و دور از منطق و علم به شمار می رود.

هرگز این آیه دلالت ندارد که شفاعت خواهی از بتها، پرستش آنها است تا چه رسد شفاعت خواهی از اولیای حق و عزیزان درگاه وی نشانه پرستش آنها باشد.

۳. آیا درخواست حاجت از غیر خدا حرام است؟

سومین دلیل آنان بر تحریم درخواست شفاعت از اولیای خدا، این است که به حکم صریح قرآن ما نباید در مقام دعا غیر خدا را بخوانیم و درخواست شفاعت از غیر او یک نوع درخواست حاجت از غیر خداست.

قرآن مجید می فرماید:

(...فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا). (۱)

«با خدا، غیر خدا را نخوانید».

هرگاه دعوت غیر خدا حرام است و از طرف دیگر، شفاعت برای اولیای او ثابت می باشد راه جمع همان است که شفاعت اولیا را از خدا بخواهیم نه از خود آنان.

گواه بر این که این نوع دعوت ها عبادت و پرستش است آیه زیر می باشد:

(...أُدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَكِبُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ). (۲)

«مرا بخوانید تا اجابت کنم شما را، کسانی که از پرستش من کبر میورزند وارد دوزخ می گردند».

ص : ۳۵۹

۱- [۱] جن/۱۸.

۲- [۲] غافر/۶۰.

دقت کنید در آغاز آیه لفظ «دعوت» و در آخر آیه لفظ عبادت به کار رفته است و این گواه بر این است که دعوت و عبادت یک مفهوم دارند.

در ارشاد القلوب و دیگر کتابهای اخلاق وارد شده است:

«الدُّعَاءُ مُخَّ الْعِبَادَةِ».

«دعا کردن مغز پرستش است».(۱)

پاسخ پرشی فوق

أولاً: مقصود از تحریم دعوت غیر خدا در جمله (فَلَا تَدْعُوا) مطلق خواندن و درخواست نیست بلکه مقصود از تحریم دعوت، تحریم پرستش غیر خدا است، به گواه ما قبل آیه که می فرماید: (وَإِنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ) این جمله دلیل بر این است که مقصود از دعوت در آیه دعوت خاصی است که ملازم با پرستش می باشد، و آن قیام توأم با ذلت و خضوع بی نهایت در برابر کسی که او را اختیاردار جهان و حاکم مطلق بر صحنه آفرینش می داند(۲) و هرگز این قیود در درخواست شفاعت از کسی که خدا به او چنین حقی را اعطا کرده است که به اذن او شفاعت کند، وجود ندارد.

ثانیاً: آنچه در آیه تحریم شده است این است که کسی را همراه خدا، بخوانیم و او را در رتبه خدا بیندیشیم چنان که لفظ (مَعَ اللَّهِ) روشنگر این مطلب است اگر کسی از پیامبر بخواهد که در حق او دعا کند که خدا گناهان او را ببخشد یا حاجت او را برآورده کند، هرگز همراه خدا کسی را نخواند.

ص : ۳۶۰

۱- [۱] ارشاد القلوب دیلمی، ص ۱۳۵.

۲- [۲] در حقیقت معنی آیه چنین است: «فلا تعبدوا مع الله أحداً» چنان که در آیه دیگر می فرماید: (وَلَا يَدْعُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ).

است بلکه حقیقت این دعوت جز دعوت خدا چیز دیگری نیست.

اگر درخواست حاجت از بت، در برخی از آیات، شرک معرفی شده است به خاطر این است که آنها را قادر به انجام مقاصد خویش می دانستند از این رو قرآن مجید در مقام انتقاد از این نوع اندیشه ها چنین می فرماید:

(وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ). (۱)

«بت هایی را که به عنوان معبود جز خدا می خوانید نمی توانند شما را و خود را کمک کنند».

و نیز می فرماید:

(إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ...). (۲)

«کسانی را که جز خدا می خوانید بسان شما بندگان خدا هستند».

خلاصه مشرکین درباره بتها قدرت های فوق العاده می اندیشیدند، و با نهایت ذلت و خضوع در برابر آنها ایستاده و عرض حاجت می کردند و آنها را متصرف مطلق و فاعل تام در جهان آفرینش می دانستند البته درخواست حاجت به این شکل قطعاً حرام و بت پرستی خواهد بود.

ولی درخواست شفاعت و دعا از شخصی که خدا به او چنین حق و مقامی را داده است فاقد این شرایط است.

ثالثاً: در آغاز بحث یادآور شدیم که دعوت معنی وسیع و گسترده ای دارد و احیاناً به طور مجاز در عبادت استعمال می شود، مانند آیه (۳) و حدیثی (۴) که

ص : ۳۶۱

۱- [۱] اعراف/۱۹۷.

۲- [۲] اعراف/۱۹۴.

۳- [۳] (أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ...).

۴- [۴] «الدُّعَاءُ مَخُّ الْعِبَادَةِ».

مستدل با آن استدلال کرده است در صورتی که چنین استعمالات جزئی به صورت مجاز دلیل نمی شود که همیشه دعوت را به معنی عبادت تفسیر کنیم و درخواست حاجت و دعا از کسی، به شکل معقول را محکوم به شرک بنماییم.

آیا شفاعت حق مختص خدا است؟

آیه زیر حاکی از آن است که شفاعت حق خدا است در این صورت درخواست شفاعت از دیگری چه معنی دارد؟ اینک آیه:

(أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلُوبًا أَوْ لَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ* قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا). (۱)

«بلکه آنان جز خدا شفیعانی اتخاذ کرده اند بگو، اگر آنان چیزی مالک نباشند و چیزی را تعقل نکنند (چگونه می توانند شفیعان شما باشند) بگو شفاعت همگی از آن خدا است».

پاسخ

مقصود از جمله (لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا) این نیست که خدا شفاعت می کند و بس و دیگری حق شفاعت کردن ندارد، زیرا شکی نیست که خدا هیچ گاه درباره کسی نزد دیگری شفاعت نمی کند بلکه مقصود این است که خداوند مالک اصل شفاعت است و هیچ کس جز به اذن او نمی تواند شفاعت کند و شفاعت دیگران بسته به اذن و ارتضای او است، و این حق و مقام را خداوند اصالتاً داراست و او است که آن را به دیگران واگذار می کند.

و به عبارت دیگر مقصود از آیه این است که شفاعت از آن خدا است نه

ص : ۳۶۲

بت هایی که شعور ندارند و مالک چیزی نمی شوند.

و به عبارت روشن تر آن کس مالک شفاعت می شود که از عقل و درک و امکان مالکیت چیزی برخوردار باشد تا در پرتو عقل و شعور درخواست را از گنهکار بگیرد و به مقام بالاتر برساند، و نیز بتواند حق شفاعت را مالک گردد، و از این حق استفاده کند، و بت های مورد پرستش آنان، فاقد هر دو شرطند چنان که می فرماید:

(...قُلْ أَوْ لَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ * قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا).

آیه هرگز ناظر به شفاعت های صحیح نیست، که شفیع از نظر عقل و کمال در درجه بسیار بالا است و قدرت بر تملک این حق را با اذن پروردگار دارد.

استدلال کننده تنها یک جمله از آیه را می نگرد ولی از صدر و آغاز آیه کاملاً غفلت میورزد و با توجه به صدر آیه، بی پایگی استدلال کاملاً روشن می گردد.

۴. آیا درخواست شفاعت از مرده لغو است؟

استدلال دیگر آنان این است که درخواست شفاعت از اولیای الهی در این جهان، درخواست حاجت از مرده است که فاقد حس شنوایی است و آیات و احادیثی که در آغاز این بخش با آنها بر صحت طلب شفاعت از اولیای الهی استدلال شد، همگی مربوط به حال حیات آنها است ولی بحث ما فعلاً درباره درخواست شفاعت از صالحان امت است که چهره در نقاب خاک کشیده اند آیا با این وضع صحیح است که ما در برابر قبر آنان بایستیم و بگوییم

این گروه پیوسته در تخطئه دیگر فرقه های اسلامی از در شک وارد می شوند و به نام طرفداری از توحید، در صدد تکفیر دیگران بر می آیند اما در این استدلال چهره گفتار را دگرگون کرده، و موضوع لغو بودن توجه به اولیا را پیش کشیده اند ولی آنان از یک نکته غافلند که اولیای الهی به برکت دلایل نقلی و عقلی حی و زنده اند.

این انتقاد، حاکی از آن است که انتقاد کننده از وضع روح انسان و تجرد و بقای آن پس از انتقال از جسدها آگاه نبوده و مرگ را فنای محض و نابودی شخص تصور کرده است در حالی که دلایل عقلی و نقلی، بر خلاف آن گواهی می دهند.

اولاً: دلایل تجرد نفس از ماده پس از جدایی از بدن، و بی نیازی آن از جسد مادی ایجاب می کند که روح انسانی پس از مرگ نیز باقی بوده و از حیات و ادراک خاصی برخوردار باشد و فلاسفه بزرگ اسلام با دلایل دهگانه ای بقای روح و برتری آن از ماده را ثابت نموده و برای هیچ فرد منصفی، جای تردید باقی نگذاشته اند.

ثانیاً: آیات قرآن بر ادامه حیات پس از مرگ گواهی می دهند مانند آیه های:

۱. (وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ). (۱)

ص : ۳۶۴

«افرادی را که در راه خدا کشته می شوند مرده میندازید بلکه آنان زندگانند که در نزد خدای خود روزی داده می شوند».

اگر جمله (يُزْرَقُونَ) نبود، ممکن بود که احتمال دهیم مقصود حیات اجتماعی آنان است که پس از مرگ در قلوب مردم جای بس عظیمی دارند و پیوسته در محافل و مجالس، نامشان برده می شود، اما این جمله مانع از آن است که «حیات شهیدان» را از این راه تفسیر کنیم بلکه می رساند که آنان از حیات حقیقی و واقعی همراه با ارتزاق برخوردارند هر چند حقیقت رزق آن جهان بسان دیگر مطالب آن برای ما روشن نیست.

گواه روشن بر حیات واقعی شهیدان راه حق، این است که قرآن را پس از آن که زنده می نامد، چنین توصیف می کند:

(فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ). (۱)

«آنان با آنچه که خداوند از کرم خود، عطا فرموده است، خرسند و شادمانند و به کسانی که هنوز به آنان نپیوسته اند بشارت می دهند که هرگز برای آنان بیم و اندوهی نیست».

صریح آیه این است که شهیدان راه خدا، در آن جهان درباره گروهی که هنوز جام شهادت نوشیده اند، و یا از طریق مرگ طبیعی به آنان نپیوسته اند چنین می گویند:

«لَا تَحْزَنُوا ، وَلَا تَخَافُوا»: «غم و اندوه مخورید و نترسید».

کسی که قدرت دارد به دوستان خود چنین جمله ای بگوید آیا نمی تواند درباره درخواست کنندگان شفاعت از خداوند مغفرت و آمرزش بطلبد و

ص : ۳۶۵

بگوید:

«اللهم اغفر لفلان»: «خدایا فلانی را ببخش و بیامرز».

اگر شهید راه حق بتواند، از خداوند درخواست آمرزش درباره کسی کند آیا پیامبر که سرور جهانیان و بزرگ و رهبر جهان انسانها و پیشوای شهیدان است نمی تواند چنین کاری از خداوند درخواست کند.

شگفتا پیامبری که روز قیامت شاهد امت و گواه بر اعمال آنان می باشد چطور از کارهای آنان بی خبر است و سخنان آنان را نمی شنود.

قرآن مجید پیامبر را شاهد بر اعمال امت معرفی می کند آنجا که می فرماید:

(فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا). (۱)

«چگونه می شود هنگامی که از هر گروهی شاهدی می آوریم و تو را نیز برای آنان شاهد آوریم».

آیا می شود که پیامبر بدون اطلاع از اعمال کسی و یا لا اقل بدون اطلاع از ایمان و کفر گروهی به شهادت برخیزد؟ به طور مسلم نه.

هرگز شهادت و گواهی دادن پیامبر منحصر به گروه معاصر خویش نیست. زیرا قرآن او را با همین صفت در کنار دو صفت دیگر او «بشیر و نذیر» خوانده است در حالی که آن دو صفت وی عمومی است و به گروهی اختصاص ندارد چنان که می فرماید:

(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا). (۲)

«ای پیامبر ما تو را شاهد و بشارت ده و بیم رسان برانگیختیم».

ص : ۳۶۶

۱- [۱] نساء/۴۱.

۲- [۲] احزاب/۴۵.

آیا می توان احتمال داد که بیم رسانی پیامبر منحصر به همان گروه معاصر خود می باشد چطور این دو صفت عمومی می باشد ولی صفت شهادت او رنگ خصوصی به خود بگیرد. (۱)

۲. (وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ). (۲)

«پس از این جهان برزخی دارند تا روز رستاخیز».

این آیه در پاسخ کسانی گفته شده است که هنگام مرگ درخواست بازگشت به دنیا، می کردند و می گفتند:

(...رَبِّ ارْجِعُونِي لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا...).

«بارها مرا بار دیگر به این دنیا بازگردان تا عمل نیک انجام دهم».

قرآن پس از رد این تقاضا آیه یاد شده را می آورد، که می رساند پرونده حیات در این جهان کاملاً بسته شده و پرونده جهان دوم که برزخ میان دو جهان است آغاز گردیده است و باید رحل اقامت در آن جهان بيفکند.

پس این آیه از دلایل روشن ادامه حیات به صورت برزخی در جهان دیگر است و حیات با علم و ادراک و قدرت و توانایی، توأم می باشد.

۳. (النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ). (۳)

«آنان صبح و عصر بر آتش عرضه می شوند و روز قیامت، آل فرعون را وارد به شدیدترین عذاب کنید».

این آیه حاکی است که آل فرعون، پیش از رستاخیز صبح و عصر بر

ص : ۳۶۷

۱- [۱] اهداء الحقیق، ص ۱۰۱.

۲- [۲] مؤمنون/۹۹-۱۰۰.

۳- [۳] غافر/۴۶.

آتش عرضه می شوند. عرضه بر آتش چون به خاطر معذب ساختن آنها است طبعاً باید دارای روح و روان باشند که درد آتش را بچشند.

بنابراین باید روح انسان در نشأه برزخ دارای بدن خاصی باشد که بسان لباس بر روح پوشانیده شود، و به وسیله بدن معذب گردد.

در کیفیهای مادی مانند عذاب با آتش، بدن دنیوی و یا برزخی نقش لباس را دارند، هرگاه بخواهند شخصی را با چوب به نحوی بزنند که بدنش مجروح نگردد، لباس بر بدن او می پوشانند و چوب می زنند، بدن نیز در هر دو جهان این نقش را ایفا می کند، زیرا روح مجرد تا تعلق به بدن نگیرد قابل عذاب کردن با آتش نیست از این جهت باید دارای بدنی باشد که به وسیله اتحاد و با علقه ای که با بدن دارد او نیز معذب گردد.

احادیث اسلامی پیامون ادامه حیات نفوس مؤمن و کافر، پس از مرگ بیش از حد است. محدثان اسلامی همگی نقل می کنند در «صحنه بدر» که پیروزی با مسلمانان شد و مشرکان با دادن هفتاد کشته پا به فرار گذاردند اجساد کشتگان کفر، به دستور پیامبر در چاهی ریخته شد سپس پیامبر با آنان چنین سخن گفت:

«آنچه را که پروردگار من به من وعده کرده بود، حق یافتم، آیا شما نیز آنچه را که خدا وعده کرده بود درست و پای برجا یافتید؟».

در این موقع برخی از مسلمانان از پیامبر پرسیدند: «آیا آنان سخن شما را می شنوند و درک می کنند؟»، حضرت فرمود: «بلی» (۱).

محدثان اسلامی در باب زیارت پیامبر احادیثی نقل کرده اند که پیامبر گرامی فرموده است:

ص : ۳۶۸

«ما من أحد يسلم على إلا ردَّ الله روحى حتى أُرَدَّ (عليه السلام)».

«هر کس بر من سلام کند خداوند روح مرا باز گرداند تا پاسخ سلام او را بگویم».

و نیز نقل می کنند:

«إِنَّ لِلَّهِ مَلَائِكَةً سَيَّاحِينَ فِي الْأَرْضِ يَبْلَغُونَنِي مِنْ أُمَّتِي السَّلَامَ».

«خداوند فرشتگانی دارد که روی زمین می گردند و سلام های امت مرا به من می رسانند».

احادیث و روایات در این مورد به اندازه ای است که نقل یک دهم آنها برای ما امکان پذیر نیست. (۱)

اگر اولیای الهی و شهیدان راه حق پس از مرگ زنده و جاوید نیستند چرا قرآن مجید بر شخصیت‌های بزرگ، سلام و درود می فرستد مانند:

۱. (سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ) .

۲. (سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ) .

۳. (سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ) .

۴. (سَلَامٌ عَلَى إِيْلَ يَاسِينَ) .

۵. (وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ) . (۲)

آیا می توان این همه تأکید، و روایات متواتری که محدثان اسلامی از سنی و شیعه در زیارت اهل قبور، زیارت پیامبران و اولیا و صالحان از نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) و پیشوایان پاک نقل کرده اند و در غالب آنها، با آن گروه به صورت

ص : ۳۶۹

۱- [۱] مرحوم سید محسن عاملی در کتاب کشف الارتیاب، ص ۱۱۰ و ۱۱۳ قسمتی از آنها را آورده است.

۲- [۲] صافات/۷۹، ۱۰۹، ۱۲۰، ۱۳۰ و ۱۸۱.

خطاب سخن می گوئیم، مردود دانست؟ و گفت در برنامه اسلام، دستوری به نام زیارت قبور، خطاب به شهیدان و اولیا و صالحان و پاکان وجود، ندارد. و ده ها کتاب حدیثی که در این مورد است همگی بی اساس می باشند:

(...كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ...)(۱).

۵. آیا قرآن مردگان را غیر قابل تفهیم اعلام می کند؟

قرآن مجید با صراحت کامل، مردگان را غیر قابل تفهیم می داند آنجا که می فرماید:

۱. (إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الدُّعَاءَ إِذَا وُلُّوا مُدْبِرِينَ). (۲).

«تو نمی توانی مردگان و گران را که گوش به سخن تو نمی دهند تفهیم کنی (و هدایت بنمایی)».

قرآن در این آیه، مشرکان را به مردگان تشبیه می کند و می رساند همان طور که مرده، قابل تفهیم نیست، همچنین تفهیم این گروه نیز برای تو مقدور نیست، اگر مردگان قابل سخن گفتن بودند، وحس شنوایی داشتند تشبیه مشرکان مرده دل، به گروه مردگان، صحیح نبود.

۲. (...إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ) (۳).

«خداوند هر کس را بخواهد تفهیم می کند، و تو نمی توانی افرادی را که در گور نهفته اند، اسماع بنمایی».

ص : ۳۷۰

۱- [۱] كهف/۵.

۲- [۲] نمل/۸۰.

۳- [۳] فاطر/۲۲.

استدلال به این آیه نیز بسان استدلال به آیه گذشته است و هر دو آیه حاکی است که اسماع و تفهیم اموات ممتنع است و چون مشرکان هم شبیه آنانند تفهیم آنان عملی نمی باشد.

روی این اساس درخواست شفاعت از شخص مرده بسان درخواست از یک جماد خواهد بود.

پاسخ

استدلال با این دو آیه روی این اساس است که تصور شده است مفاد آنها این است که تو ای پیامبر گرامی هیچ گاه نمی توانی اموات حقیقی و یا مجازی را اسماع و تفهیم نمایی، در صورتی که هدف این دو آیه این نیست بلکه مقصود از دو آیه این است که تو مستقلاً بدون استمداد از قدرت غیبی نمی توانی مردگان را اعم از واقعی و یا تنزیلی تفهیم کنی، و تا مشیت و خواست خدا در کار نباشد، قدرت تفهیم در شما نخواهد بود، و این سخن غیر این است که بگوییم پیامبر مطلقاً قدرت تفهیم مردگان را ندارد.

توضیح این که پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) به گواهی آیات قرآن علاقمند بود که همه افراد را به آیین راست رهبری نماید. وعلاقه او به انسانها، این آرزو را در او به وجود آورده بود، از طرف دیگر چون هدایت و ضلالت در دست خدا است و تا مشیت او بر هدایت کسی تعلق نگیرد، هدایت افراد، امکان پذیر نخواهد بود، قرآن برای اثبات دخالت کامل اراده خداوند، و این که این کارها همگی در دست او است، و پیامبر مالک هدایت و ضلالت افراد نیست، در پاره ای از موارد به این حقیقت اشاره می کند چنان که می فرماید:

۱. (إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ...) (۱)

ص : ۳۷۱

«هر کسی را بخواهی نمی توانی هدایت کنی بلکه خدا هر کس را بخواهد هدایت می نماید».

۲. (وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ) (۲).

«غالب مردم هر چند اصرار بورزی ایمان نمی آورند».

این دو آیه وهمچنین دو آیه پیش که ایراد کننده با آن استدلال کرد، می خواهند برسانند که کار هدایت در دست خدا است و خواست پیامبران در این مورد مؤثر نیست، و هادی واقعی و مقلب قلوب دل ها، و روشنی بخش روح ها خدا است و بس.

چنان که در آیه دیگر به صورت عموم به این حقیقت اشاره می کند و می فرماید:

(لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ...) (۳).

«کاری در دست تو نیست یا توبه آنان را می پذیرد و یا عذاب می کند».

گواه روشن بر این که هدف آیات این نیست که پیامبر مطلقاً قدرت بر اسماع اموات ندارد بلکه می خواهد برساند که بدون مشیت الهی، تو کاری را درباره افراد اعم از میت حقیقی و مجازی نمی توانی انجام دهی، خود آیه دوم است، زیرا در این آیه، پیش از آن که بگوید: (وَمَا أَنْتَ بِمُشْرِعٍ مِّنْ فِي الْقُبُورِ): «تو مردگان را نمی توانی تفهیم نمایی» می فرماید: (إِنَّ اللَّهَ يَسْمَعُ مَن يَشَاءُ): «خداوند است که هر که را بخواهد تفهیم می کند».

ص : ۳۷۲

۱- [۱] اگر زمینه هدایت در طرف موجود باشد قطعاً مشیت الهی به هدایت او تعلق می گیرد، و از این نوع آیات نباید به نفع گروه «جبری» استفاده کرد.

۲- [۲] یوسف/۱۰۳.

۳- [۳] آل عمران/۱۲۸.

از این که در این آیه تفهیم الهی را به طور اطلاق و بدون قید ذکر می کند بعداً به پیامبر می فرماید: تو نمی توانی مردگان را اسماع کنی، استفاده می شود که آیه در مقام سلب قدرت مستقل از پیامبر است و این که او بدون مشیت الهی، هیچ کاری را نمی تواند انجام دهد، نه تنها اموات را نمی تواند تفهیم کند حتی احیا را نیز نمی تواند به راه راست هدایت نماید.

و این مطلب غیر از این است که بگویند اموات قابل اسماع نیستند حتی در صورتی که خدا بخواهد پیامبر میتی را تفهیم کند.

بر فرض این که گفتار ایراد کننده صحیح باشد و از هدفی که برای آیه بیان کردیم صرف نظر کنیم نتیجه آیه این است که مردگان و کسانی که در قبرها نهفته اند یعنی اجساد که در زمین آرمیده اند قابل تفهیم نیستند، و هر جسدی که روح از آن جدا شد از قلمرو درک و فهم بیرون می رود، و به صورت جمادی درمی آید. ولی باید توجه نمود که طرف خطاب ما، اجساد نهفته در قبور نیستند بلکه ما با آن ارواح پاک و زنده که با اجساد برزخی در جهان برزخ به سر می برند، و به تصریح قرآن حی و زنده هستند، سخن می گوئیم و درخواست شفاعت می نماییم نه با بدن نهفته در خاک.

اگر مردگان و اجساد پنهان شده در دل خاک از قلمرو تفهیم دور و کنارند دلیل بر آن نیست که ارواح و نفوس طیب و پاکیزه آنان که به نص قرآن در جهان دیگر زنده و روزی می خورند، قابل تفهیم نباشند.

اگر ما سلام می گوئیم، و یا طلب شفاعت می کنیم، و یا سخن می گوئیم، سر و کار ما با آن ارواح پاک و زنده است نه با اجساد نهفته در دل خاک. اگر ما به زیارت قبر و خاک و خانه و کاشانه آنان برویم به خاطر این است که از این راه می خواهیم در خود آمادگی ایجاد نماییم تا با آنان ارتباط روحی برقرار کنیم، حتی اگر بدانیم جسد آنان مبدل به خاک شده (هر چند

روایات اسلامی بر خلاف آن گواهی می دهند)، باز این نوع صحنه ها را به وجود می آوریم، تا از این راه، آمادگی ارتباط، با آن ارواح پاک، پیدا کنیم.

زیارت قبور اولیای خدا و صالحان و پاکان، فواید تربیتی و اجتماعی فراوانی دارند و همه خردمندان جهان به زیارت قبور رهبران و بزرگان ملت و کشور خود می روند و دسته گل‌هایی را نثار می نمایند، هر چند به خدا و سرای دیگر معتقد نباشند، ولی از نظر افراد معتقد به حیات و زندگی اولیا و صلحا در جهان دیگر یکی از فواید حضور در برابر قبور آنان، ایجاد آمادگی، برای ارتباط با روح و روان آنان است، البته زیارت قبور بزرگان فواید دیگری دارد و فایده آن منحصر به این نیست.

سیره صحابه پس از درگذشت پیامبر

صحابه پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) پس از درگذشت حضرت رسول پیوسته از روح مقدسش درخواست دعا می نمودند و آن را ملازم با شرک و منافی با رحلت و مرگ او نمی دانستند.

ما در این جا دو مورد را که در کتابهای اهل تسنن وارد شده است یادآور می گردیم و اگر درخواست دعا را از روح رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) مشروع دانستیم طلب شفاعت که نیز شاخه ای از آن است مشروع خواهد بود.

۱. مردی در زمان حکومت عثمان چند بار برای انجام کارش پیش عثمان رفت، ولی موفق نشد، روزی عثمان بن حنیف را دید و جریان را با او در میان نهاد وی گفت برو وضو بگیر و دو رکعت نماز بگذار و بگو:

«اللَّهُمَّ اِنِّي اَسْأَلُكَ وَاتُوجِهُ اِلَيْكَ بِنَبِيِّنا مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ يَا مُحَمَّدُ اِنِّي اُتُوجِهُ بِكَ اِلَى رَبِّكَ لِتَقْضِيَ حَاجَتِي».

«پروردگارا من تو را می خوانم و به وسیله پیامبر رحمت «محمد» به سوی تو روی می آورم، ای پیامبر رحمت، من به وسیله تو رو به خدای تو آوردم، تا حاجتم برآورده شود».

وی این کار را انجام داد و پیش خلیفه رفت و حاجت او برآورده شد سپس با عثمان بن حنیف ملاقات کرد و سند دعا را خواست وی گفت من با گروهی در حضور پیامبر بودیم که مرد مبتلا به درد چشم آمد، و از حضرت درخواست دعا کرد پیامبر به او همین کار را که من به تو گفتم تعلیم داد. (۱)

به طور مسلم مقصود از جمله «لتقضی حاجتی» این است که در پرتو دعای تو حاجتم برآورده شود، زیرا دعای تو مستجاب است.

۲. پس از رحلت پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) صفیه دختر عبدالمطلب قصیده ای در رثای پیامبر سروده و سیره نویسان آن را نقل کرده اند، یک بیت از آن قصیده این است:

ألا یا رسول الله أنت رجاؤنا*** وکنت بنا بزاً ولم تک جافياً

«ای پیامبر خدا تو امید ما هستی و در گذشته نسبت به ما مهربان بوده و جفا کار نبودی».

مقصود از جمله «أنت رجاؤنا» چیست، جز این است که ما به شفاعت و دعای تو امیدواریم و درخواست می کنیم که در حق ما دعا و شفاعت کنی؟ (۲)

در پایان نکته ای را متذکر می گردیم و آن این است که: آیات و روایاتی را که در این بخش ذکر کردیم برای اثبات مطلوب کافی است. چون مسأله از نظر همه فرقه های اسلامی مورد اتفاق است بیش از این پیرامون آن سخن نمی گوئیم و از همین جهت از نقل روایاتی که در کتابهای شیعه پیرامون شفاعت خواهی وارد شده است خودداری می کنیم.

ص : ۳۷۵

۱- [۱] المعجم الكبير للطبرانی: ۹/۳۰ _ ۳۱ باب ما اسند إلی عثمان بن حنیف، شماره ۸۳۱۱. وفاء الوفاء: ۲/۸۹.

۲- [۲] کشف الارتیاب، ص ۳۱۲.

تنها مخالف این موضوع گروه وهابیه هستند آن هم به بهانه های «شرک» و «پرستش» و «بیهوده بودن درخواست» که پاسخ همگی قبلاً داده شد.

آنچه مایه تأسف است این است که آقایان وهابیهها به هر کاری که از آن بوی احترام به انسان و یا مسلمانی بیاید فوراً تهمت شرک بسته و به این بهانه از آن جلوگیری می کنند.

در همین مورد «درخواست شفاعت و دعا از پیامبر» را در دوران حیات پیامبر جایز دانسته و منافی توحید نمی دانند ولی همین کار را در دوران ممات او شرک و مخالف توحید صحیح تلقی می کنند و دیگر توجه ندارند که حیات و ممات پیامبر ماهیت عمل را از نظر توحید و شرک دگرگون نمی سازد.

یک فرد شیعه که به پاکی و پیراستگی پیشوایان خود از خطا و اشتباه معتقد است، وقتی به زیارت های اصیل و دعاهایی که با اسناد صحیح از پیشوایان معصوم نقل شده است مراجعه کند مسأله شفاعت خواهی از اولیای خدا برای او به صورت یک بدیهی جلوه می کند، و در مشروع و مستحب بودن آن شک و تردید به خود راه نمی دهد.

شفاعت در احادیث اسلامی

پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) و جانشینان راستین وی به پیروی از قرآن مجید موضوع شفاعت را در سخنان خود یاد کرده و آن را به صورت یک اصل مسلم اسلامی که دارای حدود و شرایطی می باشد بیان نموده اند.

روایات مربوط به شفاعت بیش از آن است که بتوان در چند صفحه گردآوری کرد و ما در این بخش یکصد حدیث از احادیث این باب را انتخاب و نقل کرده ایم و چون این روایات از نظر اثبات اصل شفاعت متواتر و قطعی است دیگر نیازی ندارد که در اسناد آن بحث و گفتگو کنیم، آری اگر روایتی

دارای نکته ای باشد که در دیگر احادیث موجود نباشد، اثبات آن نکته به اثبات صحت سند آن روایت بستگی خواهد داشت.

از این صد روایت، چهل و پنج روایت را از کتابهای اهل تسنن که همه آنها از پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) نقل شده و پنجاه و پنج روایت دیگر را از کتابهای شیعه که از پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) و امیر مؤمنان و فرزندان معصوم او (علیهم السلام) روایت شده است انتخاب کرده ایم.

در انتخاب روایات سعی شده است از آوردن روایات طولانی و نیز از آوردن روایاتی که مربوط به شفاعت در آخرت نبوده، و نیز روایاتی که متن آنها احتیاج به شرح و توضیح داشته و یا احیاناً متن آنها از جهتی مورد اشکال بوده، خودداری شود، و ضمناً روایات انتخاب شده هم گاهی تلخیص شده و همان قسمتی را که مربوط به مسأله مورد بحث بوده، ذکر نموده ایم، اما در عین حال کوشش شده که مضامین همه روایات این باب در این صد حدیث گنجانیده شود، تا در نتیجه گیری از روایات نقصی در کار نباشد و در ترجمه روایات هدف این بوده که معنای حدیث به طور مفهوم نوشته شود گرچه از ترجمه تحت اللفظی خارج باشد.

۱. پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) فرمود: «لِكُلِّ نَبِيٍّ دَعْوَةٌ مُسْتَجَابَةٌ فَتَعَجَّلْ كُلُّ نَبِيٍّ دَعْوَتَهُ وَ أُنِّيْ اِخْتِبَاتِ دَعْوَتِيْ شَفَاعَةَ لَأُمَّتِيْ فَهِيَ نَائِلَةٌ مِنْ مَاتَ مِنْهُمْ لَا يَشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا» (۱).

«خداوند بزرگ برای هر پیامبری دعای مستجابی قرار داده است، پیامبران گذشته در همین دنیا از آن استفاده کردند، اما من آن دعا را برای شفاعت کردن امت خود در آخرت نگه داشته ام، و شفاعت من نصیب افرادی از امت خواهد شد که، با ایمان از دنیا بروند و مشرک نباشند (زیرا شرک مانع از شفاعت می گردد)».

۲. پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) فرمود: «أَعْطِيْتُ خَمْسًا... وَأَعْطِيْتُ الشَّفَاعَةَ فَادْخُرْتَهَا لَأُمَّتِيْ فَهِيَ لِمَنْ لَا يَشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا» (۲).

«خداوند بزرگ به من پنج امتیاز اعطا کرده است، ... یکی از آنها شفاعت است که آن را برای امت خود نگاه داشته ام، شفاعت برای کسانی است که مشرک نباشند».

۳. پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) فرمود: «شَفَاعَتِيْ نَائِلَةٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنْ مَاتَ وَلَا يَشْرِكُ

ص : ۳۷۸

۱- [۱] سنن ابن ماجه: ۲/۱۴۴۰. ودر کتابهای زیر به همین عبارت یا با مختصر تفاوت بر می خورید. مسند احمد، ج ۱، ص ۲۸۱ موطأ مالک: ۱/۱۶۶؛ سنن ترمذی: ۵/۲۳۸؛ سنن دارمی: ۲/۳۲۸؛ صحیح مسلم: ۱/۱۳۰؛ صحیح بخاری: ۸/... و ۹/۱۷۰.

۲- [۲] مسند احمد: ۱/۳۰۱. و به همین عبارت یا با مختصر تفاوت در کتابهای زیر بر می خورید. سنن نسائی: ۱/۱۷۲؛ سنن دارمی: ۱/۳۲۳ و ج ۲/۲۲۴؛ صحیح بخاری: ۱/۹۲ و ۱۱۹؛ مسند احمد: ۴/۴۱۶.

«شفاعت من بخواست خدا به کسانی می رسد که با ایمان از دنیا بروند و مشرک نباشند».

۴. پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) فرمود: «قوله: (عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَّحْمُوداً) هو المقام الذي اشفع لأمتي فيه» (۲).

«مقام محمود که در آیه ۷۹ سوره بنی اسرائیل آمده است، همان مقامی است که در آن برای امت شفاعت می کنم».

۵. پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) فرمود: «أنا أول شافع وأول مشفع» (۳).

«من نخستین کسی خواهم بود که شفاعت می کند و اولین کسی خواهم بود که شفاعت او پذیرفته می شود».

۶. پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) فرمود: «شفاعتی لمن شهد أن لا إله إلا الله مخلصاً يصدق قلبه لسانه ولسانه قلبه» (۴).

«شفاعت من برای کسی است که به خدای یگانه ایمان داشته باشد و زبان و قلبش یکی باشد».

۷. پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) فرمود: «إن شفاعتي يوم القيامة لأهل الكبائر من أمتي» (۵).

«شفاعت من در روز قیامت برای کسانی از امتم خواهد بود که مرتکب گناهان بزرگ شده باشند».

ص : ۳۷۹

۱- [۱] مسند احمد: ۲/۴۲۶.

۲- [۲] مسند احمد: ۲/۵۲۸. و با مختصر تفاوت در ج ۲، ص ۴۴۴ و ۴۷۸؛ و در سنن ترمذی: ۴/۳۶۵ وجود دارد.

۳- [۳] سنن ترمذی: ۵/۳۴۸ و سنن دارمی: ۱/۲۶ و ۲۷.

۴- [۴] مسند احمد: ۲/۳۰۷ و ۵۱۸.

۵- [۵] سنن ابن ماجه: ۲/۱۴۴۱. و در کتابهای زیر با مختصر تفاوت همین عبارت وجود دارد. مسند احمد: ۳/۲۱۳؛ سنن ابی داوود: ۲/۵۳۷ و سنن ترمذی: ۴/۴۵.

۸. پیامبر (صلی الله علیه وآله) در ضمن حدیثی فرمود: «رأیتما تلقی أمتی بعدی (أی من الذنوب) فسألت الله أن یولینی شفاعه یوم القیامه فیهم ففعل...» (۱).

«چون دیدم که امت من از پس من به گناه آلوده می شوند از خدای متعال خواستم که به من مقام شفاعت بدهد تا در روز قیامت برای آنها شفاعت کنم و خدای متعال هم خواسته مرا برآورد».

۹. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «أسعد الناس بشفاعتی یوم القیامه من قال لا إله إلا الله خالصاً من قلبه أو نفسه» (۲).

«بیش از همه کسانی به شفاعت من در روز قیامت خوشبخت می شوند که قلباً و از روی اخلاص به خدا ایمان داشته باشند».

۱۰. پیامبر (صلی الله علیه وآله) در ضمن حدیثی فرمود: «أنا أوّل شافع فی الجنّه» (۳).

«من اولین کسی هستم که در بهشت شفاعت می کند».

۱۱. پیامبر (صلی الله علیه وآله) در ضمن حدیثی فرمود: «شفاعتی لکلّ مسلم» (۴).

«هر کس مسلمان باشد از شفاعت من بهره مند خواهد شد».

۱۲. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «إذا کان یوم القیامه کنت أمام النبیین وخطیبهم وصاحب شفاعتهم غیر فخر» (۵).

«هنگامی که قیامت برپا شود من پیشوای پیامبران، و سخنگوی ایشان، و صاحب شفاعت ایشان، خواهم بود، ولی بخاطر داشتن این مقامها به کسی فخر نمی کنم».

۱۳. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «أنا سید ولد آدم... و أوّل شافع و أوّل مشفّع ولا

ص : ۳۸۰

۱- [۱] مسند احمد: ۶/۴۲۸.

۲- [۲] صحیح بخاری: ۱/۳۶.

۳- [۳] صحیح مسلم: ۱/۱۳۰، سنن دارمی: ۱/۲۷.

۴- [۴] سنن ابن ماجه: ۲/۱۴۴۴.

۵- [۵] سنن ترمذی: ۵/۲۴۷، سنن ابن ماجه: ۲/۱۴۴۳.

«من آقای فرزندان آدمم... و اولین کسی هستم که شفاعت خواهد کرد و اولین کسی هستم که شفاعت او پذیرفته خواهد شد ولی برای داشتن این مقامها به کسی فخر نمی کنم».

۱۴. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «إِنِّي لأرجو أن أشفع يوم القيامة عدد ما على الأرض من شجرة ومدره» (۲).

«من امیدوارم که به عدد درختان و کلوخهایی که روی زمین است در روز قیامت از مسلمانان شفاعت کنم».

۱۵. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «ليخرجن قوم من أمتي من النار بشفاعتي يسْمونالجهنمين» (۳).

«گروهی از امتم به شفاعت من از آتش خارج می شوند و به این نام «جهنمیان» نامیده می شوند».

یعنی کسانی که اهل جهنم بودند در پرتو رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) نجات یافتند.

۱۶. پیامبر (صلی الله علیه وآله) در ضمن حدیثی فرمود: «خیرت بین الشفاعة و بین أن یدخل نصف أمتی الجنة فاخترت الشفاعة

لأنها أعم و أكفی أترونها للمتقين لا ولكئها للمذنبین الخطائین المتلوثین» (۴).

«مخیر شدم میان دو موضوع ۱. شفاعت ۲. این که نیمی از امتم بهشتی باشند پس من شفاعت را برگزیدم، زیرا شفاعت دامنه اش وسیعتر و برای نجات امت کافی تر بود، آیا شما فکر

ص : ۳۸۱

۱- [۱] سنن ابن ماجه: ۲/۱۴۴۰ و با مختصر تفاوت در صحیح مسلم: ۷/۵۹ و مسند احمد: ۲/۵۴۰.

۲- [۲] مسند احمد: ۵/۳۴۷.

۳- [۳] سنن ترمذی: ۴/۱۱۴ و سنن ابن ماجه: ۲/۱۴۴۳ و با مختصر تفاوت در مسند احمد: ۴/۴۳۴ و سنن ابی داوود: ۲/۵۳۷ و شاید ترجمه حدیث این باشد: «گروهی از امتم که به این نام «جهنمیها» نامیده می شوند به شفاعت من از آتش جهنم آزاد می شوند».

۴- [۴] سنن ابن ماجه: ۲/۱۴۴۱.

می کنید که شفاعت برای پرهیزگاران است؟ نه بلکه برای کسانی است که گناهکار و خطاکار، و آلوده باشند».

۱۷. ابوذر می گوید: «صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) لَيْلَهُ فَقَرَأَ بِآيَةِ حَتَّى أَصْبَحَ يَرْكَعُ بِهَا وَيَسْجُدُ بِهَا: (إِنْ تَعَذَّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرَ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) فَلَمَّا أَصْبَحَ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا زِلْتَ تَقْرَأُ هَذِهِ الْآيَةَ حَتَّى أَصْبَحْتَ تَرْكَعُ بِهَا وَتَسْجُدُ بِهَا قَالَ: إِنِّي سَأَلْتُ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ الشَّفَاعَةَ لِأُمَّتِي فَأَعْطَانِيهَا فَهِيَ نَائِلَةٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ لِمَنْ لَا يَشْرِكُ بِاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ شَيْئاً» (۱).

«شبی تا به صبح رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) نماز می خواند و رکوع و سجود می کرد و پیوسته آیه ۱۱۹ سوره مائده ، را می خواند چون صبح شد جهتش را پرسیدم پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: من از پروردگارم عزوجل شفاعت امتم را خواستم و او خواسته مرا برآورد پس شفاعت من به خواست خدا به کسانی می رسد که مشرک نباشند و ایمان به خدا داشته باشند».

۱۸. پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) در حدیثی فرمود: «يَشْفَعُ النَّبِيُّونَ وَالْمَلَائِكَةُ وَالْمُؤْمِنُونَ فَيَقُولُ الْجِبَارُ بَقِيَّتِ شَفَاعَتِي» (۲).

«پیامبران و فرشتگان و مؤمنان شفاعت می کنند آن گاه خدای متعال می فرماید: شفاعت من باقی مانده است».

یعنی گروهی از آنها که به شفاعت کنندگان نجات نمی یابند باز مشمول رحمت الهی خواهند شد.

۱۹. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يُخْرِجُ قَوْمًا مِنَ النَّارِ بِالشَّفَاعَةِ» (۳).

«خداوند گروهی را به وسیله شفاعت کنندگان از آتش جهنم خارج می کند».

ص : ۳۸۲

۱- [۱] مسند احمد: ۵/۱۴۹.

۲- [۲] صحیح بخاری: ۹/۱۶۰ و با مختصر تفاوت در مسند احمد: ۳/۹۴.

۳- [۳] صحیح مسلم: ۱/۱۲۲ و با مختصر تفاوت در صحیح بخاری: ۸/۱۴۳.

۲۰. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «یشفع یوم القیامه الأنبیاء ثم العلماء ثم الشهداء».(۱)

«روز قیامت به ترتیب پیامبران و سپس دانشمندان و سپس شهیدان در راه خدا شفاعت می کنند».

۲۱. پیامبر (صلی الله علیه وآله) در حدیثی فرمود: «فإذا فرغ الله عز وجل من القضاء بین خلقه وأخرج من النار من یرید أن یرجع أمر الله الملائکه والرسل أن تشفع فیرفون بعلماتهم ان النار تأکل کل شیء من ابن آدم إلا موضع السجود...».(۲)

«هنگامی که خداوند از داوری میان بندگان فراغت یافت، و آنان را که می خواست از آتش درآورد؛ امر می کند که فرشتگان و پیامبران، شفاعت کنند و کسانی که باید شفاعت شوند نشانه ای دارند که با آن نشانه شناخته می شوند، و آن این است که چون اهل سجده، و نماز بوده اند آتش دوزخ پیشانی آنان را نمی سوزاند».

۲۲. پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) ضمن حدیثی فرمود: «فیؤذن للملائکه والنبیین والشهداء أن یشفعوا فیشفعون و یرجعون من کان فی قلبه ما یزن ذره من ایمان».(۳)

«پس اجازه داده می شود که فرشتگان و پیامبران و شهدا شفاعت کنند، آنگاه آنان شفاعت می کنند و هر کس را که ذره ای ایمان در قلب او باشد از آتش جهنم خارج می کنند».

۲۳. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «إذا میز أهل الجنة وأهل النار فدخل أهل الجنة الجنة وأهل النار النار قامت الرسل فشفعوا».(۴)

«هنگامی که اهل بهشت و جهنم از هم جدا شوند و اهل بهشت به بهشت و اهل جهنم به جهنم جای گیرند؛ در آن هنگام پیامبران به شفاعت می پردازند».

ص : ۳۸۳

۱- [۱] سنن ابن ماجه: ۲/۱۴۴۳.

۲- [۲] سنن نسائی: ۲/۱۸۱.

۳- [۳] مسند احمد: ۵/۴۳ با اختصار.

۴- [۴] مسند احمد: ۳/۳۲۵.

۲۴. پیامبر (صلی الله علیه وآله) ضمن حدیثی فرمود: «یشفع الأنبياء في كل من كان يشهد أن لا إله إلا الله مخلصاً فيخرجونهم منها». (۱)

«پیامبران برای کسانی که از روی اخلاص به یگانگی خدا گواهی می داده اند شفاعت می کنند و آنان را از جهنم خارج می کنند».

۲۵. «إنه (صلی الله علیه وآله) ذكر الشفاعة فقال: إن الناس يعرضون على جسر جهنم... وبجنتيه الملائكة يقولون: اللهم سلم سلم...». (۲)

«پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) از موضوع شفاعت یاد کرد، آنگاه فرمود: هنگامی که مردم می خواهند از پل جهنم بگذرند فرشتگانی که در دو طرف پل هستند آنان را دعا می کنند (و شفاعت می کنند) که از این موقف خطرناک به سلامت بگذرند».

۲۶. پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) در حدیثی فرمود: «أما أهل النار العذین هم أهلها فلا يموتون فيها ولا يحيى ولكن ناس أصابتهم نار بذنوبهم أو بخطاياهم فأماتهم حتى إذا كانوا فحماً أذن في الشفاعة فيخرجون ضبائر ضبائر». (۳)

«اما آنان که مشرک و اهل جهنم هستند که برای همیشه در آن مخلد خواهند بود، نه می میرند و نه زنده می شوند، ولی آنان که ایمان به خدا داشته اند اما به خاطر گناهان و خطاهایشان گرفتار آتش جهنم شده اند مدت‌ها در جهنم می مانند تا اجازه شفاعت داده می شود، و آنگاه به توسط شفاعت کنندگان، گروه گروه از آتش خلاص می گردند».

۲۷. پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) در حدیثی فرمود: «يشفعون حتى يخرج من قال لا إله إلا الله مَمِّين في قلبه ميزان شعيره». (۴)

ص: ۳۸۴

۱- [۱] مسند احمد: ۳/۱۲.

۲- [۲] مسند احمد: ۳/۲۶.

۳- [۳] مسند احمد: ۳/۷۹؛ باختصار تفاوت در کتابهای زیر می باشد: سنن ابن ماجه: ۲/۱۴۴۱؛ سنن دارمی: ۲/۳۳۲؛ و نیز مسند احمد: ۳/۵.

۴- [۴] مسند احمد: ۳/۳۴۵.

«آنگاه شفاعت می شوند تا آن که هر کس که حتی یک جو ایمان واقعی داشته باشد از آتش جهنم خلاص می شود».

۲۸. پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) فرمود: «یشفع الشهيد فی سبعین إنساناً من أهل بیده». (۱)

«شهید در راه خدا برای هفتاد نفر از خویشاوندان خود شفاعت می کند».

۲۹. علی (علیه السلام) از پیغمبر گرامی (صلی الله علیه وآله) نقل می کند: «من تعلم القرآن (من قرأ القرآن) فاستظهره فأحل حلاله و حرّم حرامه أدخله الله به الجنة و شفعه فی عشره من أهل بیده کلهم قد وجبت له النار».

«کسی که (۲) قرآن را یاد بگیرد (کسی که قرآن را بخواند) و آن را حفظ کند و حلال آن را حلال، و حرام آن را حرام بداند (مقید به احکام قرآن باشد) خداوند او را به واسطه اهل قرآن بودن، اهل بهشت قرار می دهد و شفاعت او را درباره ده نفر از خویشاوندانش که همه مستحق آتش باشند می پذیرد».

۳۰. پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) در ضمن حدیثی فرمود: «إذا بلغ الرجل التسعين غفر الله ما تقدّم من ذنبه و ما تأخر وسمى أسيراً لله فی الأرض و شفع فی أهله». (۳)

«هنگامی که یک انسان (مؤمن) به نود سالگی برسد خداوند گناهان او را می آمرزد و شفاعت او را درباره خویشاوندانش می پذیرد».

۳۱. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «لیدخلن الجنة بشفاعه رجل من أمتی أكثر من بنی تمیم...». (۴)

ص : ۳۸۵

۱- [۱] سنن ابی داوود: ۲/۱۵؛ با مختصر تفاوت در ضمن حدیثی در مسند احمد: ۴/۱۳۱؛ و سنن ترمذی: ۳/۱۰۶ وجود دارد.

۲- [۲] سنن ترمذی: ۴/۲۴۵؛ سنن ابن ماجه: ۱/۷۸؛ و مسند احمد: ۱/۱۴۸ و ۱۴۹.

۳- [۳] مسند احمد: ۲/۸۹؛ و با مختصر تفاوت در ج ۳/۲۱۸ همین عبارت وجود دارد.

۴- [۴] سنن دارمی: ۲/۳۲۸؛ سنن ترمذی: ۴/۴۶؛ سنن ابن ماجه: ۲/۱۴۴۴؛ مسند احمد: ۳/۴۷۰؛ و ج ۵/۳۶۶.

«در پرتو شفاعت یک فرد از امت من، جمعیتی بیش از جمعیت قبیله بنی تمیم (قبیله ای پر جمعیت بودند) داخل بهشت خواهند شد.»

۳۲. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «انّ من أمتی لمن ینفع لأکثر من ربیعہ و مضر...»^(۱)

«در امت من کسانی هستند که برای جمعیتی، بیش از جمعیت قبیله «ربیعہ و مضر» (دو طایفه پر جمعیت عرب) شفاعت می کنند.»

۳۳. پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) فرمود: «لیدخلنّ الجنّه بشفاعه رجل لیس بنی مثل الحیین أو مثل أحد الحیین ربیعہ و مضر...»^(۲)

«در پرتو شفاعت یک فرد که پیامبر هم نیست به اندازه جمعیت یکی از دو قبیله «ربیعہ و مضر» یا به اندازه جمعیت هر دوی آنها وارد بهشت می شوند.»

۳۴. پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) فرمود: «انّ الرجل من أمتی لیشفع للفئام من الناس فیدخلون الجنّه وانّ الرجل لیشفع للقبیلہ وانّ الرجل لیشفع للعصبه وانّ الرجل لیشفع للثلاثه و للرجلین و للرجل.»^(۳)

«مردی از امت من برای گروههای زیادی از مردم شفاعت می کند. و مردم برای یک قبیله و طایفه، و مردی برای خویشاوندان خود، و مردی برای سه نفر، و مردی برای دو نفر، و برخی برای یک نفر شفاعت می کنند.»

یعنی هر که نزد خدا مقرب تر باشد بیشتر شفاعت می کند.

۳۵. پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) فرمود: «یصف الناس (أهل الجنّه) صفوفاً فیمر

ص : ۳۸۶

۱- [۱] مسند احمد: ۴/۲۱۲ و نیز در همان صفحه با مختصر تفاوت همین عبارت وجود دارد.

۲- [۲] مسند احمد: ۵/۲۵۷.

۳- [۳] مسند احمد: ۳/۲۰ و با مختصر تفاوت نیز در مسند احمد: ۳/۶۳ و سنن ترمذی: ۴/۴۶ وجود دارد.

الرجل من أهل النار على الرجل فيقول يا فلان أما تذكر يوم استقيت فستقيتك شربه قال فيشفع له و يمر الرجل فيقول أما تذكر يوم ناولتك طهوراً فيشفع له» (۱).

«اهل بهشت در صفهائی صف می کشند. آنگاه یکی از اهل جهنم بر یکی از اهل بهشت می گذرد و به او می گوید: آیا یاد داری که یک روز از من آب خواستی و من تو را سیراب کردم (پس اینجا به من کمک کن) در این موقع آن شخص که اهل بهشت است برای او شفاعت می کند. و همچنین یکی از اهل جهنم بر یکی از اهل بهشت می گذرد و به او می گوید: آیا به خاطر داری که روزی آب وضو به تو دادم (پس اینجا مرا یاری کن) پس آن شخص او را شفاعت می کند».

۳۶. پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) در حدیثی فرمود: «لا یصبر علی لاوائها (أی المدینه) وشدتها إلا کنت له شفیعاً أو شهیداً یوم القیامه» (۲).

«هر کس در شهر مدینه بماند و بر گرسنگی و سختی آن صبر کند من در روز قیامت شفیع یا گواه او خواهم بود».

یعنی اگر گناهکار باشد شفیع او، و اگر اهل طاعت باشد گواه او می باشم.

۳۷. از پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) ضمن حدیثی نقل شده است: «قال لخدمه: ما حاجتک؟ قال: حاجتی أن تشفع لی یوم القیامه قال: و من دلک علی هذا؟ قال: ربّی. قال: اما فأعنی بکثرة السجود» (۳).

«که به خادم خود فرمود: حاجت تو چیست؟ گفت: حاجتم این است که در روز قیامت مرا شفاعت کنی. فرمود: این مطلب را که به تو آموخت؟ گفت: پروردگارم (به دلم الهام شد) فرمود: پس مرا با کثرت سجده بر این کار یاری کن».

ص : ۳۸۷

۱- [۱] سنن ابن ماجه: ۲/۲۱۵.

۲- [۲] موطأ مالک: ۲/۲۰۱؛ مسند احمد: ۲/۱۹ و ۱۳۳ و در چند جای دیگر از همین کتاب این عبارت وجود دارد.

۳- [۳] مسند احمد: ۳/۵۰۰ و با مختصر تفاوت در ج ۴/۵۹ وجود دارد.

یعنی عبادت تو موجب می شود من بهتر بتوانم تو را شفاعت کنم.

۳۸. پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) فرمود: «من صَلَّى على مُحَمَّد و قال: اللَّهُمَّ أَنْزِلْهُ الْمَقْعَدَ الْمُقْرَبَ عِنْدَكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَجِبْ لَهُ شَفَاعَتِي» (۱).

«هر کس بر من صلوات و درود بفرستد و بگوید: بارالها! او را در روز قیامت به مقام قرب خود جای ده شفاعت من برای او واجب می شود».

یعنی حتماً او را شفاعت می کنم.

۳۹. پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) فرمود: «من قال حين يسمع النداء اللَّهُمَّ رَبِّ هَذَا الدَّعْوَةَ التَّامَةَ وَالصَّلَاةَ الْقَائِمَةَ آتِ مُحَمَّدَ الْوَسِيلَةَ وَالْفَضِيلَةَ وَابْعَثْهُ مَقَاماً مَحْمُوداً الَّذِي وَعَدْتَهُ حَلَّتْ لَهُ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (۲).

«هر کس هنگامی که اذان را می شنود این دعا را «اللَّهُمَّ رَبِّ...» بخواند بر من لازم می شود در روز قیامت او را شفاعت کنم».

۴۰. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «إِذَا سَمِعْتُمُ الْمُؤَذِّنَ فَقُولُوا مِثْلَ مَا يَقُولُ ثُمَّ صَلُّوا عَلَيَّ فَإِنَّهُ مَنْ صَلَّى عَلَيَّ صَلَاةً صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ عَشْرًا ثُمَّ صَلُّوا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِي الْوَسِيلَةَ... فَمَنْ سَأَلَ اللَّهَ لِي الْوَسِيلَةَ حَلَّتْ عَلَيْهِ الشَّفَاعَةُ» (۳).

«هنگامی که صدای مؤذن را شنیدند پس هر چه او می گوید شما هم بگویید (جمله های اذان را بازگو کنید) سپس بر من صلوات بفرستید، زیرا هر کس یک بار بر من صلوات بفرستد خدای متعال ده بار بر او درود و رحمت می فرستد. سپس از خدا برای من «مقام وسیله» که

ص : ۳۸۸

۱- [۱] مسند احمد: ۴/۱۰۸.

۲- [۲] صحیح بخاری: ۱/۱۵۹ و با مختصر تفاوت در کتابهای زیر وجود دارد: مسند احمد: ۳/۳۵۴ سنن ابن ماجه: ۱/۲۳۹ سنن ترمذی: ۱/۱۳۶ سنن نسائی: ۲/۲۲ سنن ابی داوود: ۱/۱۲۶.

۳- [۳] سنن ابی داوود: ۱/۱۲۴ صحیح مسلم: ۲/۴ سنن ترمذی: ۵/۲۴۶ و ۲/۲۴۷ سنن نسائی: ۲/۲۲ مسند احمد: ۲/۱۶۸.

مقامی است بس بلند بخواهید هر کس این مقام را برای من بخواهد شفاعت من به او می رسد».

۴۱. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «من غشَّ العرب لم یدخل فی شفاعتی ولم مودتی».(۱)

«هر کس به عربها (مسلمانان عرب) خیانت کند از شفاعت من بی بهره خواهد بود و دوستی من نیز به او نمی رسد».

۴۲. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «انَّ اللعانین لا یکونون شهداء ولا شفعاء یومالقیامه».(۲)

«افراد بد زبان و فحاش، نمی توانند در روز قیامت از کسی شفاعت کنند و یا بر کسی گواهی دهند».

۴۳. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «تعلّموا القرآن فانه شافع لأصحابه یومالقیامه».(۳)

«قرآن را بیاموزید، زیرا قرآن در روز قیامت اهل قرآن را شفاعت می کند».

۴۴. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «انَّ سوره من القرآن ثلاثین آیه شفعت لرجل حتی غفر له وهی (تبارک الذی بیده

الملک)».(۴)

«سوره تبارک که سی آیه است برای شخصی (که آن را خوانده است) شفاعت می کند تا او آمرزیده شود».

۴۵. پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) فرمود: «الصّیام والقرآن یشفعان للعبد یومالقیامه. یقول الصیام: أی ربّ منعته الطعام

والشهوات بالنهار فشفعنی فیه ویقول القرآن: منعته النوم باللیل فشفعنی فیه قال: فیشفعان».(۵)

ص : ۳۸۹

۱- [۱] مسند احمد: ۱/۷۲.

۲- [۲] مسند احمد: ۶/۴۴۸ و صحیح مسلم: ۸/۲۴.

۳- [۳] مسند احمد: ۵/۲۵۱ و با مختصر تفاوت در ج ۵/۲۴۹ وجود دارد.

۴- [۴] مسند احمد: ۲/۱۹۹ و ۳۲۱ و سنن ترمذی: ۴/۲۳۸.

۵- [۵] مسند احمد: ۲/۱۷۴.

«روزه و قرآن برای کسی که روزه گرفته است و در شبها قرآن تلاوت کرده است شفاعت می کنند. روزه می گوید: پروردگارا من این شخص را از خوردن غذا و انجام شهوات در روز مانع شدم. پس شفاعت مرا درباره او بپذیر و نیز قرآن می گوید من این شخص را از خواب شب بازداشتم پس شفاعت مرا درباره او بپذیر. پس شفاعت هر دو درباره او پذیرفته می شود».

این بود چهل و پنج روایتی که از معتبرترین کتابهای حدیثی اهل تسنن انتخاب شد. و تمام این روایات به توسط اصحاب آن گرامی (صلی الله علیه وآله) از آن سرور، روایت شده است.

ص : ۳۹۰

نخست حدیث هایی که از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل شده است می آوریم

۴۶. پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) فرمود: «إِنِّي لَأَشْفَعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَاشْفَعُ وَيُشْفَعُ عَلَيَّ فَيُشْفَعُ أَهْلَ بَيْتِي فَيُشْفَعُونَ».^(۱)
«من در روز قیامت شفاعت می کنم و شفاعتم پذیرفته می شود و علی هم شفاعت می کند و شفاعت او نیز پذیرفته می شود و اهل بیت من نیز شفاعت می کنند و شفاعت آنان هم پذیرفته می شود».

۴۷. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «أَعْطَيْتَ خَمْسًا... أَعْطَيْتَ الشَّفَاعَةَ».^(۲)

«خداوند به من پنج امتیاز اعطا کرده است... یکی از آنها شفاعت است».

۴۸. ابوذر و سلمان از پیامبر (صلی الله علیه وآله) روایت می کنند: «قال رسول الله (صلی الله علیه وآله): انّ الله أعطاني مسألة فادخرت مسألتی لشفاعه المؤمنین من أمتی یوم القیامه ففعل ذلك».^(۳)

«که آن حضرت فرمود: خداوند به من یک درخواست برآورده عطا کرد، (دعای مستجاب) پس من آن را برای شفاعت افراد با ایمان امتم در روز قیامت نگاه داشتم. و خدای متعال هم پذیرفت».

ص : ۳۹۱

۱- [۱] مناقب ابن شهر آشوب: ۲/۱۵ و با مختصر تفاوت در مجمع البیان: ۱/۱۰۴ وجود دارد.

۲- [۲] من لا یحضره الفقیه: ۱/۱۵۵.

۳- [۳] امالی شیخ طوسی: ۳۶.

۴۹. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «انّ من أمتی من سیدخل الله الجنّه بشفاعته أكثر من مضر». (۱)

«در امت من کسانی هستند که برای جمعیتی بیش از جمعیت قبیله (مضر= قبیله ای پر جمعیت از عرب) شفاعت می کنند».

۵۰. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «إنّما شفاعتی لأهل الكبائر من أمتی». (۲)

«همانا شفاعت من برای گناهکاران امتم خواهد بود که مرتکب گناهان بزرگ شده باشند».

۵۱. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «الشفعاء خمسة : القرآن والرحم والأمانه ونبیکم وأهل بیت نبیکم». (۳)

«شفاعت کنندگان پنج چیزند: ۱. قرآن، ۲. خویشاوندان، ۳. امانت، ۴. رسول اکرم (صلی الله علیه وآله)، ۵. اهل بیت (علیهم السلام)».

۵۲. رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: «يقول الرجل من أهل الجنّه يوم القيامة أی ربّ عبدك فلان سقانی شربه من ماء فی الدنيا فشفعنی فیهِ فيقول اذهب فأخرجه من النار فيذهب فيتجسس فی النار حتی یخرجه منها». (۴)

«روز رستاخیز یکی از اهل بهشت می گوید: پروردگارا فلان شخص که در جهنم است در دنیا مرا یک مرتبه آب داده است پس مرا شفیع او قرار ده خطاب می رسد: برو او را از آتش بیرون آور، می رود و جستجو می کند تا او را پیدا کرده از آتش نجات می دهد».

۵۳. پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «ادخرت شفاعتی لأهل الكبائر من أمتی». (۵)

«شفاعت خود را برای گناهکاران امتم که مرتکب گناهان بزرگ شده اند نگاه داشته ام».

ص : ۳۹۲

۱- [۱] مجمع البیان: ۱۰/۳۹۲.

۲- [۲] من لا یحضره الفقیه: ۳/۳۷۶.

۳- [۳] مناقب: ۲/۱۴.

۴- [۴] مجمع البیان: ۱۰/۳۹۲.

۵- [۵] مجمع البیان: ۱/۱۰۴؛ مرحوم طبرسی در باره این حدیث می نویسد: خبری است که همه مسلمین آن را قبول دارند.

۵۴. از پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) نقل شده است که فرمود: «...أَنْ أَدْنِيَا الْمُؤْمِنِينَ شَفَاعَةَ لِيَشْفَعَنِي فِي أَرْبَعِينَ مِنْ إِخْوَانِهِ» (۱).

«از مؤمنین آن که از همه کمتر شفاعت می کند برای چهل نفر از برادران ایمانی خود شفاعت خواهد کرد».

۵۵. پیامبر (صلی الله علیه وآله) در ضمن حدیثی فرمود: «أَيُّمَا امْرَأَةٍ صَلَّتْ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ خَمْسَ صَلَوَاتٍ وَصَامَتْ شَهْرَ رَمَضَانَ

وَحَجَّتْ بَيْتَ اللَّهِ الْحَرَامَ وَزَكَتْ مَالَهَا وَأَطَاعَتْ زَوْجَهَا وَوَالَتِ عَلِيًّا بَعْدَى دَخَلَتْ الْجَنَّةَ بِشَفَاعَةِ بِنْتِي فَاطِمَةَ» (۲).

«هر زنی که نمازهای پنجگانه اش را بخواند، و روزه ماه رمضان را بگیرد، در صورت استطاعت به زیارت خانه خدا برود، و زکات مالش را بدهد، و از همسرش اطاعت کند، و پس از من علی را به امامت قبول داشته باشد، چنین زنی به شفاعت دخترم فاطمه وارد بهشت خواهد شد».

احادیثی از امیر مؤمنان (علیه السلام)

۵۶. علی (علیه السلام) در حدیثی فرمود: «لَنَا شَفَاعَةٌ وَأَهْلُ مَوَدَّتِنَا شَفَاعَةٌ» (۳).

«ما شفاعت می کنیم و دوستان ما هم شفاعت می کنند».

۵۷. علی (علیه السلام) می فرماید: پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: «ثَلَاثَةٌ يَشْفَعُونَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَيُشْفَعُونَ الْأَنْبِيَاءَ ثُمَّ

الْعُلَمَاءُ ثُمَّ الشُّهَدَاءُ» (۴).

«سه دسته هستند که در پیشگاه خداوند شفاعت می کنند و شفاعت آنان پذیرفته می شود: ۱. پیامبران ، ۲. دانشمندان دینی، ۳. شهدای راه خدا».

ص : ۳۹۳

۱- [۱] مجمع البیان: ۱/۱۰۴.

۲- [۲] امالی صدوق: ۲۹۱.

۳- [۳] خصال صدوق، ص ۶۲۴.

۴- [۴] خصال، ص ۱۵۶.

۵۸. علی (علیه السلام) به فرزندش محمد بن حنفیه سفارش می کند: «اقبل من متصل عذره فتناكك الشفاعه»^(۱).

«پوزش کسی را که از تو عذرخواهی می کند به پذیر تا شفاعت نصیب تو گردد».

۵۹. علی (علیه السلام) فرمود: «اعلموا انه (أى القرآن) شافع و مشفع وقائل ومصدق وانه من شفح له القرآن يوم القيامة شفح فيه»^(۲).

«بدانید که قرآن شفاعت کننده ای است که شفاعت او پذیرفته می شود، و گوینده ای است که گفتار او تصدیق می شود، و قرآن برای هر کس در روز قیامت شفاعت کند شفاعتش درباره او پذیرفته خواهد شد».

۶۰. علی (علیه السلام) فرمود: «قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): إذا قمت المقام المحمود تشفعت فى أصحاب الكبائر من أمتى فيشفعنى الله فيهم والله لا تشفعت فيمن أذى ذرّيتى»^(۳).

«رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) فرمود: هنگامی که در مقام محمود (مقام شفاعت) قرار گیرم، برای آن افراد از امتم که مرتکب گناهان بزرگ شده اند شفاعت می کنم. و خدای متعال شفاعتم را درباره آنان می پذیرد. به خدا سوگند برای کسانی که ذریه و فرزندان مرا آزار کرده باشند شفاعت نمی کنم».

حدیثی از حسن بن علی (علیهما السلام)

۶۱. امام حسن (علیه السلام) می فرماید: «انّ النبى (صلى الله عليه وآله) قال فى جواب نفر من اليهود سألوه عن مسائل: وأما شفاعتى فى أصحاب الكبائر ما خلا أهل الشرك والظلم»^(۴).

«رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) در ضمن پاسخ آن دسته از یهود، که مسایلی از آن گرامی پرسیده بودند

ص : ۳۹۴

۱- [۱] من لا يحضره الفقيه: ۴/۲۷۹.

۲- [۲] نهج البلاغه، خطبه ۱۷۱.

۳- [۳] امالی صدوق، ص ۱۷۷.

۴- [۴] خصال، ص ۳۵۵.

فرمود: شفاعت من برای کسانی است که مرتکب گناهان شده باشند، غیر از شرک به خدا و ستمکاری (که این دو مانع از شفاعت می گردد)».

حدیثی از امام حسین (علیه السلام)

۶۲. از امام حسین (علیه السلام) روایت شده است که هنگام خروج از مدینه (در داستان کربلا) رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) در خواب به آن گرامی فرزند خود فرمود: «حییی یا حسین کأنتی أراک عن قریب مرماً بدمائک مذبوحاً بأرض کربلاء علی أیدی عصابه من أمتی وأنت مع ذلک عطشان لا- تسقی وظم آن لا- تروی وهم مع ذلک یرجون شفاعتی لا أنالهم الله شفاعتی یوم القیامه».(۱)

«ای حسین گویا تو را می بینم که به همین زودی به خون خود آغشته می شوی، و در زمین کربلا با لب تشنه به دست گروهی از امت من کشته می گردی، اینان با این عملشان باز امید به شفاعت من دارند خدا شفاعت مرا نصیبشان نگرداند».

احادیثی از امام سجاد (علیه السلام)

۶۳. در دعای دوم صحیفه سجادیه چنین آمده است: «عرفه فی أهله الطاهرین وأُمَّته المؤمنین من حسن الشفاعة أجل ما وعدته».(۲)

«آنچه به او نوید دادی از شفاعت نیکو درباره خاندان پاک و امت با ایمان او بیشتر از آن عطا فرما».

۶۴. و در دعای دیگر می گوید: «اللهم صلّ علی محمد و آل محمد و شرف بنیانه و عظم برهانه و ثقل میزانه و تقبل شفاعته».(۳)

ص : ۳۹۵

۱- [۱] مکاتیب الأئمه: ۲/۴۱.

۲- [۲] دعای دوم صحیفه سجادیه.

۳- [۳] دعای چهل و دوم صحیفه.

«خدایا درود بر محمد و آل محمد فرست و پایه او را والا، و حجت او را بزرگتر، و ترازوی او را سنگین تر گردان، و شفاعت او را بپذیر.»

۶۵. و در دعای دیگر می گوید: «فأنتی لم آتک ثقه منی بعمل صالح قدمته ولا شفاعة مخلوق رجوته إلا شفاعة محمد وأهل بيته عليه وعليهم سلامک» (۱).

«بارالها! من که نزد تو آمدم دلگرمی به آن ندارم که کردار شایسته ای از پیش فرستاده باشم، و یا به شفاعت هیچ آفریده ای جز محمد و اهل بیت او امیدوار باشم.»

۶۶. و در دعای دیگر می گوید:

«الهی لیس لی وسیله إليك إلا عواطف رأفتک ولا ذریعه إليك إلا عوارف رحمتک وشفاعة نبیک نبی الأمه» (۲).

«بارالها! من وسیله ای نزد تو ندارم مگر توجه و مهربانی تو، و دستاویزی ندارم مگر عنایت و بخشش تو و شفاعت پیامبرت که پیامبر رحمت است.»

۶۷. و در دعای دیگر می گوید: «صل علی محمد وآله واجعل توسلی به شافعاً یوم القیامه نافعاً إنک أنت أرحم الراحمین» (۳).

«بارالها! درود بر محمد و آل او فرست. و توسل مرا به او شفیع من گردان تا در قیامت مرا سود دهد. تویی از هر مهربانی مهربانتر.»

ص : ۳۹۶

۱- [۱] دعای چهل و هشتم صحیفه.

۲- [۲] ملحقات صحیفه، ص ۲۵۰، چاپ اسلامیة.

۳- [۳] ملحقات صحیفه، ص ۲۲۹.

۶۸. امام باقر (علیه السلام) فرمود: «انّ لرسول الله (صلى الله عليه وآله) شفاعه في أمته» (۱).

«همانا برای رسول اکرم (صلى الله عليه وآله) است شفاعت کردن در امتش».

۶۹. و نیز آن حضرت فرمود: «من تبع جنازه مسلم أعطى يوم القيامة أربع شفاعات...» (۲).

«هر کس جنازه مسلمانی را تشییع کند در روز قیامت چهار شفاعت به او داده می شود».

۷۰. امام باقر (علیه السلام) در ضمن حدیثی فرمود: «يشفع الرجل في القبيله ويشفع الرجل لأهل البيت ويشفع الرجل للرجلين

على قدر عمله فذلك المقام المحمود» (۳).

«هر کس به قدر عمل خود شفاعت می کند، ممکن است یک فرد قبیله ای را شفاعت کند، و یا فقط خویشاوندان خود را

شفاعت کند؛ و یا دو نفر را شفاعت کند، و این شفاعت کردن همان مقام محمود است (که در قرآن ذکر شده است)».

۷۱. امام باقر (علیه السلام) در ضمن حدیثی فرمود: «انّ أدنى المؤمنين شفاعه ليشفع لثلاثين إنساناً فعند ذلك يقول أهل النار

﴿فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ* وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ﴾» (۴).

«مؤمنی که از همه کمتر شفاعت می کند سی نفر را شفاعت می کند، و چون این شفاعت را اهل جهنم می بینند آیه صد و

یک سوره شعراء را می خوانند که می فرماید: (پس شفاعت کننده ای برای ما نیست...)».

ص : ۳۹۷

۱- [۱] محاسن برقی، ص ۱۸۴.

۲- [۲] تهذیب: ۱/۴۵۵.

۳- [۳] مناقب: ۲/۱۴.

۴- [۴] کافی: ۸/۱۰۱، وروایتی قریب به این مضمون در تفسیر فرات کوفی، ص ۱۰۸ وجود دارد.

۷۲. بشر بن شریح بصری که از اهل تسنن است می گوید: من به امام باقر (علیه السلام) گفتم: «آیه آیه فی کتاب الله أرجی؟ قال: ما يقول فيها قومك؟ قال، قلت: يقولون: (يا عبادي الذين أسرفوا على أنفسهم لا تقنطوا من رحمة الله) قال: لكننا أهل البيت لا- نقول ذلك قال قلت: فأى شيء تقولون فيها؟ قال نقول: (وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى) الشفاعة والله الشفاعة» (۱).

«کدام آیه در قرآن مجید از همه آیات بیشتر مردم را امیدوار می کند؟ حضرت فرمود: دانشمندان شما در این باره چه می گویند؟ گفت: می گویند آیه ۷۳ سوره زمر (یا عبادى الذین...): (ای بندگان من که بر خود اسراف کرده ای د از رحمت خدا مأیوس نشوید) حضرت فرمود: لکن ما اهل بیت رسالت این را نمی گوئیم . پرسید پس شما چه می گوئید؟ حضرت فرمود ما می گوئیم: آیه (ولسوف يعطيك ربك فترضى): (فردای قیامت پروردگار تو آن قدر به تو عطا می کند که راضی شوی) به خدا سوگند منظور شفاعت است، به خدا سوگند شفاعت است».

۷۳. «دخّل مولى لامرأه على بن الحسين (عليهما السلام) على أبي جعفر (عليه السلام) يقال له أبو أيمن فقال: يغرون الناس فيقولون شفاعه محمّد (صلى الله عليه وآله) قال: فغضب أبو جعفر (عليه السلام) حتى تربد وجهه ثم قال: ويحك يا أبا أيمن أغرك ان عف بطنك وفرجك أما والله لو قد رأيت افزاع يوم القيامة لقد احتجت إلى شفاعه محمّد (صلى الله عليه وآله) ويلك وهل يشفع إلا لمن قد وجبت له النار» (۲).

«شخصی به نام ابو ایمن، بر امام باقر وارد شد و گفت: مردم را مغرور می کنند و گول می زنند و می گویند شفاعت محمد ما را نجات می دهد (در صورتی که هر کس باید به عمل خود چشم امید داشته باشد) امام (علیه السلام) ناراحت شد به طوری که رنگش تغییر کرد و به او فرمود: وای بر تو ای ابو ایمن این که شکم و فرج خود نگاه داشته ای و با آنها گناه نکرده ای تو را مغرور کرده است به خدا سوگند اگر ترسهای روز قیامت را ببینی خواهی دانست که به شفاعت رسول اکرم نیازمندی. وای بر تو آیا جز برای کسی که مستحق جهنم باشد شفاعت می شود».

ص : ۳۹۸

۱- [۱] تفسیر فرات کوفی، ص ۱۸.

۲- [۲] محاسن برقی، ص ۱۸۳.

۷۴. از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است: «والله لنشفعن لشيعتنا والله لنشفعن لشيعتنا والله لنشفعن لشيعتنا حتى يقول الناس: (فما لنا من شافعين ولا صديق حميم)» (۱).

«به خدا سوگند که شیعیان خود را شفاعت می‌کنیم، به خدا سوگند آنان را شفاعت می‌کنیم، به خدا سوگند آنان را شفاعت می‌کنیم، تا این که اهل جهنم می‌گویند: پس برای ما شفاعت کنندگانی نیست...».

۷۵. امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «لكل مؤمن خمس ساعات يوم القيامة يشفع فيها» (۲).

«برای هر مؤمنی در روز قیامت پنج ساعت است که در آن پنج ساعت شفاعت می‌کند».

۷۶. امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «شفاعتنا لأهل الكبائر من شيعتنا وأما التائبون فإنّ الله عزّ وجلّ يقول: (ما على المحسنين من سبيل)» (۳).

«شفاعت ما برای کسانی از شیعیان ما است که مرتکب گناهان بزرگ شده باشند، امّا کسانی که از گناهشان توبه کرده باشند (نیکوکارند و نیکوکاران را ایرادی نیست و) خدای متعال در آیه ۹۱ سوره توبه می‌فرماید: (ما على المحسنين من سبيل) بر نیکوکاران راه اشکالی نیست».

۷۷. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «من أنكر ثلاثة أشياء فليس من شيعتنا: المعراج والمسائله في القبر و الشفاعه» (۴).

«هر کس سه چیز را انکار کند، از شیعیان ما نیست: ۱. معراج، ۲. سؤال قبر، ۳.

ص : ۳۹۹

۱- [۱] مناقب ابن شهر آشوب: ۲/۱۴.

۲- [۲] صفات الشيعه، صدوق، ص ۱۸۱، حدیث ۳۷.

۳- [۳] من لا يحضره الفقيه: ۳/۳۷۶.

۴- [۴] امالی صدوق، ص ۱۷۷.

۷۸. معاویه بن عمار می گوید: «قلت من ذا الذی یشفع عنده إلا یأذنه قال: نحن أولئک الشافعون». (۱)

«از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم از جمله ای که در آیه الکرسی است (کیست که بدون اذن خدا نزد خدا شفاعت کند؟) فرمود: ما هستیم آن شفاعت کنندگان (که به اذن خدا شفاعت می کنند)».

۷۹. از امام صادق (علیه السلام) سؤال شد: «عن المؤمن هل یشفع فی أهله قال: نعم المؤمن یشفع فیشفع». (۲)

«آیا مؤمن می تواند برای خویشاوندان خود شفاعت کند؟ حضرت فرمود: آری، مؤمن شفاعت می کند و شفاعت او پذیرفته می شود».

۸۰. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «إذا کان یوم القیامه نشفع فی المذنب من شیعتنا فأما المحسنون فقد نجاهم الله». (۳)

«در روز قیامت ما برای شیعیان گناهکارمان شفاعت می کنیم، اما نیکوکاران را خدا نجات داده است (وشفاعت نمی خواهند)».

۸۱. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «نمجد ربنا ونصلی علی نبینا ونشفع لشیعتنا فلا یردنا ربنا». (۴)

«پروردگار خویش را تمجید می کنیم، و بر پیامبران درود می فرستیم، و برای شیعیان خود شفاعت می کنیم، و پروردگار ما (شفاعت) ما را رد نخواهد کرد».

ص : ۴۰۰

۱- [۱] تفسیر عیاشی: ۱/۱۳۶. و با مختصر تفاوت در محاسن برقی ص ۱۸۳ وجود دارد.

۲- [۲] محاسن برقی، ص ۱۸۴.

۳- [۳] فضائل الشیعه، صدوق، ص ۱۵۹، حدیث ۴۵.

۴- [۴] محاسن برقی، ص ۱۸۳، و همین روایت در بحار: ج ۸/۴۱ از کتاب کافی، از امام کاظم (علیه السلام) نقل شده است.

۸۲. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «انّ المؤمن ليشفع لحميمه إلاّ أن يكون ناصباً ولو انّ ناصباً شفع له كلّ نبی مرسل وملك مقرب ما شفعا».^(۱)

«مؤمن برای دوست خود شفاعت می کند، مگر این که دوست او دشمن اهل بیت باشد. اگر تمام پیامبران مرسل و فرشتگان مقرب الهی برای شخص ناصبی و دشمن اهل بیت شفاعت کنند شفاعت آنان پذیرفته نمی شود».

۸۳. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «انّ الجار يشفع لجاره والحميم لحميمه ولو انّ الملائكه المقرّبين والأنبياء المرسلين شفعا في ناصب ما شفعا».^(۲)

«همسایه، همسایه را و خویش، خویش را شفاعت می کنند. ولی اگر فرشتگان مقرب الهی و پیامبران مرسل برای ناصبی و کسی که دشمن اهل بیت عصمت و طهارت است شفاعت کنند، شفاعت آنان پذیرفته نمی شود».

۸۴. ابان بن تغلب از امام صادق (علیه السلام) نقل کرد: «انّ المؤمن ليشفع يوم القيامة لأهل بيته فيشفع فيهم حتّى يبقی خادمه فيقول فيرفع سبابتيه يا ربّ خویدمی کان يقينی الحر والبرد فيشفع فيه».^(۳)

«مؤمن در روز قیامت برای خانواده، و خاندان خود شفاعت می کند، تا این که فقط خدمتگزار او می ماند آنگاه در حالی که دو انگشت سبابه خود را بلند کرده می گوید پروردگارا خادمم که مرا از گرما و سرما حفظ می کرد، پس شفاعت او در باره خادمش نیز پذیرفته می شود».

۸۵. امام صادق (علیه السلام) در رساله ای که برای اصحاب خود نوشت این طور مرقوم می فرماید: «واعلموا أنّه ليس يغني عنكم من الله أحد من خلقه شيئاً لا ملك مقرب ولا نبی مرسل ولا من دون ذلك فمن سرّه أن ينفعه شفاعه الشافعين

ص : ۴۰۱

۱- [۱] ثواب الأعمال، ص ۲۵۱.

۲- [۲] محاسن برقی، ص ۱۸۴.

۳- [۳] بحار: ۶۱/۵۶ و ۶۱ به نقل از اختصاص مفید، و تفسیر عیاشی با مختصر تفاوت.

عند الله فليطلب إلى الله أن يرضى عنه».(۱)

«بدانید که هیچکس برای شما سودی ندارد نه فرشته مقرب نزد خدا، و نه پیامبر مرسل او و نه افراد دیگر، پس هر کس دوست دارد که شفاعت کندگان برای او سودمند باشد پس از خدا بخواهد که از او راضی شود».

یعنی عمل صالح انجام دهد تا مورد شفاعت کندگان قرار گیرد.

۸۶. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «إذا كان يوم القيامة بعث الله العالم والعابد فإذا وقفا بين يدي الله عز وجل قيل للعابد انطلق إلى الجنة وقيل للعالم قف تشفع للناس بحسن تأديك لهم».(۲)

«روز قیامت که عالم و عابد محشور می شوند هنگامی که در پیشگاه الهی می ایستند به عابد گفته می شود برو به سوی بهشت، و به عالم و دانشمند گفته می شود بایست آنهایی را که تعلیم و تربیت کرده ای شفاعت کن».

۸۷. امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه: (لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا) فرمود: «لا يشفع ولا يشفع لهم ولا يشفعون إلا من أذن له بولايه أمير المؤمنين والأئمة من بعده فهو العهد عند الله».(۳)

«کسی شفاعت نمی کند، و برای کسی شفاعت نمی شود، و از کسی شفاعت پذیرفته نمی شود، مگر این که ولایت امیرالمؤمنین و فرزندان معصوم او را دارا باشد و آن است «عهد» نزد پروردگار».

۸۸. امام صادق (علیه السلام) در ضمن حدیثی فرمود: «يا معشر الشيعة فلا

ص : ۴۰۲

۱- [۱] بحار: ۸/۵۶، به نقل از عیون أخبار الرضا، و شاید معنی روایت این باشد: «بایست، و به پاداش زحماتی که در دنیا برای تربیت مردم کشیده ای مردم را شفاعت کن».

۲- [۲] تفسیر قمی، ص ۴۱۷.

۳- [۳] کافی: ۵/۴۶۹ و من لا يحضره الفقيه: ۴/۲۸.

تعودون وتتكلمون على شفاعتنا فوالله لا- ينال شفاعتنا إذا ركب هذا (زنا مورد بحث بوده) حتی یصیبه ألم العذاب ویری هول جهنم» (۱).

«ای گروه شیعیان به اتکای شفاعت ما گناه نکنید. زیرا به خدا سوگند شفاعت ما به کسانی که (مثلاً) مرتکب زنا شده باشند نمی رسد، مگر پس از آن که (مدتها) عذابهای دردناک الهی را بچشند و هول و ترس جهنم را ببینند».

۸۹. از امام صادق (علیه السلام) پرسیدند: «عن المؤمن هل له شفاعه؟ قال: نعم، فقال له رجل من القوم: هل يحتاج المؤمن إلى شفاعه محمد (صلى الله عليه وآله) يومئذ؟ قال: نعم ان للمؤمنين خطايا وذنوباً و ما من أحد إلا يحتاج إلى شفاعه محمد يومئذ...» (۲).

«آیا مؤمن شفاعت می کند؟ فرمودند آری، سپس یکی از اهل تسنن از آن حضرت پرسید آیا شخص مؤمن نیازی به شفاعت رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) دارد؟ آن حضرت فرمود: آری، زیرا مؤمنان هم گناه و خطا دارند. و همه افراد در روز قیامت به شفاعت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) نیازمندند».

۹۰. از امام صادق یا باقر (علیهما السلام) نقل شده است: «فی قوله: (عسى أن ينعكك ربك مقاماً محمداً) قال: هي الشفاعه» (۳).

«در تفسیر آیه ۷۹ سوره بنی اسرائیل فرموده اند: مقام محمود که به پیامبر اکرم وعده داده شده همان شفاعت است».

ص: ۴۰۳

۱- [۱] تفسیر عیاشی: ۲/۳۱۴.

۲- [۲] تفسیر عیاشی: ۲/۳۱۴.

۳- [۳] کافی: ۳/۲۷۰ و ۶/۴۰۱؛ و تهذیب: ۹/۱۰۷، و با مختصر تفاوت در من لا یحضره الفقیه: ۱/۱۳۳ و همین روایت با مختصر تفاوت از امام صادق (علیه السلام) از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در تهذیب: ۹/۱۰۶ وجود دارد.

۹۱. ابی بصیر می گوید: «قال أبو الحسن الأول (علیه السلام) انه لما حضر أبيالوفاه قال لي: يا بني انه لا ينال شفاعتنا من استخف بالصلاه».

«امام هفتم (علیه السلام) فرمود: پدرم امام صادق (علیه السلام) هنگام وفاتش به من فرمود: ای فرزند! شفاعت ما به کسی که نماز را سبک بشمارد نمی رسد».

۹۲. امام کاظم (علیه السلام) می فرماید: «كان رسول الله (صلى الله عليه وآله) يقول: لا تستخفوا بفقراء شيعه على فان الرجل منهم ليشفع لعدد ربيعه ومضر»^(۱).

«رسول اکرم (صلى الله عليه وآله) فرمود: به فقرا و تنگدستان شیعیان علی (علیه السلام) استخفاف و بی اعنایی نکنید. زیرا هر یک از آنها برای جمعیتی به اندازه عدد دو قبیله ربیعه و مضر (دو قبیله پر جمعیت عرب) شفاعت می کنند».

۹۳. امام کاظم (علیه السلام) می فرماید: «شيعتنا الذين يقيمون الصلاه ويؤتون الزكاه ويحجون البيت الحرام ويصومون شهر رمضان ويوالون أهل البيت ويتبرؤن من أعدائهم... وان أحدهم ليشفع في مثل ربيعه ومضر فيشفعه الله فيهم لكرامته على الله عز وجل»^(۲).

«شیعیان ما آنهایی هستند که نماز می خوانند، و زکات می دهند، و حج خانه خدا بجا می آورند، و روزه ماه رمضان را می گیرند، و دوست اهل بیت رسالت هستند، و از دشمنان آنان بیزاری می جویند، و همانا از آنان برای جمعیتی به عدد جمعیت دو قبیله ربیعه و مضر شفاعت می کند و خدای متعال شفاعت او را می پذیرد برای این که نزد خدا گرامی است».

ص : ۴۰۴

۱- [۱] بحار الأنوار: ۸/۵۹، چاپ جدید، و با مختصر تفاوت در امالی طوسی، ص ۶۳، وبشاره المصطفی، ص ۵۵ وجود دارد.

۲- [۲] صفات الشیعه، ص ۱۶۴، حدیث پنجم.

۹۴. امام رضا (علیه السلام) از علی (علیه السلام) نقل می کند: «من کذب بشفاعه رسول الله لم تنله»^(۱).

«کسی که شفاعت رسول خدا را تکذیب کند و به آن اعتقاد نداشته باشد شفاعت آن حضرت به او نمی رسد».

۹۵. امام رضا (علیه السلام) می فرماید: «مذنبو أهل التوحید لا یخلدون فی النار ویخرجون منها والشفاعه جائزه لهم...»^(۲).

«گناهکارانی که موحد و خدانشناس باشند مخلد در آتش نخواهند بود پس از مدتی از آتش خارج می شوند و شفاعت برای آنها رواست».

۹۶. امام رضا (علیه السلام) از پدرانش از امیر مؤمنان و او از پیامبر نقل می کند که رسول گرامی (صلی الله علیه وآله) فرمود: «أربعة أنا لهم شفیع یوم القیامه: المکرم لذریته والقاضی لهم حوائجهم والساعی فی أمورهم عند ما اضطروا إلیه والمحب لهم بقلبه ولسانه»^(۳).

«چهار نفرند که من در روز قیامت شفیعشان خواهم بود:

۱. کسی که ذریه و فرزندان مرا گرامی دارد و احترام کند.

۲. کسی که حوائج آنها را برآورد.

۳. کسی که در انجام کار آنها سعی و کوشش کند هنگامی که به آن کار احتیاج واضطرار دارند.

۴. کسی که آنها را با زبان و دل دوست داشته باشد».

ص : ۴۰۵

۱- [۱] عیون اخبار الرضا: ۲/۶۶.

۲- [۲] عیون اخبار الرضا: ۲/۱۲۵.

۳- [۳] عیون اخبار الرضا: ۲/۲۴، و با مختصر تفاوت در بشاره المصطفی، ص ۱۴۰ وجود دارد.

۹۷. امام هشتم (علیه السلام) از پدراناش از امیر مؤمنان ، از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل می کند : «من لم يؤمن بشفاعتی فلا أنا له شفاعتی ثم قال (علیه السلام) : إنما شفاعتی لأهل الكبائر من أمتی فأما المحسنون فما علیهم من سبیل . قال الحسين بن خالد فقلت للرضا (علیه السلام) : یا بن رسول الله فما معنی قول الله عزوجل : (وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى)؟ قال: لا يشفعون إلا لمن ارتضى الله دینه».(۱)

«هر کس به شفاعت من ایمان نداشته باشد او را شفاعت نمی کنم، سپس فرمود: شفاعت من برای آن افراد از امت من است که مرتکب گناهان بزرگ شده اند. و اما نیکوکاران که خود اهل نجات هستند. حسین بن خالد راوی حدیث می گوید: به امام هشتم (علیه السلام) گفتم پس معنای این آیه (وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى) : «شفاعت نمی کنند مگر برای کسی که مورد رضایت خدا باشد» چیست؟ حضرت فرمود: معنایش این است که شفاعت نمی کنند جز برای کسی که دین او مورد رضایت و پسند خدا باشد،(و مسلمان هر چه گناه کار باشد دین او مورد پسند خداوند است)».

جمله ای از امام دهم (علیه السلام)

۹۸. امام دهم (علیه السلام) در زیارت جامعه می فرماید: «ولکم الموده الواجبه والدرجات الرفیعه والمقام المحمود والمقام المعلوم عند الله عزوجل والجاه العظیم والشأن الكبير والشفاعه المقبوله...».(۲)

«برای شما (ائمه اطهار) است مودتی که قرآن واجب کرده است، و درجه های بلند و مقام محمود و مقام معلوم در نزد خدا و قدر و منزلتی بزرگ و شفاعت مورد قبول».

ص : ۴۰۶

۱- [۱] امالی صدوق، ص ۵.

۲- [۲] من لا یحضره الفقیه: ۲/۶۱۶.

حدیثی از امام عسکری (علیه السلام)

۹۹. از امام حسن عسکری از امیرمؤمنان (علیهما السلام) روایت شده است که در ضمن حدیثی فرمود: «لا يزال المؤمن يشفع حتى يشفع في جيرانه وخطائه ومعارفه...» (۱).

«مؤمن پیوسته شفاعت می کند تا شفاعت او درباره همسایه ها و دوستان و آشنایانش پذیرفته می شود».

جمله ای از امام زمان (علیه السلام)

۱۰۰. امام زمان (علیه السلام) در صلواتی از آن حضرت رسیده است می فرماید:

«اللهم صلّ على سيد المرسلين و خاتم النبيين و حجّه ربّ العالمين... المرتجى للشفاعة» (۲).

«بارها! درود بفرست بر آقای پیامبران مرسل و آخرین پیامبران و حجت خدای عالمیان... همان که امید به شفاعت او هست».

۳. چند توضیح در باره روایات شفاعت

۱. از روایات بخوبی برمی آید که پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) و پیشوایان معصوم (علیهم السلام) نخواسته اند با این گفتارها مردم را به گناه و خلافکاری جری کنند و به آنها جرأت معصیت بدهند، بلکه منظور بیان یک واقعیتی است که در جهان پس از مرگ واقع خواهد شد و از این رو در برخی از روایات تصریح یا اشاره شده است که مردم نباید به اتکای شفاعت، خود را به گناه آلوده کنند و از انجام

ص: ۴۰۷

۱- [۱] بحار الأنوار: ۸/۴۴، چاپ جدید.

۲- [۲] مصباح المتعجب، شیخ طوسی، ص ۲۸۴.

وظایف دینی سرپیچی نمایند. به حدیث ۲۱، ۲۶، ۳۷، ۵۵، ۷۳، ۸۵، ۸۸ و ۹۱ مراجعه شود.

۲. در روایت ۲ و ۴۷ که از طریق شیعه و سنی هر دو وارد شده است مقام شفاعت از امتیازات رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) شمرده شده، با این که در روایات دیگر، سایر پیامبران (علیهم السلام) هم به عنوان شفاعت کننده معرفی شده اند جمع بین این دو دسته از روایات به این است که: می توان گفت مقام شفاعتی که برای رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) ثابت است، عمومیتی دارد که عمومیت از امتیازات آن حضرت است و به عبارت دیگر در موارد ویژه ای رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) می تواند شفاعت کند که سایر پیامبران اجازه شفاعت کردن ندارند و کوتاه سخن این که چون مقام آن حضرت از همه بالاتر است مقام شفاعت آن حضرت هم از همه بالاتر و گسترده تر می باشد، از این رو در حدیث ۱۲ خواندیم که پیامبر فرمود: هنگامی که قیامت برپا شود من پیشوای انبیا و سخنگو و صاحب شفاعت ایشان هستم.

۳. این که در روایات مربوط به شفاعت مؤمنین عبارات مختلفی آمده است در برخی آمده است که، مؤمن جمعیتی بیش از جمعیت دو قبیله بزرگ عرب را شفاعت می کند (حدیث ۳۲) و در برخی آمده است بیش از یک قبیله بزرگ (حدیث ۳۱) و در برخی یک قبیله (حدیث ۳۴) و در برخی ۴۰ نفر (حدیث ۵۴) و در برخی ۳۰ نفر (حدیث ۷۱) و در برخی ۱۰ نفر (حدیث ۲۹) و در برخی دو نفر و یک نفر، گویا به خاطر درجات ایمان و بیش و کمی اعمال صالحه آنها است چنان که در روایت (۷۰) خواندیم: «یشفع الرجل فی القبیله و یشفع الرجل لأهل البیت و یشفع الرجل للرجلین علی قدر عمله» و در واقع باید گفت:

هر که در این بزم مقرب تر است *** جام شفاعت) بیشترش می دهند

۴. این که در قسمتی از روایات خواندیم روزه، امانت، تقوا، صلوات و درود بر محمد و آل او فرستادن، قرائت قرآن و توسل به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) از انسان شفاعت می کند بنا بر تجسم اعمال معنایش بسیار روشن است و احتیاجی به توضیح ندارد.

۵. در برخی از روایات مانند (حدیث ۸۹) آمده است که روز قیامت همه مردم به شفاعت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نیازمند هستند و در مقابل از برخی روایات مانند (حدیث ۷۶ ، ۸۰ و ۹۷) برمی آید که، کسانی که گناهکار نباشند و یا از گناه توبه کرده باشند بدون شفاعت اهل نجات هستند جمع میان این دو دسته روایات به این است که بگوییم رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) دو جور شفاعت دارد:

الف. شفاعتی که عمومی است و دامنه اش حتی پیامبران را هم می گیرد یعنی همه افراد حتی پیامبران به توسط آن بزرگوار از رحمت الهی برخوردار می شوند و نتیجه آن ترفیع درجه و نیل به مقامات بلند خواهد بود و شفاعت به این معنی درباره همه متصور است.

ب. شفاعت به معنای خاص که مربوط به گناهکارانی است که بدون توجه از دنیا رفته باشند. و واضح است که نیکوکاران و کسانی که اهل گناه نبوده و یا اگر بوده اند توبه کرده اند بدون شفاعت وارد بهشت می شوند و بلکه همانطور که از روایات استفاده می شود خودشان، دیگر افراد را شفاعت می کنند.

۶. روایات شفاعت چهار دسته است:

دسته اول: روایاتی است که می گوید شفاعت باعث می شود که شخص گناهکار از رفتن به جهنم بخشوده شود.

دسته دوم: روایاتی است که دلالت می کند بر این که شفاعت موجب

می شود گناهکاری که به جهنم رفته است از جهنم نجات یابد.

دسته سوم: روایاتی است که از آنها استفاده می شود برخی از گناهکاران پس از آن که مدت‌ها در جهنم می مانند آنگاه اذن داده می شود که شفاعت کنندگان، آنان را شفاعت کنند (به روایت ۲۶ مراجعه شود).

دسته چهارم: روایاتی است که می گویند عده ای اصلاً شفاعت نمی شوند و برای همیشه باید در عذاب و جهنم باشند.

بنابراین روایاتی که می گویند هر کس ذره ای ایمان داشته باشد شفاعت می شود با روایاتی که می گویند کسی که مثلاً نماز را سبک بشمارد شفاعت نمی شود منافات ندارد، زیرا کسی که ایمان به خدا داشته باشد سرانجام شفاعت خواهد شد اما ممکن است سالیان دراز به خاطر برخی از گناهان و خلافکاریهایش معذب باشد تا اجازه شفاعت او صادر گردد.

۷. برخی از روایاتی که در این بخش نقل شد مورد قبول همه مسلمانان است و واضح است که چنین روایتی برای هر شخص با انصافی اطمینان آور است مثلاً- مرحوم طبرسی درباره حدیث «ادخرت شفاعتی لأهل الكبائر من أمتی» که از رسول اکرم روایت شده می نویسد: این روایت را همه مسلمین (سنی و شیعه) قبول کرده اند. (۱)

۸. پس از مطالعه و دقت در این روایات به این نتیجه می رسیم که روایات تفصیل همان مطالبی هستند که اجمالاً از آیات قرآن مجید استفاده می شود (به بحث شفاعت از نظر قرآن مراجعه کنید) و روایاتی که قرآن مجید مضامین آنها را تأکید کند احتیاج به بحث در سند ندارند به ویژه که در این مقاله در صدد اثبات جزئیاتی که در روایات آمده است نبوده و نیستیم.

ص : ۴۱۰

اشاره

در پایان لازم است به نام و خصوصیات کتابهایی که متون احادیث را، از آن کتابها گرفته ایم اشاره کنیم تا روشن گردد که این روایات از مدارک معتبر و دست اول شیعه و سنی نقل شده است.

کتاب های شیعه:

۱. کافی، تألیف محمد بن یعقوب کلینی، متوفای ۳۲۸ چاپ آخوندی.
۲. من لا یحضره الفقیه، تألیف شیخ صدوق، متوفای ۳۸۱، چاپ نجف.
۳. تهذیب الأحکام، تألیف شیخ طوسی، متوفای ۴۶۰، چاپ نجف.
۴. صفات الشیعه، تألیف شیخ صدوق، چاپ نجف.
۵. فضائل الشیعه، تألیف شیخ صدوق، چاپ نجف.
۶. ثواب الأعمال، تألیف شیخ صدوق، چاپ غفاری.
۷. امالی، تألیف شیخ صدوق، چاپ قم.
۸. عیون اخبار الرضا، تألیف شیخ صدوق، چاپ قم.
۹. خصال، تألیف شیخ صدوق، چاپ غفاری.
۱۰. امالی، تألیف شیخ طوسی، چاپ قدیم.
۱۱. تفسیر علی بن ابراهیم قمی، (سده سوم)، چاپ خشتی.
۱۲. تفسیر عیاشی، (سده سوم)، چاپ قم.
۱۳. نهج البلاغه علی (علیه السلام)، تألیف سید رضی، متوفای ۴۰۶، چاپ

مصر با شرح عبده.

۱۴. تفسیر مجمع البیان، تألیف شیخ طبرسی، متوفای ۵۴۸، چاپ اسلامیة.

۱۵. مناقب ابن شهر اشوب، متوفای ۵۸۸، چاپ نجف.

۱۶. بشاره المصطفی، تألیف عماد الدین طبری، (سده ششم)، چاپ دوم، نجف.

۱۷. محاسن برقی، (سده سوم)، چاپ تهران.

۱۸. تفسیر فرات کوفی، (سده سوم)، چاپ نجف.

۱۹. اختصاص، تألیف شیخ مفید، متوفای ۴۱۳، چاپ تهران.

۲۰. صحیفه سجادیه، دعاهاى حضرت سجاد (علیه السلام)، چاپ آخوندی.

۲۱. مصباح المتهدج، شیخ طوسی، چاپ قدیم.

و بدین مدارک ما از کتابهای شیعه مربوط به سده سوم تا ششم هجری می باشد.

کتاب های اهل تسنن:

۲۲. صحیح بخاری، تألیف محمد بن اسماعیل بخاری، متوفای ۲۵۶، چاپ کتاب الشعب ۹ جزء در سه جلد.

۲۳. صحیح مسلم، متوفای ۲۶۱، چاپ مصر ۱۳۳۴هـ.ق، ۸ جزء در دو جلد.

۲۴. مسند احمد حنبل، متوفای ۲۴۱، چاپ مصر در شش جلد.

۲۵. سنن ترمذی، متوفای ۲۷۹، چاپ ۱۳۸۴هـ.ق، ۵ جزء در سه جلد.

ص : ۴۱۲

۲۶. سنن دارمی، متوفای ۲۵۵، چاپ دمشق ۱۳۴۹هـ. ق، در دو جلد.

۲۷. سنن ابن ماجه، متوفای ۲۷۳، چاپ مصر ۱۳۷۲ در ۲ جلد.

۲۸. سنن نسائی، متوفای ۳۰۳، چاپ اول ۸ جز در ۴ جلد.

۲۹. سنن ابی داوود، متوفای ۲۷۵، چاپ اول در ۲ جلد.

۳۰. موطأ مالک، متوفای ۱۷۹، چاپ مصر ۱۳۷۰ دو جز در یک جلد.

و بدین ترتیب مدارک ما از کتابهای اهل تسنن مربوط به سده دوم تا چهارم می باشد.

بحث در اسناد احادیث این باب از هدف این رساله خارج است ولی اتقان متون احادیث و کثرت آنها و نیز نقل شدن از کتابهای معتبر شیعه و سنی، ما را از بحث در اطراف سند آنها بی نیاز می سازد.

ص: ۴۱۳

اشاره

هدف از گشودن این بخش این است که با شناخت شفیعیان و آشنایی با خصوصیات افرادی که مورد شفاعت قرار می گیرند، بدانیم که شفاعت در قرآن و احادیث اسلامی بسیار حساب شده است و هرگز اعتقاد به آن مایه جرأت بر گناه نمی گردد بلکه سبب می شود که تا حدودی خود را از آلودگی حفظ کرده تا زمینه شفاعت را از بین نبریم.

شفیعیانی که در این بخش خواهیم شناخت نحوه شفاعت برخی از آنان با برخی دیگر کاملاً تفاوت دارد. مثلاً نخستین شفیعی انسان در درگاه الهی اطاعت و فرمانبرداری او است و به طور مسلم نحوه شفاعت اطاعت، با شفاعت کردن پیامبران و اولیای خدا تفاوت دارد.

اما از آنجا که نتیجه همگی آموزش گناهان افراد و تکامل و تعالی آنان است در روایات از همه آنها به شفیعی و شفاعت کننده تعبیر شده است. ما نیز به پیروی از احادیث اسلامی، در این بخش همگی را تحت این عنوان می آوریم هر چند برخی از آنها شفیعی اصطلاحی نخواهند بود.

۱. شفیعیان درگاه الهی

۱. اطاعت خدا

علی (علیه السلام) می فرماید: «فاجعلوا طاعه الله... شفیعیاً لدرک طلبتکم...».

ص: ۴۱۴

«برای رسیدن به خواسته های خود (سعادت و خوشبختی دنیا و آخرت) اطاعت خدا را شفیع خود قرار دهید».^(۱)

۲. توبه و بازگشت به خدا

علی (علیه السلام) می فرماید:

«لا شفیع أنجح من التوبه».^(۲)

«شفیعی پذیرفته شده تر از توبه نیست».

«لا شافع أنجح من الاعتذار».^(۳)

«شفیعی پذیرفته شده تر از عذرخواهی نیست».

از این قبیل روایات بخوبی استفاده می شود که انسان بیش از هر چیز باید در اطاعت خدا بکوشد و اگر گناهی از او سر زده است به توبه و استغفار پردازد و عمل خویش را بزرگترین شفاعت کننده خود بداند نه این که به بهانه اعتقاد به شفاعت، خود را به گناه آلوده ساخته و در انجام وظایف دینی کوتاهی کند.

۳. رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله)

قرآن مجید به رسول گرامی (صلی الله علیه وآله) خطاب نموده و می گوید:

«وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى».^(۴)

«در روز قیامت آنقدر پروردگار به تو عطا می کند (و گنهکاران را به تو می بخشد)

ص: ۴۱۵

۱- [۱] نهج البلاغه: ۲/۱۹۹، خطبه ۱۹۳.

۲- [۲] نهج البلاغه: ۳/۲۴۲.

۳- [۳] غرر الحکم ودرر الکلم آمدی: ۶/۳۸۵، ط دانشگاه.

۴- [۴] ضحی ۵/.

که راضی و خشنود گردی».

و نیز قرآن مجید به آن حضرت خطاب کرده و می گوید:

(وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا). (۱)

«بخشی از شب را با خواندن نماز نافله بیدار باش، تا پروردگارت تو را به مقام شفاعت برانگیزد».

و نیز از برخی آیات دیگر مانند آیه (۶۴) سوره نساء و آیه (۸۷) سوره مریم و آیه (۸۶) سوره زخرف و آیه (۵) سوره منافقون؛ شافع بودن رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) استفاده می شود و توضیح هر یک از این آیات در فصل های پیش گذشت.

بعد از آیات قرآن، در بسیاری از روایات از جمله در ۵۲ روایت از روایاتی که در بخش پیش ذکر شد به شافع بودن رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) تصریح شده است که به یکی از آنها در اینجا اکتفا می شود.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «ادخرت شفاعتی لأهل الكبائر من أمتي». (۲)

«شفاعت خود را برای گناهکاران از امتم که مرتکب گناهان بزرگ شده باشند ذخیره کرده ام».

۴. امیرمؤمنان (علیه السلام)

پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) فرمود: «أني لاشفع يوم القيامة فأشفع ويشفع علي فيشفع...». (۳)

ص: ۴۱۶

۱- [۱] اسراء/۷۹.

۲- [۲] مجمع البیان: ۱/۱۰۴ و نیز رجوع کنید به روایتهای ۱ تا ۱۷ و ۳۶ تا ۴۰ و روایات ۴۶ تا ۴۸، ۵۰ تا ۵۳، ۵۸، ۶۵، ۶۷ تا ۶۹، ۷۲ و ۷۳.

۳- [۳] مناقب ابن شهر اشوب: ۲/۱۵.

«من در روز قیامت شفاعت می کنم و شفاعتم پذیرفته می شود و علی هم شفاعت می کند و شفاعت او نیز پذیرفته می شود...».

و علی (علیه السلام) فرمود: «لنا شفاعه ولأهل مودتنا شفاعه»^(۱).

«ما شفاعت می کنیم و دوستان ما هم شفاعت می کنند».

و نیز به روایت های شماره ۵۶ و ۶۵ که با عنوان اهل بیت (علیهم السلام) است مراجعه فرماید.

۵. فاطمه زهرا (علیها السلام)

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) فرمود:

«أیما امرأه صلّت فی الیوم واللیلہ خمس صلوات وصامت شهر رمضان وحجت بیت الله الحرام وزکت مالها وأطاعت زوجها ووالت علیاً بعدی دخلتالجنّہ بشفاعه ابنتی فاطمه...»^(۲).

«هر زنی که نمازهای پنجگانه اش را بخواند و روزه ماه رمضان را بگیرد و در صورت استطاعت به زیارت خانه خدا برود و زکات مالش را بدهد و از همسرش اطاعت کند و پس از من علی را به امامت قبول داشته باشد چنین زنی به شفاعت دخترم فاطمه وارد بهشت خواهد شد».

و نیز به روایت های شماره ۵۱ و ۵۶ مراجعه کنید.

۶. یازده فرزند معصوم علی و زهرا (علیهم السلام)

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) در روایتی فرمود: «ویشفع أهل بیتی فیشفعون»^(۳).

«واهل بیت من شفاعت می کنند و شفاعت شان پذیرفته می شود».

ص: ۴۱۷

۱- [۱] خصال صدوق، ص ۶۲۴.

۲- [۲] امالی صدوق، ص ۲۹۱.

۳- [۳] مناقب ابن شهر اشوب: ۲/۱۵ و مجمع البیان ۱/۱۰۴.

و نیز پیامبر فرمود: «الشفعاء خمسة... ونبئکم وأهل بیت نبئکم» (۱).

«شفاعت کنندگان پنج نفر هستند... ۴. پیامبر شما، ۵. اهل بیت پیامبرتان».

و همچنین از روایت های شماره ۵۶، ۸۰ و ۹۱ بر می آید که مقصود از «اهل بیت پیامبر» امامان معصوم هستند که دارای مقام شفاعت می باشند» (۲).

۷. پیامبران الهی

قرآن مجید می فرماید:

(وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ* لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ* يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ) (۳).

«وگفتند خداوند فرزند برای خود اختیار کرده است (آنان را که آنها فرزند خدا پنداشته اند مانند فرشتگان و عیسی (علیه السلام)) بندگان گرامی خدا هستند، و هرگز در گفتار بر او سبقت نمی گیرند و به فرمان او عمل می کنند خداوند از پیش رو و پشت سر آنها آگاه است و آنان جز درباره کسانی که مورد پسند خدا باشند شفاعت نمی کنند».

چون عیسی (علیه السلام) از کسانی است که مسیحیان او را فرزند خدا پنداشته اند از این رو او یکی از مصادیق این آیه می باشد که مقام شفاعت را دارا است.

ص: ۴۱۸

۱- [۱] مناقب ابن شهر اشوب: ۲/۱۴.

۲- [۲] با دقت در آیات مربوط به شفاعت واضح می شود که از برخی آیات مانند آیه ۸۶ سوره زخرف، و آیه ۸۷ سوره مریم، می توانیم استفاده کنیم که علی و زهرا و یازده فرزند آنان (علیهم السلام) مقام شفاعت را دارند.

۳- [۳] انبیاء/۲۶- ۲۸.

و نیز خدای متعال می فرماید:

(وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ). (۱)

«کسانی که جز خدا مورد پرستش واقع می شوند (مانند بتها و فرشتگان و مسیح (علیه السلام)) مالک شفاعت نیستند مگر آن گروه که به حق گواهی دهند و به آن عالم باشند».

واضح است که از مصادیق روشن (مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ) پیامبران الهی هستند پس این آیه تمام پیامبران بویژه حضرت مسیح را به عنوان شفاعت کننده معرفی می کند.

پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) فرمود: «يشفع الأنبياء في كل من كان يشهد أن لا إله إلا الله مخلصاً». (۲)

«پیامبران برای کسانی که از روی اخلاص به یگانگی خدا گواهی می داده اند شفاعت می کنند».

علی (علیه السلام) می فرماید:

«ثلاثة يشفعون إلى الله عز وجل فيشفعون: الأنبياء...». (۳)

«سه دسته هستند که در پیشگاه خداوند شفاعت می کنند و شفاعت آنان پذیرفته می شود: ۱. پیامبران و...».

و نیز به روایتهای شماره ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۲ و ۲۳ مراجعه شود.

ص: ۴۱۹

۱- [۱] زخرف/۸۶.

۲- [۲] مسند احمد: ۳/۱۲.

۳- [۳] خصال صدوق، ص ۱۵۶.

۸. فرشتگان

علاوه بر آیات ۲۶_۲۸ سوره انبیاء و آیه ۸۶ سوره زخرف که در پیش یاد کردیم و آیه ۲۶ سوره نجم؛ قسمتی از روایات هم بر شفیع بودن فرشتگان دلالت می کنند.

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) فرمود: «یشفع النبیون و الملائکه...» (۱).

«پیامبر و فرشتگان و... شفاعت می کنند».

و روایتهای شماره ۲۱، ۲۲ و ۲۵ همین مطلب را تأیید می کند.

۹. شهدای راه خدا و دین

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) فرمود: «یشفع یوم القیامه الأنبیاء ثم العلماء ثم الشهداء» (۲).

«روز قیامت، پیامبران و دانشمندان دینی و شهیدان راه خدا شفاعت می کنند».

و نیز فرمود: «یشفع الشهدید فی سبعین إنساناً من أهل بیته» (۳).

«شهید راه خدا، برای هفتاد نفر از خویشاوندان خود شفاعت می کند».

و در روایتهای شماره ۲۰، ۲۲، ۲۸ و ۵۷ نیز به شفیع بودن شهیدان راه خدا تصریح شده است.

۱۰. دانشمندان و علمای دین

علی (علیه السلام) از رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) روایت می کند:

«ثلاثه یشفعون إلى الله عز وجلّ فیشفعون الأنبیاء ثم العلماء

ص : ۴۲۰

۱- [۱] صحیح بخاری: ۹/۱۶۰.

۲- [۲] سنن ابن ماجه: ۲/۱۴۴۳.

۳- [۳] سنن ابی داوود: ۲/۱۵.

«سه دسته هستند که در پیشگاه خداوند شفاعت می کنند و شفاعت آنان پذیرفته می شود: ۱. پیامبران، ۲. دانشمندان دینی، ۳. شهدای راه خدا».

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَعَثَ اللَّهُ الْعَالِمَ وَالْعَابِدَ فَإِذَا وَقَفَا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ قِيلَ لِلْعَابِدِ انْطَلِقْ إِلَى الْجَنَّةِ وَقِيلَ لِلْعَالِمِ قَفْ تَشْفَعُ لِلنَّاسِ بِحَسَنِ تَأْدِيكَ بِهِمْ» (۲).

«روز قیامت که عالم و عابد محشور می شوند هنگامی که در پیشگاه الهی می ایستند به عابد گفته می شود برو به سوی بهشت و به عالم و دانشمند گفته می شود بایست و آنها را که تعلیم و تربیت کرده ای شفاعت کن».

و نیز در روایت شماره ۲۰ دقت نظر کنید.

۱۱. متعلمان و حافظان قرآن که به آن عمل می کنند

علی (علیه السلام) از پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) نقل می کند:

«مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ فَاسْتَظْهَرَهُ فَأَحْلَ حَلَالَهُ وَحَرَّمَ حَرَامَهُ أَدْخَلَهُ اللَّهُ بِهِ الْجَنَّةَ وَشَفَّعَهُ فِي عَشْرَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ كُلِّهِمْ قَدْ وَجِبَتْ لَهُ النَّارُ» (۳).

«کسی که قرآن را یاد بگیرد و حفظ کند و حلال آن را حلال و حرام آن را حرام بداند (مقید به احکام قرآن باشد) خداوند او را به واسطه اهل قرآن بودن اهل بهشت قرار می دهد و شفاعت او

ص : ۴۲۱

۱- [۱] خصال صدوق، ص ۱۵۶.

۲- [۲] بحار: ۸/۵۶.

۳- [۳] سنن ترمذی: ۴/۲۴۵.

را درباره ده نفر از خویشاوندانش که همه مستحق آتش باشند می پذیرد».

۱۲. خویشاوندان

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) فرمود: «الشفعاء خمسة... والرحم» (۱).

«شفاعت کنندگان پنج طایفه اند... که یکی از آنان را باید خویشاوندان شمرد».

امام صادق (علیه السلام) فرمود: «یشفع الحمیم لحمیمه» (۲).

«خویشاوند، خویشاوند خود را شفاعت می کند».

۱۳. همسایگان

امام صادق (علیه السلام) فرمود: «انّ الجار یشفع لجاره» (۳).

«همسایه، همسایه خود را شفاعت می کند».

و نیز روایت شماره ۹۲ همین موضوع را تأکید می کند.

۱۴. افراد با ایمان؛ شیعیان

در بسیاری از روایات مربوط به شفاعت با بیانهای مختلف به شفیع بودن مؤمنان و شیعیان تصریح شده است که شانزده روایت آن، با شماره های ۱۸، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۵۴، ۷۹، ۸۴، ۸۸، ۹۲ و ۹۳ در بخش روایات یاد شده است که ما در اینجا فقط به نقل یکی از آنها اکتفا می کنیم.

ص: ۴۲۲

۱- [۱] مناقب: ۲/۱۴ متن کامل روایت، در شماره ۵۱، بخش روایات نقل شده است.

۲- [۲] محاسن برقی، ص ۱۸۴.

۳- [۳] محاسن برقی، ص ۱۸۴ واضح است که خویشاوند و همسایه ای می تواند از همسایه و خویشاوند خود شفاعت کند که، خودش و نیز خویشاوند و همسایه اش از اهل ایمان باشند.

از امام صادق (علیه السلام) سؤال شد:

«عن المؤمن هل يشفع في أهله؟ قال: نعم المؤمن يشفع فيشفع»^(۱).

«آیا مؤمن می تواند برای خویشاوندان خود شفاعت کند؟ آن حضرت فرمود: آری مؤمن شفاعت می کند و شفاعت او پذیرفته می شود»^(۲).

۱۵. قرآن مجید

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) فرمود: «تعلموا القرآن فإنه شافع لأصحابه يوم القيامة»^(۳).

«قرآن را بیاموزید، زیرا قرآن در روز قیامت اهل قرآن را شفاعت می کند».

علی (علیه السلام) فرمود: «اعلموا ان القرآن شافع ومشفع... وأنه من شفع له القرآن يوم القيامة شفع فيه».

«بدان^(۴) بد که قرآن شفاعت کننده ای است که شفاعت او پذیرفته می شود... و قرآن برای هر کس در روز قیامت شفاعت کند شفاعتش درباره او پذیرفته می شود».

و نیز به روایتهای شماره ۴۴ و ۴۵ مراجعه شود.

۱۶. امین بودن

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) فرمود: «الشفعاء خمسة القرآن والرحم والأمانه...»^(۵).

ص: ۴۲۳

۱- [۱] محاسن برقی، ص ۱۸۴.

۲- [۲] از برخی از روایات برمی آید که برخی از صفات و کارهایی است که اگر مؤمن به آنها آلوده باشد از شفاعت کردن محروم می گردد، به حدیث شماره ۴۲ مراجعه شود.

۳- [۳] مسند احمد: ۶/۴۴۸.

۴- [۴] نهج البلاغه، خطبه ۱۷۱.

۵- [۵] مناقب ابن شهر آشوب: ۲/۱۴.

«شفاعت کنندگان پنج طایفه اند: ۱. قرآن، ۲. خویشاوندان، ۳. امین بودن و...».

۱۷. توسل به رسول گرامی (صلی الله علیه وآله)

امام چهارم (علیه السلام) در دعایی این طور می گوید:

«صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَآلِهِ وَاجْعَلْ تَوَسُّلِي بِهِ شَافِعًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَافِعًا إِنَّكَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» (۱).

«بارالها درود بر محمد و آل او بفرست و توسل مرا به او، شفیع من گردان در روز قیامت که مرا سود دهد. تویی از همه مهربانان مهربانتر».

۱۸. روزه

پیامبر (صلی الله علیه وآله) می فرماید:

«الصَّيَامُ وَالْقُرْآنُ يَشْفَعَانِ لِلْعَبْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، يَقُولُ الصَّيَامُ أَيْ رَبِّ مَنَعْتَهُ الطَّعَامَ وَالشَّهَوَاتِ بِالنَّهَارِ فَشَفَعْنِي فِيهِ...» (۲).

«روزه و قرآن برای کسی که روزه گرفته و در شبها قرآن تلاوت کرده است شفاعت می کنند. روزه می گوید: پروردگارا! من این شخص را از خوردن غذا و انجام شهوات در روز مانع شدم. پس شفاعت مرا درباره او بپذیر...».

۱۹. درود فرستادن بر محمد و آل او

از امام سجاد (علیه السلام) در دعای ۳۱ صحیفه این طور نقل شده است:

«صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَآلِهِ صَلَاةً تَشْفَعُ لَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَوْمَ الْفَاقَةِ إِلَيْكَ» (۳).

ص: ۴۲۴

۱- [۱] ملحقات صحیفه سجادیه، ص ۲۲۹.

۲- [۲] مسند احمد: ۲/۱۷۴.

۳- [۳] صحیفه سجادیه، ص ۱۶۵.

«بارالها بر محمد و آل او درود بفرست. درودی که برای ما در روز قیامت و روز نیازمندی به تو شفاعت کند».

۲۰. خداوند متعال شفاعت می کند

از برخی روایات استفاده می شود که پس از شفاعت شفاعت کنندگان، خدای متعال خودش شفیع گناهکاران می شود و آنان را از عذاب نجات می دهد.

پیامبر گرامی فرمود:

«يشفع النبيون والملائكة والمؤمنون فيقول الجبار بقيت شفاعتى...» (۱).

«پیامبران و فرشتگان و مؤمنان شفاعت می کنند. آنگاه خدای متعال می فرماید: شفاعت من باقی مانده است یعنی گروهی از آنان که به شفاعت شفاعت کنندگان نجات نمی یابند باز مشمول رحمت الهی می شوند».

و در دعای ابوحمزه ثمالی که از امام سجاد (علیه السلام) نقل می کند این جمله را می بینیم:

«حبی لک شفيعی إلیک».

«و دوستی من به تو، شفیع من به سوی تو است».

«...اللهم صلّ علی محمد وآله وشفّع فی خطایای کرمک... اللهم لا شفیع لی إلیک فلیشفع لی فضلک...».

«بارالها بر محمد و آل او درود بفرست و کرمت را شفیع گناهانم گردان... بارالها شفيعی ندارم فضلت را شفیع من گردان».

ص : ۴۲۵

از این قبیل روایات و دعاها استفاده می شود که صحیح است خدا و فضل و کرم او را شفیع و شفاعت کننده بنامیم و نیز آیه (قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا) و امثال آن گواهی می دهد که شفاعت از آن خدا است و هر کس یا هر چیز که درباره شخصی شفاعت می کند این مقام را خدای متعال به او داده است پس شفیع اصلی خود او است. (۱)

۲. چه گروهی مورد شفاعت قرار می گیرند؟

اشاره

از آیات قرآن مجید مانند: (لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى) و از روایاتی که در بخش «شفاعت در احادیث اسلامی» خواندیم استفاده می شود؛ تمام کسانی که به خدا ایمان داشته و با رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت او دشمنی نداشته باشند مشمول شفاعت می گردند. البته برخی از افراد به خاطر سوابق نیکشان زودتر از این رحمت الهی بهره مند می شوند و برخی دیرتر، اما در هر صورت سرانجام این دریچه رحمت به سوی آنان باز خواهد شد.

و این که در قسمتی از روایات می خوانیم هر کس یک ذره ایمان داشته باشد شفاعت می شود ولی در برخی دیگر از روایات می خوانیم که مثلاً سبک شمردن نماز، خیانت، زنا و ستم؛ مانع از شفاعت می شوند این دودسته از روایات همان طور که قبلاً گفته شد با هم تنافی ندارند، زیرا مقصود از دسته

ص : ۴۲۶

۱- [۱] و نیز در روایتی وارد شده است که کودک سقط شده در روز قیامت، پدر و مادر خود را شفاعت می کند و می گوید تا آنها وارد بهشت نشوند من وارد نخواهم شد. به المیزان: ۱/۱۸۲ مراجعه شود.

دوم این است که این گناهان باعث می شود انسان مدت‌ها در عذاب بماند و از شفاعت محروم باشد نه این که اصلاً شفاعت نشود و روایات دسته اول می گویند هر کس ایمان به خدا داشته باشد و دین او مورد رضایت و پسند الهی باشد بالأخره شفاعت شفاعت کنندگان موجب نجات او می شود.

و فقط کفر و دشمنی با رسول اکرم و اهل بیت او است که به طور کلی انسان را از شفاعت محروم می کند و اینک آنان که شفاعت نمی شوند:

۱. کافر شفاعت نمی شود

همانطور که در بخش «شفاعت از نظر قرآن مجید» گذشت، از آیه ۵۳ سوره اعراف، و آیه ۹۸ تا ۱۰۱ سوره شعراء، و نیز آیه ۴۶ سوره مدثر، استفاده می شود که روز قیامت کافر و مشرک شفاعت نمی شوند و شفاعت شفاعت کنندگان به حال آنان سودی نخواهد داشت، در بسیاری از روایات هم به این موضوع تصریح شده است.

امام حسن (علیه السلام) می فرماید:

«انّ النبیّ (صلی الله علیه وآله) قال فی جواب نفر من اليهود سألوه عن مسائل: وأما شفاعتی ففی أصحاب الکبائر ما خلا أهل الشرك والظلم» (۱).

«رسول گرامی (صلی الله علیه وآله) در ضمن پاسخ آن دسته از یهود که مسایلی از آن حضرت پرسیده بودند فرمود: شفاعت من برای کسانی است که مرتکب گناهان بزرگ شده باشند جز شرک به خدا و ستمکاری (که این دو مانع از شفاعت می گردد)».

از امام هشتم (علیه السلام) پرسیدند که معنای این آیه (لا یشفعونَ إلاّ لمنِ ارتضی) (۲): «شفاعت نمی کنند مگر برای کسی که مورد رضایت خدا باشد» چیست؟

ص: ۴۲۷

۱- [۱] خصال صدوق، ص ۳۵۵.

۲- [۲] انبیاء/۲۸.

فرمود: معنایش این است شفاعت نمی کنند جز برای کسی که دین او مورد رضایت و پسند خدا باشد (۱) (واضح است که مشرک و کافر دین مورد پسند خدا را ندارند).

و نیز در روایاتی که به شماره های ۱، ۲، ۳، ۶، ۹، ۱۷، ۲۱، ۲۲، ۲۴ و ۲۷ در بخش «شفاعت در احادیث اسلامی» خواندیم به همین موضوع «کافر شفاعت نمی شود» اشاره شده است مراجعه شود.

۲. ستمگر شفاعت نمی شود

قرآن مجید می فرماید:

«... مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ». (۲)

«برای ستمگران دوست و شفاعت کننده ای که شفاعت او پذیرفته شود نیست».

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) می فرماید:

«أَمَا شَفَاعَتِي فِي أَصْحَابِ الْكِبَائِرِ مَا خَلَا أَهْلَ الشَّرْكِ وَالظُّلْمِ». (۳)

«شفاعت من برای کسانی است که مرتکب گناه بزرگ شده باشند جز شرک و ستمکاری. (که این دو مانع از شفاعت می باشند)».

۳. دشمنان خاندان رسالت شفاعت نمی شوند

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«لَوْ أَنَّ الْمَلَائِكَةَ الْمُقْرِبِينَ وَالْأَنْبِيَاءَ الْمُرْسَلِينَ شَفَعُوا فِي نَاصِبٍ مَا

ص : ۴۲۸

۱- [۱] امالی صدوق، ص ۵.

۲- [۲] غافر/۱۸.

۳- [۳] خصال صدوق، ص ۳۵۵.

«اگر همه فرشتگان مقرب الهی و تمام پیامبران مرسل برای (ناصبی) یعنی کسی که دشمن خاندان عصمت و طهارت است شفاعت کنند شفاعت آنان پذیرفته نمی شود». و نیز به روایتهای ۶۲، ۸۲، ۸۷ و ۹۷ مراجعه شود.

۴. کسانی که فرزندان رسول اکرم را آزار کنند شفاعت نمی شوند

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

«إذا قمت المقام المحمود تشفعت في أصحاب الكبائر من أمتي فيشفعني الله فيهم والله لا تشفعت فيمن أذى ذرّيتي» (۲).

«هنگامی که در مقام شفاعت قرار گیرم برای گناهکاران امتم شفاعت می کنم و خداوند شفاعت مرا می پذیرد. به خدا سوگند برای کسانی که ذریه و فرزندان مرا آزار کرده باشند شفاعت نمی کنم».

و نیز به روایت شماره ۶۲ مراجعه فرمایید.

۵. کسانی که به شفاعت اعتقاد نداشته باشند شفاعت نمی شوند

امام هشتم (علیه السلام) می فرماید: «من كذب بشفاعه رسول الله لم تنله» (۳).

«کسی که شفاعت رسول خدا را تکذیب کند شفاعت آن گرامی به او نمی رسد».

رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «من لم يؤمن بشفاعتي فلا أنا له شفاعتي» (۴).

«هرکس به شفاعت من ایمان نداشته باشد شفاعت من به او نمی رسد».

ص : ۴۲۹

۱- [۱] محاسن برقی، ص ۱۸۴.

۲- [۲] امالی صدوق، ص ۱۷۷.

۳- [۳] عیون اخبار الرضا: ۲/۶۶.

۴- [۴] امالی صدوق، ص ۵.

۶. خائن شفاعت نمی شود

رسول گرامی (صلی الله علیه وآله) می فرماید: «من غش العرب لم یدخل فی شفاعتی...» (۱).
«هر کس به عربها (۲) (مسلمانان عرب) خیانت کند از شفاعت من بی بهره خواهد بود».

۷. برخی از گناهان باعث می شود که انجام دهنده آن پس از مدت ها عذاب شدن شفاعت شود

امام صادق (علیه السلام) ضمن حدیثی می فرماید:

«فوالله لا تنال شفاعتنا إذا ركب هذا (یعنی الزنا) حتی یصیبه ألم العذاب ویری هول جهنم» (۳).

«به خدا سوگند شفاعت ما به کسی که مرتکب زنا شده باشد نمی رسد. جز پس از آن که عذاب دردناک الهی را بچشد و هول و ترس جهنم را ببیند».

۸. کسی که به نماز اهمیت ندهد شفاعت نمی شود

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «لا ینال شفاعتنا من استخف بالصلاه» (۴).

«کسی که نماز را سبک بشمارد به شفاعت ما نمی رسد».

۹. هر کس ذره ای ایمان داشته باشد بالأخره شفاعت می شود

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) در ضمن حدیثی فرمود: «فیؤذن للملائکه والنبيين

ص : ۴۳۰

۱- [۱] مسند احمد: ۱/۷۲.

۲- [۲] واضح است که عرب از باب مثال ذکر شده است.

۳- [۳] کافی: ۵/۴۶۹.

۴- [۴] کافی: ۳/۲۷۰ و ۶/۴۰۱ و تهذیب: ۹/۱۰۷.

والشهداء أن يشفعوا فيشفعون ويخرجون من كان في قلبه ما يزن ذرّه من إيمان» (۱).

«پس اجازه داده می شود که فرشتگان و پیامبران و شهدا، شفاعت کنند آنگاه آنان شفاعت می کنند. و هر کس که ذره ای ایمان در قلب او باشد از جهنم خارج می کنند».

و در حدیث دیگر فرمود:

«فیشفعون حتی خرج من قال لا إله إلا الله ممّن في قلبه میزان شعيره» (۲).

«آنگاه شفاعت می شوند تا آن که هر کس که حتی یک جو، ایمان واقعی داشته باشد از جهنم خلاص می شود».

۱۰. کسی که ولایت امیرالمؤمنین و فرزندان معصوم آن حضرت را نداشته باشد شفاعت نمی شود

به حدیث شماره ۹۶ مراجعه شود.

اشکال: آیه: (وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى) می گوید شفاعت برای کسانی است که مورد رضایت و پسند خدای متعال باشند و کسی که آلوده به گناه باشد مورد ارتضای الهی نیست و از شفاعت بهره ای نخواهد داشت.

پاسخ: از همه روایات شفاعت استفاده می شود که گنهکاران مشمول شفاعت خواهند شد و بخصوص این روایت «ادخرت شفاعتی لأهل الكبائر من أمّتی» که به گفته مرحوم امین الإسلام طبرسی مورد قبول همه مسلمین است (۳).

ص : ۴۳۱

۱- [۱] مسند احمد: ۵/۴۳.

۲- [۲] مسند احمد: ۳/۳۴۵.

۳- [۳] مجمع البیان: ۱/۱۰۴.

بنابراین باید روایات را مفسّر آیه (وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى) قرار داد و همانطور که از امام هشتم (علیه السلام) در تفسیر آیه وارد شده است بگوییم منظور از مورد ارتضای الهی بودن این است که دین انسان مورد رضایت الهی باشد یعنی مشرک و کافر و ناصبی و دشمن رسول اکرم و خاندان او (علیهم السلام) نباشد.

۳. کارهایی که موجب تسریع در شفاعت می شود

۱. اخلاص در ایمان و توحید

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

«أُسْعِدَ النَّاسَ بِشَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ خَالِصًا مِنْ قَلْبِهِ» (۱).

«کسانی بیش از همه به شفاعت من در روز قیامت خوشبخت می شوند که قلباً و از روی اخلاص به خدا ایمان داشته باشند».

۲. اهل نماز و سجده بودن

پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) به شخصی که از او درخواست شفاعت می کرد فرمود:

«أَمَّا فَأَعْنِي بِكثرة السجود» (۲).

«مرا با کثرت سجده یاری کن» (سجده و عبادت تو موجب می شود من بهتر بتوانم تو را شفاعت کنم).

و نیز به روایت شماره ۳۷ مراجعه کنید.

ص : ۴۳۲

۱- [۱] صحیح بخاری: ۱/۳۶.

۲- [۲] مسند احمد: ۳/۵۰۰.

۳. درود فرستادن بر رسول خدا و درخواست مقام های بزرگ مانند شفاعت برای آن بزرگوار

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) فرمود:

«من صَلَّى على مُحَمَّدٍ وَقَالَ: اللَّهُمَّ أَنْزِلْهُ الْمَقْعَدَ الْمُقْرَبَ عِنْدَكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَجِبْتَ لَهُ شَفَاعَتِي».^(۱)

«هر کس بر من درود فرستد و گوید بارالها او را در روز قیامت به مقام قرب خود جای ده شفاعت من برای او واجب می شود».

و نیز روایتهای شماره ۳۹ و ۴۰ را ببینید.

۴. آموختن قرآن و حفظ کردن و خواندن آن

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) فرمود: «تَعْلَمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ شَافِعٌ لِأَصْحَابِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».^(۲)

«قرآن را بیاموزید، زیرا قرآن در روز قیامت اهل خود را شفاعت می کند».

و نیز به روایتهای شماره ۲۹، ۴۴، ۴۵ و ۵۹ مراجعه شود.

۵. انجام وظایف دینی

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) در حدیثی چنین می فرماید:

«أَيُّمَا امْرَأَةٍ صَلَّتْ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ خَمْسَ صَلَوَاتٍ وَصَامَتْ شَهْرَ رَمَضَانَ وَحَجَّتْ بَيْتَ اللَّهِ الْحَرَامَ وَزَكَتْ مَالَهَا وَأَطَاعَتْ زَوْجَهَا

وَوَالَتْ عَلِيًّا بَعْدَ دَخْلِ الْجَنَّةِ بِشَفَاعَةِ ابْنَتِي فَاطِمَةَ...».^(۳)

ص: ۴۳۳

۱- [۱] مسند احمد: ۴/۱۰۸.

۲- [۲] مسند احمد: ۵/۲۵۱.

۳- [۳] امالی صدوق، ص ۲۹۱.

«هر زنی که نمازهای پنجگانه اش را بخواند و روزه ماه رمضان را بگیرد، و در صورت استطاعت به زیارت خانه خدا برود و زکات خود را بدهد و از همسر خویش اطاعت کند و پس از من علی را به امامت قبول داشته باشد چنین زنی به شفاعت دخترم فاطمه (علیها السلام) وارد بهشت خواهد شد».

و نیز به روایت شماره ۴۵ مراجعه شود.

۶. دوستی فرزندان رسول اکرم و احترام و خدمت به آنان

رسول گرامی (صلی الله علیه وآله) می فرماید:

«أربعة أنا لهم شفيع يوم القيامة: المكرم لذريتي والقاضي لهم حوائجهم والساعي في أمورهم عند ما اضطروا إليه والمحِبُّ لهم بقلبه ولسانه».(۱)

«چهار نفرند که روز قیامت شفاعتشان خواهم کرد: ۱. کسی که ذریه و فرزندان مرا گرامی دارد و احترام کند، ۲. کسی که حوائج آنان را برآورد، ۳. کسی که در انجام کار آنها سعی و کوشش کند هنگامی که به آن کار احتیاج و اضطراب دارند، ۴. کسی که با زبان و دل آنان را دوست داشته باشد».

۷. دوستی با اهل ایمان و معاشرت با آنان

علی (علیه السلام) می فرماید:

«لا يزال المؤمن يشفع حتى يشفع في جيرانه وخلطائه ومعارفه».(۲)

«مؤمن پیوسته شفاعت می کند تا شفاعت او درباره همسایه ها و دوستان و آشنایانش پذیرفته می شود».

ص : ۴۳۴

۱- [۱] عیون اخبار الرضا: ۲/۲۴.

۲- [۲] بحار: ۸/۴۴، چاپ جدید.

و نیز به روایت شماره ۹۱ مراجعه کنید.

۸. خدمت کردن به اهل ایمان

به روایتهای شماره ۳۵، ۵۷ و ۸۴ مراجعه شود.

۹. با گذشت بودن و پذیرفتن عذر از کسی که عذرخواهی می کند

علی (علیه السلام) به فرزندش محمد بن حنفیه می گوید: «پوش کسی را که از تو عذرخواهی می کند بپذیر تا شفاعت نصیب تو گردد».(۱)

۱۰. زندگی در یک مرکز اسلامی و صبر بر سختی ها و محرومیت ها

پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) در حدیثی می فرماید: «هر کس در شهر مدینه بماند و بر گرسنگی و سختی آن صبر کند من در روز قیامت شفیع او خواهم بود».(۲)

در پایان نکته ای را که در آغاز نیز تذکر دادیم تکرار می کنیم:

اولین شفیع عمل اوست و باید بیش از هر چیز به عمل کردن به احکام اسلام اندیشید و عقیده به شفاعت نباید بهانه برای دست زدن به آلودگیها گردد.

ص : ۴۳۵

۱- [۱] من لایحضره الفقیه: ۴/۲۷۹.

۲- [۲] موطأ مالک: ۲/۲۰۱.

قرآن مجید و احادیث پیامبر گرامی و جانشینان راستین او، بزرگترین منبع الهام بخش برای شعرای عرب زبان و پارسی سرایان بوده، و تاریخ ادبیات عربی و پارسی گواه گویایی بر این موضوع می باشد.

اگر شعرای اسلامی توانسته اند که بسیاری از مفاهیم بلند فلسفی و اخلاقی و اجتماعی را در اشعار خود مطرح کنند، علتی جز ورود این مفاهیم در کتاب و سنت ندارد، و ادبیات عربی و پارسی در تکامل و پیشرفت خود، مرهون مفاهیم و ایدئولوژی اسلامی است که توانسته است به زبان عربی و پارسی جهش بدهد، و اگر چنین گنجینه پر ارزشی در اختیار سرایندگان و شعرای اسلامی نبود، هرگز ادبیات عرب و پارسی چنین موفقیتی را بدست نمی آورد. اگر ما مفاهیم و اندیشه ارزنده اسلامی را از ادبیات شرق بگیریم چیزی که بتوان نام آن را ادبیات سالم نهاد، باقی نخواهد ماند. بالأخص ادبیات فارسی که باید گفت زبان پارسی در بقا و گسترش خود مرهون زبان عربی و مفاهیم بلند اسلامی است و اگر سرایندگان ایرانی در ادای مفاهیم و ایدئولوژی مذهبی، الفاظ عربی به کار برده اند نه از این جهت است که واژه های عربی را بر واژه های پارسی ترجیح داده اند، بلکه زبان پارسی را ناتوان تر از آن دیدند که بتواند بیانگر مفاهیم بزرگ و اندیشه های عظیم اسلامی باشد، و گرنه جهت نداشت که در شعر پارسی کلمات و اصطلاحات تازه ای

به کار ببرند. اثبات این مطلب به گفتگوی گسترده‌ای نیاز دارد که فعلاً وارد آن نمی‌شویم.

شفاعت راستین یکی از مفاهیم اصیل اسلامی است که شعرای ما در هر عصر و زمانی آن را به صورت یک اندیشه صحیح مذهبی تلقی کرده، و جامعه اسلامی را متوجه آن ساخته‌اند. اگر ادبیات هر قومی را آئینه تمام‌نمای افکار و فرهنگ آن ملت بدانیم، باید گفت شفاعت شافعان راستین در روز رستاخیز یک اندیشه اصیل اسلامی است و جزء فرهنگ عظیم اسلامی می‌باشد.

ما در این بخش از آوردن اشعار عربی که از قریحه‌های عربی تراوش کرده است، خودداری می‌کنیم، زیرا نقل آنچه که در دیوانهای شعرای عرب موجود است ممکن نیست بلکه حتی نقل قسمتی از آنها مایه ملال خوانندگان پارسی‌زبان می‌گردد، از این جهت در این بخش به نقل چند شعر عربی که در عصر رسول خدا انشاء شده و در محضر آن حضرت قرائت گردیده است اکتفا می‌ورزیم سپس به نقل اشعار پارسی از شعرای اعصار گذشته می‌پردازیم.

۱. شفاعت در ادبیات عربی

۱. سواد بن قارب در محضر رسول خدا چند شعری انشاء کرد که یکی از آنها شعر زیر است:

فکن لی شفیعاً یوم لا ذو شفاعه *** بمغن فتیلا عن سواد بن قارب (۱)

«ای پیامبر گرامی روز رستاخیز شفیع من باش، روزی که شفاعت دیگران به حال سواد بن قارب سودمند نخواهد بود».

ص : ۴۳۷

۲. عبدالله رواحه حضور پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله) اشعار زیر را انشاء کرد و خواند:

أنتی تفرست منك الخیر أعرفه *** أنت النبی و مَن یحرم شفاعته

والله یعلم انّ ما خاننی البصر *** یوم الحساب فقد ازری به القدر (۱)

«من خیر و رحمت را در سیمای تو می بینم خدا گواه است که دیده من خیانت نکرده است، تویی پیامبر و تویی شفیع، هر کس روز رستاخیز از شفاعت تو محروم گردد سرنوشت بدی خواهد داشت».

شعراى پارسی زبان این اندیشه اسلامى را در اشعار خود مطرح کرده اند، اینک بخشی از آنها را در این صفحات به ترتیب قرون منعکس می نمایم. (۲)

۲. شفاعت در ادبیات فارسی

۱. غضایری رازی (متوفای سال ۴۲۶ هجری) که به قول تذکره نویسان، شیعی مذهب بوده است چنین قطعه شعری سروده:

مـ را شفاعت این پنـ ج تن بسنـ ده بـ ود *** که روز حشر بـ دین پنج تن رسانـ م تـ ن

بهین خلق و برادرش و دختر و دو پسر *** محمد (صلی الله علیه وآله) و علی و فاطمه / حسن و حسین (علیهم السلام) (۳)

۲. سنایی غزنوی (متوفای سال ۵۳۵ یا ۵۴۵ هجری) در

ص : ۴۳۸

۱- [۱] استیعاب: ۳/۸۹۷.

۲- [۲] نگارنده در گردآوری قسمت اعظم این اشعار مرهون الطاف جناب دکتر حمید فرزام استاد دانشگاه ادبیات و علوم انسانی اصفهان می باشد امید آن که مشمول شفاعت خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله و سلم گردد.

۳- [۳] تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح الله صفا: ۱/۵۷۲، تهران ۱۳۳۸.

«حدیقه الحقیقه» درباره پیامبر گرامی گفته است:

برده بر بام آسمان رخشش *** سایه بخت و پایه تختش...

در رسالت تمام بود تمام *** در کرامت امام بود امام...

زاد کم توشگان قناعت او *** قوت امتان شفاعت او (۱)

۳. جمال الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی (متوفای سال ۵۸۸ هجری) در ترکیب بند معروف خود در بعثت حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به مطلع:

ای از بر سدره شاهرهت *** وی قبه عرش تکیه گاهت

در بند آخر چنین گفته:

هر آدمی که او ثنا گفت *** هرچ آن نه ثنای تو، خطا گفت

خود خاطر شاعری چه سنجد؟ *** نعت تو سزای تو، خدا گفت

گرچه نه سزای حضرت تست *** پذیر هر آنچه این گدا گفت...

در عمر هر آنچه گفت یا کرد *** نادانی کرد و ناسزا گفت...

تو محو کن از جریده او *** هر هرزه که از سر هوا گفت

چون نیست بضاعتی ز طاعت *** از ما گنه و ز تو شفاعت (۲)

۴. خاقانی شروانی (متوفای سال ۵۷۵ هجری) در قصیده ای به مطلع:

هر صبح سر به گلشن سودا بر آورم *** وز صـور آه بـرفـلک آورم

ص : ۴۳۹

۱- [۱] حدیقه الحقیقه سنایی غزنوی، به تصحیح مدرس رضوی، تهران ۱۳۲۹ ص ۲۱۳_۲۱۵.

۲- [۲] دیوان جمال الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی متوفای سال ۵۸۸ به تصحیح وحید دستگردی، تهران ۱۳۲۰، ص ۱۱.

(در مدح نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) و ذکر کعبه) گفته است:

بر آستان کعبه مصفا کنم ضمیر*** زو نعت مصطفای مزکا بر آورم

دیباچه سراچه کل خواجه رسل*** کز خدمتش مراد مهنا بر آورم...

دارا و داور اوستجهان را من از جهان*** فریاد پیش داور و دارا بر آورم...

فردا هم از شفاعت او کار آن سرای*** در حضرت خدای تعالی بر آورم(۱)

۵. شیخ عطار نیشابوری (مقتول به سال ۶۱۸ هجری) در حکایت زن آلوده که در مدینه به خدمت حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) آمد در «الهی نامه» گفته است:

چو پیغمبر بیامد با مدینه*** به مهر دل بدل شد جنگ و کینه...

شد آن زن در مدینه سخت درویش*** به نزدیک پیمبر رفت دلریش

پیمبر گفت هان چون آمدی چون*** بگو تا هاجری یا تاجر اکنون...

زن آنگه گفت آن صدر جهان را*** که نی این را سفر کردم نه آن را...

بر امید عطای تو رهی دور*** ز پس کردم من مسکین مهجور

پیمبر را خوش آمد آن سخنها*** ردای خود بدو بخشید تنها

بیاران گفت هر که امروز یارید*** بدو بخشید چیزی زانچه دارید

ز صد نوعش عطا دادند یاران*** شد آن زن از گروه سیم داران

ص : ۴۴۰

۱- [۱] گزیده اشعار خاقانی شروانی، به کوشش دکتر ضیاء الدین سجادی، تهران ۱۳۵۱، ص ۵۹_۶۲.

زنی را یا رسول الله که دور است *** میان شرک در فسق و فجور است
نمی گردانیش نومید از خویش *** نمی ماند زانعام تو درویش
تو میدانی که در وصف تو (عطار) *** بسی گردید بر سر همچو پرگار
اگر خاک سر کوی تو دریافت *** از آن هر ذره خورشید دگر یافت...
چون آن زن را رسید از تو ردایی *** رسد از تو به من آخر نوایی
تو داری در دو گیتی پادشاهی *** توانی داد تشریف الهی...
ندارم در رخت آن استطاعت *** که گویم این گدا را کن شفاعت (۱)
و باز عطار در «منطق الطیر» (در استشفاع از رسول گرامی) چنین آورده:
خواجگی هر دو عالم تا ابد *** کرده وقف احمد مرسل احد
یا رسول الله بسی در مانده ام *** باد در کف خاک بر سر مانده ام
بیکسان را کس تویی در هر نفس *** من ندارم در دو عالم جز تو کس...
روز و شب بنشسته در صد ماتم *** تا شفاعت خواه باشی یک دم
از درت گر یک شفاعت در رسد *** معصیت را مهر طاعت در رسد
ای شفاعت خواه مشتی تیره روز *** لطف کن شمع شفاعت بر فروز
تا چو پروانه میان جمع تو *** پرزنان آیم به پیش شمع تو (۲)

و در داستان شیخ صنعان در همان کتاب به شفاعت پیامبر (صلی الله علیه وآله) اشارت

ص : ۴۴۱

۱- [۱] الهی نامه عطار به تصحیح فؤاد روحانی، تهران ۱۳۳۹، ص ۱۸.

۲- [۲] منطق الطیر عطار، به تصحیح دکتر محمد جواد مشکور، تهران ۱۳۴۱، ص ۲۴.

کرده و گفته است:

خاست از ره کفر و پس ایمان نشست *** بت پرست روم شد یزدان پرست

موج زد ناگاه دریای قبول *** شد شفاعت خواه کار تو رسول (۱)

وهم در «خسرونامه» درباره پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) سروده است:

ثنایی کان و رای عقل و جانست *** چه حد شرح و چه جای بیانست

ثنا و مدح صوری چون توان گفت *** که مدح او خداوند جهان گفت

محمد (صلی الله علیه و آله) کافرینش را غرض اوست *** مراد از جوهر و جسم و عرض اوست

محمد مشفق دنیا و دین را *** شفیع اولین و آخرین را...

سپهسالار دیوان رسالت *** امام مسند و صدر جلالت (۲)

و باز در «اسرارنامه» (درباره معراج رسول (صلی الله علیه و آله)) گفته است:

درآمد یک شبی جبرئیل از دور *** براقی برق رو آورد از نور

که ای مهتر ازین زندان گذر کن *** به دارالملک روحانی سفر کن

ص : ۴۴۲

۱- [۱] همان مدرک، ص ۹۸.

۲- [۲] خسرونامه، شیخ عطار نیشابوری، به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران ۱۳۳۹، ص ۱۱.

که بسیار انبیا و مرسلین اند *** به هر جانب جهانی حور عین اند

همه بر ره نشسته شم بر راه *** ز بهر رویت ای خورشید درگاه...

خطاب آمد که دع نفسک درون آی *** به بی یسمع و بی یناطق برون آی

بخواه از آرزویی هست رودت *** چرا بی خود شدی آخر چه بودت

کنون چون سوختی برهم بتان را *** شفاعت کن زمانی امتان را

یتیمی وز یتیمی این بدیع است *** که خلق هر دو عالم را شفیع است

فقیری وز فقیری این شگفت است *** که عرش و فرش صیت او گرفت است...

خدایا نور دین همراه ما کن *** محمد(صلی الله علیه و آله) را شفاعت خواه ما کن(۱)

۶. الیاس بن یوسف معروف به حکیم نظامی گنجه ای متولد حدود ۵۴۰ ۵۳۵ و متوفای ۶۰۲ ۵۹۹ شاعر سخن ساز زمان، سراینده «مخزن الاسرار» و «خسرو و شیرین» و «لیلی و مجنون» و غیره.

محمد کافرینش هست خاکش *** هزاران آفرین بر جان پاکش

سرو سر خیل میدان وفا را *** سپه سالار جمع انبیا را

مرقع درکش نر ماده چند *** شفاعت خواه کار افتاده چند(۲)

ص: ۴۴۳

۱- [۱] اسرارنامه شیخ عطار، به تصحیح دکتر سید صادق گوهرین، تهران ۱۳۳۸، ص ۲۱_۲۴.

۲- [۲] خسرو و شیرین ضمن کلیات، چاپ مؤسسه مطبوعاتی امیر کبیر، سال ۱۳۳۵، جلسه ۱۲۸.

و نیز در «خسرو و شیرین» ص ۴۰ پیرامون معراج پیامبر می گوید:

شبی رخ تافته زین دیر فانی *** به خلوت در سرای امّ هانی...

گنهکاران امت را دعا کرد *** خدایش جمله حاجت را روا کرد

خلایق را توان شادی آورد *** ز دوزخ نامه آزادی آورد

۷. کمال الدین اسماعیل اصفهانی (مقتول به سال ۶۳۵ هجری) ترکیب بندی (در نعت خاتم پیامبر (صلی الله علیه وآله)) به مطلع:

ای جز به احترام خدایت نبرده نام *** وی سلک انبیا ز وجود تو با نظام

ساخته و در بند چهارم با مطلع :

ای بـ اـ علو همت تـ و آسمان زمین *** وی گام اولین تو بر چرخ هفتمین

چنین سروده است:

آدم که دانه ای ز بهشتش بدر فکند *** از خرمن شفاعت تو هست خوشه چین» (۱)

۸. جلال الدین محمد بن محمد بن حسین بلخی که در سال ۶۰۴ دیده به جهان گشوده و در سال ۶۷۲ در گذشته است، چنین می گوید:

گفت پیغمبر که روز رستخیز *** کی گذارم مجرمان را اشک ریز

من شفیع عاصیان باشم بجان *** تا رهانمشان ز اشکنجه گران

عاصیان و اهل کبایر را بجهد *** وارهانم از عتاب نقض عهد

صالحان امتم خود فارغند *** از شفاعت های من روز گزند

ص : ۴۴۴

۱- [۱] دیوان کمال الدین اسماعیل اصفهانی، به اهتمام حسین بحر العلومی، تهران ۱۳۴۸، ص ۴.

بلکه ایشان را شفاعت‌ها بود گفت *** گفتشان چون حکم نافذ می رود (۱)

۹. شیخ سعدی شیرازی در مقدمه «گلستان» چنین آورده :

«... در خبر است از سید کاینات و مفخر موجودات و رحمت عالمیان و صفوت آدمیان و تتمه دور زمان محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله):

شفیع مطاع نبی کـری مـ *** قسیم جسیم بسیم و سیم...» (۲)

و در «بوستان» (در ستایش پیامبر (صلی الله علیه و آله)) فرمود:

کریم السجایا جمیل الشیم *** نبی البرایا شفیع الامم

امام رسل پیشوای سبیل *** امین خدا مهبط جبرئیل

شفیع الوری خواجه بعث و نشر *** امام الهدی صدر دیوان حشر

کلیمی که چرخ فلک طور اوست *** همه نورها پرتو نور اوست

شفیع مطاع نبی کریم *** قسیم جسیم بسیم و سیم...» (۳)

و در همین کتاب «بوستان» در باب نهم (در توبه و راه صواب) در حکایتی، به مطلع:

یکی مال مردم به تلبیس خورد *** چو برخاست لعنت بر ابلیس کرد...

گفته است

پی نیکمردان بیاید شتافت *** که هر ک این سعادت طلب کرد یافت...

ص : ۴۴۵

۱- [۱] مثنوی: ۳/۲۴۷، چاپ اسلامیة، چاپ سال ۱۳۷۱ شمسی.

۲- [۲] گلستان سعدی، به اهتمام عبدالعظیم خان گرکانی، ۱۳۱۰ شمسی، ص ۳.

۳- [۳] بوستان سعدی، به تصحیح سید محمدرضا جلالی نائینی و مقدمه محیط طباطبایی، تهران ۱۳۱۷، ص ۵.

پیمبر کسی را شفاعتگرسرست *** که بر جاده شرع پیغمبرست. (۱)

و در قطعه دیگری فرموده:

نگین ختم رسالت پیمبر عربی *** شفیع روز قیامت محمد مختار

اگر نه واسطه موی و روی او بودی *** خدای خلق نگفتی قسم به لیل و نهار (۲)

۱۰. خواجهی کرمانی (متوفای سال ۷۵۰ هجری) در قصیده ای (در مدح پیامبر (صلی الله علیه و آله)) گفته است:

صلّ علی محمد درّه تاج الاصطفا *** صاحب جیش الاهتدا، ناظم عقدالاتقا

بلبل بوستان شرع، اختر آسمان دین *** کوکب دری زمین، دری کوکب سما

تاج ده پیمبران، باج ستان قیصران *** کارگشای مرسلین، راهنمای انبیا

سید اولین رسل مرسل آخرین زمان *** صاحب هفتمین قران خواجه هشتمین سرا...
تا آنجا که فرموده:

دست عنایتی که ما مفتقریم و تنگدست خوان *** شفاعتی که ما مشتہیم و ناشتا (۳)

ص: ۴۴۶

۱- [۱] کلیات سعدی، به کوشش مظاهر مصفا، تهران ۱۳۴۰، ص ۳۲۸.

۲- [۲] همان مدرک، ص ۸۲۸.

۳- [۳] دیوان اشعار خواجه، به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران ۱۳۳۶، ص ۲.

۱۱. سلمان ساوجی (متوفای سال ۷۷۸هـ) در ترکیب بندی، به مطلع:

ای ذروه لامکان مکانت *** مع راج ملایک آست انت

(در مدح حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه وآله)) در بند چهارم گفته است:

ما مجرم وعاصییم وداریم *** امید به لطف عذرخواهت...

سلطان رسل سراج ملت *** هادی سبل شفیع امت

و در بند هفتم آورده:

س_کان س_رادقات ع_زّت *** محتاج شفاعت ورعایت

و در پایان چنین سروده:

هر چند که ما گناهکاریم *** امید شفاعت تو داریم (۱)

و در قصیده ای (در منقبت و مرثیه شاه شهدا امام حسین سلام الله علیه) گفته است:

ای دل بی صبر من آرام گیر اینجا دمی *** کاندرین جا منزل آرام جان مرتضاست

روضه پاک حسین است آن که مشکین زلف حور *** خویشان را بسته بر جاروب این جنت سراسر

ص: ۴۴۷

۱- [۱] دیوان سلمان ساوجی، به اهتمام منصور مشفق با مقدمه دکتر تقی تفضلی، تهران ۱۳۳۶، ص ۳۱۷_۳۲۲.

کوری چشم مخالف من حسینی مذهبیم *** راه حق این است و نتوانم نهفتن راه راست

یا امام المتّقین ما مفلسان طاعتیم *** یک قبولت صد چو ما را تا ابد برگ و نواست

یا شفیع المذنبین در خشکسال محتیم *** زاہر احسان تو ما را چشم احسان و عطاست

یا امام المسلمین از ما عنایت وا مگیر *** خود تو می دانی که سلمان بنده آل عباس(۱)

۱۲. شاه قاسم انوار درباره پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) چنین سروده است:

صدر عالم آفتاب شرع و دین *** صفوت آدم نبی المرسلین

در دریای نبوت جان او *** لی مع الله آیتی در شأن او

روح پاکش معدن صدق و صفا *** شمع ایوان هدایت مصطفی

عقل کل وامانده در معراج او *** از لعمرک داده یزدان تاج او

تا آنجا که گفته:

لاف فرزندی ندارم یا رسول *** در رخت خاکم قبولم کن قبول

ای به سرعت قاسمی را افتخار *** شافع امت رسول کردگار(۲)

۱۳. اهلی شیرازی (متوفای سال ۹۴۲ هجری) در قصیده ای (در نعت

ص : ۴۴۸

۱- [۱] دیوان سلمان ساوجی، به اهتمام منصور مشفق، ص ۴۲۳_۴۲۶.

۲- [۲] کلیات سید قاسم انوار با تصحیح سعید نفیسی، تهران ۱۳۳۷، ص ۳۶۲.

سید المرسلین) گفته:

ما را چراغ دیده خیال محمدست *** خرم دلی که مست وصال محمدست

مرغی که نامه احدیت به ما رساند *** مرغ ضمیر وحی مقال محمدست

اثنا عشر که بحر کمالند هر یکی *** سرچشمه محیط زلال محمدست

مهدی که از نهال وجود آخرین براست *** او نیز میوه ای ز نهال محمدست

زد دیو نفس را هم و چشم شفاعتم *** از مشرف فرشته خصال محمدست (۱)

۱۴. فرصت الدوله شیرازی متوفای سال ۱۳۳۹ در قصیده ای (در عرفان و نعت حضرت رسول (صلی الله علیه وآله)) به مطلع:

ز من تعلیم گیر ای دل مکن زین پس به مدرس جا *** ب_رین منزل نشان دست و از این م_أوی ب_رون ن_ه پ_ا

آورده است:

خدا را حامد و ساجد نبی را طالب و واجد *** نب_ی یعن_ی ش_ه یث_رب رسول اک_رم اع_لی

محمد پیشوای دی_ن شفی_ع عرصه مح_شر *** ام_ین حض_رت داور امی_ر یثرب و بطحا (۲)

پایان بحث شفاعت در قرآن

ص : ۴۴۹

۱- [۱] کلیات اشعار اهلی شیرازی، به کوشش حامد ربانی، تهران ۱۳۴۳، ص ۴۲۵.

۲- [۲] دیوان فرصت، به کوشش علی زرین قلم، تهران ۱۳۳۷، ص ۲۴۴ _ ۲۴۱.

این صفحه در کتاب اصلی بدون متن است / هذه الصفحة فارغه في النسخه المطبوعه

ص : ۴۵۰

۱. (...إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ) (بقره/۲۲۲)

۲. (إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ الشُّرُوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا) (نساء/۱۷)

۳. (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ) (آل عمران/۹۰)

۴. (...كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ) (انعام/۵۴)

۵. (وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ) (نور/۳۱)

۶. (قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ) (زمر/۵۳)

۸. (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ...) (تحريم/۸)

۱. «حقاً که خداوند انسان های توبه کننده و پاکیزه را دوست دارد».

۲. «پذیرش توبه بر خدا است، نسبت به کسانی که از روی «جهالت» کار زشت انجام می دهند، آنگاه به زودی توبه می کنند. آنان کسانی هستند که خدا با رحمت و کرم، به سوی آنان توجه می کند، و خدا دانا و حکیم است».

۳. «آنان که پس از ایمانشان کفر میورزند و بر آن می افزایند، هرگز توبه آنان پذیرفته نمی شود، و آنان همان گمراهانند».

۴. «پروردگارتان رحمت را بر خود نوشته است که اگر کسی از شما از روی نادانی کار بدی انجام دهد، سپس از آن توبه نماید، و خود را اصلاح نماید، پس خدا آمرزنده و مهربان است».

۵. «ای افراد با ایمان همگی به سوی خدا باز گردید، به امید آن که رستگار شوید».

۶. «بگو ای بندگان من که در حق خود از حد تجاوز کرده ای د، از رحمت خدا نومید نباشید، خدا همه گناهان را می بخشد، او آمرزنده و مهربان است».

۷. «او است که توبه را از بندگان می پذیرد و بدی ها را می بخشد و آنچه را که انجام می دهید، می داند».

۸. «ای افراد با ایمان، به سوی خدا با توبه خالص (پیراسته از هر نوع اغراض مادی) باز گردید. شاید خداو بدی های شما را به وسیله آن بپوشاند».

تفسیر موضوعی آیات

اشاره

توبه از جمله موضوعاتی است که هم بُعد کلامی دارد و هم بُعد تفسیری. از برخی جهات دارای بُعد فقهی است. و در عین حال، علمای

اخلاق نیز درباره آن بحث و گفتگو دارند. متکلمان اسلامی نیز گاهی آن را در کنار مسایل مربوط به وعد و وعید و پاداش و کیفر عنوان می کنند(۱) و احياناً به طور مستقل در بحث معاد درباره آن گفتگو می نمایند.(۲)

برای توضیح آن مطالبی را یادآور می شویم:

۱. توبه در لغت و در اصطلاح شرع

توبه، مصدر «تَابَ»، «يَتُوبُ» است.

و در لغت عرب ماده «تَوْب» به معنی رجوع است و از آنجا که انسان توبه کار از گناه خود نادم گشته به سوی خدا بر می گردد، عرب می گوید: «تَابَ مِنْ ذَنْبِهِ» به معنی «رَجَعَ مِنْ ذَنْبِهِ»، و از آنجا که خدا با پذیرفتن توبه او با رحمت بیکران خود به سوی او رو می آورد، گفته می شود «تَابَ عَلَيْهِ» یعنی «رَجَعَ إِلَيْهِ بِالرَّحْمَةِ» با رحمت وسیع به او توجه کرد(۳) و در آنجا که مقصود رجوع بنده به سوی خدا باشد با حرف «إِلَى» متعدی می شود، چنان که می فرماید:

(...فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ...) (۴)

«به سوی خدای خود باز گردید».

ص : ۴۵۳

۱- [۱] نوبختی در «یاقوت» (انوار الملکوت، ص ۱۷۶)؛ مفید در اوائل المقالات، ص ۹۹؛ ابن میثم بحرانی در قواعد المرام، ص ۱۵۷-۱۵۸.

۲- [۲] تجرید الاعتقاد (کشف المراد، ص ۲۶۳).

۳- [۳] در بحثهای آینده خواهیم گفت که رجوع خدا به سوی بنده خود با رحمت بیکران، هم پیش از توبه و هم بعد از آن خواهد بود و در اینجا چون در مقام تحدید معنی توبه هستیم به اختصار بر گزار شد.

۴- [۴] بقره/۵۴.

و نیز می فرماید:

(وَأَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ...). (۱)

«از خدا طلب آمرزش کنید و به سوی او باز گردید».

ولی آنجا که مقصود رجوع و توبه خدا به سوی بنده اش باشد، لفظ «علی» بکار می رود مثلاً درباره آدم می فرماید:

(فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ). (۲)

«آدم از پروردگار خود کلماتی را اخذ کرد، سپس خدا به سوی او به رحمت بازگشت، زیرا او توبه پذیر و رحیم است».

و باز می فرماید:

(لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِيسَاعِهِ الْعُسْرَةَ...). (۳)

«خدا به سوی پیامبر و گروه مهاجر و انصار، یعنی آنان که در سخت ترین لحظات از او پیروی کرده بودند، با رحمت بیکران خود توجه کرد».

بنابراین توبه به معنی بازگشت است. اگر درباره بنده بکار رود، بازگشت از گناه به سوی خداست (۴) و اگر در مورد خدا بکار رود، به معنی بازگشت به سوی بنده با رحمت بیکران خویش می باشد. (۵)

ص : ۴۵۴

۱- [۱] هود/۳.

۲- [۲] بقره /۳۷.

۳- [۳] توبه/۱۱۷.

۴- [۴] این نوع از توبه از آن انسانهای عادی است که از گناه رو به پاکی می آورند در حالی که واقعیت برخی از مراحل توبه به گونه دیگر است که در آینده بیان خواهیم کرد.

۵- [۵] اما «تَوَّاب» آنگاه که صفت خدا باشد به معنی زیاد توبه پذیر است، و هرگاه صفت بنده باشد به معنی بسیار توبه کننده خواهد بود.

تا اینجا با معنی لغوی لفظ آشنا شدیم، اکنون به تعریف توبه در اصطلاح عالمان دینی (تفسیر، اخلاق و کلام) می پردازیم.

دانشمندان اسلامی برای توبه تعریف های مختلفی نموده اند و از بررسی مجموع این تعریف ها یک حقیقت به دست می آید، و آن این که واقعیت توبه، ندامت و پشیمانی از عمل ناپسند است، با تصمیم قاطع بر عدم بازگشت به سوی آن.^(۱)

در مقام تحلیل باید گفت: در زمینه تحقق توبه، سه چیز به چشم می خورد:

۱. آگاهی انسان از پیامدهای ناگوار عمل که دامنگیر انسان در دنیا و آخرت می شود.

۲. پشیمانی صمیمانه و جدی از کاری که کرده است و طبعاً چنین پشیمانی از علم پیشین نتیجه بدست می آید. و اگر چنین آگاهی به او دست نمی داد، هرگز ندامتی حاصل نمی شد.

۳. در لحظه پشیمانی از گذشته، از انجام مجدد آن منصرف می شود (تصمیم بر ترک آن در آینده).

اکنون باید دید واقعیت توبه چیست؟ و کدامیک از امور یاد شده حقیقت آن را تشکیل می دهد، و کدامیک حالت سبب یا نتیجه را دارد؟ باید گفت: حقیقت توبه همان ندامت عمیقی است که فضای روح را فرا می گیرد. اما علم به پیامدهای ناگوار گناه و فاصله گرفتن از محبوب (خدا)، عامل پدید آمدن

ص : ۴۵۵

۱- [۱] طبرسی می گوید: «أصل التوبة الرجوع، وحقیقتها الندم علی القبیح مع العزم علی أن لا- يعود إلى مثله» (مجمع البیان ۲/۲۱) علامه در شرح تجرید می گوید: «التوبة هی الندم علی المعصیه لكونها معصیه والعزم علی ترك المعاوذه فی المستقبل» (کشف المراد، ص ۲۶۳).

ندامت است. و اگر بر فرض بدون علم از عواقب، حالت ندامت برای انسان پدید آید، باز واقعیت توبه تحقق می پذیرد. ولی چیزی که هست، چنین ندامت، معلول علم پیشین است. و اما تصمیم بر عدم بازگشت به عمل ناروا، در ندامت بر گذشته نهفته است و شاید واقعیت جدا از ندامت نباشد، زیرا اگر تصمیم بر ترک آن در آینده نداشته باشد، در حقیقت ندامت بر گذشته تحقق نپذیرفته است، زیرا فرض این است که گناه در گذشته و آینده هر دو قبیح و ناروا بوده و از نظر پیامد مساوی و یکسان می باشند.

در این جا مرحوم نراقی سخن زیبایی دارد، وی می گوید:

«علم پیشین به منزله مقدمه توبه، و تصمیم بر ترک آن در آینده، از ثمرات توبه به شمار می رود».^(۱)

۲. حکمت تشریح توبه

از مسایل مهم در تحلیل توبه، تفسیر حکمت تشریح آن است، زیرا قرآن به مسأله توبه عنایت فوق العاده ای نشان داده و همه گناهکاران را به بازگشت به سوی خدا و ندامت از گذشته دعوت می کند، و با ندای جهانی می فرماید:

(قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ).^(۲)

«بگو ای بندگان من که در حق خود از حد تجاوز کرده ای د، از رحمت خدا نومید نباشید، خدا همه گناهان را می بخشد، او آمرزنده و مهربان است».

ص : ۴۵۶

۱- [۱] جامع السعادات: ۳/۵۰.

۲- [۲] زمر/۵۳.

درست است که در این آیه، سخن از بخشودن همه گناهان است و سخن از توبه به میان نیامده است ولی با توجه به مفاهیم قرآن روشن می شود که بخشوده شدن گناهان در پرتو عواملی است که عمده آنها توبه و ندامت است و عوامل دیگر نسبت به توبه کمتر دخالت دارند.

باز در آیه دیگر می فرماید:

(...وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ). (۱)

«ای افراد با ایمان همگی به سوی خدا باز گردید، به امید آن که رستگار شوید».

انگیزه توبه به معنی توجه به سوی خدا، منحصر به ندامت از گناه و خلاف نیست، بلکه همان طور که بعداً یادآور خواهیم شد، بازگشت انبیا و اولیا به سوی خدا و به شکل دیگر است، ولی در عین حال این آیه با یک دعوت همگانی، توبه را به صورت یک اصل کلی مطرح می کند.

با توجه به چنین وعده و عنایت گسترده، برخی در حکمت تشریح آن دچار اشکال شده و با خود چنین اندیشیده اند که اعلام پذیرش توبه یک نوع دعوت به معصیت و گناه است و بندگان به اعتماد این که در آینده راه توبه به روی آنها باز است، در بخشی از عمر به گناه و نافرمانی روی می آورند.

البته اشکال یاد شده مخصوص به تشریح توبه نیست، چنین اندیشه های خام در هر نوع عملی که اسلام آن را مایه بخشودگی گناه معرفی کرده، حاکم است، چنان که مخالفان شفاعت نیز همان را دست آویز خود ساخته اند و ما چون در بحث شفاعت پیرامون راز «تشریح» و حدود تأثیر آن بحث جداگانه ای

ص: ۴۵۷

مطرح می کنیم، اکنون فقط به تشریح علت تشریح توبه می پردازیم، اینک بیان مطلب:

پاسخ:

امید و رجا، از عوامل مؤثر تربیتی است که می تواند نیروهای درونی انسان را برای نیل به مقصود بسیج سازد و در مقابل، یأس و نومیدی مایه رکود و سکون نیروهای درونی است که سرانجام انسان را به فنا نزدیک می سازد.

در خبر آمده است: حضرت مسیح (علیه السلام) از نقطه ای می گذشت، پیرمردی را دید که مشغول کاشتن نهال است. او از تلاش این پیرمرد در شگفت ماند و از خدا خواست امید و رجا را از او بگیرد. درخواست مسیح (علیه السلام) مقرون به اجابت شد و در نتیجه پیرمرد دست از کار کشید و در گوشه ای نشست. ولی او بار دیگر از خدا خواست امید و رجا را به او بازگرداند، ناگهان حیات نوی در کالبد این پیرمرد دمیده شد و حرکت و کار را آغاز کرد و با شور فراوان به غرس نهال مشغول گشت. وقتی از او علت دو حالت مختلف سؤال شد، وی آن را با استیلا ی یأس و رجا ی مجدد توجیه کرد. (۱)

ما از پایه صحت این حدیث آگاه نیستیم ولی در هر حال حقیقتی را به نحو روشن بیان می کند و آن این که امید و رجا با حرکت و تلاش توأم، و یأس و نومیدی با سکون مرگبار هم آغوش می باشد. هیچ جای گفتگو نیست که جوان امیدوار به آینده، به تلاش خود ادامه می دهد، ولی هر گاه مأیوس از موفقیت گردد، به گوشه ای خزیده و چه بسا دست به انتحار می زند.

ص : ۴۵۸

۱- [۱] سفینه البحار: ۱، ماده رجا.

قرآن یکی از صفات برجسته پیامبران را، مسأله امید به رحمت و ترس آنان از عذاب الهی بیان می کند و این که پیوسته آنان در درون خود امید را با خوف ممزوج کرده و در عین ترس از دوزخ، به بهشت حق امیدوار بودند قرآن در این مورد آنان را چنین توصیف می کند:

(...وَيَدْعُونَنا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خاشِعِينَ) (۱).

«ما را در حال امید و اشتیاق به رحمت، و ترس از خشم و عذاب، با خضوع کامل می خوانند».

شما سراسر آیات قرآن را در نظر بگیرید، پیوسته سخن از دوزخ و عذاب، با سخن از بهشت و نعمت همراه است.

این تقارن، به خاطر آن است که در قلمرو تربیت، تنها ایجاد ترس و خوف کافی نیست، بلکه در کنار آن باید رجا و امید را نیز پرورش داد و به آنان گفت: «اگر خدا جهنم و دوزخی دارد، جنت و بهشتی نیز دارد»، تا گِرد زشتیها نروند و از آنها دوری جویند و اگر روزی آلوده شدند، از رحمت گسترده او مأیوس نشوند، و مردم در کنار خوف از عذاب الهی به رحمت او نیز امید و رجا داشته باشند.

قرآن پیامبران الهی را به عنوان منادیان امید و بیم معرفی کرده می فرماید:

(كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ...) (۲).

«مردم یک گروه بیش نبودند، سپس خدا پیامبران را در حالی که نوید و بیم دهنده بودند، برانگیخت».

ص: ۴۵۹

۱- [۱] انبیاء/۹۰.

۲- [۲] بقره/۲۱۳.

تا اینجا نقش امید در سازندگی یک انسان بطور اجمال روشن گشت. این مسأله به اندازه ای واضح است که نیاز به توضیح بیش از این ندارد. آنچه مهم است، این که یادآور شویم که وعده پذیرش توبه تحت شرایطی، شاخه ای از ایجاد امید در دل گنهکاران است که در آینده خود تجدید نظر کنند، از گمراهی بازگشته، و از قانون شکنی دست بردارند، و هرگز «توبه» عامل تشویق بر خلاف کاری و قانون شکنی در زندگی دینی نیست، اینک توضیح این قسمت:

شکی نیست که هر انسانی (مقصود انسانهای معمولی و عادی است نه اولیای معصوم الهی) در طول زندگی به خاطر طغیان غرایز و میول نفسانی، به یک رشته خلاف و گناه کشیده شده و سرانجام کیفرهایی در نامه اعمال او نوشته می شود حالا اگر این انسان راه توبه را به روی خود بسته ببیند، با خود چنین می اندیشد: اکنون که سرنوشت من جز عذاب الهی و کیفرینی، چیزی نیست پس چرا در باقیمانده عمر، از لذتهای نفسانی و اعمال غرایز خودداری کنم؟ من که اهل دوزخ و آتشم، چرا در آینده زندگی، از لذت گناه باز بمانم. بدون شک با چنین عقیده، به فکر اصلاح خود نمی افتد و به خلافتکاری خود ادامه می دهد، و پیوسته این مثل را زیر زبان زمزمه می کند «آب که از سر گذشت، چه یک وجب، چه صد وجب. چه صد وجب، چه یک نی، چه صد نی».

ولی چنین انسانی باید به مسأله توبه معتقد باشد و باور کند که خدای قهار کیفرده، سنت دیگری را نیز در مسیر گنهکاران دارد، و آن این که اگر در باقی مانده زندگی تصمیم بگیرند که دیگر گرد گناه و خلاف نروند، و از قانون شکنی و خلافتکاری دست بردارند، در این صورت خدا گناهان پیشین آنان را بخشیده و در این حال، سرنوشت آنها با سرنوشت صالحان و پاکان یکسان

خواهد بود. در چنین حالی، دست از گناه و خلاف کشیده به صلاح و تقوا روی می آورد.

یک چنین نور امید، در زندگی این انسان دگرگونی عظیمی ایجاد می نماید و آهنگ زندگی او در آینده عوض شده و از مسیر پیشین، فاصله خواهد گرفت.

از این بیان روشن می شود که توبه، نه تنها عامل تشویق به گناه نیست، بلکه عامل کاهش گناه و خلاف می باشد و چه بسا از این طریق، هزاران فرد آلوده، در نیمه دیگر زندگی، به پاکی و پیراستگی گرویده و از حجم جرایم و گناهان کاسته می شود.

شما اگر به قوانین حاکم بر زندان ها در جهان، نظری بیفکنید، کسانی را مشاهده خواهید نمود که به زندانهای ابد یا دراز مدت محکوم می شوند، ولی در کنار این قانون، یک اصل دیگر بر عموم زندانیان حکومت می کند و آن این است که اگر بر متصدیان بی طرف زندان ندامت و پشیمانی زندانی آشکار گردد و بدانند که او از صمیم دل از گناه خود پشیمان است، در این صورت عفو او را از مقامات مسئول می خواهند. حال، اگر چنین اصلی وجود نداشت و زندانی می دانست که دگرگونی و ندامت و پشیمانی در سرنوشت او تأثیری ندارد، در این صورت نه تنها در زندان، وضع خود را عوض نمی کرد، بلکه چه بسا اسباب دردسر مأموران را نیز فراهم می آورد.

از برخی از آیات استفاده می شود که اگر تهدید به کیفر، یکی از پایه های اتمام حجت از جانب خدا است، نویدهای شادی بخش نیز پایه دیگر آن را تشکیل می دهد. از جمله آنجا که می فرماید:

(رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ

«پیامبرانی نوید بخش و بیم دهنده بر انگیخت تا پس از آمدن پیامبران، مردم بر خدا حجت و دلیلی نداشته باشند».

پندار پیشین (باز کردن باب توبه نوعی ارائه چراغ سبز برای خلافکاران است) در صورتی می تواند رنگ استدلال به خود بگیرد که توبه در هر شرایط و به هر صورت مایه نجات انسان باشد، در حالی که توبه برای خود شرایطی دارد که بسا قسمتی از آنها برای انسانهای گنهکار فراهم نگردد. در این صورت چگونه می تواند یک انسان گنهکار بدون آگاهی از امکان تحصیل شرایط، به امید توبه گناه کند و قانون ها را بشکند، چه بسا برخی از این شرایط در آینده ممکن نباشد.

یکی از این شرایط تکوینی توبه، بقای حیات وزندگی است. و هرگز هیچ گنهکاری قطع و یقین به حیات خود ندارد. در این صورت، چگونه می تواند با شک و تردید نسبت به حیات آینده، به امید توبه گناهی را مرتکب شود؟

آری، گاهی برخی از مجرمان به امید توبه مرتکب گناهان می شوند، چنین افرادی، خود را فریب می دهند و اگر هم باب توبه به روی آنان باز نبود، دست از گناه بر نمی داشتند. ولی برای ظاهر سازی مسأله توبه و بازگشت به سوی خدا را مطرح می کنند.

اصولاً سوء استفاده از هر اصل صحیحی امکان پذیر است، ولی این سبب نمی شود که آن اصل تشریح نشود و از برنامه تربیتی مرییان حذف گردد.

ما، در برابر یک واقعیت انکار ناپذیری هستیم و آن این که نوع و غالب

ص : ۴۶۲

انسانها در طول زندگی خود، جدا از گناه و خطا نیستند و افراد پیراسته در میان آنها بسیار کم و انگشت شمارند. و سرانجام به این واقعیت می‌رسیم که گناه از فرد و جامعه منفک و جدا نیست، خواه باب توبه بر روی بشر باز باشد و یا به روی او بسته گردد. در چنین شرایط، تشریح توبه کمک به سعادت انسان است نه به شقاوت و بدبختی او....

آری اگر فرد و جامعه در صورت بسته شدن باب توبه، از گناه مصون، و یا توبه مایه «تَجْرِي» بود، در این صورت تشریح توبه برخلاف حکمت به حساب می‌آید، در حالی که حقیقت بر خلاف آن است. انسان با یک رشته غرایز مرزشناسی آفریده شده و غالباً «تَعْقِل» و تمایلات فوقانی او مقهور غرایز و تمایلات پایین او است و این مطلب به صورت یک پدیده اجتناب ناپذیر درباره انسان محرز است. در این صورت، تشریح توبه عامل پیدایش گناه و یا فزونی آن نخواهد بود، بلکه روزنه امیدی برای رهایی از اسارت شهوتها و نجات از شقاوت و بدبختی است.

با این تحلیل، به یکی از رازهای مهم تشریح توبه آگاه شدیم و بسیار مناسب است برخی از روایات را که به گونه ای به این حکمت اشاره دارند یادآور شویم:

۱. محمد بن مسلم از امام باقر (علیه السلام) سؤال می‌کند: اگر کسی گناه کرده و توبه نموده، اما باز توبه را شکسته و مرتکب گناه شده، آنگاه توبه نموده است، آیا خدا توبه چنین فردی را می‌پذیرد؟

امام در پاسخ این سؤال چنین فرمودند: «هرگاه مؤمن، با طلب آمرزش و توبه به سوی خدا باز گردد خدا نیز با آمرزش به وی می‌نگرد، خدا بخشاینده و مهربان است، توبه را می‌پذیرد و از بدی‌ها می‌گذرد».

«فَايَاكَ أَنْ تُقْنَطَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ».

«مبادا افراد با ایمان را از رحمت خدا مأیوس سازی».(۱)

۲. امیر مؤمنان (علیه السلام) در کلمات قصار خود چنین می فرماید:

«الْفَقِيهُ كُلُّ الْفَقِيهِ مَنْ لَمْ يُقْنَطِ النَّاسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ، وَلَمْ يُؤْنِسْهُمْ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ، وَلَمْ يُؤْمِنْهُمْ مِنْ مَكْرِ اللَّهِ».(۲)

«انسان فهمیده و با کمال کسی است که مردم را از رحمت خدا ناامید نگرداند، و آنان را از لطف و رأفت خدا نوید نسازد و (در عین حال) از عذاب ناگهانی خدا مطمئن نگرداند».

در این حدیث، به دو عامل تربیتی یعنی بیم و امید توجه کامل شده است. آنان که تنها به امید تکیه می کنند، یهودی و یا یهودی صفتانند که به امید رحمت از هیچ جنایتی خودداری نمی کنند و آنان که تنها به بیم و خوف از غضب خدا تکیه می کنند افراد مأیوسی خواهند بود که هرگز توبه نیز مایه نجات آنها نخواهد بود.

۳. «زهری» از عالمان دربار اموی بود، روزی دستور مجازات و تنبیه فردی را صادر کرد، آن فرد در حین مجازات جان سپرد زهری از این حادثه به وحشت افتاد، شهر و خانواده خود را ترک نموده و به غاری پناه برد، مدت نه سال در آن جا اقامت نمود، تا آن که در ایام حج شرفیاب محضر امام سجاد (علیه السلام) شد. امام (علیه السلام) به او فرمود:

«إِنِّي أَخَافُ مِنْ قُنُوطِكَ مَا لَا أَخَافُ مِنْ ذَنْبِكَ».

«من از یأس و ناامیدی تو از رحمت الهی، بیش از گناهی که مرتکب شده ای ترسانم».

۱- [۱] بحار الأنوار: ۶/۲۰، باب ۲۰، روایت ۷۱.

۲- [۲] نهج البلاغه: کلمات قصار، شماره ۹۰.

«دیه مقتول را به وارثان او پرداخت کن و به سوی خانواده خود بازگرد و به فراگیری برنامه های دینی خود پرداز.»

از سخنان امیدبخش امام (علیه السلام) نور امیدی در روان تاریک زهری درخشید، از انزوا و خمودگی نجات یافت، و از آن پس در شمار اصحاب و یاران امام چهارم (علیه السلام) جای گرفت. (۱)

۳. آیا توبه از گناه واجب است؟

در آغاز بحث یادآور شدیم که توبه از نظرهای مختلفی مورد بحث قرار می گیرد و یکی از بحثهای مربوط به آن، که در حقیقت بعد فقهی آن به شمار می رود، الزامی بودن آن است. وجوب توبه گاهی از نظر عقل مورد بحث قرار می گیرد و گاهی از نظر نقل یعنی کتاب و سنت.

از نظر عقل، وجوب آن مسلم و روشن است و به قول مرحوم نراقی هر کسی معنی «وجوب» و معنی «توبه» را بداند در لزوم آن از نظر عقل شک و تردید نمی کند، زیرا توبه مایه سعادت و وسیله نجات از عذاب دایمی است و عقل هر فردی بر تحصیل خوشبختی و دوری از بدبختی حکم و فرمان می دهد. در این مسأله نباید شک و تردید کرد و حتی اشاعره که منکر احکام عقلی در قلمرو «عقل عملی» هستند اگر به خود بیایند و سرنوشت خود را از نظر توبه و ترک آن بسنجند از درون، ندای فطرت را بر وجوب آن خواهند شنید. (۲)

ص: ۴۶۵

۱- [۱] بحار الأنوار: ۴۶/۱۳۲؛ علامه مجلسی این روایت را از مناقب ابن شهر آشوب نقل کرده است. البته داستان مزبور با اندکی تفاوت در مجموعه ورام نیز نقل شده است.

۲- [۲] محقق طوسی دلیل عقلی وجوب توبه را این گونه یادآور شده است: «وَالْتَّوْبَةُ وَاجِبَةٌ لِإِدْفَعِهَا الضَّرَرُ»: «توبه واجب است، زیرا مایه دفع ضرر (عقوبت اخروی) است».

و اما از نظر شرع، ظاهر آیات و روایات، گواه بر وجوب آن است، زیرا با تأکید خاصی به آن فرمان داده می گوید:

(...وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ). (۱)

«ای افراد با ایمان همگی با توبه و انابه به سوی خدا بازگردید تا رستگار شوید».

و در آیه دیگر می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحاً عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ...). (۲)

«ای افراد با ایمان، به سوی خدا با توبه خالص (پیراسته از هر نوع اغراض مادی) بازگردید. شاید خدا بدی های شما را به وسیله آن ببوشاند».

نکته جالب در ذیل آیه نخستین، این که، رستگاری را به توبه وابسته می داند، چنان که گویی بدون آن رستگاری ممکن نیست. آیا هیچ انسان عاقلی در وجوب تحصیل رستگاری شک و تردید به خود راه می دهد؟ در حقیقت نکته یاد شده، اشاره به همان دلیل عقلی بر وجوب توبه است.

۴. آیا توبه، واجب فوری است؟

یکی از بحث های فقهی توبه، وجوب فوری آن است، و در این مورد خرد بر فوریت آن داوری می کند، زیرا مرگ، هر لحظه انسان را تهدید می کند و هیچ انسانی نمی تواند بر حیات خود در ساعات آینده یقین داشته باشد. چه بسا مرگه ای ناگهانی انسانهای قوی را از پای در آورد. در این صورت، خرد از باب احتیاط بر فوریت آن داوری می نماید.

ص : ۴۶۶

۱- [۱] نور/۳۱.

۲- [۲] تحریم/۸.

و به دیگر سخن: قرآن به روشنی می فرماید: «توبه کسانی که مرتکب گناه می شوند و در لحظات مرگ ابراز ندامت می نمایند، پذیرفته نیست» (۱). در این صورت انسان به حکم این که لحظه مرگ خود را نمی داند، باید به توبه که ضامن رستگاری او است، پیشی بجوید، زیرا چه بسا ممکن است در دام اجل افتد و ندامت و توبه او ثمربخش نباشد.

ولی آیا از نظر شرع نیز وجوب فوری دارد یا نه؟ با توجه به داوری عقل در این زمینه نیازی به دلیل شرعی نیست و اگر هم دلیلی بر فوریت آن در کتاب و سنت باشد، در حقیقت مؤکد حکم عقل خواهد بود.

این مطلب در سخنان حکیمانه علی (علیه السلام) گاهی با صراحت و گاهی به صورت اشاره مورد توجه واقع شده است که برخی را یادآور می شویم:

پرهیزگار کسی است که خیرخواه خود باشد، در انجام توبه پیشی جوید، بر شهوت خود غلبه نماید، زیرا مرگ او بر او پنهان و پوشیده است و آرزوها او را فریب می دهد و شیطان پیوسته گناه را زینت می دهد، تا به آن دست یازد، و آرزوی توبه را در دل او تقویت می کند تا آن را به تأخیر اندازد، تا سرانجام مرگ او فرا رسد و او از انجام توبه غافل گردد.

«فَاتَّقِ عَبْدُ رَبِّهِ، نَصِيحَ نَفْسِهِ وَقَدَّمَ تَوْبَتَهُ وَعَلَبَ شَهْوَتَهُ فَإِنَّ أَجَلَ مَسْتُورٍ عَنْهُ وَأَمَلَهُ خَادِعٌ لَهُ وَالشَّيْطَانُ مُوَكَّلٌ بِهِ يُزَيِّنُ لَهُ الْمَعْصِيَةَ لِيُكَبِّهَا وَيُؤَمِّنِيهِ التَّوْبَةَ لِيُسَوِّفَهَا، إِذَا هَمَجَتْ مَبِيَّتُهُ عَلَيْهِ أَغْفَلَ مَا يَكُونُ عَنْهَا» (۲).

ص : ۴۶۷

۱- [۱] (وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ...) (نساء/۱۸).

۲- [۲] نهج البلاغه: خطبه ۶۴ نیز به خطبه ۱۸۳ و نامه ۳۱ رجوع شود.

و نیز در کلمات قصار خود فرموده اند:

«لَا تَكُنْ مِمَّنْ يَرْجُو الْآخِرَةَ بَغَيْرِ عَمَلٍ وَيُرْجَى التَّوْبَةَ بِطَوْلِ الْأَمَلِ» (۱)

«از کسانی مباش که به سعادت در سرای دیگر بدون عمل نیک امید میورزد و به خاطر آرزوهای دراز توبه را به تأخیر می اندازد».

۵. آیا ترک توبه، گناه مستقلى است؟

از برخی از کتابهای کلامی اشاعره، استفاده می شود که گروه معتزله وجوب توبه را مولوی دانسته و معتقدند که ترک آن مستلزم گناه مستقل و تأخیر در آن نیز گناه دوم خواهد بود بنابراین اگر کسی توبه نکند یا توبه خود را چند روزی به تأخیر بیندازد علاوه بر کیفر گناهی که مرتکب شده است، به خاطر ترک توبه و تأخیر آن، کیفر جدیدی خواهد داشت (۲).

ولی این اندیشه در صورتی صحیح است که توبه، خود یکی از واجبات، در عرض دیگر فرایض باشد و شارع از همان موضع مولویت که بر نماز فرمان می دهد، بر توبه نیز فرمان دهد. در این صورت تعدد کیفر به نحوی که بیان گردید، پذیرفته خواهد شد.

ولی اگر دستور توبه به عنوان ارائه طریق و راهنمایی باشد، در این صورت مخالفت با آن، مخالفت با یک اندرز و نصیحت است که نتیجه ای جز همان پیامدهای گناه پیشین، نخواهد داشت، مثلاً اگر پزشکی به بیمار سرما خورده بگوید ترشی مخور، ولی بیمار مخالفت کند، واکنشی جز طولانی بودن دوران بیماری نخواهد داشت. و به اصطلاح فقهی، اوامر الهی در مورد توبه، اوامر «ارشادی» است نه اوامر «مولوی»، و بسان آیه (...أَطِيعُوا اللَّهَ

ص : ۴۶۸

۱- [۱] نهج البلاغه: کلمات قصار، شماره ۱۵۰.

۲- [۲] شرح مقاصد: ۲/۲۴۲.

وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ... (۱) می باشد. یعنی اگر کسی نماز نخواند یک کیفر بیش نخواهد داشت و آن کیفر ترک نماز است و هرگز کیفر مجددی به خاطر ترک اطاعت خدا که در آیه (أَطِيعُوا اللَّهَ) آمده است، نخواهد داشت.

و به دیگر سخن: به هنگام ظهر، خدا با دو فرمان ما را مخاطب می سازد.

۱. صَبَلٌ؛ نماز بگزار، ۲. أَطِيعُوا اللَّهَ؛ با گزاردن نماز خدا را اطاعت کن، اگر انجام وظیفه کنیم یک پاداش، و اگر مخالفت ورزیم یک کیفر بیش نخواهیم داشت، و امر دوم جز نصیحت، اثر دیگری (پاداش یا کیفر) ندارد.

۶. آیا توبه از هر گناهی لازم است؟

هدف از توبه، پاک کردن تیرگی هایی است که بر اثر گناه بر قلب انسان سایه می افکند. حال اگر واقعیت گناه به گونه ای باشد که در پرتو عملی یا عامل دیگری خود به خود پاک می گردد، در این صورت، توبه لازم و واجب نخواهد بود مثلاً در مورد گناهان کوچک، قرآن یادآور می شود که ترک گناه کبیره، مایه بخشودگی گناهان صغیره خواهد بود چنان که می فرماید:

(إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ... (۲).

«هر گاه گناهان بزرگی را که از آن نهی شده ای د، ترک نمایید، خدا گناهان کوچک شما را می بخشد».

حال، اگر کسی مرتکب گناه کوچکی شد و کبیره ای نیز از او سر نزد، در این صورت عامل آموزش چنین گناهی در کنار آن موجود است. در این حال، خرد بر توبه فرمان نمی دهد، زیرا موضوع توبه منتفی است.

ص : ۴۶۹

۱- [۱] نساء/۵۹.

۲- [۲] نساء/۳۱.

آری، از نظر عارفان و انسانهای آگاه، توبه در هر حال و نسبت به هر گناهی، شایسته و لازم است و این مسأله دیگری است و ربطی به بعد فقهی و کلامی آن ندارد.

۷. آیا پذیرفتن توبه بر خدا واجب است؟

هر گاه بنده ای راه توبه را پیش گرفت، آیا بر خدا لازم است که توبه او را بپذیرد؟

اشاعره به گمان خود این نوع تعبیرها (بر خدا لازم است توبه او را بپذیرد) را غیر صحیح می دانند و می گویند: هرگز کسی نمی تواند بر خدا فرمان دهد، یا چیزی را بر او واجب سازد و به اصطلاح «تکلیف معین کند» ولی آنان از ماهیت این نوع «ایجاب»ها غفلت ورزیده اند، هرگز مقصود این نیست که بنده نالایق و ناچیز کاری را بر خدا واجب نماید و او را مورد تکلیف قرار دهد، بلکه هدف کشف این حقیقت است که با توجه به «حکمت بالغه» خدا چه کاری شایسته مقام او است، و چه کاری شایسته ساحت قدس او نیست، بدون این که کسی بر خدا فرمان دهد یا چیزی را واجب سازد.

مثلاً بی نیازی خدا از ظلم و ستم و آگاهی او از قبح و زشتی آن، ایجاب می نماید که ظلم نکند و اگر بگوییم بر خدا واجب است که از ظلم دوری جوید، هدف این است که با توجه به کمالات وجودی او یک چنین ضرورتی در آنجا وجود دارد و عقل کاشف آن است.

در مورد توبه، هدف این است که آیا مقتضای «عدل و داد» و یا «جود و کرم» او، پذیرفتن توبه است یا نه؟

در این مورد، معتزله بغداد، پذیرفتن توبه را لازمه جود و کرم خدا شمرده اند، در حالی که معتزله بصره آن را مقتضای عدل و داد او دانسته اند.

شاید در این جا بتوان گفت: اگر از دلیل سمعی که قرآن درباره پذیرفته شدن توبه گزارش داده است، صرف نظر کنیم، هرگز دلیلی بر لزوم پذیرفتن توبه بنده گنهکار در دست نیست. و اگر خدا، ندامت انسانی را نپذیرد، بر خلاف عدل و داد رفتار نکرده است، زیرا قبلاً حجت را بر آنان تمام نموده است.

آری در این باره، آیات و روایات بسیاری درباره پذیرفته شدن توبه از جانب خداوند وارد شده است. به عبارت دیگر، توبه از نظر دلایل نقلی، یکی از وعده های قطعی خداوند به شمار می رود و چون خلف وعده بر خداوند حکیم قبیح و ناروا است، بنابراین عقل (خلف وعده قبیح است) بر لزوم پذیرش توبه حکم قطعی می کند.

و اینک نمونه هایی از آیات و روایات در این باره:

۱. آیاتی که یکی از صفات خداوند را (تَوَّابٌ) (۱) یعنی بسیار توبه پذیر دانسته است چنان که می فرماید:

(...وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ). (۲)

۲. آیاتی که خداوند را پذیرنده توبه معرفی نموده است چنان که می فرماید:

(...هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ...). (۳)

«او است خدایی که توبه بندگان خود را می پذیرد و گناهان آنان را عفو می نماید».(۴)

ص : ۴۷۱

۱- [۱] در این باره به آیات: ۳۷، ۲۵۴، ۱۲۸ بقره؛ ۱۰۴، ۱۶، ۶۴ نساء؛ ۱۱۸ توبه؛ ۱۰ نور؛ ۱۲ حجرات و نصر مراجعه شود.

۲- [۲] بقره/۱۶۰.

۳- [۳] شوری/۲۵.

۴- [۴] به آیه ۱۰۴ توبه و ۲ سوره مؤمن رجوع شود.

بعید نیست بتوان نظریه آن گروه از متکلمان که قبول توبه را لازمه صفت «عدل الهی» بشمار آورده اند، از آیه یاد شده زیر استفاده نمود، آنجا که می فرماید:

(...مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا). (۱)

«کسانی که توبه کرده و ایمان آورند و عمل نیکو انجام دهند، وارد بهشت خواهند شد و کمترین ظلمی به آنان نخواهد شد». ولی مبنای استفاده این است که مقصود از «ظلم» در جمله (یظلمون)، «ظلم» در برابر «عدل» باشد و این که پس از توبه، پاداش کامل عمل پرداخته شده و مورد ستم واقع نمی شوند. تو گویی هر نوع پاداش به غیر این صورت، ظلم و ستم می باشد. در حالی که احتمال دارد که مقصود از آن در آیه، «کم شدن پاداش» باشد، چرا که «ظلم» در لغت عرب به معنی نقص به کار می رود. در این صورت، آیه از پاداش کامل توبه کاران گزارش می دهد و این که پاداش کامل آنان پس از توبه پرداخت می شود، بدون این که ناظر به مسأله «ظلم» و «عدل» باشد.

قبول توبه در روایات

پذیرفته شدن توبه از جانب خداوند در روایات نیز مطرح گردیده است.

حضرت علی (علیه السلام) در این باره می فرماید:

به هر کس چهار چیز اعطا گردد از چهار چیز محروم نمی گردد:

۱. هر کس توفیق دعا پیدا کند، از اجابت آن محروم نخواهد بود.

ص : ۴۷۲

۲. هر کس توفیق توبه بدست آورد، از قبول آن محروم نمی گردد.

۳. هر کس به استغفار و طلب آمرزش از گناهان توفیق حاصل نماید، از بخشش گناهان محروم نخواهد بود.

۴. هر کس نعمتهای الهی را شکرگزاری نماید، از افزون شدن آنها محروم نخواهد شد. (۱)

۸. آیا توبه، یک وظیفه همگانی است؟

از این که قرآن به همه افراد با ایمان فرمان توبه داده و می فرماید:

(...وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ...) (۲)

نتیجه گرفته می شود که توبه یک وظیفه همگانی است، و تمام انسان های مکلف، از پیامبران و اولیای الهی گرفته تا برسد به افراد عادی، لازم است راه توبه را پیش گیرند، و به سوی خدا انابه کنند.

اکنون این سؤال پیش می آید، هر گاه هدف از توبه پاک کردن فضای روح از آلودگی گناهان است، هدف از توبه پیامبران معصوم و اولیای الهی که پیراسته از گناه اند چیست؟

اصولاً این یکی از پرسشهایی است که در کتابهای اخلاقی و کلامی مطرح شده و گفته می شود: چگونه معلمان معصوم امت، پیوسته در بقاء و گریه و توبه و استغفار فرو رفته و جمله هایی را بر زبان جاری می کنند که شایسته انسانهای گنهکار است؟

ص: ۴۷۳

۱- [۱] نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۱۳۵، نظیر این گفتار در شماره ۴۳۵ نیز آمده است.

۲- [۲] نور/۳۱.

در این مورد پاسخهایی گفته شده است که به نقل برخی می پردازیم:

۱. پیامبران و اولیای الهی از نظر گفتار و رفتار، اسوه امت بوده و برای ارشاد و هدایت مردم مبعوث شده اند، آنان با مناجاتهای پر شور و استغفارهای شدید و استوار خود به امت گنهکار راه استغفار و طلب آمرزش را تعلیم کرده و آنان را در ادامه این راه کمک می کنند.^(۱)

۲. در اینجا تحلیل دیگری است که متذکر شویم. و آن این که در تمام امور اجتماعی، اخلاقی، علمی، تربیتی و دینی، انتظارات از افراد یکسان نیست.

ما از میان صدها مثالی که ممکن است برای روشن شدن این مطلب آورد، تنها به نمونه زیر اکتفا می نمایم:

هنگامی که عده ای برای انجام یک خدمت «اجتماعی» پیشقدم می شوند، و تصمیم می گیرند مثلاً یک بیمارستان برای مستمندان بسازند، اگر یک فرد کارگر معمولی که درآمدش برای مخارج خودش هم کافی نیست، مبلغ مختصری به این کار کمک کند، بسیار شایان تقدیر است، اما اگر همین مبلغ را یک فرد ثروتمند بدهد، نه تنها شایان تقدیر نیست، بلکه ایجاد یک نوع نفرت و ناراحتی و انزجار می کند.

یعنی: همان چیزی که نسبت به یک فرد، خدمت قابل تحسینی محسوب می شد، از یک فرد دیگر، کار ناپسندی شمرده می شود، با آن که از نظر قانونی چنین شخصی، به هیچ وجه مرتکب جرم و خلافی نشده است.

دلیل این موضوع، همان طوری که در بالا تذکر داده شد، این است که: پایه انتظارات از انسان، بسته به امکانات او یعنی: عقل او، دانش او،

ص: ۴۷۴

۱- [۱] به جامع السعادات: ۳/۸۱ رجوع شود.

ایمان او، و بالأخره قدرت توانایی او است.

ای بسا کاری که انجام آن، از یک نفر، عین ادب، خدمت، محبت، و عبادت شمرده می شود، اما از فرد دیگری عین بی ادبی، خیانت، خلاف صمیمیت، و کوتاهی در بندگی و اطاعت محسوب می گردد.

اکنون با توجه به این حقیقت، موقعیت پیامبران و امامان را در نظر بگیریم و اعمال آنها را با آن موقعیت فوق العاده عظیم، مقایسه نماییم:

آنها مستقیماً با مبدأ جهان هستی مربوطند، وشعاع علم و دانش بی پایان الهی بر دل‌های آنها می تابد، حقایق بسیاری بر آنها آشکار است که از دیگران مخفی است، علم و ایمان و تقوای آنها در عالی ترین درجه قرار دارد. خلاصه، آنها به اندازه ای به خدا نزدیکترند که یک لحظه سلب توجه از خداوند برای آنها لغزشی محسوب می شود.

بنابراین جای تعجب نیست که افعالی که برای دیگران مباح یا مکروه شمرده می شود، برای آنها «گناه» نامیده شود.

گناهانی که در آیات و سخنان پیشوایان دینی، به آنها نسبت داده شده، و یا خود در مقام طلب آموزش از آنها برآمده اند، همه از این قبیل است. یعنی: مقام و موقعیت معنوی آنها، علم و دانش و ایمان آنها، آن قدر برجسته است که یک غفلت جزئی، در یک کار ساده معمولی که باید توجه خاص و همیشگی به خداوند داشته باشند «گناه» شمرده شده است، و جمله معروف «حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ»: «اعمال نیک خوبان گناه مقربان خدا محسوب می شود» نیز ناظر به همین حقیقت است. (۱)

فیلسوف عالی قدر شیعه، مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی نیز در یکی

ص : ۴۷۵

از کتابهای خود پاسخ فوق را این طور توضیح می دهد:

هر گاه کسی مرتکب کار حرامی شود، و یا امر واجبی را ترک کند، معصیت کار است و باید توبه کند، این نوع گناه و توبه مربوط به افراد عادی و معمولی است.

ولی هر گاه امور مستحب را ترک کند و کارهای مکروه را بجا آورد، این نیز نوعی گناه شمرده می شود و باید از آن توبه نماید، این نوع گناه و توبه مربوط به افرادی است که از قسم اول از گناه معصومند.

گناهانی که در قرآن و روایات به برخی از انبیای گذشته مانند: آدم، موسی، یونس (علیهم السلام) و... نسبت داده شده از این نوع گناهان است نه از نوع اول، و هر گاه کسی التفات به غیر خدا پیدا کند و با اشتغال به امور دنیا از توجه به خدا، آنی غافل شود، این نیز برای اهل حقیقت نوعی گناه بشمار می آید و بایستی از آن توبه کند و از خدا برای آن طلب آمرزش نماید.

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و پیشوایان دین ما که در دعاها اقرار به گناه خود کرده و از خدا آمرزش و بخشش خواسته اند، گناهان آنان، از این نوع گناهان است نه از نوع اول و دوم. (۱)

بد نیست برای تکمیل این پاسخ، موضوعی را که دانشمند بزرگوار شیعه مرحوم «علی بن عیسی اربلی» در جلد سوم کتاب نفیس «کشف الغمه فی معرفه الأئمه» ضمن بیان تاریخ زندگانی حضرت موسی بن جعفر (علیهما السلام) نوشته در اینجا نقل نماییم.

او می نویسد:

«امام هفتم (علیه السلام) دعایی دارد که آن را هنگام سجده شکر می خوانده و در

ص : ۴۷۶

آن اقرار به انواع گناه کرده و از خدا پوزش خواسته است.^(۱)

من هنگامی که آن دعا را دیدم، در فهم معنای آن، زیاد فکر کردم و با خود گفتم: چگونه از کسی که شیعه عقیده به «عصمت» او دارد، این گونه کلماتی که اقرار به انواع گناهان است، صادر می شود؟

هر چند که فکر کردم، فکرم به جایی نرسید، تا روزی فرصتی دست داد و با «رضی الدین ابی الحسن علی بن موسی بن طاووس» در یکجا بودیم، این مشکل را از او پرسیدم، او فرمود:

«مؤید الدین علقمی وزیر، همین سؤال را چندی پیش از من کرد، و من در جواب او گفتم: این نوع دعاها برای تعلیم مردم بوده است».

من بعد از این پاسخ، کمی فکر کردم و با خود گفتم: آخر، این دعا را حضرت موسی بن جعفر (علیهما السلام) در سجده های نیمه شب خود می خواند. و در آن ساعتها، کسی کنارش نبوده تا منظور، تعلیم آنها باشد؟

مدتی از این واقعه گذشت. روزی «مؤید الدین محمد بن علقمی وزیر» همین سؤال را از من کرد، و من همان پاسخ اول و ایرادی که به آن داشتم، به او گفتم. آنگاه اضافه کردم: شاید معنی صحیح این دعا، جز این نباشد که حضرت آن را از باب تواضع و فروتنی نسبت به پروردگار عرضه داشته باشد.

ولی بیان «ابن طاووس» مشکل مرا حل نکرد و این عقده همچنان در دلم ماند، تا معظم له دار فانی را بدرود گفت، پس از گذشت روزگار درازی، از توجهات امام موسی بن جعفر (علیهما السلام) مشکلم حل شد، و پاسخ صحیح آن را یافتم که اینک برای شما می نویسم:

اوقات پیامبران و ائمه (علیهم السلام)، مشغول به ذکر خدا است، و دلهای آنها

ص : ۴۷۷

۱- [۱] برای اطلاع از اصل دعا رجوع شود به «کشف الغمّه»: ۳/۴۳.

بسته به جهان بالا- است. آنها همیشه، همچنان که معصوم فرموده است «خدا را آنچنان عبادت کن مثل این که تو او را می بینی، که اگر تو او را نبینی، او تو را می بیند» مراقب این حقیقتند.

آنها همیشه متوجه او هستند و به تمام معنی رو به سوی او دارند، که هرگاه لحظه ای از این حالت غافل شوند، و کارهای مباحی از قبیل خوردن و آشامیدن آنها را از این حالت توجه باز دارد، آنها همین مقدار غفلت را برای خود گناه و خطا می دانند، و از خدا طلب آمرزش می نمایند.

و گفته پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) که فرمود:

«إِنَّهُ لَيُرَانُ عَلَى قَلْبِي وَإِنِّي أَسْتَغْفِرُ بِالنَّهَارِ سَبْعِينَ مَرَّةً» و جمله معروف «حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ» و نظایر اینها اشاره به همین واقعیت است که ما توضیح دادیم. (۱)

۹. آیا توبه مشرک پذیرفته می شود؟

مشرک، از نظر قرآن به کسی گفته می شود که در یکی از مراحل توحید برای خدا شریک و همتایی قائل شود و قرآن در دو مورد یادآور می شود که خدا از همه گناهان می گذرد جز گناه شرک آنجا که می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا). (۲)

«خدا شرک را نمی بخشد و پایین تر از آن را برای هر کس که بخواهد، می آمرزد و هر

ص : ۴۷۸

۱- [۱] کشف الغمّه: ۳/۴۲_ ۴۴.

۲- [۲] نساء/۴۸. این آیه در سوره نساء آیه ۱۱۶ نیز آمده است ولی با ذیل: (...وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا).

کس به خدا شرک ورزد، دروغ بزرگی را مرتکب شده است».

ممکن است تصور شود به حکم این دو آیه، گناه شرک هرگز بخشوده نمی شود هر چند از آن توبه نمایید، در حالی که مقصود غیر این است. و آن این که برخی از گناهان، بدون توبه نیز بر اثر رحمت گسترده خدا بخشوده می شوند، ولی هرگز شرک در قلمرو چنین رحمت قرار نمی گیرد، زیرا مشرک هیچ گونه شایستگی برای نزول رحمت حق ندارد. البته بخشوده شدن در سایه توبه، امر جداگانه ای است، زیرا تحوّل عظیمی در روح و روان مشرک پدید می آید، و «شرک» به «اسلام» تبدیل می گردد. کسانی که در صدر اسلام به پیامبر می گرویدند، و پیامبر اسلام آنان را می پذیرفت، مشرک بودند. آیات توبه با عمومیت محکمی، شرک را نیز در بر می گیرند آنجا که می فرماید:

(وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ). (۱)

«او است که توبه را از بندگانش می پذیرد و بدی ها را می بخشد و آنچه را که انجام می دهید، می داند».

این آیه و آیات دیگر، شامل بخشوده شدن شرک در سایه توبه نیز می باشد.

۱۰. اصرار بر کفر پس از ایمان

از برخی از آیات استفاده می شود که گروهی که پس از ایمان، کفر میورزند و بر کفر خود بیفزایند (از روی عناد اصرار ورزند) توبه آنان پذیرفته نمی شود، چنان که می فرماید:

(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ

ص : ۴۷۹

«آنان که پس از ایمانشان کفر میورزند و بر آن می افزایند، هرگز توبه آنان پذیرفته نمی شود، و آنان همان گمراهانند.»

اکنون سؤال می شود چگونه توبه این گروه پذیرفته نمی شود؟

پاسخ

توضیح این آیه بستگی دارد به این که در آیات ماقبل و مابعد آن دقت بیشتری کنیم. در آیه ماقبل، توبه کسانی را که پس از ایمان کفر ورزیده اند، پذیرفته شده، اعلام می کند و چنین می فرماید:

كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ... خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ... إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ... (۲)

«چگونه خدا گروهی را که پس از ایمانشان کفر ورزیده اند، هدایت می کند؟... آنان در دوزخ جاودانند از عذاب آنان کاسته نمی شود... مگر آنان که پس از این توبه کنند.»

بنابراین به حکم این آیه، توبه از کفر پس از ایمان پذیرفته شده است.

و در آیه مابعد، توبه در زمان مرگ را غیر مقبول اعلام داشته، می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلْءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوْ افْتَدَى بِهِ... (۳)

ص : ۴۸۰

۱- [۱] آل عمران/۹۰.

۲- [۲] آل عمران/۸۶_۸۹.

۳- [۳] آل عمران/۹۱.

«آنان که کافر شدند و به حالت کفر مرده اند، هرگز از آنان چیزی به عنوان رهایی از عذاب پذیرفته نمی شود، هر چند به مقدار وسعت زمین طلا بدهند».

از نظر مرحوم طبرسی، این آیه مربوط به «فدیه» در حال مرگ است و مسلماً «فدیه» در حالی انجام می گیرد که انسان از کار پیشین خود پشیمان می گردد و در نتیجه چنین عملی همراه با توبه به هنگام مرگ پذیرفته نیست.

اکنون با توجه به این که آیات قبل از آیه مورد بحث، از پذیرفته شدن توبه از کفر پس از ایمان گزارش می دهد و آیه مابعد، از مقبول نبودن توبه در زمان مرگ گزارش می کند، می توان گفت مقصود از مقبول نبودن توبه پس از افزایش کفر و قبل از فرا رسیدن مرگ، توبه های صوری است که فاقد روح توبه است. و اگر توبه این گروه، توبه واقعی بود، بسان گروه ما قبل مورد عفو الهی قرار می گرفتند و افزایش کفر، مغلوب رحمت گسترده حق می گشت، ولی چون توبه آنان ناخالص بود، از این جهت پذیرفته نشد.

گذشته از این، ذیل آیه که می گوید:

(أُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ)، گواه بر این است که توبه آنان فضای روح آنان را پاک نکرده و در همان حال گمراهی و سرگردانی اند.

۱۱. آیا توبه تبعیض می پذیرد؟

از مباحث مربوط به توبه، مسأله تبعیض پذیری آن است. آیا می توان از گناه خاصی توبه کرد و ندامت حاصل نمود، در حالی که نسبت به گناهان دیگر بی تفاوت بوده و یا عزم بر بقا داشت؟ این مسأله متکلمان اسلامی را به دو گروه مقابل تقسیم نموده است:

۱. برخی از معتزله، نافیان تبعیض پذیری توبه می باشند و

«ابوهاشم»، متوفای (۳۲۱هـ) فرزند «ابوعلی جبایی» پرچمدار این نظریه می باشد. او می گوید:

«هرگز ندامت از گناه نمی تواند تبعیض بپذیرد. و اگر انسان از گناهی واقعاً نادم و پشیمان گردد، طبعاً باید از همه گناهان نادم و پشیمان باشد. و اگر نسبت به بخشی از گناهان نادم نباشد، نمی تواند نسبت به بخش دیگر نادم و پشیمان گردد. گویی مجموعه گناهان بسان حلقه های به هم پیوسته است که قابل گسستن نمی باشند، یا باید با همه وداع نمود و یا با همه علقه و ارتباط ایجاد کرد.

وی می گوید: انسان اگر گناهی را ترک می کند، به خاطر این است که زشت و نازیبا است و از آنجا که یک چنین ملاک در تمام گناهان وجود دارد، طبعاً باید این حالت را نسبت به تمام گناهان پیدا کند، یعنی تصمیم بر ترک همه داشته باشد و انگشت ندامت نسبت به همه به دندان بگیرد. و اگر تصمیم بر ترک بخشی از گناهان نداشته باشد، با این که از نظر قبح و زشتی با دیگر گناهان یکسان است، می توان کشف کرد که در او، حالت ندامت نسبت به هیچ گناهی پیدا نشده است، و گرنه، جهت ندارد که نسبت به برخی منصرف و به برخی دیگر متمایل باشد»^(۱).

این تنها ابوهاشم نیست که اصرار بر تبعیض ناپذیری توبه دارد، بلکه قاضی عبدالجبار معتزلی نیز راه او را پیموده، آنگاه با یک مثال به استدلال خود رنگ جدیدی بخشیده و می گوید:

«اگر انسانی از پیمودن راهی به خاطر این که در آن راه درنده است، سرباز زند، آیا امکان دارد همین انسان، راه مشابهی را که در آن نیز وجود درنده

ص : ۴۸۲

۱- [۱] شرح اصول خمس، ص ۷۹۴.

قطعی است، بپیماید یا غذایی را به خاطر مسموم بودنش ترک کند ولی مشابه آن را تناول کند؟» (۱).

۲. در حالی که ابوهاشم بر تبعیض ناپذیری توبه اصرار میورزد، پدر وی یعنی ابوعلی جبایی متوفای (۳۰۳) کاملاً آن را تبعیض پذیر دانسته و بر آن چنین استدلال می کند:

«فرض کنید کافری است که با انواع معاصی (علاوه بر کفر) ارتباط داشته باشد، ولی سعادت نصیب او گردد و می خواهد به آیین توحید باز گردد و با همه کارهای زشت وداع نماید، جز یکی، مثلاً دروغ گفتن. در اینجا سؤال می شود: آیا چنین موضوعی امکان پذیر است یا نه؟ طبعاً باید گفت: آری، در حالی که آنچه ابوهاشم آن را محال و ممتنع می اندیشید، در این مثال محقق است. زیرا او کفر و دیگر گناهان را به خاطر قبح و زشتی آن ترک می گوید، در حالی که همان قبح و زشتی در دروغ هم تحقق دارد، امّا به علل روحی و روانی و یا مادی و دنیوی از آن دست بر نمی دارد. اگر سخن ابوهاشم صحیح و استوار باشد، باید بگوییم که چنین کافری مسلمان نشده و بر کفر خود باقی است، در حالی که هیچ فقیهی نمی تواند چنین انسانی را کافر بخواند.

البته در این جا، سخن از هر دو طرف زیاد رد و بدل شده که نقل آنها مایه گستردگی سخن می شود. ولی ما فکر می کنیم که مشکل را باید از راه دیگر حل کرد و با تکثیر مثال آن هم به صورت مثال های نقضی گره گشوده نمی شود.

در این جا، سخن حق، همان است که مرحوم محقق طوسی در تجرید آورده و از نظر روانشناسی نیز بسیار سخن ارزنده است. و آن این که:

در این که همه گناهان زشت و قبیح می باشند، سخنی نیست. ولی در

ص : ۴۸۳

این جا باید به این نکته توجه داشت که گناهان از نظر قبح، درجات و مراتبی دارند. خوردن مقدار اندکی از مال دیگران زشت است و گناه، و در عین حال آمیزش حرام در مسجد و اماکن متبرکه نیز حرام و ناروا است، اگر کسی نسبت به گناه دوم به خاطر عظمت گناه ابراز توبه و ندامت کرد، نمی توان او را نسبت به عمل اول نیز نادم حساب نمود به دلیل این که هر دو، در قبح و زشتی شریک هستند، زیرا ندامت از یک گناه بزرگ که پیامد ناگوارتر و عقوبت شدیدتری دارد، سبب نمی شود که انسان از گناه کوچک که پیامد کوچک تری دارد، نیز نادم و پشیمان گردد.

اصولاً از نظر روانشناسی دواعی خارجی، در تصمیم گیری انسان کاملاً مؤثرند. چه بسا به خاطر حفظ آبرو گناهی را ترک می کند و زشتی گناه به ضمیمه داعی یاد شده، سبب می شود که او به کلی با آن گناه وداع نماید، در حالی که این داعی، در گناهی دیگر وجود ندارد. از این جهت، تنها آگاهی از زشتی آن، او را به توبه وادار نمی سازد.

افرادی را می شناسیم که نسبت به برخی از گناهان معصوم و پیراسته اند. مثلاً هرگز به هیچ قیمت حاضر نمی شوند انسان بی گناهی را به قتل برسانند و یا مسجدی را ویران سازند، و یا به عنف، مرتکب آمیزش حرام شوند. ولی همین افراد، نسبت به برخی دیگر از گناهان، نه تنها معصوم نیستند، بلکه چه بسا تا فرق، غرق این نوع گناهان می باشند.

بنابراین همان طور که در ابتدای کار، تبعیض در انجام گناه امکان پذیر است و انسان گناهی را مرتکب می شود و گناه دیگری را مرتکب نمی شود، همچنین در بخشی از زندگی آنگاه که عاقل تر و آگاهتر می شود، تبعیض در ترک گناه نیز امکان پذیر است و اندیشه این که تمام انسانها در یک لحظه آن

چنان وارسته و پاک می شوند که با هر نوع گناه پیوند خود را قطع می نمایند، اندیشه خامی است که تجربه و آزمون آن را به شدت تکذیب می کند.

در این جا می توان برای تبعیض پذیری توبه، از برخی از آیات و روایات کمک گرفت قرآن در مورد توبه چنین می فرماید:

(... كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ). (۱)

«پروردگارتان رحمت را بر خود نوشته است که اگر کسی از شما از روی نادانی کار بدی انجام دهد، سپس از آن توبه نماید، و خود را اصلاح نماید، پس خدا آمرزنده و مهربان است».

سخن در کلمه «سوء» است که در آیه به صورت نکره، وارد شده است. و به حسب ظاهر می رساند که اگر کسی از یک بدی توبه نمود، توبه او پذیرفته می شود، هر چند نسبت به بدی های دیگری چنین حالتی رخ ندهد. هر بدی برای خود حکم جداگانه ای دارد و سرنوشت بدی ها از نظر ندامت به هم پیوسته نیست.

در برخی از روایات چنین وارد شده است که خدای تعالی به حضرت داوود (علیه السلام) خطاب فرمود:

«اگر بنده مؤمن من گناهی را انجام دهد، سپس از آن توبه نماید و هر موقع آن گناه را یاد کرد حالت شرم او را فرا گیرد، او را می بخشم و حافظان اعمال را وادار به نادیده گرفتن آن می کنم و آن را به عمل زیبا تبدیل می سازم و پروایی از این کار ندارم، من «أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» هستم». (۲)

ص : ۴۸۵

۱- [۱] انعام/۵۴.

۲- [۲] بحار الأنوار: ۶/۲۸، باب ۲۰، حدیث ۳۰.

در این حدیث، محور، یک گناه است و این که اگر از آن توبه کند، بخشیده می شود و هرگز نمی گوید بخشیدن آن در گرو توبه از سایر گناهان است.

خلاصه، لازمه رحمت گسترده خدا و این که او بخشاینده گناهان باشد، این است که تبعیض در توبه، درباره گناهان مورد پذیرش حق تعالی، باشد.

آری، در برخی از روایات برای پذیرفته شدن توبه شرایطی را یادآور شده اند که خود می رساند که توبه از یک گناه در گرو ترک دیگر گناهان و انجام بخشی از فرایض است.

این روایات، ناظر به مرتبه کامل توبه است که به حق در کمال توبه، از آن چاره ای نیست. در اینجا ما سخنی را از امیر مؤمنان (علیه السلام) یادآور می شویم:

در حدیث آمده که مردی در محضر حضرتش استغفار کرد امام (علیه السلام) از استغفار لفظی و زبانی او ناراحت شد و فرمود: می دانی استغفار چیست؟ طلب آمرزش درجه بلندمرتبه ها است و تحقق آن در گرو اعمال ششگانه است:

۱. بر اعمال گذشته نادم گردد.

۲. نسبت به آینده، تصمیم بر ترک بگیرد.

۳. حقوق مردم را بپردازد و آنچه صحت عمل او نقیصه پاک گردد که چیزی بر ذمه او نباشد.

۴. فرایضی که در گذشته ترک کرده است، قضا کند.

۵. گوشتی را که از طریق حرام در بدن او رشد کرده است، با غم و اندوه ذوب کند تا آنجا که پوست به استخوان بچسبد و از نو در میان آن گوشت برآید.

۶. زحمت فرمان برداری را به خود بچشانند، همچنان که لذت گناه را

چشیده است. در این شرایط حق دارد بگوید: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ».(۱)

مسئلاً آنچه پیشوای پرهیزکاران در این روایت به عنوان شرایط توبه بیان فرموده اند، از آن توبه کاران والا مقام است که در کوی صدیقین و علّیین گام نهاده اند، و گرنه در پذیرفته شدن توبه انسانهای معمولی، برخی از این شرایط مانند آب کردن گوشت حرام قطعاً لازم نیست.

۱۲. توبه از کردارهای جاهلانه

در برخی از آیات، اعمالی قابل توبه معرفی شده است که از روی جهالت و نادانی از انسان سر بزند. اینک آیات مربوط به این مطلب را از نظر می گذرانیم:

۱. (إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا). (۲)

«پذیرش توبه بر خدا است، نسبت به کسانی که از روی «جهالت» کار زشت انجام می دهند، آنگاه به زودی توبه می کنند. آنان کسانی هستند که خدا با رحمت و کرم، به سوی آنان توجه می کند، و خدا دانا و حکیم است.»

۲. (كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ). (۳)

«پروردگارتان بر خویشتن رحمت بر بندگان را نوشته است، که هر کس از روی نادانی کار زشتی انجام دهد، سپس توبه نماید و خود را اصلاح کند (خدا توبه او

ص: ۴۸۷

۱- [۱] نهج البلاغه: کلمات قصار، شماره ۴۱۷.

۲- [۲] نساء/۱۷.

۳- [۳] انعام/۵۴.

را می پذیرد). او است توبه پذیر و مهربان».

۳. (ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا الشُّوَاءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ). (۱)

«حقاً که پروردگار تو نسبت به کسانی که از روی جهالت، بدی انجام داده اند، سپس توبه نموده و خود را اصلاح کرده اند، حقاً که پروردگار تو پس از چنین عمل جاهلانه، توبه پذیر و مهربان است».

همین طور که در آیات سه گانه ملاحظه می فرمایید، توبه از اعمالی پذیرفته می شود که از روی جهالت سرزده باشد.

اکنون سؤال می شود مقصود از جهالت چیست؟

شکی نیست که جهالت از «جهل» که ضد «علم» است، مشتق شده است. ولی جهل و جهالت و حتی جاهل به دو معنی به کار می روند:

گاهی جهل به معنی دانستن، و جاهل به معنی کسی که نمی داند، به کار می رود و در این صورت در مقابل عالم و آگاه است.

و در قرآن جاهل در این معنی به کار رفته است، آنجا که می فرماید:

(...يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعْفُفِ... (۲).

«افراد نا آگاه، تهیدستان را به خاطر عفتی که دارند، بی نیاز می انگارند».

ولی غالباً کلمه جاهل و جهالت و حتی «جاهلیت» در موردی به کار می رود، که انسان آگاه و دانا است، اما آگاهی او نسبت به زشتی کار تأثیری در او نمی گذارد، بلکه بسان افراد نا آگاه از زشتی، کارهای بد را انجام می دهد، گویی اساساً این فرد، از زشتی کردار خود آگاه نیست، و آن را یک کار زیبا و

ص : ۴۸۸

۱- [۱] نحل/ ۱۱۹.

۲- [۲] بقره/ ۲۷۳.

به دیگر سخن: درک و آگاهی از زشتی، محکوم تمایلات درونی او شده و غرایز طغیانگر آن را پوشانیده است و شهوت و غضب و هوی و هوس، یکه تاز میدان زندگی او شده است. در قرآن و در مکالمات مردم به چنین افراد هر چند واجد عقل و خرد، علم و آگاهی هستند_ «جاهل» و «نادان» گفته می شود، و عمل آنان، عمل جاهلانه که از روی یک نوع نادانی سرزده است، توصیف می گردد. چنانچه به جوان محکوم غرایز، که عقل و خرد او مغلوب تمایلات او گردیده است، جاهل و نادان می گویند هر چند از شیوه کار خود، آگاه بوده و زشتی آن را می داند.

قرآن از یوسف یاد می کند که وی به برادران خود چنین گفت:

(...هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ) (۱).

«آیا به خاطر دارید ستمی که بر یوسف و برادر او روا داشتید، در حالی که همگی جاهل و نادان بودید؟».

جهالت و نادانی آنان، به معنی نا آگاهی آنها از زشتی ظلم و ستم نبود، بلکه همگی قبح آن را درک می کردند و به همین جهت با ظاهرسازی در نزد پدر، خود را تبرئه نمودند. ولی چون این علم در بازداری آنان مؤثر نبوده و خودخواهی، میان آنان و زشتی عمل پرده ضخیمی پدید آورده بود، گویی آنان نسبت به زشتی کار خود به کلی نا آگاه بودند.

با این بیان، روشن می شود که اعمال زشتی که از فرد گنهکار سر می زند بر دو نوع است:

۱. کار زشتی را از روی هوی و هوس و به حکم غرایز حیوانی، انجام

ص : ۴۸۹

می دهد، یک چنین عمل، عمل جاهلانه بوده از روی طغیانگری و عناد از او سر نزده است. و لذا پس از خاموشی غریزه و آتش شهوت و غضب و کنار رفتن پرده جهالت، فوراً پشیمان می شود و ابرازندامت می نماید. بدون شک، توبه چنین انسانی پذیرفته شده، و رحمت حق شامل حال او می گردد.

۲. کارهای زشت و بدی که از روی عناد از انسان سر می زند، نه از روی طغیان غریزه، و افزایش هوی و هوس، بلکه خُبث درونی و عناد و استکبار نفسانی، او را به کار ناروا، و او می دارد و چنین حالت غالباً تا پایان زندگی باقی می ماند و با خاموشی غرایز و هوی و هوسهای دوران جوانی خاموش نمی گردد. مسلماً چنین عملی، در قلمرو توبه فرا نگرفته و مشمول رحمت بیکران الهی نمی گردد.

این گونه افراد، معمولاً در لحظات پایان زندگی که دست خود را از همه چیز کوتاه می بینند، ابراز ندامت کرده و به توبه پناه می برند، ولی آنان حقیقتاً از کار ناروای خود پشیمان نشده و اگر مجالی پیدا کنند، باز به آن کار اقدام می نمایند. اینها همان گروهی هستند که خدای سبحان درباره آنان می فرماید:

(بَلْ بَدَالَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ). (۱)

«آنچه که قبلاً آن را پنهان می ساختند، برای آنان آشکار می گردد و اگر به دنیا باز گردند، از آنچه که نهی شده اند اجتناب نمیورزند و آنان دروغگویانند».

گاهی اتفاق می افتد که فرد معاند و لجوج، از عناد و لجاجت خود دست برداشته و یا انسان مستکبر از کبر و برتری فروشی خود باز می گردد، و در پوشش عبودیت و بندگی قرار می گیرد. در این صورت می توان گفت: عناد

ص : ۴۹۰

چنین فردی، سرچشمه جهالت داشته، نه رذالت و خباثت درونی و نفسانی و در نتیجه مشمول رحمت خداوند گردیده و توبه او نیز پذیرفته می شود و در عداد توبه کاران قرار می گیرد.

خلاصه سخن این که: توبه یک نوع چراغ سبزی برای معاندان ولجوجان و مستکبران نیست که به امید آن عرصه را بر بندگان خدا تنگ کنند و از انجام هر عمل زشت و ناروا خودداری نورزند، بلکه توبه روزنه امیدی است نسبت به افرادی که تحت تأثیر غرایز حیوانی قرار گرفته و نیروی نفسانی و قوای بهیمی، آنان را به گناه و قانون شکنی کشانده است، توبه چنین افرادی پذیرفته شده و می توانند از کرم و لطف حق تحت شرایط خاصی بهره بگیرند.

در روایتی که از امام صادق (علیه السلام) پیرامون آیات مربوط به جهالت وارد شده است، چنین آمده است:

«مقصود از جهالت، گناهی است که بنده خدا آن را انجام می دهد که اگر چه از حکم آن آگاه می باشد ولی آنگاه که تصمیم می گیرد که عمل خلافی انجام می دهد در واقع جاهل است» آنگاه با آیه مربوط به یوسف که قبلاً یادآور شدیم (آیه ۸۹ سوره یوسف) بر معنی جاهل به نحوی که گفته شده استدلال می کند. (۱)

۱۳. زمان پذیرفته شدن توبه

قرآن برای توبه زمان خاصی قایل شده است، گاهی درباره آن می فرماید:

(...ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ... (۲))

ص : ۴۹۱

۱- [۱] بحار: ۶/۳۲.

۲- [۲] نساء/ ۱۷.

بار دیگر می فرماید:

(...ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ...) (۱).

اکنون سؤال می شود: مقصود از کلمه (من قریب) و (من بعده) چیست؟ آیا مقصود این است که پس از گناه، بلافاصله و یا در زمانی نزدیک توبه کند، یا زمان توبه بسیار وسیع و گسترده است، فقط در یک زمان توبه پذیرفته نمی شود و آن هنگامی است که چنگال اجل در بدن انسان فرو رود و روح به سینه برسد و انسان مرگ را مشاهده کند؟

ابهام این دو جمله (من قریب) و (من بعده) را می توان به واسطه آیات دیگر برطرف نمود. زیرا قرآن با یک تقسیم دقیق، توبه کنندگان را به دو گروه تقسیم می کند و آشکارا می فرماید: توبه گروهی پذیرفته و توبه گروهی دیگر پذیرفته نخواهد بود.

اما آیه مربوط به گروهی که توبه آنان پذیرفته می شود، همان آیه ای است که در آن کلمه (من قریب) وارد شده است.

و اما آیه مربوط به گروهی که توبه آنان پذیرفته نمی شود، به قرار زیر است:

وَلَيْسَ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآلَانَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارًا أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا. (۲)

«برای گروهی که کارهای زشت انجام می دهند و در لحظه ای که مرگ آنان فرا می رسد، توبه می کنند، و نیز افرادی که کافر می میرند، توبه ای نیست (پذیرفته

ص : ۴۹۲

۱- [۱] انعام/۵۴.

۲- [۲] نساء/۱۸.

نمی شود) برای آنان عذابی دردناک آماده نموده ایم».

اکنون با مقایسه این دو آیه، می توان ابهام کلمه (من قریب) را رفع کرد و این که مقصود از آن، نقطه مقابل جمله ای است که در آیه دوم وارد شده است، یعنی جمله (إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ). از این دو آیه نتیجه می گیریم که توبه قبل از فرا رسیدن مرگ پذیرفته می شود و به هنگام فرا رسیدن مرگ پذیرفته نیست. و نکته آن این است که توبه ای می تواند رحمت حق را جلب کند که انسان فضای روح را با کمال حریت و آزادی پاک سازد تا شایسته نزول رحمت حق گردد، ولی توبه انسان از کار زشت به هنگام فرا رسیدن مرگ، نوعی پشیمانی ناخواسته است که به خاطر مشاهده عذاب، به آن می گراید، و چنین گرایشی، ندایی نیست که انسان آن را از درون بشنود، بلکه اندیشه ای است که از خارج بر او تحمیل می شود، و هرگز نمی توان آن را مایه طهارت نفس و پاکی روح دانست.

گذشته از این، کلمه (من قریب) نوعی دعوت به فوریت توبه است که عقل و خرد نیز بر آن حکم می کند و این که نباید انسان به امید طولانی بودن عمر، در اظهار ندامت تأخیر بیندازد.

این مطلب که توبه پس از فرا رسیدن مرگ و معاینه و مشاهده عالم آخرت، سودی ندارد و پذیرفته نخواهد بود، در روایات نیز مورد تأکید قرار گرفته است.

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«مَنْ تَابَ قَبْلَ أَنْ يُعَايِنَ قَبْلَ اللَّهِ تَوْبَتَهُ» (۱)

«هرکس قبل از آن که مرگ را مشاهده کند، توبه نماید، توبه او پذیرفته می شود».

ص: ۴۹۳

صدوق می گوید از امام صادق (علیه السلام) از مفاد آیه (وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ...) سؤال شد. فرمود: «ذَاكَ إِذَا عَايَنَ أَمْرَ الْآخِرَةِ»^(۱): «این محرومیت، مربوط به لحظه ای است که حجاب بالا رود و سرای دیگر را مشاهده کند».

بنابراین برخی از روایات که حاکی از پذیرفته شدن توبه تا لحظه ای است که جان به سینه و حلقوم برسد، باید به شیوه یاد شده در فوق توجیه گردند، یعنی انسان به مرحله مشاهده مرگ و سرای دیگر نرسیده باشد، زیرا در این صورت دیگر توبه او پذیرفته نیست.^(۲)

قرآن درباره فرعون و توبه او به هنگام قطعی شدن مرگ و هلاکت او می فرماید:

(...حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرْقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ).^(۳)

«لحظه ای که امواج دریا او را به کام خود کشید، گفت: به خدایی که بنی اسرائیل به آن ایمان آورده اند، ایمان آوردم و من از تسلیم شدگان هستم».

ولی خطایی به جز ردّ قهرآمیز حق نشنید آنجا که به او گفته شد:

(الآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ).^(۴)

«آیا اکنون توبه می کنی، در حالی که قبلاً گناه می کردی و از مفسدان بودی؟».

ص : ۴۹۴

۱- [۱] وسائل الشیعه: ۱۱/۳۷۰، باب ۹۳ از ابواب جهاد نفس، حدیث ۷.

۲- [۲] به احادیث ۶، ۵، ۲، ۱۱ و ۱۱ از باب یاد شده مراجعه شود.

۳- [۳] یونس / ۹۰.

۴- [۴] یونس / ۹۱.

قرآن افراد با ایمان را دعوت به توبه نصح کرده می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ... (۱)).

«ای افراد با ایمان به سوی خدا توبه کنید، توبه نصح (خالص)، شاید خدا بدی های شما را ببوشاند (ببخشاید)».

«نُصْح» در لغت عرب به معنی خالص است، چنان که به عسلی که خالص از موم باشد می گویند: «عَسَلٌ نُّصُوحٌ». اکنون باید دید مقصود از توبه خالص چیست؟

شاید مقصود این باشد که به خاطر آگاهی از زشتی عمل از دیدگاه عقل و فطرت و شرع توبه نماید. و به دیگر سخن: محرک او برای توبه، از احساس عبودیت و بندگی او سرچشمه بگیرد، نه از جهت مذمت و نکوهش مردم و یا ترس از عقاب اخروی. در این صورت، چنین توبه ای درجه کاملی را خواهد داشت، هر چند توبه به خاطر ترس از عقاب خدا نیز نجات بخش است، ولی میان این دو نوع توبه از نظر سازندگی فاصله زیادی است.

در این جا احتمال دیگری نیز بیان شده است و آن این که:

«نُصْح» در لغت عرب به معنی سیراب کردن بکار می رود، چنان که گفته می شود: «نَصَّيْحَ الْغَيْثِ الْبَلَدَ» باران منطقه را سیراب کرد. در این صورت، می تواند مقصود از توبه نصح، آن توبه ای باشد که قلب مُرده به وسیله معاصی، بار دیگر زنده گردد و از تیرگی های گناه پاک شود. در نتیجه، مقصود

ص : ۴۹۵

این است که توبه او حقیقی باشد.

برخی گفته اند مقصود از «نصوح»، توبه صادقانه است.

جَزَری در «نهایه» خود که پیرامون لغات حدیث نوشته است، می گوید: «أَبی بن کعب» از رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) پرسید: مقصود از توبه نصوح چیست؟ فرمود: توبه ای که صادقانه باشد، یعنی بار دیگر به گرد گناه نگردد.

و در هر حال، توبه برای خود مراتبی دارد که از نظر انگیزه ها، و درجات ندامت متفاوت هستند.

۱۵. اقسام توبه

واقعیت توبه، بازگشت به سوی خداست، در شرایطی که ندامت و پشیمانی فضای روح را فرا می گیرد. ولی نشانه تحقق چنین حالت و دوام و استمرار آن، این است که در جریانهای مشابه گذشته، گرد گناه نگردد و تصمیم خود را نشکند.

ولی در عین حال، اسلام برای پرورش روح توبه، علاوه بر ندامت، انجام اموری را نیز لازم دانسته است. و در حقیقت انجام این امور جزء واقعیت توبه نیست، بلکه شرایط پذیرفته شدن توبه و ندامت از کارهای زشت گذشته است. در عین حال، در برخی از موارد به خود ندامت و پشیمانی اکتفا ورزیده است. و از این نظر چگونگی توبه نسبت به گناهان مختلف متفاوت خواهد بود. در همه این موارد، باید به کتاب و سنت مراجعه نمود تا تکلیف تائب پس از ندامت و پشیمانی روشن گردد. از این بحث در کتابهای کلامی و اخلاقی گاهی به «اقسام توبه» و گاهی «راههای توبه» تعبیر آورده اند.

اینک ما به نمونه های مختلف آن اشاره می کنیم:

۱. کارهای حرامی که فقط جنبه قانون شکنی دارد و تجاوز به حریم قانون الهی به شمار می رود و حقوق انسانی در میان نیست. در این مورد تنها ندامت و پشیمانی کافی است مشروط بر این که تصمیم بگیرد که بار دیگر به مثل آن باز نگردد مانند میگساری، دروغگویی، آمیزش حرام با زن بی همسر و... در این موارد فقط ندامت و تصمیم بر عدم انجام آن کافی است.

۲. ترک واجبات دینی، مانند نماز، روزه، حج که خود گناه کبیره به شمار می روند. در این مورد علاوه بر ندامت، باید آنها را قضا نماید و در مثل حج که تأخیر آن حرام است، باید در اولین فرصت ممکن آن را انجام دهد.

در مواردی که عملی در زمان خاصی مطلوب است نه در غیر آن، مانند نماز عید فطر و قربان، تنها ندامت کافی بوده و قضا لازم نیست.

۳. گناهایی که در آن به حقوق مردم تجاوز شود، خواه مال انسانی را تلف کند یا به جان انسانی آسیب برساند، یا به آبروی کسی لطمه وارد نماید. در این موارد، علاوه بر ندامت، باید به جبران حقوق یاد شده پردازد. مثلاً باید اصل مال مردم را در صورت امکان و یا مثل و قیمت آن را در صورت فقدان اصل مال ادا نماید، و اگر ضرری بر جان انسانی رسانده است، باید خود را برای قصاص عرضه نماید، و یا در صورت موافقت طرف، مطابق شرع دیه آن را پردازد. در تعیین پایه دیه مانند دیه نفس، یا عضو آن هم از طریق عمد یا خطا، باید به کتابهای فقیهان مراجعه نماید. اگر به آبروی کسی آسیبی رسانده است، باید از او طلب حلیت نماید و آن را به نوعی جبران کند و اگر در انظار عمومی او را به کار زشتی متهم کرده است، در میان همان جمع باید سخن خود را تکذیب نماید، و اگر این چنین «استحلال» امکان پذیر نباشد، و یا فسادی به دنبال داشته باشد، درباره او طلب آمرزش کند و از خدا بخواهد که

او در روز قیامت از وی راضی گردد.

در این جا دو مورد دیگر نیز هست که نحوه تحقق توبه با مشکلاتی روبه رو است:

۴. اگر به ناموس کسی تجاوز کند، در این مورد بازگویی جریان به شوهر که حقّ او مورد تجاوز قرار گرفته است، فساد فزاینده ای دارد که بر کسی پنهان نیست. در این جا علاوه بر تضرع و انابه بیش از حد به درگاه الهی، باید از طریق نیکی ها و خدمات شایان، مهر و علاقه او را جلب نماید. شاید در پرتو این مهر دنیوی آن هم به خاطر خدمات صادقانه روز رستخیز از وی درگذرد، روزی که پرده ها کنار می رود و ضمائر آشکار می گردد. و اگر در چنین روزی رضایت او را جلب نکند، حتماً قصاص الهی در کمین او است.

۵. بالاتر از همه این که به دین و عقیده مردم آسیب برساند، یعنی افرادی را گمراه نماید و آنان را از حق و حقیقت به باطل و ضلالت بکشاند. توبه این کار، علاوه بر ندامت، مشروط به هدایت گمراهان و سعی در راهنمایی آنان است.

در این جا باید درباره اهل بدعت که بسا قرنهای مایه گمراهی مردم شده اند کمی اندیشید. آنان هیچ گاه به توبه راستین موفق نشده، هر چند هم قبل از مرگ دست توبه به سوی خدا بلند نمایند و انگشت ندامت به دندان بگیرند. زیرا چنین حالتی کافی در هدایت مردم نبوده و بر اثر کج اندیشی های وی هزاران انسان، در کام ضلالت فرو رفته اند و تا زمانی که به هدایت آنان موفق نشود (و هیچ گاه موفق نخواهد شد) این ندامت ها و پشیمانی ها سودی نخواهد بخشید.

افراد آلوده که از طریق توبه و بازگشت به سوی خدا، فضای روح خود را پاک می‌سازند، در درگاه الهی یک نوع محبوبیت خاصی پیدا می‌کنند و قرآن به این حقیقت با آیه یاد شده در زیر اشاره نموده است:

(...إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ) (۱).

«خدا افراد تائب و پاکیزه را دوست می‌دارد».

در حدیثی از پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) وارد شده است:

«چیزی نزد خدا، محبوب تر و گرامی تر از زن و مرد تائب نیست» (۲).

هرگاه فرد تائب مورد علاقه خدا است، جامعه با ایمان نیز باید از او با آغوش پر مهر استقبال نماید و در نتیجه سبب شود که دیگر گنهکاران، دست از گناه برداشته و به آغوش گرم امت پاکدل بازگردند. در این مورد از پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) حدیثی روایت شده است که متن آن را نقل می‌کنیم:

«يَلْزَمُ الْحَقُّ لَأُمَّتِي فِي أَرْبَعٍ: يُحِبُّونَ التَّائِبَ وَيَرْحَمُونَ الضَّعِيفَ وَيُعِينُونَ الْمُحْسِنَ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلْمُذْنِبِ» (۳).

«بر امت من لازم است حقوق چهار گانه ای را رعایت کنند: توبه‌کار را دوست بدارند، به ناتوان رحم نمایند، نیکوکار را کمک کنند و برای گنهکار طلب آمرزش کنند».

به راستی چه برنامه سعادت آفرینی است، که می‌خواهد همه اعضای جامعه را با اختلافاتی که دارند انسجام بخشد. دیگر نباید فرد گنهکار، پس از

ص: ۴۹۹

۱- [۱] بقره/۲۲۲.

۲- [۲] بحارالانوار: ج ۶، باب ۲۰، روایت ۱۵.

۳- [۳] بحارالانوار: ج ۶، باب ۲۰، روایت ۱۰.

توبه به بهانه این که دیروز گناه کرده است، مورد بی مهری قرار گیرد. حتی وظیفه است درباره گنهکار دعا کرد تا به رستگاری برسد و این همان شیوه پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) است که در همه حالات حتی در حالی که دندان و پیشانی او را شکسته بودند، به سوی خدا توجه پیدا کرده می گفت:

«اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ».

«خدایا قوم مرا هدایت فرما، زیرا آنان جاهل و نادانند».

۱۷. ارزش توبه و منزلت تائبان

در پایان، پیرامون ارزش توبه و منزلت تائبان از نظر روایات سخن می گوئیم:

نخست نکته ای را یاد آور می شویم و آن این که امیرمؤمنان (علیه السلام) پس از درگذشت پیامبر (صلی الله علیه و آله) امت را به آن توجه داد و فرمود:

«در روی زمین، دو وسیله امان برای مردم از عذاب خدا بود که یکی گرفته شد ولی دیگری باقی است. ای مردم، به آن چنگ بزنید. امانی که گرفته شد، وجود رسول خدا بود. ولی امانی که باقی و جاوید است، آن «استغفار» و طلب آمرزش است. تا مردم از گناهان خود استغفار کنند، عذاب الهی فرود نمی آید». آنگاه امام آیه یاد شده در زیر را تلاوت نمود که مدرک این نکته لطیف است:

(وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ) (۱).

«خدا هرگز آنان را عذاب نمی کند در حالی که تو ای پیامبر خدا در میان آنان هستی و خدا هرگز آنان را عذاب نمی کند در حالی که آنان طلب آمرزش می نمایند».

ص : ۵۰۰

در این مورد کافی است که به برخی از روایات توجه کنیم که توبه را بهترین پاک کننده توبه کننده از تیرگی های گناه، و عامل نجات بخش از فرو رفتگی در هلاکت، حربه انسان در مقابله با شیطان معرفی کرده است. بهتر این که با متون این روایات آشنا شویم:

۱. امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود:

«الْإِشْفَاعُ أَنْجَحَ مِنَ التَّوْبَةِ» (۱).

«هیچ واسطه ای در درگاه الهی پیروزتر از توبه نیست».

۲. امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«التَّوْبَةُ مُطَهِّرَةٌ مِنْ دَنَسِ الْخَطِيئَةِ وَمُنْقِذَةٌ مِنْ شَفَا الْهَلَكَةِ» (۲).

«توبه، پاک کننده روح از تیرگی های گناه و وسیله نجات بخش از پرتگاه است».

۳. امام باقر (علیه السلام) مناجات آدم با خدا را یادآور شده می فرماید:

خدا به آدم چنین فرمود: «من برای تو و فرزندان متعهد شده ام که اگر کار بدی انجام دهند آنگاه طلب آمرزش کنند، آنان را ببخشم» (۳).

در زمینه منزلت والای تائبان در پیشگاه الهی، همین بس که قرآن کریم «تائبان» را در زمره کسانی که خدا آنان را دوست دارد یاد می کند، چنان که می فرماید:

(...إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ) (۴).

«حقاً که خداوند انسان های توبه کننده و پاکیزه را دوست دارد».

ص: ۵۰۱

۱- [۱] نهج البلاغه: کلمات قصار، شماره ۳۷۱.

۲- [۲] بحار: ج ۶، باب ۲۰، روایت ۴۵.

۳- [۳] همان مدرک، روایت ۲، ۴۴.

۴- [۴] بقره/۲۲۲.

هرگاه این نکته را مورد توجه قرار دهیم که تعبیر یاد شده (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ) درباره افرادی مانند متقیان (۱)، صابران (۲)، نیکوکاران (۳)، مجاهدان (۴) و پیکارگران در راه خدا و... نیزبکار رفته است ارزش و منزلت «تائبان» یاد کرده و آنان را در ردیف عابدان راستین و آمران به معروف و ناهیان از منکر و حافظان حدود الهی مورد ستایش قرار می دهد. (۵)

در روایات نیز «تائبان» مورد ستایش و تمجید فراوان قرار گرفته اند:

امام باقر (علیه السلام) فرمودند: شادمانی خداوند از انسان توبه کننده، بیشتر از شادمانی انسانی است که در شب تاریک پس از گم کردن زاد و راحله خود، آن را بیابد. (۶)

امیر مؤمنان (علیه السلام) در این باره می فرماید: «در دنیا جز برای دو نفر خیر و سعادت یافت نمی شود: یکی آن کس که به واسطه توبه، گناهان خود را تدارک و جبران می کند و دیگری کسی که در انجام خوبی ها شتاب می نماید». (۷)

در این باره، احادیث بسیاری روایت شده است که نقل همه آنها در حوصله این بحث نیست و به نمونه های یاد شده اکتفا میورزیم. (۸)

ص: ۵۰۲

۱- [۱] (... فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ) (آل عمران/۷۶).

۲- [۲] (... وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ) (آل عمران/۱۴۶).

۳- [۳] (... وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ) (آل عمران/۱۴۸).

۴- [۴] (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا...) (صف/۴).

۵- [۵] (التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ) (توبه/۱۱۲).

۶- [۶] «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَشَدَّ فَرَحًا بِتُوبَةِ عَبْدِهِ مِنْ رَجُلٍ أَضَلَّ وَرَادَهُ فِي لَيْلِهِ ظُلْمَاءٌ»، بحارالانوار، ج ۶، باب ۲۰، روایت ۷۳.

۷- [۷] «وَلَا خَيْرَ فِي الدُّنْيَا إِلَّا لِرَجُلَيْنِ: رَجُلٍ أَذْنَبَ ذَنْبًا فَهُوَ يَتَدَارَكُهَا بِالتُّوبَةِ، وَرَجُلٍ يَسَارِعُ فِي الْخَيْرَاتِ». (نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۹۴).

۸- [۸] به بحارالانوار: ج ۶، باب ۳۰، روایات ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۶۲، ۶۴، ۶۷، ۷۰، ۷۵ و ۷۸ رجوع شود.

١. (...وَمِنْ يَزْتَدِدُ مِنْكُمْ عَنِ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ) (بقره/٢١٧)

٢. (فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ...) (مائده/٥١)

٣. (وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ) (مائده/٥٣)

٤. (مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ) (توبه/١٧)

٥. (...أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا) (احزاب/١٩)

٦. (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبِطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ) (حجرات/٢)

۷. (وَ أَنْ سَعِيَهُ سَوْفَ يُرَى * ثُمَّ يُجْزِيهِ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى) (نجم/۴۰)

۸. (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ) (زلزله/۷)

ترجمه آیات

۱. «هر کس راه ارتداد را پس از ایمان در پیش گیرد و به همان حالت بمیرد، اعمال او در دنیا و آخرت باطل می گردد و آنان برای همیشه در آتش خواهند بود.»

۲. «مسلمانان بیمار دل را می بینی که با شتاب با آنان پیوند دوستی برقرار می کنند.»

۳. «مؤمنان مخلص، (به مؤمنان بیمار دل) می گویند: آیا این گروه (اهل کتاب) همانها نیستند که برای شما سوگند یاد می کردند که با شما خواهند بود (و شما را یاری خواهند کرد؟) پس چرا در این هنگام که شما به ذلت و خواری گرفتار شده ای د، شما را یاری نمی کنند؟) کارهای آنان باطل گردیده و زیانکار شدند.»

۴. «هرگز بر مشرکان روا نیست که مسجدهای خدا را تعمیر کنند، در حالی که بر کفر خود گواهی می دهند. اعمال آنان باطل شده و در آتش جاودانه خواهند بود.»

۵. «آنان در واقع به خدا و اسلام ایمان نیاوردند، پس خداوند کارهای آنان را حبط و باطل ساخت و این کار بر خداوند آسان است.»

۶. «ای افراد با ایمان! صداهای خود را فراتر از صدای پیامبر نبرید. و برای او داد و فریاد نکنید، آن گونه که برخی از شما با برخی دیگر سخن می گوید و فریاد می زند، مبادا اعمال شما باطل شود و خود توجه نداشته باشید.»

۷. «به زودی سعی و تلاش او دیده می شود و به صورت کاملتر پاداش داده می شود.»

۸. «هر کس به اندازه سنگینی ذره ای کار نیک انجام دهد، آن را خواهد دید.»

واژه «حبط» در لغت عرب به معنی بطلان و بی اثر شدن عمل است مثلاً می گویند: «أَحْبَطَ اللَّهُ عَمَلَ الْكَافِرِ»: خدا کار کافر را بی اثر نمود.

لفظ «تکفیر» از کُفْر به معنی پوشانیدن است. و به کشاورز، از آن نظر که دانه را زیر خاک می پوشاند «کافر» می گویند. قرآن کریم می فرماید:

(... كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ...)(۱)

«بسان بارانی که گیاه روییده از آن مایه شگفتی کشاورزان می شود».

بحث پیرامون «حبط» مربوط به کفر و گناه است که ایمان و اعمال نیک انسان را باطل و بی اثر می سازد، در صورتی که محور بحث در «تکفیر» نقطه مقابل آن است، یعنی ایمان و کارهای نیک انسان، کفر و اعمال زشت او را می پوشاند.

انسانهای مکلف، در برابر خدا و دستورات الهی به سه گروه تقسیم می شوند:

۱. کسانی که سراسر عمر را به کفر و گناه می گذرانند.

۲. آنان که تمام عمر را به ایمان و طاعت بسر می برند.

۳. در بخشی از عمر خود مؤمن یا کافر بوده، و در بخشی دیگر بر خلاف آن، و یا در بخشی از عمر علاوه بر ایمان، اطاعت از فرمان خدا نموده و یا آن که همراه با ایمان، نافرمانی و عصیان نیز نموده اند.

احباط و تکفیر، در دو صورت نخست فاقد موضوع است. تنها در مورد سوم می تواند موضوع داشته باشد، به این معنی که کفر و گناه، ایمان و یا

ص : ۵۰۵

طاعت را باطل و بی اثر کند و یا ایمان و اطاعت، کفر و نافرمانی سابق را بیوشاند.

اکنون که محور موضوع بحث در مسأله «احباط و تکفیر» روشن شد، به نقل اقوال و آرای متکلمان در این باره می پردازیم:

۱. مقصودِ مثبتان و منکران احباط چیست؟

در کتابهای تفسیری و کلامی، مسأله «احباط» و «تکفیر» مطرح شده است. ما نخست پیرامون «احباط» سخن می گوئیم و با روشن شدن وضع آن، مسأله تکفیر نیز روشن می گردد. از آن جا که آگاهی از مقصود منکران و مثبتان، به فهم مطلب و برداشت صحیح از آیات کمک می کند، ما نخست مقصود نافیان و مثبتان را به صورت روشن بیان می کنیم.

شکی نیست که در قرآن و روایات، برای ایمان و اعمال نیک پادشهایی مقرر گردیده است، این از یک طرف.

از طرف دیگر این مطلب نیز مسلم است که انسانهای مرتد و کافر و یا مؤمنانی که برخی از کارهای زشت را انجام می دهند، از آن پادشها محروم خواهند بود.

این دو مطلب جای بحث و گفتگو ندارد. سخن در جای دیگر است و آن این که آیا کفر و اعمال زشت، پادشهای ثابت را از بین می برد یا این که اصلاً پاداش ثابت وجود نداشته تا اعمال زشت بعدی آن را نابود سازد؟

توضیح این که پیرامون پادشهای مربوط به ایمان و عمل صالح، دو نظر است:

۱. گروهی می گویند که از روز نخست، استحقاق انسان نسبت به

پاداش ایمان و عمل نیک، به صورت مشروط است. یعنی ایمان و عمل نیک، در صورتی مایه پاداش می شوند که در آینده کفری به دنبال آن نیاید و یا گناه کبیره ای صادر نشود، به طوری که اگر این شرط مفقود شد، یعنی کفر ورزید و گناه کبیره کرد، روشن می گردد که از روز نخست این فرد مستحق پاداش نبوده است. زیرا خدای توانا پاداش خود را مشروط و مقید مقرر داشته بود و چون این فرد عمل به شرط نکرد، مستحق پاداش نگردیده است. (۱)

و اگر در این مورد کلمه «احباط» به کار می رود، معنای مجازی دارد. زیرا مقتضی و زمینه ثواب و پاداش موجود بود، و کفر یا گناه بعدی آن زمینه را از بین برد.

بنابراین زمینه ثواب خنثی گردیده است، نه خود ثواب.

۲. گروهی دیگر می گویند: فرد با ایمان در برابر ایمان و یا عمل صالحی که انجام می دهد، از روز نخست مستحق پاداش بوده و در صحیفه عمل او پاداش به صورت یک امر قطعی نوشته شده است، ولی اعمال زشت اعم از کفر و گناه کبیره بسان آتشی می ماند که خرمن ایمان و عمل صالح را می سوزاند. در این صورت، احباط معنی حقیقی پیدا کرده و در حقیقت، عملی، عمل دیگری را باطل می سازد. و آنچه خنثی گردیده است، ثواب است نه زمینه آن.

و اگر بخواهیم این دو نظریه را در قالب اصطلاح علمی بریزیم، باید بگوییم در نظریه نخست، علت تاّم پاداش وجود نداشته، و در پرتو آن معلول (پاداش) نیز تحقق نیافته است. و جز یک شالوده و زمینه ثواب، چیزی در کار نبوده است.

ص: ۵۰۷

۱- [۱] التبیان: ۲/۲۰۸؛ مجمع البیان: ۱/۳۳۱، ط صیدا و ۲/۲۰۷، ۱۶۳ و ۴۲۴.

در حالی که در نظریه دوم، علت تامّ پاداش وجود داشته، و پاداش در صحیفه عمل انسان مقرر گشته است. لکن اعمال بعدی بر معلول و علت آن پیروز گشته، آثار آن را محو می نماید.

طرفداران نظریه نخست، به نام «منکران احباط» شناخته شده اند، در حالی که طرفداران نظریه دوم به نام مثبتان آن شهرت یافته اند.

اکنون که مقصود واقعی منکران و مثبتان روشن گردید، شایسته است متکلمانی را که از دو نظریه یاد شده طرفداری کرده اند، معرفی نماییم:

۱. متکلمان امامیه و اشاعره و برخی از معتزله.

۲. اکثریت متکلمان معتزلی.

گروه نخست در جمع میان دو مطلب پیشین (۱. برای ایمان و طاعت پاداش مقرر شده است، ۲. کفر و برخی از گناهان مانع دریافت پاداش می باشند).

راه نخست را انتخاب کرده اند و می گویند: اگر انسان با کفر بعدی و یا گناه کبیره، پاداش خود را دریافت نمی کند، نه برای این است که پاداشی در کار بوده و این دو عامل، حایلی میان انسان و پاداش او پدید آورده اند، بلکه از اول پاداش در کار نبوده، و آنچه هم که مقرر شده بود از آغاز مشروط بود. و چون شرط فراهم نگشت، کاشف به عمل آمد که چیزی در واقع نبوده است.

اکثریت متکلمان معتزلی نظریه دوم را برگزیده اند البته ابوعلی و ابوهاشم جبایی در تقریر این نظریه با یکدیگر اختلاف نظر دارند و عمده اختلاف آنان به مطلب یاد شده در زیر بر می گردد:

فرد نخست که پدر ابوهاشم است، می گوید: عمل بعدی بسان آتشی است که بر جان خرمن عمل نخست می افتد، آن را نابود می کند و این انسان

هیچ نوع بهره از آن نمی گیرد و از میزان جرم او نیز کم نمی شود. و اگر انسان ایمان یا عمل صالح ده درجه ای داشت، سپس جرم بیست درجه ای را مرتکب شد، آن ایمان و عمل صالح پیشین چیزی از کیفر او نمی کاهد، و در مقام «موازنه» عذاب او کاهش نمی یابد. در حالی که پسر در اصل مطلب با پدر همراه است و معتقد است پاداش تحقق یافته است ولی اعمال زشت آن پاداش را نابود می سازد، ولی در مقام محاسبه، «موازنه» برقرار می شود و از جرم انسان به مقدار پاداشی که استحقاق آن را داشت، کاسته می شود و قهراً در مثال یاد شده، فرد گنهکار، به ده درجه کیفر محکوم می گردد و ده درجه از آن کاسته می شود.

۳. دلیل منکران اجباط

نافیان اجباط که طرفداران نظریه نخست هستند، به دو دلیل استناد کرده اند:

۱. دلیل عقلی.

۲. دلیل شرعی و نقلی.

۱. دلیل عقلی

آنان می گویند: عقل به روشنی داوری می کند که اگر خدا پاداش را به صورت مطلق و غیر مشروط مقرر فرموده باشد، و در ثبوت آن پاداش، قید و شرطی در کار نباشد، معنی ندارد که خدا چنین پاداشی را با عمل زشت بعدی نابود سازد، و در حقیقت این، یک نوع خلف وعده است که شاخه ای از ظلم به شمار می رود.

قانون گذاری که می گوید: اگر این عمل را انجام دهی، بدون هیچ قید و

ص : ۵۰۹

شرطی، مستحق پاداشی هر گاه فردی آن عمل را انجام دهد، او حق ندارد، بواسطه عمل نادرستی که از او سرزده است، حکم پیشین خود را نقض سازد، مگر این که از روز نخست وعده خود را مشروط و مقید مطرح سازد. و چون در برخی از آیات و روایات، عباراتی وارد شده که به ظاهر حاکی از ابطال ثواب پیشین است، ناچار باید آنها را به نحوی که بیان گردید، تأویل نمود.

۲. دلیل شرعی و نقلی

آیاتی که به روشنی گواهی می دهند که هر انسانی پاداش عمل نیک خود را می بیند و یا به صورت کامل پاداش داده می شود، احباط مورد نظر معتزله را نفی می کند، از جمله آنجا که می فرماید:

(فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ) (۱).

«هر کس به اندازه سنگینی ذره ای کار نیک انجام دهد، آن را خواهد دید».

و در آیه دیگر می فرماید:

(وَأَنْ سَعْيُهُ سَوْفَ يُرَىٰ * ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَىٰ) (۲).

«به زودی سعی و تلاش او دیده می شود و به صورت کاملتر پاداش داده می شود».

در این زمینه می توان به آیاتی دیگر که به همین مضمون است نیز استدلال نمود. (۳) تا اینجا با دلایل نافیان آشنا شدیم، اکنون دلیل مثبتان را مطرح می سازیم و پس از آن نظریه خود را در پایان بحث می آوریم.

ص : ۵۱۰

۱- [۱] زلزله/۷.

۲- [۲] نجم/۴۰-۴۱.

۳- [۳] محقق طوسی، این دو دلیل را در عبارت فشرده ای چنین آورده است: «والاحباط باطل لاستلزامه الظلم، ولقوله تعالی: (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ)». کشف المراد، مقصد ۶، مسأله ۷.

معتزله که به عقل بیش از همه چیز بها می دهند، تصور می کنند که بر خلاف داوری محقق طوسی، مقتضای حکم عقل، همان «اجباط» است و اساس دلیل عقلی آنان را پیوستگی عقاب کافر و مرتکب گناه کبیره تشکیل می دهد، یعنی اگر برای فردی کیفری معین گردد، پیوسته و دایمی خواهد بود و برای همیشه در آتش خواهد سوخت، و یکی از اصول آنان این است که اگر مرتکب گناه کبیره بدون توبه بمیرد، در آتش مخلد خواهد بود.

با توجه به این مطلب، انسانی که در بخشی از عمر خود مؤمن بوده و سپس کفر ورزیده، یا در بخشی از عمر خود اعمال نیک انجام داده و در بخشی دیگر مرتکب گناه شده است، از نظر ثواب و عقاب، از چهار حالت بیرون نیست:

۱. فقط مستحق پاداش باشد.

۲. فقط مستحق کیفر گردد.

۳. مستحق هیچ کدام نباشد.

۴. مستحق هر دو باشد.

احتمال اول و دوم منتفی است، زیرا اولاً در کتاب و سنت به چنین فردی هم وعده پاداش داده شده و هم وعده کیفر. و علاوه بر این مسأله پاداش و کیفر، یک مسأله عقلی است. و اگر شرع هم آن را مطرح نکرده بود، انسان

نیکوکار و بدکار مستحق پاداش و کیفر می بود. در این صورت چگونه می توانیم بگوییم تنها یکی را مستحق است نه دیگری را؟!۱

احتمال سوم نیز بر خلاف نظریه هر دو گروه است. طبعاً صورت چهارم متعین است، یعنی این شخص استحقاق هر دو را دارد، ولی از آنجا که کیفر درباره هر فردی صورت دوام و پیوستگی دارد، ممکن نیست یک فرد در یک زمان در پوشش پاداش و کیفر دایمی قرار گیرد.

در این صورت، راهی جز این نیست که بگوییم:

پاداش و یا کیفر سنگین تر، دیگر را نابود می کند و تأثیر اکثر در اقل، و نفی اقل به وسیله اکثر، همان «احباط» است که اکثریت معتزله به آن عقیده دارند و مورد اتفاق آنان می باشد.^(۱)

چیزی که هست، نحوه تأثیر اکثر در اقل به دو صورت متصور است:

الف: اکثر، اقل را از بین ببرد و خود نیز آسیبی نپذیرد.

ب: اقل به وسیله اکثر نفی شود، ولی خود به مقدار اقل که مایه نابودی آن می شود آسیب پذیرد و از میزان آن کاسته شود.

صورت نخست، مورد قبول «ابوعلی جبایی» است، و صورت دوم را «ابوهاشم» فرزند او و قاضی عبدالجبار پذیرفته اند.

قاضی می گوید: اگر ما نظریه ابوهاشم را برگزینیم و بگوییم اکثر در عین نابود کردن اقل، خود از جانب اقل ضربه می پذیرد، می توان گفت که آیه (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ).

با این نظریه وفق می دهد و سرانجام فرد نیکوکار، به نوعی پاداش خود را

ص: ۵۱۲

۱- [۱] شرح الأصول الخمسه، ص ۶۲۵.

۴. تحلیل دلیل معتزله

خلاصه دلیل معتزله این است: آیات و روایاتی، حاکی از فعلیت ثواب و پاداش درباره ایمان و دیگر اعمال نیک است. این از یک طرف؛ از طرف دیگر، کافر و مرتکب کبیره که بدون توبه بمیرد، در آتش مخلد است. در این صورت، چاره ای جز این نیست که بگوییم اعمال بد، یادداشتهای گذشته را که به صورت فعلی موجود بود، نه تقدیری و مشروط، از میان می برد.

و به دیگر سخن: دلیل معتزله بر اساس ناستواری قرار گرفته است و آن این که اگر مرتکب کبیره بدون توبه از دنیا برود عقاب او پیوسته است، روی این اساس، شفاعت را به گونه ای دیگر تفسیر کرده و گفته اند: شفاعت از آن صالحان است، و نتیجه آن، ارتفاع درجه او است نه اسقاط عقاب. طبعاً قائل به چنین نظریه ای، ناچار است در فرض چهارم (هم استحقاق پاداش و هم استحقاق کیفر) بگوید: «عمل زشت یک انسان، به حکم دوام عقاب، ثواب پیشین را باطل و فانی می نماید».

درباره این دلیل، دو مطلب را یادآور می شویم:

۱. از کجا بدانیم که تمام پاداشهای الهی، جنبه فعلی دارند، و اگر کسی کاری انجام داد، در صحیفه اعمال او به طور مطلق، آن پاداش نوشته می شود؟ زیرا همان طور که پاداشها می توانند فعلی باشند، می توانند به صورت تقدیری و مشروط باشند.

[۱] شرح الأصول الخمسه، ص ۶۲۸_۶۲۹.

۲. اگر ما این مطلب را بپذیریم، تنها در موردی می‌تواند نتیجه بخش باشد که پاداش و عقاب با هم قابل جمع نباشند، مانند مخلد بودن کافر در دوزخ که هرگز مجالی برای پاداش باقی نمی‌ماند، و چاره‌ای جز احباط در صورت پذیرفتن فعلی بودن پاداشها نیست، ولی هرگز در مورد مرتکب کبیره که مخلد بودن آن ممنوع است، نتیجه بخش نمی‌باشد و اگر عمل بعدی گناه کبیره باشد، به حکم مخلد نبودن مؤمن در آتش، پس از مدتی کیفر، از آن نجات یافته وارد بهشت می‌شود.

به عبارت دیگر: اگر محور اشکال، پیوستگی عذاب است، هرگز عذاب درباره مؤمن پیوسته نیست. و اگر محور اشکال، این است که در یک زمان پاداش و کیفر با هم جمع نمی‌شوند، حل آن آسان است. و آن این که نخست کیفر داده شود، آنگاه پاداش خود را دریافت کند.

در این جا شایسته است، سخنی را که علامه مجلسی درباره داوری میان مثبتان و نافیان دارند، یادآور شویم. این عالم بزرگوار می‌گوید:

«هر دو گروه، نتیجه احباط را پذیرفته‌اند، زیرا قبول دارند که کفر و برخی از گناهان کبیره، در اعمال نیک مؤثر است، و با وجود آن دو، پاداشی که به انسان نوید داده شده است نمی‌رسد.

نکته‌ای که هست، این که: منکران احباط می‌گویند: پاداش از روز نخست وجود فعلی نداشته، بلکه جز وجود تقدیری و مشروط چیزی در کار نبوده است. و مسأله، از قبیل «انتفاء مشروط به انتفاء شرط آن» است.

ولی مثبتان آن می‌گویند: پاداش، از روز نخست، وجود فعلی و تحقق واقعی داشته، و تنها اعمال بد انسان، آنها را باطل می‌سازد.

سرانجام خواه جریان به صورت نخست باشد یا به صورت دوم، فرد کافر

یا مرتکب کبیره، روز رستاخیز دست خالی است».[۱] در واقع، عوامل احباط (نتیجه احباط) از نظر نافیان به آنچه که در قرآن و حدیث وارد شده محدود است، در حالی که عوامل آن از نظر مثبتان، وسیع و گسترده است و هر نوع عمل بد که عنوان کبیره به خود بگیرد، مایه احباط می شود. و نکته آن «مخلد بودن» مرتکب هر نوع کبیره است که با پاداش در یک جا جمع نمی شوند.

تا این جا با دلایل عقلی هر دو طرف آشنا شدیم، و نادرستی دلیل عقلی معتزله نیز روشن گردید.

۵. تحلیل عقلی مسأله

در آغاز بحث یادآور شدیم که مسأله حبط را از دو زاویه می توان مطالعه کرد: یکی از نظر داوری عقل و دیگری از نظر نقل.

ناستواری دلیل عقلی مثبتان حبط اعمال، روشن شد، زیرا اساس آن که پیوستگی و دوام کیفر است، کاملاً متزلزل می باشد.

مهم در این جا دلیل عقلی نافیان است که احباط را شاخه ای از ظلم تلقی کرده اند.

اکنون باید راه جمعی میان داوری عقل و ظواهر آیات جستجو نماییم. تبیین این جمع، مستلزم آن است که دو نظر معروف را درباره کیفرها و پاداشها یادآور شویم، آنگاه بر اساس این دو نظریه دست به جمع میان دلیل عقل و ظواهر آیات بزنیم.

درباره عقاب و ثواب، دو نظریه معروف است:

الف: پاداشها و کیفرهای اخروی بسان جزاهای دنیوی، همگی اعتباری

[۱] بحار الانوار: ۷۱/۱۹۹.

و قراردادی است یعنی همین طور که کیفر دزدی، بریدن دست و پاداش نیکوکاری بالا بردن مقام او است، همچنین کیفر آدم بدکار، دوزخ، و پاداش انسان نیکوکار بهشت است. و همه اینها یک نوع جعل و قرارداد الهی است که از این طریق بندگان خود را هدایت نماید.

ب: پاداشها و کیفرها مخلوق خود نفس است. یعنی هر انسانی بر اثر اعمال نیک و بد ملکاتی را تحصیل می کند که این ملکات، صورت و فعلیت نفس بشمار می روند. و در سرای دیگر، هر نفس، مطابق صورت و فعلیت خود، فعالیت و خلاقیت دارد. نفوسی که فعلیت آنها از طریق طاعات سرچشمه گرفته، خلاق پاداشهای نیک و صورتهای زیبا هستند. و نفوسی که صورتهای و فعلیت های آنها معلول اعمال بد و زشت آنها است، مطابق فعلیت خود، صورتهای زشت که پیوسته نفس را آزار و اذیت می نماید، خلق می کند.

بنابراین مبنای جزاها یک امر قراردادی نیست که از طریق جعل و وضع تحقق پذیرند و با به هم زدن قرارداد از بین بروند بلکه مخلوق خود نفس است که بدون اختیار، مبدأ این نوع از صورتهای و فعلیت ها می گردد.

در اینجا می توان این مسأله را به صورت دیگر نیز مطرح کرد. افعال ما، در عالم دیگر به وجود دیگری، تجسم و تجلی پیدا می کنند و در حقیقت نماز انسان در آن جهان به صورت نور و به عنوان پاداش ظاهر می گردد و همچنین است کارهای زشت. و تفاوت این بیان با بیان پیشین روشن است.

اکنون باید با توجه به این دو نظریه در باب ثواب و عقاب، مسأله جمع میان دلیل عقلی و ظاهر آیات را پی گیری و تقریر کرد.

۱. هرگاه مسأله کیفر و پاداش را یک مسأله قراردادی بدانیم، می توان با حفظ داوری عقل، آیات مربوط به حبط را به شیوه زیر تفسیر کرد:

آیات مربوط به حبط، به آن معنی نیست که پاداش محقق را باطل سازد، بلکه از آغاز، استحقاق پاداش به یکی از دو صورت بوده است:

الف: اصل استحقاق، مشروط به این بود که بعداً خلافی را انجام ندهد، به طوری که اگر از او کار خلافی سر زد، استحقاقی در کار نخواهد بود.

ب: استحقاق پاداش مشروط به شرطی نبوده، ولی استقرار و استمرار این استحقاق در آینده مشروط به این است که کار خلافی از او سر نزند. طبعاً در غیر این صورت، استمرار استحقاق، از میان خواهد رفت.

در این جا هم حکم عقل پیاده شده و هم ظواهر آیات رعایت شده است. اما حکم عقل، زیرا پاداش در کار نبوده است، تا ابطال آن مستلزم ظلم یا خلف وعده باشد.

و اما از نظر آیات، زیرا حبط نیز انجام گرفته است چون یا استحقاق باطل شده و یا استمرار آن. و مقصود از بطلان، این است که فرد گناهکار با تخلف در شرط، کاری کرده است که به دریافت پاداش نایل نمی گردد.

یادآور می شویم این جمع، در صورتی موجه است که کیفر و پاداش را یک اصل قراردادی تلقی کنیم.

۲. و اما اگر آن دو را لازمه وجود انسان گناهکار و نیکوکار بدانیم، در این صورت به تبیین دیگری نیاز دارد، که هم حکم عقل استوار باشد و هم به گونه ای آیات احباط نیز تفسیر شود و آن این که صورتهای مختلف نفس از نظر طهارت و خبثت به افعالی بستگی دارد که از او سر می زند. هرگاه از او حسنه ای صادر شود، در نفس، صورت خاص و کمال معنوی پدید می آید که همان صورت و کمال معنوی نفس، به عنوان پاداش او بشمار می آید. و اگر

معصیتی از او سر نزند، صورت مخالف کمال در نفس پدید می آید که کیفر نفس بشمار می آید. در حقیقت این صورتهای کمال و مخالف کمال است که برای نفس، پاداش و کیفر شمرده می شود.

روی این اساس، نفس در جهان ماده، پیوسته بر اثر اختلاف اعمال، و معصیتها و اطاعت ها، در حال تحول است. اگر طاعتی صورت کمال را در او ایجاد کند، معصیتی صورت دیگری را در او پدید می آورد. در این صورت، نفس متحول، پیوسته بر اثر نوسان در طاعت و عصیان، صورتهای گوناگون پیدا می کند، تا لحظه ای که مرگ او فرا رسد.

آنگاه زمانی که مرگ او فرا رسید و نفس از بدن جدا شد و حرکت به سوی کمال یا نقصان (کمال و نقص اخلاقی نه فلسفی، زیرا کمال از نظر دوم به معنی خروج از قوه به فعل است، و در این صورت نقصان فرضی ندارد) متوقف گردید، در این صورت آن صور نفسانی از تغییر و تبدل مصون می مانند و دیگر قابل تغییر و تبدیل نیستند، مگر به واسطه دو عامل: یکی غفران و عفو الهی و دیگری شفاعت شافعان که هر دو به گونه ای نفس را دگرگون می کنند.

روی این اصل، احباط در این جهان تا وقتی که مرگ انسان فرا نرسیده است کاملاً ممکن است، و هرگز ظلمی در کار نخواهد بود. زیرا مسأله قراردادی در میان نیست که به هم زدن آن برخلاف حکم عقل باشد، بلکه این انسان است که با افعال خود صورتهای مختلفی را پدید می آورد و این صورتهای نتایج و آثار زیبا یا زشت و شومی را به دنبال دارند.

بنابراین حکم عقل فاقد موضوع است. و آیات احباط نیز به معنی حقیقی، بر مورد منطبق می شوند. البته پس از مرگ، دیگر احباطی در کار

نیست، یعنی چون عمل زشتی وجود ندارد، نمی تواند صورت کمالی نفس را دگرگون سازد و آثار سعادت آفرین آن صور را از میان ببرد. (۱)

۶. عوامل احباط در قرآن

اشاره

عوامل احباط در قرآن (۲) عبارتند از:

۱. ارتداد پس از ایمان

(...وَمَنْ يَزِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ). (۳)

«هر کس راه ارتداد را پس از ایمان در پیش گیرد و به همان حالت بمیرد، اعمال او در دنیا و آخرت باطل می گردد و آنان برای همیشه در آتش خواهند بود.»

۲. شرک مقارن با عمل نیک

گروهی از مشرکان تصور می کردند که محور پاداش، عمل نیک است، از هر فاعلی که سر بزنند. و از این جهت، به هنگام تعمیر «مسجد الحرام» در انتظار پاداش بودند. قرآن در پاسخ آنان یادآور می شود که در مسأله پاداش، علاوه بر زیبا بودن عمل، ایمان به خدا نیز شرط است. و در حقیقت علاوه بر

ص : ۵۱۹

۱- [۱] المیزان: ۱۷۸/۲_۱۷۹.

۲- [۲] مقصود از «احباط» نتیجه آن است که منکران و مثبتان در آن وحدت نظر دارند، نه احباط اصطلاحی.

۳- [۳] بقره/۲۱۷.

زیبایی فعل، زیبایی فاعل از نظر روح و اندیشه نیز شرط دریافت پاداش می باشد از این جهت، مسجد سازی مشرکان به خاطر شرک و وزیدنشان بی فایده است، چنان که می فرماید:

(مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ). (۱)

«هرگز بر مشرکان روا نیست که مسجدهای خدا را تعمیر کنند، در حالی که بر کفر خود گواهی می دهند. اعمال آنان باطل شده و در آتش جاودانه خواهند بود.»

روی این اساس، مفاد یک رشته از آیاتی روشن می گردد که یادآور می شوند که اگر فرد با ایمان بعداً شرک ورزد، اعمال او حبط می شود، از جمله آنجا که می فرماید:

(...وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ). (۲)

«اگر شرک ورزند آنچه را که انجام داده اند باطل و بی اثر می شود.»

و در آیه دیگر، خطاب به پیامبر ولی برای تفهیم دیگران همین مضمون را یادآور شده، می فرماید:

(...لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ). (۳)

«اگر شرک ورزی، عمل تو باطل می شود و از زیانکاران هستی.»

در حقیقت، با توجه به این که شرک مذکور در دو آیه پیشین، شرک متأخر از ایمان است، شاخه ای از ارتداد _ عامل اول _ خواهد بود.

ص : ۵۲۰

۱- [۱] توبه/۱۷.

۲- [۲] انعام/۸۸.

۳- [۳] زمر/۶۵.

۳. کفر مقارن با علم نیک

اگر شرک مقارن، مایه بطلان و حبط عمل نیک است، کفر مقارن هر چند به صورت شرک نباشد نیز مایه حبط عمل است. مانند این که در حال انکار معاد، عمل نیکی را انجام دهد چنان که می فرماید:

(أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا). (۱)

«آنان کسانی هستند که به آیات خدا و روز معاد کفر ورزیده اند، پس عملهای نیک آنان باطل گردیده، و روز رستاخیز برای آنان ارزشی قائل نخواهیم شد.»

۴. بی حرمتی نسبت به پیامبر (صلی الله علیه وآله)

در برخی از آیات، بی حرمتی به پیامبر (صلی الله علیه وآله) از عوامل احباط شمرده شده است. یکی از مظاهر این بی حرمتی، آن است که انسان بلندتر از پیامبر سخن بگوید و در سخن گفتن با او فریاد بزند، و به عبارت دیگر: در مقام سخن گفتن ادب را رعایت ننماید و با پیامبر مانند دیگران سخن بگوید، چنان که می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ). (۲)

«ای افراد با ایمان! صداهای خود را فراتر از صدای پیامبر نبرید. و برای او داد و فریاد نکنید، آن گونه که برخی از شما با برخی دیگر سخن می گوید و فریاد

ص : ۵۲۱

۱- [۱] کهف/۱۰۵. به همین مضمون است آیه ۱۴۷ سوره اعراف.

۲- [۲] حجرات/۲.

می زند، مبدا اعمال شما باطل شود و خود توجه نداشته باشید».

برخی تصور کرده اند که فراتر سخن گفتن و داد زدن در برابر پیامبر، از آن نظر مایه احباط است که کشف از کفر و نداشتن ایمان می کند. در این صورت، خود عامل مستقلى نخواهد بود.

ولى با توجه به این که خطاب در آیه متوجه مؤمنان است، این نظر صحیح نیست. و اصولاً مانعی ندارد که خود بی حرمتی با پیامبر (صلی الله علیه وآله) از گناهانی باشد که اعمال صالح انسان را باطل سازد.

با توجه به شأن نزول آیه، ممکن است بگوییم: هرگاه بلند سخن گفتن با پیامبر، مایه هتک حرمت او شود و نوعی تحقیر در انظار به شمار آید، خود موجب حبط اعمال می شود. چنان که گفته شده است برخی از افراد، در برابر خانه پیامبر ایستاده، با مشت و لگد بر در خانه می زدند و فریاد می کشیدند که «أُخْرِجْ يَا مُحَمَّدُ، أُخْرِجْ يَا مُحَمَّدُ»: ای محمد از خانه بیرون بیا. (۱)

بنابراین ممکن است بگوییم فریاد کشیدن در برابر پیامبر، به خودی خود عامل حبط نیست، ولی دلیلی ندارد که آن را کاشف از کفر بدانیم. بلکه می توان گفت به عنوان هتک حرمت پیامبر، موجب حبط اعمال می گردد.

۵. نداشتن التزام عملی نسبت به ایمان

دو نمونه از عوامل «احباط» از نظر قرآن، یکی کفر مقارن با عمل و دیگری کفر متأخر از ایمان است که بحث آن گذشت. در اینجا نوع دیگری از کفر به عنوان حبط کننده عمل معرفی شده است که عبارت است از کفر نسبت به ایمان.

ص : ۵۲۲

۱- [۱] مجمع البیان: ۵/۱۲۹، ط صیدا.

و به عبارت دیگر دو نمونه گذشته، مربوط به کفر اعتقادی بود. لکن نمونه ای که هم اکنون درباره آن بحث خواهیم کرد، کفر عملی است. قرآن کریم در این باره می فرماید:

(...وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ) (۱)

«هر کس به ایمان کفر ورزد، عملش باطل گردیده، و در سرای آخرت از زیانکاران خواهد بود».

برای روشن شدن مفاد آیه، دو مطلب را یادآور می شویم:

۱. کفر در لغت به معنی پرده و حجاب است که چیزی را می پوشاند.

۲. متعلق کفر در آیه، لفظ «ایمان» است نه الفاظی چون «الله»، «الآخره»، «الرسول» و نظایر آن که در آیات دیگر، کفر به آنها تعلق گرفته است.

۳. تحقق معنی «کفر» (پرده، حجاب) در موردی مشروط به این است که متعلق آن ثابت و پابرجا باشد، آنگاه کفر به صورت پرده و حجابی روی آن را بپوشاند.

اینک با توجه به مطالب یاد شده، می توان به مفاد ظاهری آیه به روشنی دست یافت. آیه درباره کسانی سخن می گوید که از نظر اعتقاد، به خدا و وحی الهی ایمان دارند و این اعتقاد به عنوان یک واقعیت ثابت و پا برجا در وجود آنان تحقق دارد، ولی پرده کفر روی آن را پوشانیده است. و چون حائل و مانعی از بروز آثار عملی آن جلوگیری می کند، بدون شک تحقق معنی کفر به گونه ای که بیان گردید، در صورتی است که انسان مؤمن به خدا و وحی، بهطور مستمر و مداوم، از عمل به مقتضای ایمان خودداری نماید. اما اگر

ص : ۵۲۳

صرفاً به صورت لغزش، در برخی موارد مرتکب گناه گردد، هر چند عنوان «فسق» در مورد او تحقق می یابد، ولی عنوان «کفر» تحقق نخواهد یافت.

آنچه می تواند گواه روشنی بر مطلب فوق بشمار آید، مطالبی است که در آغاز آیه مطرح گردیده است. و حاصل آن، این که خوردن غذای اهل کتاب بر مسلمانان جایز بوده و آنان می توانند با زنان پاکدامن آنان پیوند زناشویی برقرار سازند. آنگاه در پایان، سخن از کفر ورزیدن به ایمان به میان آورده، و آن را عامل حبط اعمال آنان دانسته است. (۱)

با توجه به مطالب مطرح شده در صدر آیه، جمله اخیر (وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ) در حقیقت هشدار است به مسلمانان که مبادا از این آزادی که از جانب خداوند به آنان داده شده (تا بتوانند با اهل کتاب نوعی معاشرت و آمیزش داشته باشند و زندگی بر آنان دشوار نباشد و در عین حال با پیوند خویشی با اهل کتاب، تعالیم اسلام را در میان آنان ترویج نمایند) سوء استفاده کنند. و مبادا گذشته بر این پیوند ظاهری، به آنان از صمیم قلب ابراز علاقه نمایند و یا آن که گرفتار مکر و فریب شیطانی آنان گردیده، از عمل به تعالیم اسلام خودداری کنند (به ایمان خود کفر ورزند) که در این صورت، اعمال آنان باطل گردیده و در سرای دیگر، از سعی و تلاش خود بهره ای نخواهند داشت. (۲)

۶. نفاق و دورویی

نفاق و دورویی، از جمله عوامل «احباط» از نظر قرآن کریم است. هرگاه افرادی روی یک سلسله ملاحظات دنیوی، به ظاهر، خود را مؤمن به خدا و قوانین اسلام معرفی کنند، ولی در واقع معتقد به آن نبوده و نسبت به آن انکار قلبی ورزند اعمال نیکی که احیاناً انجام می دهند، حبط و باطل گردیده، به هنگام حساب و پاداش در رستخیز کمترین نتیجه ای برای آنان نخواهد داشت.

قرآن کریم در سوره احزاب (۳) چهره منافقان را افشا نموده، عذرتراشی و بهانه جویی های واهی آنان را به هنگام پیکار با دشمنان یادآور می شود. همچنین از کارشکنی گروهی از آنان گزارش می دهد که نه تنها خود به جنگ نمی رفتند، بلکه از رفتن دیگران نیز با تبلیغات سوء و تحریکات خود جلوگیری می کردند در پایان این آیات می فرماید:

(...أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا). (۴)

ص : ۵۲۴

۱- [۱] (الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصَنِينَ غَيْرِ مُسَافِحِينَ وَلَا مَتَجِدِي أَخْدَانٍ وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ) (مائده/۵).

۲- [۲] المیزان: ۵/۲۲۰-۲۲۲.

۳- [۳] احزاب/۱۲-۱۹.

۴- [۴] احزاب/۱۹.

«آنان در واقع به خدا و اسلام ایمان نیاوردند، پس خداوند کارهای آنان را حبط و باطل ساخت و این کار بر خداوند آسان است.»

در سوره توبه نیز، نخست آنان را در ردیف کافران قرار داده، و آنان را اهل جهنم و از نفرین شدگان و محرومان از رحمت خدا معرفی می کند. آنگاه سرگذشت طغیان کنندگان امتهای گذشته را یادآور می شود که از گروه منافق و کافر بسی نیرومندتر، و از نظر ثروت و فرزندان برخوردارتر بودند، ولی سرانجام

ص : ۵۲۵

به خاطر فرو افتادن و غرق شدن در لذایذ مادی از اطاعت حق سربرتافتند و کارهایشان به کلی حبط گردید. منافقان نیز در صورتی که از راه نفاق برنگردند، به همین سرنوشت گرفتار شده و کارهای خوب آنان در دنیا و آخرت حبط می گردد. (۱)

۷. ایمان آمیخته با شک

در قرآن کریم در مقابل گروه مؤمنان مخلص، از سه گروه سخن به میان آمده است: (۲)

۱. کافران.

۲. منافقان.

۳. آنان که دلی بیمار دارند (مريض القلب).

در اینجا درباره «حبط» اعمال کافران (مقارن با عمل و متأخر از عمل) و منافقان بحث کردیم. اینک نظر قرآن را درباره گروه سوم جویا می شویم، یعنی کسانی که در واقع به خدا اعتقاد دارند، نه مانند کافران و منافقان که معتقد به آن نیستند، با این تفاوت که کافران انکار باطنی خود را ابراز می کنند، ولی منافقان از ابراز آن خودداری میورزند.

ص : ۵۲۶

۱- [۱] (وَعَيَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُ لَهُمْ وَلَعَنَهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ * كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَأَكْثَرَ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخِلَافِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخِلَافِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخِلَافِهِمْ وَخُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ) (توبه/۶۸-۶۹).

۲- [۲] مقصود از گروههای مخالف مؤمنان مخلص مخالفت از نظر عقیده است و اما از نظر عمل خود مؤمنان نیز به گروههایی تقسیم می شوند مانند عادل، فاسق و... که فعلاً مورد نظر ما نیست.

این گروه، به خدا عقیده دارند، ولی اعتقادی متزلزل و توأم با نوعی شک و تردید که قرآن کریم، از آن به عنوان (فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ...) (۱) یاد می کند. قرآن نخست از طرح دوستی با یهود و نصاری نهی کرده می فرماید:

(...وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ...) (۲).

«هر کس از مسلمانان آنان را دوست بدارد، از آنان خواهد بود».

سپس در باره گروهی که از این فرمان سرپیچی کرده و به خاطر پاره ای ملاحظات دنیوی با آنان پیوند دوستی برقرار می نمایند، چنین می فرماید:

(فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ...) (۳).

«مسلمانان بیمار دل را می بینی که با شتاب با آنان پیوند دوستی برقرار می کنند».

آنگاه در آیه ای دیگر، از سرانجام شوم و نکبت بار آنان، این گونه خبر می دهد:

(وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ) (۴).

«مؤمنان مخلص، (به مؤمنان بیمار دل) می گویند: آیا این گروه (اهل کتاب) همانها نیستند که برای شما سوگند یاد می کردند که با شما خواهند بود (و شما را یاری خواهند کرد؟) پس چرا در این هنگام که شما به ذلت و خواری گرفتار شده ای د، شما را یاری نمی کنند؟) کارهای آنان باطل گردیده و زیانکار شدند».

بیمار دلان چه کسانی هستند؟

در باره این که مقصود از انسانهای بیمار دل (مريض القلب) در قرآن

ص : ۵۲۷

۱- [۱] بقره/۱۰.

۲- [۲] مائده/۵۱.

۳- [۳] مائده/۵۲.

۴- [۴] مائده/۵۳.

چیست دو نظریه مطرح است:

۱. همان منافقانند.

۲. گروه دیگری هستند.

برخی معتقدند مقصود از بیمار دلان در قرآن همان منافقان است، ولی از نظر برخی دیگر آنان گروه دیگر غیر از منافقان هستند.

داوری در این مورد کار دشواری است، زیرا آیات در این مورد دو دسته اند:

الف: از برخی از آیات، نظریه نخست استفاده می شود. در بسیاری از آیات که از موضع گیری آنان در برابر پیامبر و دستورات او سخن گفته شده است، هر دو گروه روش یکسانی دارند و در سوره بقره نیز عنوان «بیماردل» بر منافقان اطلاق شده است چنان که می فرماید:

(فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا...) (۱)

ولی ظاهر برخی از آیات، این است که آنان دو گروهند. زیرا پس از ذکر منافقان، از انسانهای «مريض القلب» (بیماردل) سخن گفته شده است. (۲)

ما فعلاً در صدد بررسی این مطلب نیستیم ولی یادآور می شویم که در صورتی می توان «بیماردلی» را عامل خاصی برای احباط (غیر از نفاق) بشمار آورد که نظریه دوم را پذیرا شویم. (۳)

۸. تکذیب معاد و آیات الهی

در برخی از آیات قرآن تکذیب معاد و آیات الهی به عنوان عامل «حبط

ص : ۵۲۸

۱- [۱] بقره/۱۰.

۲- [۲] به آیه ۱۲ احزاب، ۴۹ انفال، ۵۳ حج و غیره رجوع شود.

۳- [۳] علامه طباطبائی نظریه دوم را برگزیده است به المیزان: ۵/۴۱۲ _ ۴۱۵ رجوع فرمایید.

اعمال» معرفی شده است چنان که می فرماید:

(وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ). (۱)

«کسانی که آیات الهی و لقای قیامت را تکذیب نمودند اعمالشان حبط گردیده است آیا به چیزی غیر از آنچه انجام داده اند، مجازات می شوند؟».

در این جا دو احتمال است: یکی این که تکذیب و انکار معاد، خود عاملی مستقل برای حبط عمل نخواهد بود، زیرا در آیاتی که تکذیب یا کفر ورزیدن به معاد عامل حبط عمل معرفی شده، تکذیب آیات الهی و کفر ورزیدن به آنها نیز ذکر شده است، و تکذیب آیات الهی در حقیقت به تکذیب و کفر به توحید و نبوت باز می گردد.

ولی این احتمال هم هست که تکذیب یا کفر ورزیدن به معاد، خود عامل جداگانه ای باشد و ذکر آن در کنار تکذیب آیات الهی و کافر شدن به آنها، با این مطلب که خود، عامل جداگانه ای برای احباط باشد، منافاتی ندارد.

ص : ۵۲۹

۱- [۱] اعراف/۱۴۷. و به همین مضمون: (قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا * أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِ آيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا) (کهف/۱۰۳-۱۰۵). «بگو آیا شما را به زیانکارترین افراد از نظر عمل آگاه سازم آنان کسانی هستند که کوشش های دنیویشان گم شد و می پنداشتند که کارهای نیکو انجام می دهند آنان همانها هستند که به آیات الهی و لقای خداوند (معاد) کافر شدند پس اعمال آنان «حبط» گردید پس در روز قیامت عمل سنگینی (عمل صالح) نخواهند داشت».

در برخی از آیات، دنیا را یگانه مقصود قرار دادن به عنوان عامل «حبط» اعمال نیک شناخته شده است چنان که می فرماید:

(مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ* أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ). [۱]

«کسانی که فقط زندگی دنیا و زینتهای آن را اراده نموده اند و به آن دل بسته اند، نتایج اعمال آنان را به طور کامل در دنیا خواهیم داد و در روز قیامت چیزی جز آتش دوزخ برای آنان نخواهد بود و کارهای آنان حبط و باطل می گردد».

برخی از افراد، اگر چه به انجام پاره ای از کارهای نیک اقدام می کنند، ولی مقصود آنان از این اعمال، جلب رضای خدا و انجام فریضه دینی یا نیل به پاداشهای اخروی نیست، بلکه می خواهند از این طریق موقعیت اجتماعی خود را تحکیم نمایند و یا به اغراض دنیوی دیگر دست یازند.

این گروه، از اعمال خود در سرای دیگر، بهره ای نخواهند داشت. و به خاطر گناهایی که انجام داده اند، وارد دوزخ خواهند شد.

یادآور می شویم این عامل را نباید به عنوان عامل جداگانه ای قلمداد کرد، زیرا انسانهایی که کارهای نیک را به خاطر برخی مقاصد دنیوی انجام می دهند، دو گروهند:

۱. کافران و مشرکان.

۲. مؤمنان.

[۱] هود/۱۵-۱۶.

ص : ۵۳۰

با توجه به این مطلب که انسانهای مؤمن مخلد در عذاب نخواهند بود و پس از دیدن کیفر اعمال زشت خود، از عذاب نجات می یابند، نمی توان گفت آن گروه از مؤمنانی که در دنیا کارهای خوب را به خاطر اغراض دنیوی انجام داده اند جزایی جز دوزخ ندارند و مخلد در عذابند. بنابراین مقصود از گروه مطرح شده در آیه، کافران و مشرکان هست.

سیاق آیات نیز این مطلب را گواهی می دهد، زیرا در آیات قبل، سخن با منکران نبوت است. به آنان گفته می شود: اگر می گویند قرآن از جانب خدا نیست (نبوت را تکذیب می کنید)، ده سوره مانند آن بیاورید و اگر نمی توانید که نمی توانید بدانید که قرآن از علم الهی نازل گردیده و جز خدای یکتا خدایی نیست. آنگاه آیه مورد بحث را مطرح کرده است. این خود، قرینه و شاهد گویایی است که مقصود از گروه مطرح شده در آن، همان منکران نبوت و توحید است، که در آیه قبل درباره آنان سخن گفته شده است.

۱۰. چند عامل دیگر

در برخی از آیات، در کنار کفر، عوامل دیگری نیز بیان گردیده است. از آنجا که این عوامل همراه با عامل کفر ذکر شده اند، یکجا ذکر می کنیم:

۱. ناخشنودی از آیات قرآن.

۲. بازداری از راه خدا.

۳. ستیزه جویی با پیامبر (صلی الله علیه و آله).

۴. کشتن پیامبران الهی.

۵. کشتن آمران به معروف و منادیان عدالت.

در این جا دو احتمال وجود دارد: یکی این که عامل حقیقی حبط،

همان کفر است و این عوامل، دیگر عامل مستقلی نیستند، بلکه اثر عملی کفر تلقی می شوند. در حالی که احتمال دارد هر یک از آنها به عنوان عامل مستقلی بشمار آیند. مثلاً هرگاه کسی با اعتقاد به اسلام، به خاطر تضاد منافع دنیوی خود از آیات قرآن مانند «ریا» ناخرسند و یا به خاطر طمع در مال پیامبران و منادیان عدالت آنان را بکشد، اعمال صالح او نیز حبط می گردد. اینک آیات این قسمت:

۱. (وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعَسَا لَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالُهُمْ * ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ).

«(۱) آنان که کفر ورزیده اند؛ مرگ بر آنان باد، و اعمالشان نابود گردید. این نفرین به خاطر این است که آنها آنچه را که خدا از شریعت بر آنان فرو فرستاد، خوش نداشته و در نتیجه اعمال آنان باطل شده است.»

۲. (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَشَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَسَيُحِبِّطُ أَعْمَالَهُمْ). (۲)

«آنان که کفر ورزیدند و دیگران را از راه خدا باز داشتند و پس از روشن شدن نشانه های هدایت با پیامبر به مجادله پرداختند، به خدا ضرری نمی رسانند (و خدا) به زودی اعمال آنان را باطل می سازد.»

۳. (إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّاتِ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ * أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ). (۳)

ص : ۵۳۲

۱- [۱] محمدصلی الله علیه و آله و سلم/ ۸- ۹.

۲- [۲] محمدصلی الله علیه و آله و سلم/ ۳۲.

۳- [۳] آل عمران/ ۲۱- ۲۲.

«کسانی که به آیات خدا کفر میورزند، و پیامبران و کسانی را از مردم که به قسط و عدل دعوت می کنند، می کشند، به عذاب دردناکی بشارت بده. آنان کسانی هستند که اعمال آنان در دنیا و آخرت نابود شده و برای آنان کمک کنندگانی وجود ندارد».

تا اینجا با حقیقت احباط، و آرا و اقوال و عوامل آن از نظر قرآن آشنا شدیم. اکنون به بررسی مسأله «تکفیر» و عوامل آن می پردازیم.

۷. عوامل تکفیر در قرآن

اشاره

مقصود از «تکفیر» در بحث کلامی و تفسیری، بخشودگی گناهان از جانب خداوند، به خاطر یک رشته عواملی است که یادآور خواهیم شد. با توجه به بحثی که پیرامون «احباط» انجام گرفت، مسأله تکفیر نیاز به بحث کلامی ویژه ای ندارد، زیرا واقعیت این دو مسأله از نظر کلامی یک چیز است. و آن این که عملی از تأثیرگذاری عمل دیگر جلوگیری کند. این واقعیت، گاهی در جهت مانع بودن کارهای بد، از تحقق آثار کارهای خوب مطرح می شود. در این صورت، «احباط» است و گاهی در شکل معکوس آن صورت می گیرد که «تکفیر» نامیده می شود.

گذشته از این، مسأله «تکفیر» از نظر عقلی و کلامی مشکل چندانی ندارد، زیرا محور بحث در این مسأله، بخشش گناه از جانب خداوند است، و از نظر عقل مانعی ندارد که خداوند از عقوبت مجرمی درگذرد. و در مواردی هم که پای حق دیگری در میان است، با دادن پاداش و مانند آن، او را نیز راضی سازد.

بنابراین آنچه در این مسأله لازم است درباره آن بحث شود، عوامل تکفیر

از نظر قرآن است که اکنون به بررسی آن می پردازیم:

۱. ایمان به خدا

در این که ایمان پس از کفر و شرک، آثار آن دو را خنثی کرده و چنین انسانی به خاطر اعمال گذشته مؤاخذه نمی شود، جای هیچ گونه تردیدی نیست. و آیات و روایات، به روشنی بر این مطلب گواهی می دهند.

قرآن کریم می فرماید:

(وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ). [۱]

«آنان که (به خدا) ایمان آورده و عمل صالح انجام دادند و به آنچه که به حق از جانب خداوند بر حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) نازل گردیده است معتقد شدند، خداوند گناهان آنان را پوشانیده و حال آنان را (در دنیا و آخرت) نیکو می سازد». [۲]

امام باقر (علیه السلام) فرمودند: گروهی از کافران، پس از آن که ایمان آوردند، خدمت پیامبر آمده و گفتند: آیا ما به واسطه کارهایی که در زمان جاهلیت انجام داده ایم، مؤاخذه می شویم؟

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر کس ایمان واقعی اختیار کند، خداوند او را به خاطر گناهان دوران جاهلیت عقوبت نمی کند. ولی اگر کسی واقعاً ایمان نیاورده باشد، و فقط به ظاهر خود را مسلمان سازد، هم به واسطه گناهان گذشته و هم گناهان بعد از اسلام آوردن، عقوبت می شود. [۳]

[۱] محمدصلی الله علیه و آله و سلم/۲.

[۲] در آیه ۶۵سوره مائده نیز، ایمان و پاکدامنی، مایه کفاره گناهان و رفتن به بهشت قلمداد گردیده است، چنان که می فرماید: (وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ).

[۳] اصول کافی: ۲/۴۶۱، کتاب الإیمان و الکفر.

۲. هجرت، جهاد و شهادت در راه خدا

(...فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ). (۱)

«کسانی که در راه خدا هجرت کرده و (از جانب ستمگران) از سرزمین خود بیرون رانده شده، و در راه من (خدا) مورد اذیت و آزار قرار گرفتند، و با دشمنان خدا جهاد نموده و به شهادت رسیدند، گناهان آنان را پوشانیده و به بهشت هایی که پایین آنها نهرها جاری است، وارد می کنیم. این پاداش از جانب خدا است و نزد خداوند است پاداش نیکو».

کارهای خوب و شایسته ای که در این آیه به عنوان عوامل تکفیر ذکر شده است، عبارتند از:

الف. هجرت در راه خدا. (هاجروا).

ب. دوری از زادگاه و وطن به وسیله ستمگران. (وَأُخْرِجُوا...).

ج. تحمل شدايد و ناملايمات در راه خدا. (وَأُوذُوا...).

د. جهاد در راه خدا. (وَقَاتَلُوا).

هـ. نیل به درجه رفیع شهادت (۲). (وَقُتِلُوا).

موارد یاد شده با کلمه «واو» بر یکدیگر عطف شده اند. در این صورت، دو احتمال مطرح است:

۱. معنای عطف به «واو» جمع میان امور یاد شده است. و در نتیجه

ص : ۵۳۵

۱- [۱] آل عمران/۱۹۵.

۲- [۲] در مورد این که شهادت در راه خدا، کفار گناهان است، به آیه ۵۴ سوره محمدصلی الله علیه و آله و سلم رجوع شود.

همه آنها به یک عامل باز می گردند، و آن شهادت در راه خدا است. ومصدق آن مهاجرانی هستند که در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به شهادت رسیدند، زیرا آنان صفات مذکور در آیه را دارا بودند.

۲. ممکن است مقصود از عطف به (واو) این باشد که هر یک از کارهای شایسته مذکور در آیه از چنان ارزشی در پیشگاه الهی برخوردار است که مایه بخشش و کفاره گناهان می گردد، و به اصطلاح «واو» به معنای «جمع» نیست، بلکه به معنی «شرح» و تفصیل مطلب است.

از آنجا که کلمه «واو» در هر دو مورد یاد شده بکار می رود، تعیین یکی از آن دو نیاز به قرینه دارد.

قرینه ای که بر مطلب دوم گواهی می دهد، این است که این آیه در حقیقت پاسخ خداوند است نسبت به درخواست گروهی از بندگان مؤمن خدا که از آنان با کلمه (أُولَى الْأَلْبَاب) تعبیر شده است. این گروه، از خداوند درخواست کرده اند که آنان را مورد عفو و بخشش خود قرار دهد. درخواست آنان مورد قبول واقع شده، و آیه یاد شده پاسخ خداوند نسبت به درخواست آنان است. بنابراین منحصر نمودن آیه به مهاجرانی که در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به شهادت رسیده اند، بر خلاف ظاهر این آیات است، زیرا قرآن، از آیه ۱۹۱ تا ۱۹۴ سوره آل عمران نشانه های افراد خردمند را به عنوان (أُولَى الْأَلْبَاب) یاد آور می شود، و می فرماید:

(الَّذِينَ يَذُكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا...) .

«کسانی که خدا را در حال ایستاده و نشسته یاد می کنند».

(رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ...) .

«پروردگارا! آن کس را که تو وارد آتش کنی، خوار کرده ای».

(رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ...).

«پروردگارا! آنچه را که توسط پیامبرانت به ما وعده نموده ای عمل ساز».

بنابراین با توجه به این که صفات یاد شده در این آیات، مربوط به زمان خاصی نیست و آیه مورد بحث نیز پاسخ خداوند به درخواست این گروه (اولوا الألباب) است، مطالب مطرح شده در آیه مورد بحث نیز، اختصاص به زمان پیامبر و گروه خاصی از مجاهدان راه خدا نداشته، بلکه کسانی را که در آن زمان و یا زمانهای بعد به شهادت نرسیدند، ولی از مؤمنان و مجاهدان راه خدا بوده اند، نیز شامل می گردد.

۳. اجتناب از گناهان بزرگ

(إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلَكُمْ مُدْخَلَ كَرِيمًا). (۱)

«اگر از گناهان بزرگ اجتناب نمایید، گناهان کوچک شما را می پوشانیم و شما را در جایگاه ارجمندی وارد می سازیم». (۲)

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: هر کس از گناهانی که بر آنها وعید آتش داده

ص : ۵۳۷

۱- [۱] نساء/۳۱.

۲- [۲] لازم به ذکر است که گناهان را می توان از دو نظر مطالعه کرد: ۱- در مقایسه با خداوند که از آنها نهی نموده است. در این صورت همه گناهان، کبیره اند و هیچ گناه صغیره ای وجود ندارد.

شده است اجتناب نماید، خداوند گناهان دیگر او را می بخشد و او را در جایگاه ارجمندی وارد می سازد. آنگاه فرمودند: گناهانی که موجب ورود در آتش می شوند، عبارتند از:

۱. کشتن نفس محترم (و بی گناه).

۲. عاق والدین.

۳. خوردن ربا.

۴. بادیه نشینی پس از هجرت (التَّعْرُبُ بَعْدَ الْهَجْرَةِ) و مقصود این است که انسان از مناطق دور افتاده که هیچ خبری از اسلام و برنامه های دینی در آن نیست، به سرزمینی هجرت نماید که تعالیم الهی در آنجا رواج دارد، ولی بار دیگر به همان منطقه دور افتاده باز گردد و در نتیجه نتواند وظایف دینی خود را فرا گرفته و انجام دهد.

۵. متهم نمودن زنان پاکدامن به گناه.

۶. خوردن مال یتیم.

۷. فرار از میدان جنگ. (۱)

۴. توبه و ندامت از گناه

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ). (۲)

«ای افرادی که ایمان آورده ای د، صادقانه به سوی خدا توبه کنید (تصمیم به بازگشت به گناه نداشته و بار دیگر مرتکب گناه نگردید) امید است خداوند گناهان

ص : ۵۳۸

۱- [۱] وسائل الشیعه: ۱۱، باب ۴۶ از جهاد النفس، حدیث ۳۲.

۲- [۲] تحریم ۸/.

شما را بپوشاند(ببخشد) و در بهشتهایی که از پایین آنها نهرها جاری است، داخل نماید».

امام صادق (علیه السلام) درباره توبه نصح فرمودند:

مقصود این است که باطن انسان با ظاهر او یکسان، بلکه بهتر از آن باشد.(۱)

۵. صدقه پنهانی

(إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ). (۲)

«اگر آشکارا در راه خدا صدقه دهید کار شایسته ای است و اگر آن را به طور پنهانی انجام دهید(نه تنها خود مایه پاداش می گردد، بلکه) برخی از گناهان شما را هم می پوشاند و خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است».

حضرت امیر(علیه السلام) نیز می فرماید: صدقه پنهانی کفاره گناهان است، و صدقه آشکارا از مرگ بد جلوگیری می کند.(۳)

۶. تقوا پیشگی و پارسایی

تقوا، عامل فوق العاده مؤثری در سعادت بشمار می رود، و بسان درخت بارآوری است که میوه های شیرینی را در زندگی دنیوی و اخروی انسان، بار می آورد.

ص : ۵۳۹

۱- [۱] التَّوْبَةُ النَّصُوحُ أَنْ يَكُونَ بَاطِنُ الرَّجُلِ كَظَاهِرِهِ وَأَفْضَلُ. (معانی الأخبار، ص ۱۷۴).

۲- [۲] بقره/۲۷۱.

۳- [۳] وَصَدَقَهُ السِّرِّ فَإِنَّهَا نُكْفَرُ الْخَطِيئَةَ وَصَدَقَهُ الْعَلَانِيَةَ فَإِنَّهَا تَدْفَعُ مِثَّةَ السُّوءِ (نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه ۱۱۰).

از جمله نتایج این درخت بارآور، این است که برخی از گناهان و لغزشها را می پوشاند و به اصطلاح «کفاره» آنها است.

قرآن کریم در این مورد می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ). (۱)

«ای افرادی که ایمان آورده ای د، اگر تقوای الهی داشته باشید، خداوند برای شما نوری قرار می دهد که در پرتو آن حق را از باطل تشخیص دهید و گناهان شما را پوشانیده مورد آمرزش قرار می دهد، و خدا دارای فضل و پاداش بزرگ است». (۲)

۷. قرض در راه خدا و چند عامل دیگر

در آیه ۱۲ سوره مائده، موارد یاد شده در زیر به عنوان اسباب و عوامل تکفیر و بخشودگی گناه شناخته شده است:

۱. ایمان به پیامبران الهی و یاری آنان.

۲. برپاداشتن نماز.

۳. پرداختن زکات.

۴. قرض دادن در راه خدا (قرض الحسنه).

چنان که می فرماید:

(وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي

ص : ۵۴۰

۱- [۱] انفال/۲۹.

۲- [۲] در این مورد به آیات ۳۵ زمر، ۵ طلاق، ۲۸ حدید، و ۳- ۴ نوح رجوع شود.

وَعَزَّزْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَّا كُفْرَانَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَا ذَخِينَ لَكُمْ جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ... (۱).

«حقاً که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم و از آنان دوازده نقیب (سرپرست و رهبر) برانگیختیم و خداوند به آنان فرمود: من با شما هستم اگر نماز برپا دارید و زکات پردازید و به پیامبران من ایمان آورده و آنان را یاری دهید و به خدا وام نیکو دهید (به دیگران قرض دهید و هدف شما تنها جلب رضای خدا باشد). قطعاً گناهان شما را می پوشانم و به باغهایی (در بهشت) که نهرها در پایین آن جاری است وارد می سازم».

در مورد عامل اخیر (قرض الحسنه) در آیه دیگر می فرماید:

(إِنْ تَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعِفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ) (۲).

«اگر به خدا وام نیکو دهید خداوند آن را برای شما افزایش می دهد و شما را می آمرزد و خدا سپاسگزار و بردبار است».

۸. ایمان و عمل صالح

(وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ) (۳).

«آن کس که به خدا ایمان آورده، عمل صالح انجام دهد، خداوند گناهان او را می پوشاند و او را در باغهایی که نهرها در پایین آن جاری است وارد می سازد، برای همیشه در آنجا خواهد بود و این رستگاری بزرگی است».

۹. گذشتن از خطای دیگران

(وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَى وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيُغْفِرُوا لِيُغْفَرُوا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ) (۴).

«نباید صاحبان ثروت و مکنت در رسیدگی به وضع خویشاوندان و تهی دستان و مهاجران در راه خدا (به خاطر برخی لغزشها و اشتباهات آنان) کوتاهی نمایند، باید آنان را عفو نمایند و از خطاهای آنان بزرگوارانه درگذرند، آیا دوست ندارید که خداوند گناهان شما را ببامرزد، خدا آمرزنده و مهربان است».

ص : ۵۴۱

۱- [۱] مانده/۱۲.

۲- [۲] تغابن/۱۷.

۳- [۳] تغابن/۹.

۴- [۴] نور/۲۲.

در این آیه، آمرزش الهی منوط به این گردیده است که انسان از خطای دیگران بگذرد. بنابراین عفو و بخشش دیگران، یکی از عوامل تکفیر و آمرزش گناهان است.

۱۰. رفتن به استقبال خطر در راه خدا

به دستور فرعون، ساحران زبردست را احضار نمودند تا به زعم خود معجزه موسی (علیه السلام) را مغلوب سازند. ساحران که از حقیقت اعجاز موسی بی خبر بودند، و آن را از مقوله سحر می پنداشتند، سحر خود را آغاز کرده و با غرور می گفتند پیروز و غالب خواهیم بود. ولی ناگاه حضرت موسی (علیه السلام) عصای خود را افکند، و همه آنچه را آنان ساخته بودند، فرو خورد. این جا بود که فطرت ساحران بیدار شد و دانستند که کار موسی از نوع سحر نیست، بلکه اعجاز خداوندی است که به او اعطا شده است، پس همگی به سجده افتادند و گفتند: «ما به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم».

ص : ۵۴۲

فرعون از دیدن این منظره، سخت به وحشت افتاده و برای آن که دیگران دست از فرمانبرداری او برندارند، ساحران را متهم ساخت که موسی در واقع بزرگ و استاد شما ساحران است و این یک نوع توطئه بر ضد من بوده است، آنگاه آنان را به مجازات سختی تهدید کرد و گفت: دستها و پاهای شما را از پشت قطع کرده و بر دارتان می زنم. ساحران در پاسخ او گفتند: در شکنجه شدن و کشته شدن بر ما ضرری نیست، ما امیدواریم که خداوند به خاطر این که ما نخستین کسانی بودیم که به استقبال خطر رفته و به موسی ایمان آوردیم گناهان گذشته ما را مورد بخشش خود قرار دهد. (۱) گذشته بر موارد یاد شده، موارد دیگری نیز به عنوان عوامل تکفیر گناهان، در آیات قرآن و روایات اسلامی مطرح شده است که بررسی همه آنها موجب گسترده شدن سخن می شود. ما این بحث را در همین جا پایان می دهیم.

ص : ۵۴۳

۱- [۱] (فَجَمَعَ السَّحَرَةَ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ * ... فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ * قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ * رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ * قَالَ آمَنَّا لَهُ قَبْلَ أَنْ أذنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَا يُقْطَعَنَّ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلُكُمْ مِنْ خِلافٍ وَلَا أُصِيبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ * قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَى رَبِّنا مُنْقَلِبُونَ * إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنا خَطايانا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ) (شعراء/ ۳۸ - ۵۱).

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

